شاهنامهٔ فردوسی

آکادمی علوم اتحاد شوروی

سلسلهٔ آثار ادبی ملل خاور

متون

سری بزرگ

۲

ادارهٔ انتشارات «دانش»

شعبهٔ ادبیات خاور

انستیتوی ملل آسیا

شاهنامهٔ فردوسی

متن انتقادی

جلد چهارم

تصحیح متن باهتمام
ر. علی‌یف، آ. برتلس، م. عثمانوف
تحت نظر ع. نوشین

مسکو ۱۹۶۵

فهرست

پیشگفتار ۵
کیخسرو ۸
[گفتار اندر داستان فرود سیاوش] ۳۲
داستان کاموس کشانی ۱۱۵
داستان خاقان چین ۲۰۸
داستان اکوان دیو . . . ۳۰۱
ملحقات ۳۱۵

پیشگفتار

در سال ۱۹۵۶ استاد سعید نفیسی دانشمند و نویسندهٔ شهیر ایرانی با شیوهٔ کار ترتیب‌دهندگان این متن انتقادی شاهنامه آشنا شدند و ضمن توصیه‌های بسیار مفید و پرارزش خود پیشنهاد کردند که برای تصحیح متن شاهنامه نسخهٔ خطی دیگری‌را که در کتابخانه ملّی قاهره موجوداست مورد استفاده قرار بدهیم.

بعقیدهٔ استاد سعید نفیسی متن این نسخهٔ خطی بسیار عالی که در قرن XIV میلادی نوشته شده از روی نسخهٔ قدیمی‌تری استنساخ شده‌است و یکی از نسخ بسیار نزدیک بمتن اصلی شاهنامه میباشد. این جانب در سال ۱۹۵۸ هنگام مسافرت خود بقاهره میکروفیلم کاملی از این نسخه تهیه کرده با خود بمسکو آوردم. اما در آن موقع دو جلد شاهنامه مرتب و در چاپخانه حروفچینی شده بود و جلد سوم نزدیک بپایان بود. باین جهت متاسفانه از متن نسخهٔ خطی کتابخانهٔ قاهره در سه جلد اول استفاده نشد. تطبیق آن با نسخ دیگر فقط از این جلد چهارم امکان پذیر گردید. اینک شرح مختصری در بارهٔ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ قاهره از نظر خوانندگان میگذرد.

نسخه خطی شاهنامه فردوسی در کتابخانه «دار الکتب» قاهره تحت شماره "C٤٠" نگهداری میشود. نسخه با قطع ۳۲×۲۳ دارای ۳۶۳ برگ، و دو باره صحافی شده است و جلد چرمی محکم و صاف قهوه‌ای رنگ دارد. جلد و اوراق اول کتاب در کتابخانه قاهره صحافی شده‌است. پای صفحهٔ اول با خط زر کلمهٔ «شاهنامه» و در زیر آن «تاریخ فارسی ۷۳» نوشته شده‌است کاغذ نسخه کاغذ مرغوب و شفاف ایرانیست که بمرور زمان زرد و کثیف شده است.

شماره‌های اوراق از اول تا آخر نسخه مرتبا گذارده شده‌است. متن در شش ستون در میان چهارچوبه طلایی قرار گرفته‌است. در میان ستونها که از دو—چهار خط تشکیل شده فاصلهٔ کمی که باشکال تشخیص داده میشود بچشم میخورد که با خط پر شده‌است. در هر ستون ۳۱ سطر جای دارد و بدین ترتیب هر صحفه کتاب در صورتیکه فاقد میناتور و سرلوحه باشد دارای ۹۳ بیت و قطع صفحات ۱۵×۲۳ است. متن کتاب بطور کلی با مرکب سیاه و سرفصلها با خط زر نوشته شده‌است تمام کتابرا یک نفر بخط ریز که باشکال خوانده میشود با نسخ جلی خیلی زیبا که درآن بعضی عناصر خط شکسته و نستعلیق بکار رفته نوشته‌است. تقریبا در همه جا نقاط حروف گذارده شده‌است. حروف «س» و «ش» هم دندانه‌دار و هم کشیده یعنی گاهی بخط نسخ و گاه بخط نستعلیق نوشته شده و این تناوب در استنساخ بعضی حروف دیگر مثلا «ن»، «ی»، «ه»، «ر» و «ل» هم مشاهده میشود. حرفهای «چ» و «ث» تنها یک نقطه دارد. از اول تا آخر کتاب یکی از عناصر مهم املای قدیم حفظ گردیده و دال منقوطه — «ذ» نوشته شده‌است. عناوین و سرلوحه‌های متن در همه جا با خط ثلث طلایی زیبا، و فقط عناوین کتاب بخط کوفی رقم گردیده است. متن کتاب در بسیار جا کثیف شده و یا از بین رفته و برخی از صفحات آن چروک خورده و خواندن برخی از سطرها و کلمات مشکل میباشد. در بعضی از صفحات روی سطرها کاغذ چسبیده و خواندن آنها غیر ممکن شده‌است. ولی بطور کلی باید گفت که این نسخه خطی خوب نگهداری شده و قابل استفاده‌است در حاشیهٔ برخی صفحات گویا کلمات حذف شده و مورد اختلاف بشیوه‌های گوناگون دو باره نوشته شده و معلوم میشود که این نسخهٔ خطی با نسخ

دیگر تطبیق گردیده‌است. چند مهر «دارالکتب» روی بسیاری از اوراق دیده میشود. این نسخهٔ خطی شاهنامه تعداد زیادی میناتور ایرانی دارد که بسیاری از آنها پاک شده و بعداً تصاویر آن با گرافیت ترسیم گردیده‌است.

در پایان کتاب در صفحه آخر بشماره ۳۶۱a در میان مربع پرنقش و نگار و پر شاخ و برگی که با مرکب قرمز و زرین و آبی کشید شده و در وسط دایره‌ای از شانزده قوس کوچک در بارهٔ خاتمه تحریر و محرر کتاب و تاریخ خاتمه تحریر جمله‌ای نوشته شده‌است. متاسفانه متن آن پاک شده و باشکال چنین خوانده میشود:

تم الکتاب بعون الملک... و صلی الله علی نبیه محمد و آله اجمعین کتبه و ذهّبه العبد الضعیف المحتاج الی رحمة الله تعالی... لطف الله بن یحیی بن محمد... فی شهور سنة ست و تسعین و سبعمایة الهجریه النبویه فی دار الملک شیراز...

بطوریکه این نوشته حاکیست نسخهٔ خطی در سال ۷۹۶ هجری مطابق ۱۳۹۴ میلادی در شیراز استنساخ گردیده‌است. این تاریخ تحریر با اطلاعات مربوط بقواعد املا که قبلا از آن صحبت شد تایید میشود. صفحات ۱، ۲، ۳ و ۳a شامل مقدمهٔ قدیم شاهنامه بنثراست و بعد از آن متن شاهنامه شروع میشود. این پیشگفتار علاوه بر نکات مختلف از آن جهت نیز جالب توجه‌است که بسیاری از حروف و کلمات آن بسبک منسوخ قدیمی قرن هفتم هجری، که در تحریر متن رعایت نگردیده، نوشته شده‌است. از قرار معلوم علت آنست که این نسخهٔ خطی از روی نسخه‌ای مربوط بقرن هفتم هجری نوشته شده و لطف الله شیرازی ابتدا تقریبا کلمه بکلمه آنرا رونویسی کرده و بعداً از رعایت سبک ویژهٔ کتابت نسخهٔ اصلی خودداری نموده‌است. چنانکه از قرائن استنباط میشود نسخهٔ خطی کتابخانه قاهره واقعاً یکی از قدیمی‌ترین و بهترین نسخ شاهنامه‌است. این نسخه عاری از اضافات و ملحقات بزرگ بعدی‌است که در بسیاری از نسخ شاهنامه مشاهده میشود. این نسخهٔ خطی همچنین چیزی کم ندارد و متن آن بطور عمده با متن نسخهٔ لندن و گاهی با متن نسخه I و VI تطبیق میکند. بعضا فقط نسخه خطی کتابخانه قاهره، که از این پس با حرف «K» از آن نام خواهیم برد، باتفاق ترجمهٔ عربی باحیای متن اصلی کمک میکند و بویژه با کمک آن میتوان اسامی خاص و نامهای جغرافیایی‌را بدرستی احیا نمود. بدین ترتیب ما ضمن ترتیب و تصحیح متن شاهنامه یقین حاصل کردیم که «K» با وجود آنکه بعد از نسخه I که توصیف آن در مقدمه جلد اول داده شده‌است، نوشته شده دارای متن بسیار عالی و بسیار نزدیک بمتن «Л» است. باین جهت به نسخه «K» جای دوم‌را پس از نسخه «Л» دادیم در صورتیکه از روی تاریخ تحریر باید پس از نسخه I قرار گیرد. با وجود این نسخه «K» کمبودیها و اضافات کوچک دارد. قسمتی از این اضافات‌را از قرار معلوم خود محرر علاوه کرده‌است و قسمت دیگر در سایر نسخ مورد استفادهٔ ما نیز دیده میشود.

اما این اضافات و کمبودیهای برخی ابیات و تعبیرات نادرست گوناگون نسخه «K» را بآسانی میتوان هم بکمک نسخ دیگر و هم از روی عبارات جمله و منطق کلام و غیره اصلاح نمود.

در خاتمه وظیفهٔ خود میدانیم از استاد سعید نفیسی بمناسبت این راهنمایی و توصیهٔ مهم تشکر نماییم.

ترتیب‌دهندگان متن

رستم علی‌یف—داستان فرود سیاوش (بیتهای ۱—۹۳۲)، داستان خاقان چین (بیتهای ۱۳۴۲۱—۱۴۲۲)؛
محمد نوری عثمانوف—داستان فرود سیاوش (بیتهای ۹۳۳—۱۶۵۵)، داستان کاموس کشانی؛
آندری برتلس—داستان خاقان چین (بیتهای ۱—۱۳۴۲۰)، داستان اکوان دیو.

رستم موسی اوغلی علی‌یف

مسکو ۱۹۶۴ م/۱۳۴۳ ه ش

شاهنامهٔ فردوسی

کیخسرو

[پادشاهی کیخسرو شصت سال بود][1]

بپالیز چون برکشد سرو شاخ　　سر شاخ[2] سبزش برآید[3] ز کاخ[4]
ببالای او شاد باشد درخت　　چو[5] بیندش بینادل و نیک بخت[6]
سزد[7] گر گمانی برد[8] بر سه چیز　　کزین سه گذشتی[9] چه[10] چیزست[11] نیز
هنر با نژادست و با گوهرست　　سه چیزست و هر سه ببند اندرست[12]
هنر[13] کی بود تا نباشد گهر[14]　　نژاده بسی دیده ای[15] بی هنر[16]
گهر آنک از[17] فرّ یزدان بود　　نیازد به بد دست و بد نشنود[18]
نژاد آنک باشد ز تخم پدر　　سزد کاید از تخم پاکیزه بر[19]

---

[1] K, I, IV—доб.:

سخن راند باید [گویا—K] برین داستان * دگر گوید از گفتهٔ باستان

VI—доб.:

همی راندندی بدین داستان * دگر گونه از گفتهٔ باستان

[2] K—سر و تاج; VI—سر و شاخ　[3] I—سر سبز شاخ اندر آید　[4] IV—کاخ　[5] K, I, IV—که

[6] I, IV—доб.:

دل روزگارش همی پرورد * جهانی ز کردار او بر خورد

[7] IV—شود　[8] IV, VI—بود　[9] I—گذشته; IV—گذشت　[10] K, VI—سه　[11] T—چهارست

[12] I, IV—доб.:

هنر کی بود تا نباشد نژاد * نژاده بسی دیده بی فرّ و زاد [فرّ و داد—I]

[13] K—گهر　[14] K—هنر　[15] K, I, IV, VI—دیده ام　[16] K—بی گهر　[17] K—با　[18] I — доб. вариант б. 10.　[19] K—سزد کارد آن تخم پاکی ببر; I, IV, VI—پاکی ببر

هنر گر بیاموزی[1] از هر کسی   بکوشی و پیچی[2] ز رنجش بسی
ازین هر سه[3] گوهر بود مایه‌دار   که زیبا بود[4] خلعت کردگار[5]
چو هر سه بیابی[6] خرد بایدت   شناسندهٔ نیک و بد بایدت
چو این چار[7] با یکتن آید بهم   براساید[8] از آز[9] وز رنج و غم
مگر مرگ کز مرگ خود چاره نیست   وزین[10] بدتر[11] از بخت[12] پتیاره نیست
جهانجوی ازین چار بد[13] بی‌نیاز   همش بخت سازنده بود از فراز
سخن راند گویا بدین داستان   دگر گوید از گفتهٔ باستان
کنون باز گردم بآغاز کار   که چون بود کردار آن شهریار[14]
چو تاج بزرگی بسر برنهاد   ازو شاد شد تاج و او نیز شاد
بهر جای ویرانی آباد کرد   دل غمگنان از غم آزاد کرد
از ابر بهاران ببارید نم   ز روی[15] زمین زنگ بزدود[16] غم[17]
جهان گشت پر سبزه[18] و رود آب   سر غمگنان[19] اندر آمد بخواب[20]
زمین چون[21] بهشتی شد آراسته   ز داد و ز بخشش پراز خواسته
چو جمّ و فریدون بیاراست گاه   ز داد و ز بخشش نیاسود شاه[22]
جهان شد پراز خوبی و ایمنی   ز بد بسته شد دست اهریمنی

[1] Л—(так!) دماموزی; I, IV—هنر آنکه آموزی; VI—هنر که بیاموزی [2] K—رنجی
[3] T—که [4] IV, VI—تن یابد از [5] K, I—б. оп.; VI—شهریار [6] K—چو این هر سه یابی
[7] K—این هر سه [8] I, IV—بیاساید [9] K—رنج; I, IV—درد [10] I, IV, VI—وزو [11] K—بتّر
[12] I, IV—وزو هولتر بیم و [13] K, VI—چاره بد; I, IV—شد [14] K, I, IV, VI—б. оп. и K, I, IV—доб.:

چو کیخسرو شاه برگاه شد * جهان یکسر از کارش آگاه شد
نشست از بر تخت شاهنشهی * بسر برنهاد آن کلاه مهی
بگسترد گرد جهان دادرا * بکند از زمین بیخ [شاخ—K] بیدادرا
کجا بود از [در—K] گیتی آزاده‌ای * خداوند تاج و کیان زاده‌ای
هم ازشاه گیتی و کام آوری * بدو آمده هرچه نام آوری
نبد در جهان کس بهنگام اوی * کجا سر نیاورد در دام اوی

[15] IV—رنگ [16] K, I, IV—доб. و [17] K—обратный порядок мисра. [18] K, I, IV, VI—چشمه
[19] K—همگنان [20] VI—ز خواب [21] VI—زمینی [22] VI—б. оп.

فرستادگان[1] آمد از هر سوی[2] — ز هر[3] نامداری و هر پهلوی[4]
پس آگاهی آمد سوی نیمروز — بنزد سپهدار گیتی فروز[5]
که خسرو ز توران بایران رسید — نشست از بر تخت کورا سزید[6]
بیاراست رستم بدیدار شاه — ببینند که تا هست زیبای گاه
ابا زال سام نریمان بهم — بزرگان کابل همه بیش و کم
سپاهی که شد دشت چون آبنوس — بدرّید هر گوش[7] ز اوای کوس
سوی شهر ایران گرفتند راه — زواره فرامرز و پیل و سپاه[8]
بپیش اندرون زال با[9] انجمن — درفش بنفش از پس پیلتن[10]
پس آگاهی آمد بر شهریار — که آمد ز ره پهلوان سوار[11]
زواره فرامرز و دستان سام — بزرگان که هستند با جاه و نام[12]
دل شاه شد زان سخن شادمان — سراینده‌را گفت کاباد مان[13]
که اویست[14] پروردگار پدر — وزویست پیدا بگیتی هنر
بفرمود تا گیو و گودرز و طوس — برفتند با نای رویین[15] و کوس
تبیره برآمد[16] ز درگاه شاه — همه برنهادند گردان کلاه[17]

---

1 K, I, IV, VI—فرستادهٔ 2 I, IV, VI—سویی 3 K—بهر 4 VI—پهلویی 5 K—доб.:

برآمد ز درگاه رستم خروش * ز شادی جهانی برآمد بجوش
یکی گنج ویژه بدرویش داد * هر آنکس که بد شاد از آن بیش داد
بُنه برنهاد و سپه برنشاند * بخورشید گرد سپه برفشاند
برون آمد آن پهلو از نیمروز * جهان پهلوان گرد لشکر فروز

6 K, I, VI—бб. 24, 25 оп. 7 I, IV—بدرید دلرا 8 K, I, IV, VI—б. оп. 9 I, IV—نامور
10 VI—доб.:

سوی شهر ایران گرفتند راه * پس آگاهی آمد بنزدیک شاه

11 K—

چو آگاهی آمد بدرگاه شاه * همه برنهادند گردان کلاه

и доб.:

یکی کشور از جای برخاستند * پذیره شدنرا بیاراستند

I, IV, VI—б. оп. 12 K, I, IV, VI—б. оп. 13 I, IV—آبادمان; VI—جاویدمان 14 K, I, IV, VI—او بود 15 K—نای و رویین; I, IV—نای سرعین; VI—نای هندی 16 K—چو آگاهی آمد; VI—به تیره برآمد 17 IV—б. оп.

یکی لشکر[1] از جای برخاستند پذیره شدنرا بیاراستند[2]
زپهلو بپهلو پذیره شدند همه با درفش و تبیره شدند
برفتند پیشش بدو روزه راه چنین[3] پهلوانان و چندین[4] سپاه
درفش تهمتن[5] چو آمد پدید بخورشید گرد[6] سپه بردمید[7]
خروش آمد و نالهٔ بوق و کوس ز قلب سپه گیو و[8] گودرز و طوس
بپیش گو پیلتن راندند[9] بشادی[10] برو آفرین خواندند[11]
گرفتند هر سه ورا[12] در کنار بپرسید شیراوژن از شهریار
ز رستم سوی زال سام آمدند گشاده دل و شادکام آمدند
نهادند سوی فرامرز روی گرفتند شادی بدیدار اوی
وزان[13] جایگه سوی شاه آمدند بدیدار فرخ کلاه آمدند
چو خسرو گو پیلتن‌را بدید سرشک از مژگان برخ برچکید
فرود آمد از تخت و کرد آفرین تهمتن ببوسید روی زمین
برستم چنین گفت کای پهلوان همیشه بدی[14] شاد و روشن روان
بگیتی خردمند[15] و خامش توی که پروردگار سیاوش توی[16]
سر زال زان پس[17] ببر در گرفت ز بهر پدر دست بر سر گرفت
گوان را بتخت مهی[18] برنشاند بریشان همی نام یزدان[19] بخواند
نگه کرد رستم سروپای[20] اوی نشست و سخن گفتن و رای اوی
رخش گشت پر خون و دل پر ز درد[21] ز کار سیاوش بسی یاد کرد[22]
بشاه جهان گفت کای[23] شهریار جهانرا توی از پدر یادگار

---

[1] I, IV, VI—کشور [2] K—б. стоит после б. 31; бб. 36, 37 стоят после б. 31, здесь же стоят бб. 33, 34. [3] I, IV—جهان [4] K, IV—چندان; I—چندی [5] IV—سپهبد [6] VI—گرده [7] K—برکشید [8] VI—و оп. [9] K, I, IV, VI—تاختند [10] K, I, IV—ز شادی [11] K, I, IV, VI—ساختند [12] I, IV—مر یکدگر [13] VI—ازآنجایگه [14] K, I, IV, VI—بزی [15] VI—هنرمند [16] K, VI—обратный порядок мисра; K—доб.:

دو چشم من ار زنده دیدی پدر * همانا نبودی ازین شادتر

[17] I, IV—زال زررا [18] K, I, IV, VI—کیی [19] K—بسی آفرین هم [20] IV, VI—سرا پای [21] IV—رخساره زرد [22] I—бб. 53, 54 оп. [23] K—ای

ندیدم من اندر جهان تاجور[1] بدین[2] فرّ و مانندگئ[3] پدر
وزان[4] پس چو از تخت برخاستند نهادند خوان و می آراستند
جهاندار تا نیمی[5] از شب نخفت گذشته سخن‌ها همه باز[6] گفت[7]

* * *

چو خورشید تیغ از میان برکشید[8] شب تیره گشت از جهان ناپدید[9]
تبیره برآمد ز درگاه شاه بسر برنهادند گردان کلاه[10]
چو طوس و چو گودرز و گیو دلیر چو گرگین و گستهم و بهرام[11] شیر
گرانمایگان نزد شاه آمدند بران نامور بارگاه آمدند
به نخچیر شد شهریار جهان[12] ابا رستم نامور پهلوان[13]
ز لشکر برفتند آزادگان چو گیو و چو گودرز[14] کشوادگان
سپاهی که شد تیره خورشید و ماه همی رفت با یوز و با باز شاه[15]
همه بوم ایران سراسر بگشت بآباد و ویرانی اندرگذشت
هران بوم و بر کان نه آباد بود تبه بود و ویران ز بیداد[16] بود
درم داد و آباد کردش ز گنج ز داد و ز بخشش نیامدش رنج[17]
بهر شهر بنشست و بنهاد تخت چنان چون بود خسرو[18] نیک بخت
همه[19] بدره و جام می خواستی بدینار گیتی[20] بیاراستی
وزانجا سوی شهر دیگر شدی همی[21] با می و تخت و افسر شدی

---

[1] IV— نامور [2] I, IV— بدان [3] K— با مانندگی; I, IV— آزادگیء; VI— ماندگی بر
[4] Л— ازان [5] K, I, IV— نیمه [6] IV— همی باز; VI— همی بود [7] VI— доб.:
پس آنگه برفتند تا وقت روز * چو برخاست آن خسرو دلفروز
[8] I, IV— شمشیر رخشان کشید [9] K, VI— شب تیره را گشت سر ناپدید; I, IV— شب تیره از بیم شد ناپدید [10] I, IV—
برآمد ز درگاه آوای نای * بزرگان سوی شاه کردند رای
[11] Л— رهّام و گستهم; K, VI— بهرام و گستهم [12] I, IV— جوان [13] I, IV— ابا نامور رستم پهلوان; VI— ابا رستم و نامور مهتران; K— б. оп. [14] VI— доб. و [15] K, VI— زبس جوشن و خود و تیغ [IV— تیغ و خود] و کلاه; I, IV— ز خود و ترگ و کلاه [16] VI— و آباد [17] K— نیامد برنج [18] I, IV— مردم [19] K— همی [20] VI— بدیها ز گیتی [21] K, I, IV, VI— همان

همی رفت تا[1] آذرابادگان ابا او[2] بزرگان و آزادگان
گهی[3] باده خورد و گهی[3] تاخت اسپ بیامد سوی خان[4] آذرگشسپ
جهان آفرین را ستایش گرفت بآتشکده در[5] نیایش گرفت
بیامد خرامان از ان جایگاه نهادند سر سوی کاوس شاه
نشستند هر دو[6] بهم شادمان نبودند جز[7] شادمان یک زمان
چو پر شد سر از جام[8] روشن گلاب بخواب و بآسایش آمد شتاب
چو روز درخشان[9] برآورد چاک بگسترد یاقوت بر تیره خاک
جهاندار بنشست و کاوس کی دو شاه سرافراز و[10] دو نیک پی
ابا رستم گرد و[11] دستان بهم همی گفت کاوس هر[12] بیش و کم
از افراسیاب اندر آمد نخست دو رخ را بخون دو دیده بشست
بگفت آنکه او با[13] سیاوش چه کرد از ایران سراسر برآورد گرد
بسی[14] پهلوانان که بیجان شدند زن و کودک خرد[15] پیچان شدند
بسی شهر بینی ز ایران خراب تبه گشته از رنج[16] افراسیاب
ترا ایزدی هرچ بایدت[17] هست ز بالا[18] و از دانش و زور دست
ز فرّ تمامی[19] و نیک اختری ز شاهان بهر گونهٔ[20] برتری
کنون از تو سوگند خواهم یکی[21] نباید که پیچی ز داد[22] اندکی
که پرکین کنی دل ز[23] افراسیاب دمی[24] آتش اندر نیاری بآب[25]
ز خویشیٔ[26] مادر بدو[27] ننگروی نپیچی و گفت کسی نشمری[28]
بگنج و فزونی نگیری فریب همان گر فراز آیدت گر[29] نشیب

1 K, I, IV, VI—چنین تا در 2 K, I, IV, VI—بشد با 3 K, I, IV, VI—همی 4 VI—خوان 5 K, I, IV, VI—بر 6 K, I, IV, VI—با او 7 K—نبودی جز از 8 VI—سر از جام چون بود 9 K—خم روز رخشان; I, IV—چو مهر درخشان; VI—چو مهر در اخشان 10 K, IV—و оп. 11 I, IV—ابا رستم و گرد 12 K—زبر; VI—هر گونه از 13 IV—بگفت آنکه با او 14 I, IV, VI—بسا 15 VI—خورد 16 K—گشت از دست 17 VI—بایست 18 VI—ز مردان 19 K—کیانی; VI—ز فرّ و بزرگی 20 K, I, IV, VI—هر گوهری به [VI—ز] 21 IV—همی 22 K—تو زو 23 I—از 24 IV—دلم 25 IV—نه آب 26 I, IV, VI—به خویشی; VI—доб. و 27 VI—بدر 28 I, IV, VI—نشنوی 29 K, I, IV, VI—بپیش ار فراز آیدت ار [I, IV—یا]

بتاج و بتخت و نگین[1] و کلاه بگفتار با او[2] نگردی ز راه[3]
بگویم که بنیاد سوگند چیست خرد را و جان ترا پند[4] چیست[5]
بگویی بدادار خورشید و ماه بتیغ[6] و بمهر و بتخت[7] و کلاه
بفرّ و بنیک اختر[8] ایزدی که هرگز نپیچی بسوی[9] بدی
میانجی نخواهی جز از[10] تیغ و گرز منش برز[11] داری و بالای برز[12]
چو بشنید زو شهریار جوان سوی آتش آورد روی و روان
بدادار دارنده سوگند خورد بروز سپید و شب لاژورد[13]
بخورشید و ماه و بتخت[14] و کلاه بمهر و بتیغ[15] و بدیهیم شاه[16]
که هرگز نه پیچم سوی[17] مهر اوی نبینم بخواب اندرون چهر اوی
یکی خط بنوشت بر[18] پهلوی بمشکاب[19] بر دفتر خسروی
گوا بود دستان و[20] رستم برین[21] بزرگان لشکر همه همچنین[22]
بزنهار بر[23] دست رستم نهاد چنان[24] خط و سوگند و آن رسم و داد[25]
ازان پس همی[26] خوان و می خواستند ز هر[27] گونه مجلس بیاراستند
ببودند یک هفته با رود و می بزرگان بایوان[28] کاوس کی
جهاندار هشتم سر و تن بشست بیاسود[29] و جای نیایش[30] بجست
بپیش[31] خداوند گردان سپهر برفت[32] آفرین را بگسترد چهر[33]
شب تیره تا برکشید آفتاب خروشان همی بود دیده پر آب

---

1 K— بگنج و بتیغ و بتخت; I, IV— بگرز و بتیغ و بتخت; VI— بگنج و بتخت و بتیغ 2 K— یافه 3 IV— براه 4 K— و جانرا به از پند 5 IV— نیست 6 I, IV— بتاج 7 VI— بتخت و بمهر 8 Л, K, VI— به پیروز نیک اختر 9 VI— ز راه 10 K— میانشان نباشد بجز; I, IV— بجز 11 K— تیز 12 I— ز بالای برز; IV— ببالا و برز; VI— به بالای برز 13 K, I, IV, VI— لاجورد 14 K, IV, VI— بخورشید و شمشیر و تخت 15 K— بماه; VI— بتیغ و بمهر 16 K, I, IV, VI— وگاه 17 VI— نپیچی سر از 18 K— بنبشت بر; I, IV— نبشت آنزمان; VI— چو بنوشت بر 19 I, IV, VI— از 20 VI— оп. و 21 I, IV— بدین; VI— بدان 22 VI— همچنان 23 K, I, IV, VI— در 24 I, IV— چنین; VI— доб. و 25 K— این مهر و داد; I, IV— این رسم و داد 26 K, VI— ازانجایگه 27 K, I, IV, VI— دگر 28 K— بزرگان ایران و; I, IV— در ایوان 29 IV— برآسود 30 VI— پرستش 31 I, IV— بنزد 32 IV, VI— بروی 33 I, IV, VI— بگسترد و مهر

چنین گفت کای دادگر یک خدای / جهاندار و روزی‌ده و رهنمای
بروز جوانی تو کردی رها / مرا بی سپاه[1] از دم اژدها
تو دانی که سالار توران سپاه / نه پرهیز داند نه شرم گناه[2]
بویران و آباد نفرین اوست / دل بی‌گناهان پر از کین اوست[3]
ببیداد خون سیاوش بریخت / بدین مرز باران آتش ببیخت[4]
دل شهریاران پر از بیم اوست / بلا بر[5] زمین[6] تخت و دیهیم اوست
بکین[7] پدر بنده‌را دست گیر / ببخشای برجان کاوس پیر
تو دانی که اورا بدی[8] گوهرست / همان بد نژادست و افسون‌گرست
فراوان بمالید رخ بر زمین / همی خواند بر کردگار آفرین
وزانجایگه شد سوی تخت باز / بر[9] پهلوانان گردن فراز
چنین گفت کای نامداران من / جهانگیر[10] و خنجرگزاران من
بپیمودم این بوم ایران بر اسپ[11] / ازین مرز تا خان[12] آذرگشسپ
ندیدم کسی را که دلشاد بود / توانگر بد و[13] بومش آباد بود
همه خستگانند از افراسیاب / همه دل پر از خون[14] و دیده پرآب
نخستین جگرخسته از وی[15] منم / که پر درد ازویست[16] جان و تنم
دگر چون نیا شاه آزاد مرد / که از دل همی برکشد[17] باد سرد
بایران زن و مرد ازو با خروش[18] / زبس کشتن و غارت و جنگ و جوش[19]
کنون گر همه ویژه‌یار منید / بدل[20] سربسر دوستدار منید

---

[1] Л— عنا [2] K, I, IV, VI— نه ترس از گناه [3] VI— بلا بر زمین بخت بر زین اوست
[4] K— برین مرز آتش چو باران ببیخت; I, IV—
برین مرز با ارز آتش بریخت * همه خاک غم بر دلیران ببیخت
и доб.:
ببیداد خون سیاوش بخاک * همی ریخت او جان ما کرد چاک
VI— بدین مرز با آتش آذر ببیخت [5] I, IV, VI— بلای [6] I, VI— جهان; IV— بلای جهان [7] I, IV— بخون [8] I, IV— زبد [9] K— سوی [10] Л— جهاندار [11] VI— باسپ
[12] I— خوان; IV— باجان; VI— تاخون [13] K, I, IV, VI— بد ار [14] I— درد [15] I, IV, VI— خستهٔ او
[16] K— که از وی بدردست [17] I— برون آورد [18] K, VI— پر خروش [19] Л— جنگ‌جوش
[20] VI— بدین

بکین پدر بست خواهم میان   بگردانم این بد ز ایرانیان[1]
اگر همگنان رای[2] جنگ آورید[3]   بکوشید[4] و رسم پلنگ آورید[5]
مرا این سخن پیش[6] بیرون شود   ز جنگ یلان کوه هامون شود[7]
هران خون که آید بکین[8] ریخته   گنهکار او باشد آویخته[9]
وگر کشته گردد[10] کسی زین سپاه   بهشت بلندش[11] بود جایگاه
چه گویید و این‌را چه پاسخ دهید   همه یکسره رای[12] فرّخ نهید
بدانید کو شد به بدپیشدست[13]   مکافات بدرا[14] نشاید نشست
بزرگان بپاسخ بیاراستند   بدرد دل از جای برخاستند
که ای نامدار[15] جهان شاد باش   همیشه ز رنج و غم آزاد باش[16]
تن و جان ما سربسر پیش تست   غم و شادمانی کم و[17] بیش تست
ز مادر همه مرگ[18] را زاده‌ایم[19]   همه بنده‌ایم ارچه آزاده‌ایم
چو پاسخ چنین یافت از پیلتن   ز طوس و ز گودرز[20] و از انجمن[21]
رخ شاه شد چون گل ارغوان   که دولت جوان بود و خسرو جوان
بدیشان[22] فراوان بکرد[23] آفرین   که آباد بادا بگردان زمین

* * *

[1] IV— بد بایرانیان [2] K, I, IV— باز [3] IV— آورند [4] IV— بکوشند [5] K— چشم پلنگ آورید; IV— آورند [6] I, IV— مرا این هم از پیش; VI— سخن برّ [7] Л—доб.:

بایران مدارید دلرا ببزم * بتوران سپارید جانرا برزم
ببندید دامن یک اندر دگر * بنیروی یزدان پیروزگر

[8] K— زکین; I, IV— بدین [9] K, I, IV— آویخته اویست [10] K, I, IV, VI— آید [11] I, IV— نباید ابر بد شدن پیش; K— بدین بد کننده شویمش ز دست [12] I— راه [13] Л— برینش دست; VI— بدانند و بر شده چیره دست (метр нарушен). [14] K— این را; I, IV— این بد
[15] K— شهریار [16] I, IV—

بگفتند کای شاه دل شاد دار * همیشه تن از رنج آزاد دار

[17] K— بکم; I, IV— زکم [18] VI— جنگ [19] Л— زادیم [20] K, VI— ز گودرز و از طوس
[21] K, I, IV— وان انجمن [22] K— بریشان; VI— بایشان [23] I, IV, VI— گرفت

بگشت اندرین نیز[1] گردان سپهر　　چو[2] از خوشه خورشید بنمود[3] چهر
ز پهلو همه موبدانرا[4] بخواند　　سخنهای بایسته چندی براند
دو هفته در بار دادن ببست　　بنوّی یکی دفتر اندر شکست[5]
بفرمود موبد[6] بروزی[7] دهان　　که گویند نام کهان و مهان[8]
نخستین ز خویشان کاوس کی　　صد و ده سپهبد[9] فگندند پی[10]
سزاوار بنوشت نام گوان　　چنانچون بود در خور پهلوان
فریبرز کاوسشان پیش رو　　کجا بود پیوستهٔ شاه[11] نو
گزین کرد هشتاد[12] تن نوذری　　همه گرزدار و[13] همه لشکری
زرسپ سپهبد نگهدارشان　　که بردی[14] بهر کار تیمارشان
که تاج کیان بود و[15] فرزند طوس　　خداوند شمشیر و گوپال[16] و کوس[17]
سه دیگر چو گودرز کشواد بود　　که لشکر[18] برای وی آباد بود
نبیره پسر داشت هفتاد و هشت　　دلیران کوه و سواران دشت
فروزندهٔ تاج و تخت[19] کیان　　فرازندهٔ اختر کاویان[20]
چو شصت و سه از تخمهٔ گژدهم　　بزرگان و سالارشان گستهم
ز خویشان میلاد بد صد[21] سوار　　چو گرگین پیروزگر[22] مایه‌دار
زتخم لواده[23] چو هشتاد و پنج　　سواران رزم و نگهبان[24] گنج
کجا بُرته بودی[25] نگهدارشان　　برزم اندرون دست[26] بردارشان

---

[1] VI—تیز [2] I, IV—که [3] I, IV, VI—بنمود خورشید [4] VI—پهلوانرا [5] IV—ایدر [6] VI—خسرو [7] VI—بروز (!) [8] VI—مهان جهان [9] K—نخستین از ایشان [10] I, IV—б. переставлен со следующим б. [11] VI—پیوسته و شاه [12] I, IV—هفتاد [13] K—گرزداران [14] IV—بودی [15] IV—کیان و دو [16] K, I, IV—گوپال و شمشیر [17] K—после б. 149 стоит б. 152. [18] Л—گیتی [19] I, IV—تخت و بخت; VI—تاج و تخت [20] I, IV—обратный порядок мисра; VI—доб.:

هم از تخمهٔ گیو چون بیست و پنج * که بودند زیبای دیهیم و گنج

[21] K—میلاد و پنجه; VI—هم و میلاد [22] I, IV—فیروزگر; VI—و پیروز و گرگین (размер нарушен). [23] K—گرازه; I—لوایه; IV—نوانه; VI—نواده [24] I, IV—نگهدار [25] K—برهه; VI—کجا بر نبودی; بودی [26] K—نام

چو سی و سه مهتر[1] ز تخم پشنگ   که رویین[2] بدی شاهشان[3] روز جنگ[4]
بگاه[5] نبرد او بدی پیش کوس   نگهبان[6] گردان و داماد طوس
ز خویشان شیروی هفتاد[7] مرد   که بودند گردان روز[8] نبرد[9]
گزین گوان شهره[10] فرهاد بود   که رزم سندان[11] پولاد بود[12]
ز تخم گرازه صد و پنج[13] گرد   نگهبان ایشان هم اورا سپرد[14]
کنارنگ وز[15] پهلوانان جزین[16]   ردان و بزرگان با آفرین
چنان بد که موبد ندانست مر   ز بس نامداران با برز[17] و فر
نوشتند[18] بر دفتر شهریار   همه نامشان تا کی آید بکار
بفرمود کز شهر بیرون شوند[19]   ز پهلو سوی دشت و[20] هامون شوند[21]
سر ماه باید که از کرّنای   خروش آید و زخم هندی درای[22]
همه سر سوی رزم[23] توران نهند[24]   همه شادمانی و سوران[25] نهند[26]
نهادند سر پیش او بر زمین   همه یک بیک خواندند آفرین[27]
که ما[28] بندگانیم و شاهی[29] تراست   در گاو تا برج ماهی[30] تراست
بجایی که بودند ز اسپان یله[31]   بلشکرگه آورد یکسر گله[32]

[1] I, IV—جنگی [2] I—روشن [3] Л—شاهان (размер нарушен). [4] K—که چون او نبد
گزین آورد شهره کس بمردی و جنگ [5] Л, K, VI—بروز [6] K, I, IV—سرافراز [7] K—هشتاد [8] K—گردنکشان [9] I, IV—
گزین کرد ایر شهر هفتاد مرد * که بودند شیران روز نبرد
VI—б. оп. [10] K, I, IV—بدیشان نگهدار [11] K, I, IV—که در جنگ سندان; I, IV—доб. و [12] VI—б. оп. [13] I, IV—دبیست [14] I, IV—شمرد [15] K, I, IV, VI—با [16] K, I, IV—گزین [17] I, IV—بازیب [18] I, IV, VI—نبشتند [19] VI—شوید [20] Л, K, IV—و оп. [21] VI—мисра оп. и вместо него дает вариант второго мисра б. 167: همه شادمانی و سوران نهید [22] K—доб.:
چو آمد سپاه و سپهبد برون * جهان... چو گل زریون
چنین گفت با پهلوانان براز * نباید که این کار گردد دراز
VI—б. стоит после б. 169. [23] K—شهر; I, IV, VI—جنگ [24] K—نهید [25] K—شادان [26] K—نهید; VI—б. стоит после б. 161. [27] I, IV—
بگفتند کای شاه با زیب و فر * فروزنده شد از تو تاج و گهر
[28] I, IV—همه [29] K—فرمان [30] K—کیوان; I, IV—که برج بره تا بماهی [31] K—فسیله بودی ز اسپان گله; VI—بجایی که بودش یله [32] VI—یله; I, IV—б. оп.

بفرمود کان کو کمند افگنست / برزم[1] اندرون گرد و[2] رویین تنست
بپیش فسیله کمند افگند[3] / سر بادپایان ببند افگند[3]
در گنج دینار بگشاد و گفت / که گنج از بزرگان[4] نشاید نهفت
گه[5] بخشش و کینهٔ شهریار[6] / شود گنج دینار[7] بر چشم خوار
بمردان همی[8] گنج و تخت آوریم / بخورشید بار درخت آوریم
چرا برد باید غم[9] روزگار / که گنج از پی مردم[10] آید بکار
بزرگان ایران از انجمن / نشسته بپیشش همه تن بتن[11]
بیاورد صد جامه دیبای روم / همه پیکر از گوهر و زرّ بوم[12]
هم از[13] خزّ و منسوج و هم پرنیان[14] / یکی جام[15] پر گوهر اندر میان[16]
نهادند پیش سرافراز شاه / چنین گفت شاه جهان با سپاه
که اینت بهای سر بی بها / پلاشان دژخیم نرّ اژدها
کجا پهلوان خواند[17] افراسیاب / ببیداری او[18] شود سیر خواب[19]
سر و تیغ و اسپش[20] بیارد چو گرد / بلشکرگه ما بروز نبرد
سبک بیژن گیو بر پای جست / میان کشتن اژدها را ببست
همه[21] جامه برداشت وان جام زر / بجام اندرون نیز چندی گهر[22]
بسی آفرین کرد بر شهریار / که خرم بدی تا بود روزگار[23]
وزانجا بیامد بجای نشست / گرفته چنان جام گوهر بدست[24]
بگنجور فرمود[25] پس شهریار / که آرد دوصد[26] جامهٔ زرنگار

---

1 I, IV—بجنگ 2 K, VI—و оп. 3 K, I—افگندد; IV—افگنید; VI—آورند 4 K, IV—گنج بزرگان; VI—دلیران 5 VI—که مر 6 K, IV—کینهٔ کارزار; I—کینه و کارزار 7 K, IV—گنج و دینار 8 K, I, IV, VI—همه 9 K—همه; I, IV, VI—همی 10 K—مرد 11 I, IV, VI—б. оп. 12 I, IV—همه نیشکر از گهر زر و بوم; VI—همه پیکرش گوهر و زرّ و بوم 13 K—همه; I, IV, VI—همان 14 K, I, IV, VI—منسوج هم‌زین شمار 15 IV, VI—جامه 16 K, IV, VI—شاهوار; I—نامدار 17 K, I, IV, VI—خواندش 18 IV—نپنداری او 19 I, IV—هم بخواب; VI—سر بخواب 20 IV, VI—سر و اسپ و تیغش 21 IV—همان 22 VI—چند گونه گهر; K—бб. 184 и 185 оп. 23 I, IV, VI—که بادی چنین جاودان کامکار; Л—доб.:
چنان دان که آن اژدهای نرست * که در جنگ یزدان مرا یاورست
24 I, IV—б. оп. 25 I, IV—بموبد بفرمود 26 I, IV, VI—که آورد صد

صد از[1] خزّ و[2] دیبا و صد پرنیان   دو گلرخ بزنّار بسته میان
چنین گفت کین هدیه آنرا[3] دهم   وزان پس بدو نیز دیگر دهم[4]
که تاج تژاو آورد پیش من   وگر[5] پیش این نامدار[6] انجمن
که افراسیابش بسر برنهاد   ورا خواند بیدار و فرّخ نژاد[7]
همان بیژن گیو برجست زود[8]   کجا بود در جنگ برسان دود[9]
بزد دست و آن[10] هدیها برگرفت   ازو ماند آن[11] انجمن در شگفت
بسی آفرین کرد و بنشست شاد   که گیتی بکیخسرو آباد باد
بفرمود تا با کمر ده غلام   ده اسپ گزیده[12] بزرّین ستام[13]
ز پوشیده رویان ده آراسته   بیاورد موبد چنین[14] خواسته
چنین گفت بیدار شاه رمه   که اسپان و این خوب رویان همه
کسی را که چون سر بپیچد تژاو   سزد گر ندارد[15] دل شیرگاو[16]
پرستندهای دارد او روز جنگ   کز آواز او رام گردد پلنگ
برخ چون بهار و ببالا چو سرو[17]   میانش[18] چو غرو و[19] برفتن تذرو
یکی ماه رویست نام اسپنوی   سمن پیکر و دلبر و مشک بوی[20]
نباید زدن چون بیابدش[21] تیغ   که از[22] تیغ باشد چنان رخ[23] دریغ
بخمّ کمند ار گرفته کمر[24]   بدان[25] سان بیارد مر اورا ببر[26]
بزد دست بیژن بدان[27] هم ببر   بیامد بر شاه پیروزگر[28]

[1] I—همه; IV, VI—همان [2] Л, K—و оп. [3] VI—او را [4] I, IV—وزان منتی نیز بر سر نهم; VI—وزان پس بسی نیز باسر نهم; K—وزان نیز بر سر سپاسی نهم [5] I, IV—ویا [6] VI—نامداران (размер нарушен). [7] VI—نهاد [8] K, I, IV, VI—باز [9] K, I, IV, VI—چنگش [10] K, IV, VI—پرستنده و [11] K, IV—ماندند; I, VI—مانده بود [12] K—ده اسپ سپهبد; I, IV—ده از اسپ تازی دراز [13] K, I, IV—لگام [14] VI—بیاورد گنجور با [15] VI—نیارد [16] IV—شیر و گاو; T—شیرتاو [17] IV—ببالای سرو [18] Л—بخوبی [19] Л—و оп.; I, IV, VI—عرعر [20] K—ماه روی и доб.:

سمن بر نگار سمن بوی نام * سواری که آرد مر اورا بدام

[21] Л, K, I—دمابدش; IV—بیایدش; VI—بیابیش [22] VI—بر [23] VI—تن [24] K—بخمّ کمندش ربایید بران سان; K—بیارد که آید ببر; VI—گرفته ببر [25] I, IV—بدین [26] Л—گرفته کمر; VI—که آید ببر [27] K, VI—بران [28] I, VI—فیروزگر

بشاه جهان بر ستایش گرفت　　جهان‌آفرین را نیایش گرفت
بدو[1] شاد شد شهریار بزرگ　　چنین گفت کای نامدار سترگ
چو تو پهلوان یار دشمن مباد　　درخشنده جان تو بی‌تن مباد
جهاندار از ان پس[2] بگنجور گفت　　که ده[3] جام زرین بیار از نهفت[4]
شمامه نهاده دران[5] جام زر　　ده[6] از نقرهٔ خام با شش گهر[7]
پر از مشک جامی ز یاقوت زرد　　ز پیروزه دیگر یکی[8] لاژورد[9]
عقیق و زمرّد برو ریخته　　بمشک و گلاب اندر آمیخته[10]
پرستنده‌ای با کمر[11] ده غلام　　ده اسپ گرانمایه زرّین ستام[12]
چنین گفت کین هدیه آنرا که تاو[13]　　بود در تنش روز جنگ تژاو[14]
سرشرا بدین بارگاه[15] آورد　　بپیش دلاور سپاه آورد
ببر زد بدین[16] گیو گودرز دست　　میان رزم[17] آن پهلوان را ببست
گرانمایه خوبان و آن[18] خواسته　　ببردند پیش وی آراسته
همی خواند بر شهریار آفرین　　که بی تو مبادا کلاه و نگین[19]
وزان[20] پس بگنجور فرمود شاه　　که ده جام[21] زرّین بنه[22] پیش گاه
برو ریز[23] دینار و مشک و گهر[24]　　یکی افسری خسروی با کمر[25]

---

[1] K, I, IV, VI—ازو [2] K—ازان پس شهنشه [3] K—رو [4] K—доб.:

ز پیروزه دیگر یکی لاجورد * پر از مشک جامی ز یاقوت زرد

[5] K—بران; I, IV—نهادند در; VI—نهادند بر [6] K—دو [7] K, VI—تا سر گهر; I—جام گهر; IV—هم پر گهر [8] I, IV—ز فیروزه جامی دگر [9] K—б. оп.; VI—لاجورد [10] IV, VI—آویخته [11] K—پرستندگان با کمر; I, IV—پرستنده ده با کمر; VI—پرستنده و با کمر [12] K, I, IV, VI—لگام [13] I, IV—کین را [IV—کینها] مر آنرا که تاو; VI—این هدیه آنرا که داد [14] VI—پیش روز جنگ نژاد [15] K—رزمگاه; I, IV, VI—برین [IV—بران; VI—درین] رزمگاه [16] K, I, IV, VI—برین [17] K, I, IV, VI—جنگ [18] Л—این [19] K—زمان و زمین [20] Л—ازان [21] K, I, IV, VI—خوان [22] K—نهد [23] K—برو بر ز; I, IV—برامیز [24] K—زرّ و گهر; K, I, IV, VI—доб. между мисра:

پری روی ده با کلاه و کمر * دو صد خزّ و دیبای پیکر بزر

[25] K, I, IV—افسر خسروی ده کمر; VI—خسروی افسر و ده کمر

چنین گفت کین هدیه آنرا که رنج[1]   ندارد دریغ از پی نام و گنج[2]
از ایدر شود[3] تا در کاسه[4] رود   دهد بر روان سیاوش درود
ز هیزم یکی کوه بیند بلند   فزونست بالای او ده[5] کمند[6]
چنان خواست کان ره کسی[7] نسپرد   از ایران بتوران[8] کسی نگذرد[9]
دلیری از[10] ایران بباید شدن   همه کاسه‌رود آتش اندر زدن[11]
بدان[12] تا گر آنجا بود[13] رزمگاه   پس هیزم اندر نماند[14] سپاه
همان گیو گفت این شکار منست   برافروختن کوه کار منست
اگر[15] لشکر آید نترسم ز رزم   برزم اندرون کرگس آرم ببزم
[ره لشکر از برف آسان کنم   دل ترک از آن هراسان کنم[16]]
همه[17] خواسته گیورا داد شاه   بدو گفت کای[18] نامدار سپاه
که بی[19] تیغ تو تاج روشن مباد   چنین باد و بی‌بت[20] برهمن مباد[21]
بفرمود صد دیبهٔ[22] رنگ رنگ   که گنجور پیش آورد بی درنگ[23]
هم از گنج صد دانه خوشاب جست   که آب فسردست گفتی[24] درست
ز پرده پرستار پنج آورید   سر جعد از افسر شده[25] ناپدید
چنین گفت کین هدیه آنرا سزاست   که بر جان پاکش[26] خرد پادشاست
دلیرست[27] و بینا دل و چرب گوی[28]   نه بر تابد از شیر در جنگ روی
پیامی برد نزد[29] افراسیاب   ز بیمش نیارد بدیده‌در آب[30]

---

[1] I, IV—گنج   [2] I, IV—رنج؛ VI—نام گنج   [3] K, VI—رود   [4] K—سرِکاسه؛ I, IV—تا   [5] Л—صد؛ I—ده؛ بالای از VI—صد بالایش از   [6] T—доб.: سوی کاسه
که آنرا نهادست افراسیاب * بدان گه که بگذشت زان روی آب
[7] K, I, IV, VI—راه کس   [8] K, I, IV, VI—ز توران بایران   [9] VI—نگرد   [10] VI—ز   [11] VI—اندر آتش زدن   [12] VI—بود   [13] VI—(!) برد   [14] VI—بسی هیزم اندر نماید   [15] VI—وگر   [16] K, I, IV, VI—б. оп.   [17] IV—همان   [18] VI—ای   [19] I, IV, VI—ابی   [20] I, IV, VI—گویی   [21] K—کاباد باشی و شاد   بی تو   [22] K, VI—دیبه از   [23] IV—با درنگ   [24] K, VI—سرو مغفر از جعدشان؛ VI—سر و جعد و افسر شده؛ IV—جعدشان ز افسرش   [25] K—
[26] I, IV, VI—بر پاک جانش   [27] VI—دبیرست   [28] I, IV—جنگجوی   [29] K—سوی   [30] K—بدو دیده آب؛ I, IV—ز بیمش دو دیده نیارد در آب؛ K—доб.:
بگوید ورا نیز ازو بشنود * براه اندرون هیچ گون نغنود

ز گفتار او پاسخ آرد بمن	که دانید[1] ازین نامدار انجمن
بیازید گرگین میلاد دست	بدان[2] راه رفتن میانرا ببست
پرستار و آن جامهٔ زرنگار	بیاورد با گوهر[3] شاهوار
ابر[4] شهریار آفرین کرد و[5] گفت	که با جان خسرو خرد باد جفت
چو روی زمین گشت چون پرّ زاغ	ز[6] افراز کوه اندر آمد چراغ
سپهبد بیامد بایوان[7] خویش	برفتند گردان سوی خان خویش
می آورد[8] و[9] رامشگرانرا بخواند	همه[10] شب همی زرّ و گوهر[11] فشاند
چو از روز شد کوه چون[12] سندروس	بابر اندر آمد خروش خروس
تهمتن بیامد بدرگاه[13] شاه	ز ترکان[14] سخن رفت[15] وز تاج و گاه[16]
زواره فرامرز با او بهم	همی رفت هر گونه از[17] بیش و کم
چنین گفت رستم بشاه زمین	که ای نامبردار با آفرین
بزاولستان[18] در یکی شهر بود	کزان بوم و بر توررا[19] بهر بود
منوچهر کرد آن ز ترکان تهی	یکی خوب جایست با فرّهی
چو کاوس شد بی‌دل و پیرسر[20]	بیفتاد ازو نام شاهی و فر[21]
همی[22] باژ و ساوش[23] بتوران برند	سوی شاه[24] ایران همی ننگرند
فراوان بدان[25] مرز پیلسُت[26] و گنج	تن بیگناهان از ایشان برنج
ز بس[27] کشتن و غارت[28] و تاختن[29]	سر از باژ[30] ترکان[31] برافراختن[32]
کنون شهریاری بایران تراست	تن پیل و چنگال[33] شیران تراست

---

[1] K—کدامست; IV—دانند [2] VI—بران [3] I, IV—بدو داد و آن گوهر [4] K—ابا [5] I—و op. [6] K, I, IV, VI—از [7] I—از ایوان [8] Л—می و رود [9] VI—و op. [10] K—همه [11] I, IV—فراوان همی درّ و گوهر [12] Л—کوه شد روز چون; I, IV—گونه چون [13] K, I, IV, VI—بنزدیک [14] K, I, IV, VI—از ایران [15] I, IV—گفت [16] VI—تاجگاه [17] I, IV—ز هرگونهٔ رای زد [18] I, IV—بر زابلستان [19] K—بوم مر توررا; VI—شاه را [20] IV—باژ آنجا [21] K—تیز سر نام و فرّ و هنر; I, IV, VI—فرّ و نام و گهر [22] K—همه [23] I, IV—باژ آنجا [24] I, IV, VI—شهر [25] Л—بران; VI—دران [26] I, IV—کاخست [27] K—بسی [28] K, I, IV, VI—غارت و کشتن [29] I, IV—سوختن [30] K, I, IV—باد [31] I, IV, VI—توران [32] K—برافروختن [33] K—پی مور تا جنگ; VI—پی نامور چنگ; I, IV—تن مور با چنگ

یکی لشکری باید اکنون بزرگ   فرستاد با پهلوانی سترگ
اگر باژ نزدیک شاه آورند   وگر سر بدین[1] بارگاه آورند
چو آن مرز یکسر[2] بدست آوریم   بتوران زمین‌بر شکست آوریم
برستم چنین پاسخ آورد شاه   که جاوید بادی[3] که اینست راه
ببین[4] تا سپه چند باید بکار   تو بگزین ازین لشکر نامدار[5]
زمینی که پیوستهٔ مرز تست   بهای زمین در خور ارز تست
فرامرزرا ده سپاهی[6] گران   چنان چون بباید ز جنگ آوران[7]
گشاده شود کار بر دست اوی[8]   بکام نهنگان رسد[9] شست اوی[8]
رخ پهلوان[10] گشت ازان آبدار[11]   بسی آفرین خواند برشهریار
بفرمود خسرو[12] بسالار بار   که خوان از خورش‌گر کند خواستار[13]
می آورد و رامشگرانرا بخواند   وز آواز بلبل همی[14] خیره ماند
سران با فرامرز[15] و با پیلتن   همی باده خوردند بر[16] یاسمن
غریونده نای و خروشنده چنگ   بدست اندرون دستهٔ بوی و رنگ
همه تازه روی و همه شاددل   ز درد و غمان گشته آزاددل
ز هر گونه گفتارها راندند   سخنهای شاهان بسی خواندند
که هر کس که در شاهی اوْ داد داد   شود در دو گیتی ز کردار شاد
همان شاه بیدادگر در جهان   نکوهیده باشد بنزد مهان
بگیتی بماند ازو نام بد   همان پیش یزدان سرانجام بد
کسی‌را که پیشه بجز داد نیست   چنو در دو گیتی دگر شاد نیست[17]

[1] VI— درین [2] VI— چنان مرز را گر [3] VI— باشی [4] K— نگر [5] I, IV—б. оп.
[6] IV, VI— سپاه [7] VI— کو بیاید بجنگ آوران [8] Л, K, VI— او [9] K, I, IV— شود [10] VI— نامور [11] VI— ازین نامدار [12] K, VI— ازان پس [13] I, IV— ازان پس که خوان خورش‌را بیار; VI—доб.:
بخوردند چیزی و می خواستند * بنوّی یکی بزم آراستند
[14] K— فلک [15] VI— سرافراز [16] VI— با [17] K, I, IV—бб. 267—274 оп.; VI—бб. 268—274 оп.; VI—доб.:
چنین تا شب تیره از باختر * بگردون گردان برآورد سر
همه شب برامش ببودند و ناز * نکردند باواز نشیب و فراز
(метр нарушен).

چو خورشید تابان برآمد ز کوه[1]   سراینده آمد[2] ز گفتن ستوه[3]
تبیره برآمد[4] ز درگاه شاه   رده برکشیدند بر بارگاه[5]
ببستند بر پیل رویینه خم   برآمد خروشیدن گاو دم
نهادند بر کوههٔ پیل تخت   بهار آمد آن خسروانی درخت
بیامد نشست از بر پیل شاه   نهاده بسربر ز گوهر[6] کلاه[7]
یکی طوق پر[8] گوهر شاهوار   فروهشته از تاج[9] دو[10] گوشوار[11]
بزد مهره بر کوههٔ ژنده پیل   زمین[12] شد بکردار دریای نیل[13]

[1] VI—ستوه   [2] VI—آید   [3] VI—доб.:

بکردند پیمان که با فر و گاه * بتوران نهد روی یکسر سپاه

[4] I, IV—برامد تبیره   [5] K—در بارگاه; IV—پایگاه; VI—дальше порядок бб. таков: 276, 282, 283, 284, 285, затем доб.:

دو رویه زده صف سراسر سپاه * چو میدانی اندر میان راند شاه
بدان تا که شاه اندرو بگذرد * بدان لشکری بیکران بنگرد

286, 277, 278, 279, после чего еще доб.:

بچنگ اندرون گرزهٔ گاوسر * حمایل در افگند تیغی بزر
همی رفت شاه از بر ژنده پیل * بران تخت پیروزه بر سان نیل
یکی تاج بر سر ز یاقوت و زر * بچنگ اندرون گرزهٔ گاوسر

280, 281, 283, 289 и 290.   [6] I—آهن   [7] I, IV—доб.:

همی رفت شاه از بر ژنده پیل * بران تخت پیروزه برسان نیل
یکی تاج بر سر ز درّ و گهر * بچنگ اندرون گرزهٔ گاوسر
فروهشته از تاج دو گوشوار * بگردنش طوقی زبرجد نگار
ببازو دو یاره ز یاقوت و زر * بزر اندرون درّ و لعل و گهر
همی زد میان سپه پیل گام * ابا زین زرّین و زرّین ستام
یکی مهره در جام [IV—بر] در دست شاه * بکیوان رسیده خروش سپاه

[8] VI—با   [9] K—باساج   [10] Л—با   [11] K—доб.:

بچنگ اندرون گرزهٔ گاوسار * ببازو دو یاقوت گوهر نگار

I, IV—б. оп.   [12] I—جهان   [13] IV—بران تخت پیروزه برسان نیل

زتیغ و ز گرز و ز کوس[1] و ز گرد   سیه شد زمین[2] آسمان لاژورد[3]
تو گفتی بدام[4] اندرست آفتاب   وگر[5] گشت خمّ سپهر اندر آب
همی چشم روشن عنانرا[6] ندید[7]   سپهر و ستاره سنانرا ندید
ز دریای ساکن چو[8] برخاست موج   سپاه[9] اندرآمد همی فوج فوج
سراپرده بردند ز ایوان بدشت   سپهر از خروشیدن آسیمه گشت[10]
همی زد میان سپه پیل گام   ابا زنگ زرّین و زرّین ستام[11]
یکی مهره در جام بر دست شاه   بکیوان رسیده خروش سپاه
چو بر پشت پیل آن شه نامور   زدی مهره بر[12] جام و بستی کمر
نبودی بهر پادشاهی روا   نشستن مگر بر در پادشا
ازان نامور خسرو سرکشان   چنین بود در پادشاهی نشان
همی بود بر[13] پیل در[14] پهن دشت   بدان تا سپه پیش او برگذشت[15]
نخستین فریبرز[16] بد پیش رو   که بگذشت[17] پیش جهاندار نو
ابا گرز و با تاج[18] و زرینه کفش   پس پشت خورشید[19] پیکر درفش
یکی باره‌ای بر نشسته سمند   بفتراک بر حلقه[20] کرده کمند
همی رفت با باد[21] و با برز و فرّ   سپاهش همه[22] غرقه در سیم و زر
برو آفرین کرد شاه جهان   که بیشی ترا باد[23] و فرّ مهان

[1] VI— کوس و گرز [2] IV— زمین شد سیه [3] K, IV, VI— لاجورد [4] I, IV— بچرم [5] I, IV— ویا [6] I, IV— جهانرا [7] K, VI— بدید [8] K— دریای ارمنده; I, IV— ز دریا تو گفتی; VI— ز دریا تو گویی که [9] I— (!) ستام [10] K— انبوه گشت и доб.:

همی رفت شاه از بر ژنده پیل * یکی تخت پیروزه بر سان نیل
یکی تاج بر سر ز یاقوت و زر * بچنگ اندرون گرزهٔ گاوسر
ببازو دو یاره زیاقوت و زر * ز خوشاب درّ و زبرجد کمر

[11] K—б. оп.; I, IV, VI—бб. 286 и 287 оп. [12] K, I, IV— در [13] K— با [14] IV, VI— بر [15] K— درگذشت [16] IV— فرامرز [17] K, I, IV, VI— گذر کرد [18] I— ابا تاج و با گرز; IV— ابا تیغ و با گرز; VI— ابا تاج با گرز [19] I, IV— پشت او ماه [20] VI— طعنه [21] K— ببار; I, IV— زیال; VI— بباز; T— ناز [22] K— سپاهی همی; I, IV, VI— سپاهی همه [23] I, IV— که بادت بزرگی

بهر کار بخت تو پیروز باد ‌‌ ‌ بباز آمدن باد پیروز و شاد[1]
پس شاه[2] گودرز کشواد بود ‌ ‌ که با جوشن و گرز پولاد بود[3]
درفشی از پس پشت او شیر بود ‌ ‌ که جنگش بگرز و بشمشیر بود
بچپ بر[4] همی رفت رهّام[5] نیو ‌ ‌ سوی راستش چون[6] سرافراز گیو
پس پشت شیدوش یل[7] با درفش ‌ ‌ زمین گشته از شیر پیکر بنفش[8]
هزار از[9] پس پشت آن[10] سرفراز ‌ ‌ عنان‌دار با نیزه‌های دراز
یکی گرگ پیکر درفشی[11] سیاه ‌ ‌ پس پشت گیو اندرون با سپاه
درفش جهانجوی[12] رهّام ببر ‌ ‌ که بفراخته بود[13] سرتا بابر[14]
پس بیژن اندر درفشی دگر ‌ ‌ پرستارفش بر سرش تاج زر[15]
نبیره پسر داشت[16] هفتاد و هشت ‌ ‌ از ایشان نبد جای بر[17] پهن دشت[18]
پس هر یک اندر[19] دگر گون درفش ‌ ‌ جهان گشته بد سرخ و زرد و بنفش[20]
تو گفتی که گیتی همه[21] زیر اوست ‌ ‌ سر سروران[22] زیر شمشیر اوست
چو آمد بنزدیکئ تخت شاه ‌ ‌ بسی آفرین خواند[23] بر تاج[24] و گاه
بگودرز بر شاه کرد آفرین ‌ ‌ چه بر[25] گیو و بر لشکرش همچنین
پس پشت گودرز گستهم بود ‌ ‌ که فرزند بیدار گژدهم[26] بود
یکی[27] نیزه بودی بچنگش بجنگ[28] ‌ ‌ کمان یار او بود و تیر خدنگ

---

1 K, I, IV, VI—همه روزگار تو نوروز باد; K—доб.:
برفتن جز از تن درستی مباد * بباز آمدن باش پیروز و شاد
I, IV—доб. вариант б. 2 I, IV, VI—پسش باز 3 K, I, IV, VI—که گیتی [لشکر—VI] برای وی آباد بود 4 I, IV, VI—بچپش 5 VI—بهرام 6 VI—بد 7 K, I, IV, VI—بد 8 K—بود از درفش بنفش; I—бб. 303—308 оп. 9 K, IV—هزاران 10 K, IV, VI—او 11 K, IV; VI—درفش 12 VI—سرافراز 13 K—برافراخته بود 14 IV, VI—برافراشته نیزه‌را سر بابر 15 K, IV, VI—б. оп. 16 K, IV, VI—بود 17 VI—در 18 VI—доб.:
ز تخم یلان رستم سرفراز * همان نامداران گودرز باز
همه [همان—VI] با دل [تاج—VI] وتیغ و زرّینه کفش
19 IV—پس پشت هر یک 20 K, IV, VI—همه [همان—VI] با دل [تاج—VI] وتیغ و زرّینه کفش 21 I—همی 22 I, IV—سرکشان 23 K—زیکی آفرین خواند; I, IV—کرد 24 IV—تخت 25 K—زابر; VI—چو بر 26 VI—گستهم 27 K, VI—همه 28 I, IV—ازو تیره بودی جهان زیر چنگ

ز بازوش پیکان بزندان بدی[1] · همی[2] در دل سنگ و سندان بدی[3]
ابا لشکری[4] گشن و[5] آراسته · پر از گرز و شمشیر و پر خواسته
یکی ماه پیکر درفش از برش · بابر اندر آورده تابان سرش
همی خواند بر شهریار آفرین · ازو شاد شد شاه[6] ایران زمین
پس گستهم اشکش تیز گوش[7] · که با زور و[8] دل بود و با مغز و هوش[9]
یکی گرزدار[10] از نژاد همای[11] · براهی که جستیش بودی بپای[12]
سپاهش[13] ز گردان کوچ و[14] بلوچ · سگالیده جنگ[15] و برآورده خوچ[16]
کسی در جهان[17] پشت ایشان ندید · برهنه یک انگشت ایشان ندید[18]
درفشی برآورده پیکر پلنگ · همی از درفشش ببارید جنگ
بسی آفرین کرد بر شهریار · بدان[19] شادمان گردش روزگار
نگه کرد کیخسرو از پشت پیل · بدید آن[20] سپه‌را زده[21] بر دو میل[22]
پسند آمدش سخت و کرد آفرین · بدان[23] بخت بیدار و فرخ نگین[24]
ازان پس درآمد سپاهی گران · همه نامداران جوشن وران
سپاهی کز ایشان جهاندار شاه · همی بود شادان دل و نیک خواه[25]
گزیده پس اندرش[26] فرهاد بود · کزو لشکر خسرو آباد بود

---

[1] K—چو پران شدی [2] I, IV, VI—همه [3] K—شدی [4] I, IV, VI—لشکر [5] K, I, IV, VI—و оп. [6] K—گاه [7] I, IV—پس گژدهم لشکر تیزگوش; VI—تیزهوش [8] K, I, IV, VI—و; Л—و оп. [9] K—چنگ و هوش; T—مغز خوش [10] VI—نامدار [11] K—قباد; I, IV—رای; VI—گوان [12] K—پاک زاد; I, IV—سرافراز و آهسته و پاک زاد; VI—براهن که خستیش بودی زمان; گنج—ابا فرو با دانش و نیک رای [13] K, I, IV, VI—سپاهی [14] Л—و оп. [15] VI—گنج [16] I, IV—گوچ [17] I, IV—کس اندر جهان [18] VI—доб.:

سپهدارشان بود رزم آزمای * کزو بود گاه نکویی بجای

[19] K, I, IV—بران [20] I, IV—رده آن [21] I, IV—زده [22] Л—доб.:

جزین نامداران لشکر دگر * برآورده هر یک بخورشید سر

VI—доб.:

دگر پهلوانان که بودند پس * که فریاد خواهد همی دسترس

[23] K, I, IV, VI—بران [24] K, I, IV, VI—زمین [25] K, I, IV, VI—бб. 326, 327 оп. [26] K, VI—پس او گزین شهره

سپه را بکردار[1] پروردگار / بهر جای بودی بهر[2] کار یار[3]
یکی پیکر آهو درفش از برش / بدان[4] سایهٔ آهو اندر سرش[5]
سپاهش همه[6] تیغ هندی بدست / زره سغدی و زین ترکی[7] نشست[8]
چو دید آن نشست و سر گاه نو / بسی آفرین خواند[9] بر شاه نو
گرازه سر تخمهٔ گیوگان / همی رفت پرخاشجوی و ژگان[10]
درفشی پس پشت[11] پیکر گراز / سپاهی[12] کمند افگن و[13] رزمساز
سواران جنگی و مردان دشت[14] / بسی آفرین کرد و اندر گذشت[15]
ازان شادمان شد[16] که بودش[17] پسند / بزین[18] اندرون حلقه‌های کمند
دمان از پس زنگهٔ شاوران / بشد[19] با دلیران و[20] کنداوران
درفشی پس پشت پیکر همای / سپاهی چو کوه رونده ز جای[21]
هرانکس که از شهر بغداد بود / که با نیزه و تیغ پولاد بود
همه برگذشتند زیر[22] همای / سپهبد[23] همی داشت[24] بر پیل جای[25]
بسی زنگه بر شاه کرد آفرین / بران برز و بالا و تیغ و نگین
ز پشت سپهبد[26] فرامرز بود / که با فرّ و با گرز و با ارز بود
ابا کوس و پیل[27] و سپاهی گران / همه رزم[28] جویان و[29] کنداوران
ز کشمیر وز کابل و نیمروز / همه سرفرازان گیتی فروز
درفشی کجا چون[30] دلاور پدر / که کس‌را ز رستم نبودی گذر[31]

[1] K—بنه‌را بهر کار [2] I—بردی پی; IV—بردی گهی [3] I, IV, VI—کارزار [4] K—بران; IV—بدی [5] K—بد اندر سرش; I—б. оп.; VI—доб.:
همی رفت برسان شیر دمان * ابا لشکر گشن و ساز گران
[6] I, IV—سپاهی همی [IV—همه] [7] I, IV, VI—توری [8] K—همه پهلوانان خسرو پرست
[9] VI—کرد [10] I, IV, VI—دمان [11] K, I, IV, VI—همی برد [12] K, VI—سپاهش [13] I, IV—و оп. [14] I, IV—چوآمد بر شاه در [IV—بر] پهن دشت [15] K, I, IV, VI—پس بر گذشت
[16] I, IV—ازو شاد شد شه [17] VI—کش آمد [18] I—بزیر [19] K—دمان [20] Л—و оп.
[21] K—همی راند چون کوه آهن ز جای; I, IV, VI—همی رفت چون کوه رفته ز جای
[22] I, IV, VI—برکشیدند فرّ [23] K—شهنشه [24] VI—بود [25] K—پای; K, I, IV—порядок бб.: 338, 341, 339, 340. [26] K, VI—ز بستر نبرده; I, IV—ز پس بر نبرده [27] K—ابا پیل و گرز و
[28] K, I, IV, VI—جنگ [29] Л—و оп. [30] K—درفشش; I, IV, VI—ابا پیل و کوس سپاه; VI—بسان چو آن [31] I, IV—бб. 346—348 оп.

سرش هفت همچون سر اژدها　　تو گفتی ز بند آمدستی رها
بیامد[1] بسان درختی ببار　　یکی آفرین خواند[2] بر شهریار
دل شاه گشت از فرامرز شاد　　همی کرد با او بسی پند یاد
بدو گفت پروردهٔ پیلتن　　سرافراز باشد[3] بهر انجمن
تو فرزند بیدار دل رستمی　　ز دستان سامی و از نیرمی
کنون سربسر هندوان مر تراست[4]　　زقنوج تا سیستان مر تراست[5]
گر ایدونک[6] با تو نجویند[7] جنگ　　بر ایشان مکن کار[8] تاریک و تنگ
بهر جایگه یار درویش باش　　همه راد با[9] مردم خویش باش[10]
ببین نیک تا دوستدار تو کیست　　خردمند و اندهگسار[11] تو کیست
بخوبی بیارای[12] و فردا مگوی　　که کژّی پشیمانی آرد بروی[13]
ترا دادم این[14] پادشاهی بدار　　بهر جای خیره[15] مکن کارزار
مشو در جوانی[16] خریدار گنج　　ببی رنج کس هیچ[17] منمای رنج
مجو[18] ایمنی در[19] سرای فسوس　　که گه سندروسست و گاه آبنوس
ز تو نام باید که ماند بلند　　نگر دل نداری بگیتی[20] نژند
مرا و ترا روز هم بگذرد　　دمت[21] چرخ گردان همی بشمرد
دلت شاد باید تن وجان[22] درست　　سه دیگر ببین تا[23] چه بایدت جست
جهان آفرین از تو خشنود باد　　دل[24] بدسگالت پر از دود[25] باد
چو بشنید پند جهاندار نو　　پیاده شد[26] از بارهٔ تیزرو[27]

---

1 K— برآمد　2 K, VI— بسی آفرین کرد　3 VI— بادی　4 K, VI— هندوستان تراست　5 Л— نشستن گه بت‌پرستان تراست; K, VI— تامرز [K—شهر] دستان تراست　6 K, VI— هران کس که; I, IV— کسانی که　7 I— بجویند　8 I— بکن کار　9 K— نوازنده; IV— همی راد با　10 VI—доб.:

ستم کاره‌را زنده بردار کن * سر بدکین از خواب بیدار کن

11 VI— اندهگزار　12 K, I, IV, VI— ببخش و بیارای　13 K, I, IV, VI— که فردا مگر تنگی آرد بروی　14 I, IV— آن　15 VI— چیره　16 VI— گمانی　17 K— کس را تو　18 K, I, IV, VI— مکن　19 K, I, IV— بر　20 K— دل بگیتی نداری　21 VI— دلت　22 K, I, IV, VI— دلت شادمان باید و تن　23 VI— نگر تا سه دیگر　24 K, I, IV, VI— سر　25 K, I, IV— بدسگالانت پر دود　26 IV, VI— فرود آمد　27 K, IV, VI— تندرو; I—б. оп.

زمین را ببوسید و بردش نماز | بتابید سر[1] سوی راه دراز[2]
بسی آفرین خواند[3] بر شاه نو | که هردم[4] فزون باش چون ماه نو
تهمتن دو فرسنگ با او برفت | همی مغزش از رفتن او بتفت
بیاموختش بزم و رزم[5] و خرد | همی خواست کش[6] روز رامش برد[7]
پر[8] از درد ازان جایگه باز گشت | بسوی سراپرده آمد ز دشت
سپهبد فرود آمد از پیل مست | یکی بارهٔ تیزتگ[9] برنشست[10]
گرازان[11] بیامد به پرده سرای | سری پر ز باد[12] و دلی پر ز رای[13]
چو رستم[14] بیامد بیاورد می | بجام بزرگ اندر افگند پی
همی گفت شادی[15] ترا مایه[16] بس | بفردا نگوید خردمند کس[17]
کجا سلم و تور فریدن[18] کجاست | همه ناپدیدند با[19] خاک راست[20]
بپوییم و رنجیم و گنج آگنیم[21] | بدل بر همی[22] آرزو بشکنیم[23]
سرانجام زو بهره خاکست[24] و بس | رهایی نیابد ازو هیچ کس[25]
شب تیره سازیم با[26] جام می | چو روشن شود بشمرد روز پی[27]
بگوییم[28] تا برکشد نای طوس | تبیره برآرند با بوق و[29] کوس
ببینیم[30] تا دست گردان سپهر | بدین[31] جنگ سوی که یازد[32] بمهر
بکوشیم وز کوشش ما چه سود | کز آغاز بود آنچ بایست بود[33]

---

[1] I, IV, VI—بر [2] I, IV—б. стоит после б. 365. [3] K, I, IV, VI—کرد [4] K, I, VI—اندر; IV—ایدر [5] I, IV, VI—رزم و بزم [6] K, I, IV—کز [7] VI—کو روز کیفر برد [8] Л—پس [9] K—تندرو; I, IV—تیزرو [10] VI—б. оп. и повторяет б. 326. [11] VI—چو رستم [12] I—داد; IV—درد; VI—دلی پر ز کین [13] VI—سری پر ز رای; K—б. оп. [14] K, VI—کرازان [15] I—زمی شادمانی; IV—همه شادمانی [16] VI, T—یار [17] I—نماند خردمند و بس [18] K, IV, VI—تور و سلم و فریدون [19] IV, VI—بر [20] I—б. оп. [21] IV—آوریم [22] K, IV, VI—همه [23] I—б. оп. [24] K—سرانجام مان خاک تیرست [25] IV, VI—ازین روز [26] Л—بر [27] I, IV—برکشد روز پی; VI—روز بشمرد پی [28] K—بکوشیم [29] Л—با پیل و [30] VI—ببینم (метр нарушен). [31] K—برین; I, IV—درین [32] K, IV—دارد [33] I, IV, VI—доб.:

اگر یار باشد جهان آفرین * بتیغ از عدو باز خواهیم کین

K—доб.:

بد و نیک بر ما همی بگذرد * خردمند مردم چرا غم خورد
اگر یار باشد جهان آفرین * ز خون پدر باز جوییم کین

[گفتار اندر داستان[1] فرود سیاوش[2]]

جهانجوی چون شد سرافراز و[3] گرد   سپه را بدشمن نشاید[4] سپرد
سرشک اندر آید بمژگان[5] ز رشک[6]   سرشکی که درمان نداند[7] پزشک
کسی کز نژاد بزرگان بود   ببیشی بماند[8] سترگ آن[9] بود
چو بی کام دل[10] بنده باید بدن[11]   بکام کسی داستانها زدن
سپهبد چو خواند ورا دوستدار   نباشد خرد با[12] دلش سازگار[13]
گرش ز[14] آرزو[15] باز دارد سپهر   همان[16] آفرینش نخواند[17] بمهر
ورا هیچ خوبی نخواهد بدل   شود آرزوهای او[18] دلگسل
و دیگر کش از بن[19] نباشد[20] خرد   خردمندش از مردمان نشمرد
چو این داستان سربسر بشنوی   ببینی[21] سر مایهٔ بدخوی[22]
چو خورشید بنمود بالای[23] خویش   نشست از بر تندبالای[24] خویش

---

[1] Л — رزم; K — گفتار اندر оп. [2] K — پسر سیاوخش; VI — заголовок оп. [3] I, IV — و оп. [4] K, I, IV, VI — نباید [5] K, I, IV, VI — مژگان [IV, VI — به] اندر آمد [6] K — برشک; چو بی‌کام ماند — VI; زبونی نماید — I; ز بیشی نماید — VI [7] VI — ندارد [8] K, IV — سرشک [9] Л — سترگان [10] VI — ودل [11] K, I — شدن [12] K — بر [13] I, IV — بازش آموزگار [14] K — [ز — IV] ز оп. [15] I, IV — گرش روزرا [16] K — همی [17] VI — بخواند [18] I, IV — آرزوهای وی [19] K — وازین سان; I — که از بن; IV — ولیکن که [20] VI — نباید [21] VI — بدانی [22] Доб. заголовки: Л, IV — آغاز داستان; K — رفتن طوس بتوران زمین بجنگ [23] VI — پهنای [24] I, IV, VI — [IV — والای] از بر تخت بر جای

بزیر اندر آورد برج[1] بره — چنین تا زمین[2] زرد شد یکسره
تبیره برآمد ز درگاه طوس — همان نالهٔ بوق و آوای کوس[3]
ز کشور برآمد سراسر خروش[4] — زمین پر خروش و هوا پر ز جوش
از آواز[5] اسپان و گرد سپاه[6] — بشد[7] قیرگون روی[8] خورشید و ماه[9]
ز چاک سلیح و زآوای[10] پیل — تو گفتی[11] بیاگند گیتی بنیل[12]
هوا سرخ و زرد و کبود و بنفش — ز تابیدن کاویانی درفش
بگردش سواران گودرزیان — میان اندرون اختر کاویان
سپهدار با افسر و گرز و نای[13] — بیامد ز بالای[14] پرده سرای[15]
بشد طوس با کاویانی درفش — بپای اندرون کرده[16] زرینه کفش
یکی پیل پیکر درفش از برش — بابر اندر آورده تابان[17] سرش[18]
بزرگان که با طوق و[19] افسر[20] بدند — جهانجوی وز تخم نوذر[21] بدند[22]
برفتند یکسر چو کوهی سیاه — گرازان و تازان بنزدیک شاه[23]
بفرمود تا نامداران گرد — ز لشکر سپهبد سوی شاه برد[24]
چو لشکر همه نزد شاه آمدند — دمان با درفش و کلاه آمدند
بدیشان[25] چنین گفت بیدار شاه — که طوس سپهبد بپیش سپاه[26]
بپایست با اختر کاویان — بفرمان او بست باید میان

---

[1] IV — چرخ [2] K, VI — جهان چون می; I, IV — جهان سر بسر [3] IV — мисра оп.
[4] IV — мисра оп. [5] I, IV — ز آوای; VI — ز آواز [6] K, I, IV — بوق و سپاه [7] I, IV, VI — شده
[8] K, IV, VI — چشم; I — تیرگون چشم [9] K — و گرد سیاه [10] K — ز بانگ تبیره وز آواز
[11] VI — که گفتی [12] K — چو نیل [13] Л — رای; K, VI — کره نای [14] I, IV — بیامد بدهلیز
[15] VI — б. стоит перед б. 394. [16] I, IV — ابا نامداران [17] I — ززرینه; IV — زرین [18] K, IV, VI — б. стоит между двумя бб., добавленными после б. 400. [19] K — و оп. [20] VI — طوس نوذر
[21] VI — جهانجوی و با تخت و افسر [22] K, I, IV, VI — доб.:
برفتند یکسر ز [VI — به] پیش سپاه * گرازان و تازان بنزدیک شاه
هران کو ز تخم منوچهر بود * دل و جانش از طوس پر مهر بود
[23] K, I, IV, VI — نتابید خورشید روشن نه ماه [24] K, I, IV, VI — б. стоит после б. 403.
[25] I — به ایشان [26] K — چنین است آیین تخت و کلاه и оп. следующие пять бб.; I, IV, VI — بپشت سپاه

بدو داد مهری بپیش سپاه   که سالار اویست و جوینده راه[1]
بفرمان او بود باید همه   کجا بندها زو گشاید همه[2]
بدو گفت مگذر ز پیمان من   نگهدار آیین[3] و[4] فرمان من
نیازرد باید کسیرا براه   چنینست آیین[5] تخت و کلاه
کشاورز گر[6] مردم پیشه‌ور   کسی کو بلشکر[7] نبندد[8] کمر
نباید که بر وی وزد[9] باد سرد   مکوش ایچ[10] جز با کسی همنبرد[11]
نباید نمودن ببی رنج[12] رنج   که بر کس نماند سرای سپنج[13]
گذر زی[14] کلات ایچ گونه مکن   گر آن ره[15] روی خام گردد سخن[16]
روان سیاوش چو خورشید باد   بدان گیتیش جای امید باد
پسر بودش[17] از دخت پیران یکی[18]   که پیدا نبود از پدر اندکی
برادر بمن نیز ماننده بود[19]   جوان بود و هم سال و فرخنده[20] بود[19]
کنون در کلاتست و[21] با مادرست[22]   جهانجوی[23] با فرّ و با لشکرست[24]
نداند کسیرا ز ایران[25] بنام   ازان سو نباید کشیدن[26] لگام
سپه دارد و نامداران جنگ   یکی کوه بر راه[27] دشوار و[28] تنگ[29]

---

[1] I, IV — бб. 406, 407 и 408 оп.; VI — б. оп. [2] VI —
هر آنچه او گوید همه آن کنید * همه بنده باشید و فرمان کنید
[3] Л — و оп. [4] VI — б. оп. [5] IV, VI — доб. و [6] K, I — ویا; IV, VI — با [7] VI — برزمت
[8] IV, VI — ببندد [9] Л — که یابد بد از [10] K, I, IV — مکوشید [11] VI — б. оп. [12] K — بدو هیچ
[13] VI — доб.:
بطوس آنگهی گفت شاه جهان * که دادم ترا سروری بر مهان
دل پهلوانان همه گرم دار * بگفتار با هر کس آزرم دار
[14] K, I, IV, VI — بر [15] K, VI — کزان ره; I, IV — چو زان ره [16] I — доб.:
کزان سر فرودست و با مادرست * یکی لشکر گشن نام آورست
IV — доб. вариант того же б. [17] Л — هستش; IV — بود [18] VI — از بخت ویسه یکی [19] K, I, IV, VI — بد [20] Л — خوانده [21] Л, I — و оп. [22] Л — با مادرش [23] K, I, IV — جهاندار [24] Л — لشکرش [25] K, I, IV, VI — [I, IV — یکی‌را] نداند از ایران کسی‌را [26] K — در راه — I, IV; راه بر کوه — K [27] ازان ره نباید کشیدن — VI; نباید ازان سو کشیدن
[28] K — و оп. [29] VI — یکی راه در کوه و دشوار و تنگ

همو مرد جنگست و گرد و[1] سوار بگوهر بزرگ و بتن نامدار
براه بیابان بباید شدن نه نیکو بود راه[2] شیران زدن[3]
چنین گفت پس طوس با شهریار که از رای تو نگذرد روزگار
براهی روم کم تو فرمان دهی نیاید[4] ز فرمان تو جز بهی[5]
سپهبد بشد تیز و برگشت شاه[6] سوی کاخ[7] با رستم و با سپاه[8]
یکی مجلس آراست با پیلتن رد و موبد و خسرو رای زن[9]
فراوان سخن گفت[10] ز افراسیاب ز رنج تن خویش وز درد باب[11]
ز آزردن مادر پارسا که با ما چه کرد آن بد پرجفا
مرا زی شبانان بی مایه داد ز من کس ندانست نام و نژاد
فرستادم این بار طوس و سپاه ازین پس من و تو گذاریم راه
جهان بر بداندیش تنگ آوریم سر دشمنان زیر سنگ آوریم[12]
ورا پیلتن گفت کین غم مدار بکام تو گردد همه روزگار
وزان روی منزل بمنزل[13] سپاه همی رفت و پیش اندر آمد[14] دو راه
زیک سو[15] بیابان بی آب و نم کلات از دگر سوی[16] و راه چرم
بماندند بر جای پیلان و[17] کوس بدان تا بیاید سپهدار طوس
کدامین پسند آیدش زین دوراه بفرمان رود هم بران ره[18] سپاه
چو آمد بر سرکشان طوس نرم سخن گفت[19] ازان راه بی آب و[20] گرم
بگودرز گفت این بیابان خشک اگر گرد عنبر دهد باد[21] مشک

---

[1] K — مرد گردست جنگی; VI — و оп. [2] VI — جنگ [3] K — چنگ شیر آژدن; IV — گرفتار در چنگ شیران بدن; VI — доб.:
بجان مهر آن شاه پرورده ام * چو آزرده گردد من آزرده ام
[4] VI — نیابم [5] I — бб. 421, 422 и 423 оп. [6] I — оп. мисра. [7] K — گاه [8] I, IV — سوی گاه با رستم نیکخواه [9] I, IV — و پاک تن [10] VI — رفت [11] VI — و هم رود آب [12] K, I, IV, VI — бб. 427—430 оп. [13] T — وزان سو که بد طوس و دیگر [14] I, IV — بشد تا بپیش اندر آمد [IV — که پیش]; VI — همی رفت تا پیش آمد (так) [15] VI — ز یکسر [16] I, IV — سو [17] Л — و оп. [18] Л — گر به رای; K — بفرمان اویند جمله; I, IV — هم بدان ره; VI — یا برای [19] VI — رفت [20] I, IV, VI — و оп. [21] K, I, IV, VI — خاک

چو رانیم روزی به تندی[1] دراز — بآب و بآسایش آید[2] نیاز
همان به که سوی کلات و چرم[3] — برانیم و منزل کنیم از مَیَم[4]
چپ و راست آباد و آب روان — بیابان چه جوییم[5] و رنج[6] روان[7]
مرا بود روزی بدین ره[8] گذر — چو گژدهم پیش سپه راهبر
ندیدیم[9] ازین راه رنجی[10] دراز — مگر بود لختی نشیب و فراز[11]
بدو گفت گودرز پرمایه شاه — ترا پیش‌رو کرد پیش[12] سپاه[13]
بران ره که گفت او[14] سپه‌را بران — نباید که آید کسی‌را زیان
نباید که گردد[15] دل آزرده شاه — بد آید ز آزار[16] او بر سپاه[17]
بدو گفت طوس ای گو نامدار — ازین گونه اندیشه در دل[18] مدار
کزین شاه‌را دل نگردد دژم — سزد گر نداری روان جفت غم[19]
همان به که لشکر بدین سو بریم — بیابان و فرسنگها نشمریم[20]
بدین گفته بودند[21] همداستان — برین بر نزد نیز کس[22] داستان[23]
براندند ازان راه پیلان[24] و کوس — بفرمان و رای سپهدار طوس[25]

---

[1] VI — براه [2] IV — آرد; VI — آمد [3] K — مَیَم [4] K — چرم; I, IV — برانیم با سیم و زرّ و درم; VI — برانیم و در دل نداریم غم; I, IV — доб.:

بسازیم منزل دران جایگاه * بآسایش آرند رای این سپاه

[5] Л, K — کوبیم; VI — پوییم [6] I, IV — ریگ [7] K — بی آب و نان [8] K, VI — برین ره; I, IV — مرا بد درین راه روزی [9] Л — بدیدیم [10] K — ازین رنج و راه; I, IV — رنجی ز راه; VI — رنج [11] K — доб.:

همه راه آبست و کوه و درخت * ستیزه نباید برین کار سخت
نباشیم رنجه برین دشت بر * که نه آب و سبزست و نه جای چر

[12] VI — بر این [13] VI — доб. б. 448. [14] VI — خواهی [15] VI — همان نیز گردد [16] VI — آواز
[17] Т—перед этим б. доб.:

مگردان سر از گفتهٔ پادشاه * نباید کزان خسته گردد سپاه

[18] Л — اندیشهٔ دل [19] K, I, IV — бб. 443—447 оп. [20] VI — см. прим. к б. 443. [21] K — برین گفته گشتند; VI — برین گونه گشتند [22] VI — کجا کوس و نوذر بزد [23] K — بدان راه راندند لشکر چنان; K — доб.:

بگفت این و راندند لشکر چو باد * ز کار فرودش نبد هیچ یاد

[24] Л — و оп. [25] K — б. оп.; I, IV — бб. 449, 450 оп.; VI — доб.:

پس[1] آگاهی آمد بنزد[2] فرود * که شد روی خورشید تابان کبود
ز نعل ستوران وز پای[3] پیل * جهان[4] شد بکردار دریای نیل[5]
چو بشنید ناکاردیده جوان * دلش گشت پردرد و تیره روان[6]
بفرمود تا هرچ بودش یله * هیونان وز[7] گوسفندان گله
فسیله ببندند اندر آرند[8] نیز[9] * نماند ایچ بر کوه و بر دشت چیز[10]
همه پاک سوی[11] سپد کوه[12] برد * ببندد اندرون[13] سوی انبوه برد[14]
جریره زنی بود مام فرود * ز بهر[15] سیاوش دلش پر زدود[16]
بر مادر آمد فرود جوان * بدو گفت[17] کای مام روشن روان[18]
از ایران سپاه آمد و پیل و کوس * بپیش سپه در سرافراز طوس
چه گویی چه باید[19] کنون ساختن * نباید که آرد یکی تاختن

برفت آن گو تند و لشکر براند * خردمند از آن کار خیره بماند
براندند لشکر بران برز راه * نکردند فرمان شه را نگاه
T — доб. второй из этих бб.

[1] I, IV, VI — چو [2] VI — بفرّخ [3] K, I, IV — [K — ز پای هیونان و از گرد [نعل; VI — ز نعل هیونان و از پای [4] K, I, IV, VI — زمین [5] I, IV — доб.:

سپاه برادرت از ایران زمین * همی سوی توران گراید بکین
VI — доб.:
ز مادر بپرسید و جنگی فرود * که این راز برمن نیامد سرود (так)
چنین پاسخش داد فرخنده مام * که باید شدن زین سخن شادکام
далее идет б., добавляемый I и IV, а затем еще доб.:
براه کلات است آهنگشان * ندانم کجا فتنه و جنگشان
[6] K, I, IV, VI — доб.:
فرود از در دژ فرو هشت بند * بیامد نگه کرد کوهی بلند
см. б. 494. [7] K, I, VI — هیونان واز [8] K — آورده [9] IV — ببندند تو آرند نیز; VI — اندر آورد تیز [10] VI — آنچه بر دشت و بر زاغ تیز [11] Л, VI — همه سوی کوه [12] IV — پسد کوه [13] VI — اندران [14] K, I, IV, VI — доб.:
ازان پس بیامد در دژ ببست * یکی بارهٔ تیزتگ بر نشست
چو برخاست آواز کوس از چرم * همان گرد چون آبنوس از میم
(см. бб. 495 и 490). [15] I, IV, VI — درد [16] K — زبان پر درود; VI — درد [17] K, I, IV, VI — چنین گفت [18] I — مادر مهربان; IV — بانوی بانوان [19] VI — چه باید چه گویی

جریره بدو گفت کای رزمساز[1] بدین روز هرگز مبادت[2] نیاز
بایران برادرت شاه نوست جهاندار و بیدار[3] کیخسروست
ترا نیک[4] داند بنام و گهر زهم خون[5] وز[6] مهرهٔ یک پدر[7]
برادرت گر[8] کینه جوید همی. روان سیاوش بشوید همی[9]
گر او کینه[10] جوید[11] همی از نیا ترا کینه زیباتر[12] و[13] کیمیا
برت را بخفتان رومی بپوش برو دل پر از جوش[14] و سر[15] پرخروش[16]
بپیش سپه'ه برادر برو[17] تو کینخواه[18] نو باش و او شاه نو
که زیبد[19] کزین غم بنالد پلنگ ز دریا خروشان برآید[20] نهنگ
وگر مرغ با ماهیان اندر آب بخوانند نفرین به[21] افراسیاب
که[22] اندر جهان چون سیاوش سوار[23] نبندد کمر نیز یک نامدار[24]
بگردی[25] و مردی و جنگ[26] ونژاد باورنگ و فرهنگ و سنگ و بداد[27]
بدو داد پیران مرا از نخست وگر نه ز ترکان[28] همی زن نجست[29]
نژاد تو از مادر و از[30] پدر همه تاجدار[31] و همه نامور[32]
تو پور چنان نامور مهتری ز تخم کیانی و کی منظری

---

[1] VI—سرافراز [2] IV—نیاید [3] K—پیروز [4] I, IV—نیز [5] VI—خوب [6] K, I, VI—واز
[7] K—وز مهر وز یک پدر; I, IV—یک دگر; K, I, IV — доб. бб. 472 и 473; VI—доб.:
روان سیاوش پر از نور باد * بنیکی ز یزدانش منشور باد
и далее доб. бб. 472 и 473 текста. [8] I, IV — چون [9] K, VI — доб.:
ترا پیش باید بکین تاختن [VI—کنون ساختن] * کمر بر میان بستن و ساختن [VI — آختن]
[10] K — اگر کینه [11] VI — اگر کین بجوید [12] K — برادر تو زیباتر [13] I, IV — از
[14] K — جنگ [15] I, IV — جان [16] VI — خون و سر پر ز جوش; I, IV — б. переставлен с предыдущим б. [17] I, IV — برادرت رو [18] K, I, IV — کین دار [19] I, IV — که در بند (метр нарушен). [20] I — درآمد [21] K, I, IV, VI — بر [22] K — کسی [23] K, I, IV — سیاوخش نیز; VI — تیز [24] K, I, IV, VI — یک جهانبخش نیز [25] K — ز گردی [26] K — ز بخش; I, IV — تخت; VI — بخش [27] I, IV — داد و بفرهنگ و سنگ; K — با سنگ و داد и доб.:
که بر مرگ او مرغ و ماهی و دام * بماند اندر آرام و از خورد و کام
[28] I, IV — سیاوش [29] K, I, IV — см. разночтение к б. 463. [30] Л — وز [31] K — نامدار [32] K — تاجور

کمر بست باید بکین پدر　　بجای آوریدن نژاد و گهر[1]
چنین گفت ازان پس[2] بمادر فرود　　کز ایران[3] سخن با که باید سرود
که باید که باشد مرا پای مرد[4]　　ازین سرفرازان روز نبرد[5]
کز ایشان ندانم کسی‌را[6] بنام　　نیامد بر من درود و پیام[7]
بدو گفت ز ایدر برو با تخوار[8]　　مدار این سخن بر دل خویش خوار[9]
کز ایران که و مه شناسد همه[10]　　بگوید نشان شبان و رمه[11]
ز بهرام وز زنگهٔ شاوران　　نشان جو ز گردان و جنگ آوران[12]
همیشه سر و[13] نام تو زنده باد　　روان سیاوش فروزنده[14] باد

---

[1] K, I, IV, VI — доб.:

بلشکر نگه کن که سالار کیست * وزان مهتران نامبردار کیست
خرام آر و گردنکشانرا بخوان * می و خلعت آرای و بالای و خوان
ز شمشیر و از ترگ و برگستوان * ز خفتان و از خنجر هندوان

K — далее доб.:

جزین هر چه داری سرانرا ببخش * مکن بر دل خویشتن زور و رخش

VI — далее доб.:

همه بخش کن بر دلیران شاه * وزیشان مگردان عنانرا براه

K, I, VI — далее доб. бб. 486 и 487 текста, а затем I еще доб. б. 488 текста. [2] K — آنگه [3] I, IV — اوّل [4] I, IV — [IV — که تا باشدم زان سپس پای مرد [رای مرد [5] I, IV — بر این دلیران بروز نبرد [6] K — کسی‌را ندانم [7] K — چگونه فرستم درود و سلام; I, IV — خرام [IV — پیام]; VI — ازیشان بر من پیام; I, IV — доб.:

جریره چنین گفت با گرد پور * که چون گرد لشکر ببینی ز دور
بره کن سواری ز کنداوران * ز بهرام و از زنگه شاوران

K, VI — доб. вариант этих бб.; VI — далее доб.:

دگر پور گودرز بهرام‌را * سوار سرافراز خود کامرا
که آیند همشیره‌گان پدر * سزد گر بخواهی ازیشان گذر

и далее порядок бейтов в K, I, IV, VI таков: 486, 483 и 484. [8] K, I, IV, VI — تو زایدر برو بی سپه با تخوار [9] I, IV, VI — доб.:

چو پرسی ز گردان و گردنکشان * تخوار دلاور بگوید نشان

[10] VI — شناسد شبان و رمه [11] VI — یکایک همه; I, IV — б. оп. [12] I, IV, VI — б. оп. [13] JI, K — و оп. [14] K — پر از خنده

ازین هر دو[1] هرگز نگشتی[2] جدای　　کنارنگ[3] بودند[4] و او[5] پادشای
نشان خواه ازین دو گو سرفراز　　کز ایشان مرا و ترا نیست راز[6]
سرانرا و گردنگشانرا بخوان　　می و خلعت آرای و بالا و خوان[7]
ز گیتی برادر ترا گنج بس　　همان کین و آیین به بیگانه کس[8]
سپه را تو باش این زمان پیش رو　　توی کینه خواه جهاندار نو[9]
ترا پیش باید بکین ساختن　　کمر بر میان بستن و تاختن[10]
بدو گفت رای تو ای شیر[11] زن　　درفشان کند دوده و انجمن[12]
چو برخاست آوای کوس از چرم　　جهان کرد چون آبنوس از مَیَم[13]
یکی دیده‌بان آمد از دیده‌گاه　　سخن گفت با او ز[14] ایران سپاه
که[15] دشت و در و کوه پر لشکرست　　تو خورشید گویی ببند[16] اندرست
ز دربند[17] دژ تا بیابان گنگ[18]　　سپاهست[19] و پیلان و مردان جنگ[20]
فرود از در دژ فروهشت بند　　نگه کرد لشکر ز کوه بلند[21]
وزان پس[22] بیامد در دژ ببست　　یکی بارهٔ تیزرو برنشست[23]
برفتند پویان تخوار و فرود　　جوانرا سر[24] بخت برگرد[25] بود
از افراز چون کژ گردد[26] سپهر　　نه تندی بکار آید از بن نه مهر
گزیدند تیغ یکی برز کوه　　که دیدار بد یکسر ایران گروه[27]

---

[1] K — که او زین [2] K — نبودی [3] I — کدارنک; IV — کبارنک [4] VI — بودی [5] I, IV — هم
[6] VI — ترا نیست پوشیده راز [7] I, IV, VI — б. оп. (см. разночтение к б. 475). [8] I, IV, VI — б. оп.; I, IV — см. разночтение к б. 475. [9] I, IV, VI — б. оп. (см. разночтение к б. 475). [10] I, IV, VI — см. разночтение к б. 464. [11] I, IV — نیک [12] IV — دودهٔ انجمن; VI — доб.:

مرا دل نماند همی روی راه * که مارا پسندست این کینه خواه
سپهدارشان تیز مغزست و رای * ازو مان نگهدار بادا خدای

[13] K, I, IV, VI — б. оп. [14] K, I — از [15] VI — به [16] I, IV — بگرد [17] VI — (؟) در تند
[18] Л — چنگ; K — بر کوه کنک; VI — تا درازی کنک [19] K, IV, VI — درفشست [20] I — б. оп.
[21] K, I, IV, VI — б. оп. (см. разночтение к б. 453). [22] Л — تا [23] K, I, IV, VI — б. оп. (см. разночтение к б. 456). [24] Л — доб. و; VI — سر و تخت [25] K — پدرود; I, IV, VI — برگشته
[26] I, IV, VI — کور گردد [27] K, I, IV, VI — б. оп.

جوان با تخوار سراینده گفت — که[1] هرچت بپرسم نباید نهفت
کنارنگ[2] وز هرک[3] دارد درفش — خداوند گوپال و زرّینه کفش
چو بینی به من نام ایشان بگوی — کسی را که دانی از ایران[4] بروی[5]
سواران رسیدند بر تیغ کوه[6] — سپاه اندر آمد گروها گروه[7]
سپردار با نیزه‌ور[8] سی هزار — همه رزمجوی[9] از در کارزار[10]
سوار و پیاده بزرّین کمر[11] — همه تیغ دار و همه نیزه‌ور[12]
زبس ترگ زرّین و زرّین درفش[13] — ز گوپال زرّین و زرّینه کفش[14]
تو گفتی به کان اندرون زر نماند — برآمد یکی ابر و گوهر فشاند
ز بانگ تبیره میان دو کوه[15] — دل کرگس اندر هوا شد ستوه[16]
چنین گفت کاکنون درفش[17] مهان — بگو[18] و مدار ایچ گونه[19] نهان[20]
بدو گفت کان[21] پیل پیکر درفش — سواران و آن تیغهای[22] بنفش
کرا باشد اندر میان سپاه — چنین آلت ساز و این دستگاه[23]
چو بشنید گفتار اورا تخوار — چنین داد پاسخ که ای شهریار
پس پشت[24] طوس سپهبد بود — که در کینه پیکار[25] او بد بود
درفشی پس پشت او دیگرست — چو خورشید تابان بدو پیکرست

---

[1] I, IV — ز [2] IV — کیارنگ [3] I, IV — آنکه; VI — با هرکه [4] Л, VI — ازیشان
[5] VI—б. переставлен со следующим б. [6] K — نزدیک کوه; I, IV — رسیدند گردان میان دو کوه; VI — دریای کوه [7] K—порядок бб.: 502, 505, 506, 504, 507, доб. два бб., 508; I, IV— порядок бб.: 502, 505, 507, доб. два бб., 508. [8] I, IV, VI — شمشیرزن [9] I, IV, VI — همی رفت گرد
[10] VI — б. стоит после б. 506. [11] VI—سپر [12] I, IV — бб. 504 и 505 оп.; K — б. оп. [13] K, I, IV, VI — سپر [14] K, I, IV, VI — زرّین کمر [15] K — گروه [16] K, I, IV, VI — доб.:

سپردار و شمشیرزن سی هزار * همی رفت گرد از در کارزار
بماندند خیره تخوار و فرود * ازان لشکر گشن و سازی که بود

[17] I, IV — کامروز چتر [18] K — بگوی; I, IV — نمای [19] VI — آنچه گونه [20] I, IV — доб.:

همیدون فرو کوب کوس مهین * بشور اندر آور زمان و زمین
چنین پاسخش داد دانا تخوار * که بر تو نهانی کنم آشکار

[21] K, VI — چنین گفت; I, IV — چنان دان که آن [22] I, IV — شمشیرهای [23] K, I, IV, VI — бб. 510 и 511 оп. [24] K — چنان دان که [25] K, I, IV, VI — پرخاش

برادر پدر تست با فرّ و کام[1] — سپهبد فریبرز کاوس نام[2]
پسش ماه پیکر درفشی بزرگ — دلیران بسیار و گردی[3] سترگ
ورا نام گستهم گژدهم خوان — که لرزان بود پیل ازو ز[4] استخوان[5]
پسش گرگ[6] پیکر درفشی دراز — بگردش بسی مردم[7] رزمساز
بزیر اندرش[8] زنگهٔ شاوران — دلیران و[9] گردان و[10] کنداوران
درفشی پرستار[11] پیکر چو ماه — تنش لعل وجعد از[12] حریر سیاه[13]
ورا بیژن گیو راند همی[14] — که خون بآسمان برفشاند همی[15]
درفشی کجا پیکرش هست ببر[16] — همی بشکند زو میان هژبر
ورا گرد شیدوش دارد بپای — چو کوهی همی اندر آید[17] ز جای
درفش گرازست[18] پیکر گراز — سپاهی کمندافگن و رزمساز[19]
درفشی کجا پیکرش[20] گاومیش — سپاه از پس و نیزه داران ز پیش[21]
چنان دان که آن شهره[22] فرهاد راست — که گویی مگر با سپهرست راست

---

1 K — نام 2 K — доб.:

پسش شیر پیکر درفشی بزرگ * سپهدار گودرز گرد سترگ

3 I, IV, VI — گرد و 4 I, IV — بترسد ز ژوپین او; VI — گرازان کند پیل ازو 5 K — که 6 K — گور 7 K, I, IV — بگرد اندرش لشکر; VI — بگرد ترسان بود پیل ازان پهلوان 8 K — پسش اندرون 9 I, IV — دلیری ز 10 Л — و оп. 11 K — بزرگست; اندرش لشکری چو مشک 12 I, IV, VI — جعدش 13 K — پس او به; IV — سرش از حریر سیاه 14 K, IV, VI — خواند همی; I — پیکر حریر سیاه; VI — سیاه 15 I — برفشانی; خوانی همی 16 K — تیره ببر; VI — شیر ببر 17 K, I, IV — آمد; VI — که گویی همی اندر همی درآرد همی او 18 Л — و 19 I — б. оп.; IV, VI — درفشی گرازست

درفش گرازست پیکردراز * که هزمان سپهر اندرآرد بگاز

20 K, I, IV — پسش پیکر [K — درفش] درفشی 21 I — نیزه دارانش پیش; VI — бб. 524 и 525 оп. и вместо них приводит:

چنین گفت کورا گراز است نام * که از جنگ شیران نتابد لگام
گرازست نام یل شیر مرد * که مردان گریزند ازو در نبرد

22 K — شهره; I, IV — گزین آوران گرد گزین سپه

درفشی کجا پیکرش دیزه[1] گرگ نشان سپهدار گیو سترگ
درفشی کجا شیر پیکر بزر که گودرز کشواد دارد بسر[2]
درفشی پلنگست پیکر گراز پس ریونیزست باکام و ناز
درفشی کجا آهویش پیکرست که نستوه گودرز با لشکرست
درفشی کجا غرم دارد نشان ز بهرام گودرز کشوادگان
همه شیر مردند[3] و[4] گرد و[4] سوار یکایک بگویم درازست کار[5]
چو یک یک بگفت از نشان گوان بپیش فرود آن شه خسروان
مهان و کهانرا همه بنگرید ز شادی رخش همچو گل بشکفید[6]
چو ایرانیان از بر کوهسار بدیدند جای فرود و تخوار
برآشفت ازیشان سپهدار طوس فروداشت برجای پیلان و[7] کوس
چنین گفت کز لشکر نامدار سواری بباید کنون نیک یار[8]
که جوشان شود زین[9] میان گروه برد اسپ تا بر سر تیغ[10] کوه
ببیند که آن[11] دو دلاور کیند بران کوه سر بر ز[12] بهر[13] چیند

---

[1] K — دیره; I, IV — هست [2] K, I, IV, VI — бб. 527—531 оп.; VI — вместо этих оп. бб. дает:

از ایران دو بهره ستوران نیو * همی خاک بوسند در پیش گیو
درفشی که چون باز پیکر بود * بگرگین میلاد در خور بود
دگر گفت کان شیر پیکر درفش * بپشتش سواران زرّینه کفش
چنان دانکه گودرز کشوادگان * سر پهلوانان و آزادگان
که ایران برای و بشمشیر اوی * بپایست و کیخسرو جنگجوی

[3] VI — شیر مردند; T — شهر مردان [4] Л — و оп. [5] VI — در کارزار [6] T — دلش شادمان گشت و رخ شنبلید, далее T — доб.:

چنین گفت شاه جهان با تخوار * که کین پدر باز خواهیم خوار
بچین و بماچین نمانم سوار * بکین آوری از در کارزار
مگر اژدهارا بچنگ آورم * سرگاه ایشان بتنگ آورم

[7] Л — و оп.; K, I, IV — فروماند برجای یا پیل و [8] K — همی پایدار; I, IV — همی کامکار; VI — نیامد که آید بکار [9] K — از [10] K — بتازد رود تا سر تیغ; I, IV — [IV — برآید] براند بدان تند بالا رود تا سر برز; VI — ازینجا رود تا سر تیغ [11] I, IV — این [12] I, IV — [13] K — تیغ کوه از برای; VI — (так) تیغ که ز بهر

گر ایدونک از لشکر ما یکیست — زند بر سرش تازیانه دویست
وگر ترک باشند و[1] پرخاش جوی — ببندد کشانش بیارد[2] بروی
وگر کشته آید سپارد[3] بخاک — سزد گر ندارد ازان بیم[4] و باک
ورایدونک باشد ز کار آگهان — که بشمرد خواهد سپه‌را نهان
همانجا بدونیم باید زدن — فروهشتن از کوه و باز آمدن
بسالار بهرام گودرز گفت — که این کار بر من نشاید[5] نهفت
روم[6] هرچ گفتی بجای آورم — سر کوه یکسر بپای آورم
بزد اسپ و راند از میان[7] گروه[8] — پراندیشه بنهاد سر[9] سوی کوه
چنین گفت پس نامور با تخوار — که این کیست کامد چنین خوارخوار[10]
همانا نبیندیشد[11] از ما همی — بتندی برآید[12] ببالا همی
یکی باره‌ای بر نشسته[13] سمند — بفتراک بر بسته دارد کمند
چنینَ گفت پس رای زن[14] با فرود — که این‌را بتندی نباید[15] بسود
بنام و نشانش ندانم همی — ز گودرزیانش گمانم[16] همی
چو خسرو ز توران بایران رسید — یکی مغفر شاه شد[17] ناپدید
گمانی همی آن برم بر سرش — زره تا میان[18] خسروانی برش
ز گودرز دارد همانا نژاد — یکی لب بپرسش بباید گشاد
چو بهرام برشد ببالای[19] تیغ — بغرّید برسان غرّنده میغ
چه مردی بدو گفت بر کوهسار — نبینی[20] همی لشکر بی شمار
همی[21] نشنوی نالهٔ بوق و کوس[22] — نترسی ز سالار بیدار طوس

---

[1] K— و оп.; IV— وگر ترک باشد; VI— وگر باشد از ترک [2] I, IV— ببندد بیارد کشانش [3] K, I, IV— کشانش; VI— کشته اند آن کشانش [4] K— سزد گر ندارد بدل ترس; I, IV— بیارد ندارد ز تن ترس; VI— بدین ترس [5] K— برما نیامد; IV— برما نماند; VI— بر تو نماند [6] K, VI— شوم [7] K— آمد ز پیش [8] I, IV— براند اسپ جنگی ز پیش گروه; VI— بزد اسپ و آمد بپیش گروه [9] VI— رو [10] VI— خار خار [11] I— ببیندیشد [12] VI— براند [13] I, IV— باره در زیر دارد [14] VI— نامور [15] IV, VI— بباید [16] I, IV— بخوانم [17] IV— بد [18] K, I, VI— بامیان [19] K, I, IV, VI— نزدیکتر شد به [20] VI— نبیند [21] I— مگر [22] I, IV— بوق و آوای کوس

فرودش چنین پاسخ آورد باز — که تندی ندیدی تو تندی مساز
سخن نرم گوی[1] ای جهاندیده مرد — میارای لب را بگفتار سرد
نه تو شیرجنگی و[2] من گور دشت — برین[3] گونه بر ما[4] نشاید[5] گذشت
فزونی نداری تو چیزی زمن — بگردی و مردی و نیروی تن
سر و دست و پای و دل و مغز و هوش[6] — زبانی[7] سراینده و چشم و گوش
نگه کن بمن[8] تا مرا نیز هست — اگر هست بیهوده منمای[9] دست
سخن پرسمت گر[10] تو پاسخ دهی — شوم شاد اگر[11] رای فرّخ نهی
بدو گفت بهرام برگوی هین — تو بر[12] آسمانی و من بر[12] زمین
فرود آنزمان گفت سالار کیست — برزم[13] اندرون نامبردار[14] کیست[15]
بدو گفت بهرام سالار طوس — که با اختر کاویانست و کوس
ز گردان چو گودرز و رهام و گیو[16] — چو گرگین و شیدوش[17] و فرهاد[18] نیو
چو گستهم و چون زنگهٔ شاوران[19] — گرازه سر مرد[20] کنداوران
بدو گفت کز چه ز بهرام نام — نبردی و بگذاشتی کار خام[21]
ز گودرزیان ما بدویم شاد — مرا زو[22] نکردی بلب[23] هیچ یاد
بدو گفت بهرام کای شیر مرد — چنین یاد بهرام با تو که کرد
چنین داد پاسخ مر اورا فرود — که این داستان من[24] ز مادر شنود
مرا گفت چون پیشت[25] آید[26] سپاه — پذیره شو و نام[27] بهرام خواه
دگر[28] نامداری ز کنداوران — کجا نام او زنگهٔ شاوران

---

[1] K, I, IV — گوی نرم [2] K, I; IV — نه [3] Л — بدین; IV — بران [4] K, IV — من [5] I, IV — نباید [6] I, IV — سر و پای و مغز و دل و دست و هوش [7] K, I, IV, VI — زبان [8] K, VI — مرا; I — مگر; IV — ترا [9] I — مغزای [10] I, IV — ار [11] K — شاد و تو [12] VI — در [13] K, IV, VI — بجنگ [14] IV, VI — از در کار [15] I — б. оп. [16] Л, K — چون گرد گیو; IV — چو شیدوش و فرهاد و گرگین [17] K, I — چو شیدوش ورهّام [18] K — رهّام و گودرز و گیو [19] K, I, IV — چو گستهم و گژدهم و جنگ آوران [20] Л — سر مرز; K — سپهدار; I, IV — تخم [21] I, IV — نام و کام [22] K — مر اورا [23] K — بدل [24] I — داستانم [25] I, IV — بر تر; VI — ز تو [26] K — چون سر برآرد [27] K — راه; I, IV — یاد [28] I, IV, VI — وگر

همانند[1] همشیرگان پدر سزد گر بریشان بجویی گذر[2]
بدو گفت بهرام کای نیکبخت تویی بار آن[3] خسروانی درخت[4]
فرودی تو ای شهریار جوان که جاوید بادی به[5] روشن روان
بدو گفت کآری[6] فرودم درست ازان سرو افگنده شاخی برست
بدو گفت بهرام بنمای تن برهنه نشان سیاوش[7] بمن
به بهرام بنمود بازو[8] فرود ز عنبر بگل بر یکی خال[9] بود
کزان گونه بتگر بپرگار[10] چین نداند نگارید کس بر زمین
بدانست کو از نژاد قباد ز تخم[11] سیاوش[12] دارد نژاد
برو آفرین کرد و بردش نماز برآمد ببالای تند و دراز[13]
فرودآمد از اسپ شاه جوان[14] نشست از بر سنگ روشن روان
ببهرام گفت ای سرافراز مرد جهاندار و بیدار و[15] شیر نبرد[16]
دو چشم من ار[17] زنده دیدی پدر همانا نگشتی ازین شادتر
که دیدم ترا شاد و روشن روان هنرمند و بینادل و پهلوان[18]
بدان آمدستم[19] بدین تیغ کوه که از نامداران ایران گروه
بپرسم ز مردی[20] که سالار کیست برزم اندرون نام بردار کیست
یکی سور سازم چنان چون توان ببینم بشادی[21] رخ پهلوان
ز اسپ و ز شمشیر و گرز و کمر ببخشم ز هر چیز[22] بسیار مر[23]
وزان پس گرایم[24] به پیش سپاه بتوران شوم داغدل کینه خواه

---

1 K — هم آیند و; I, IV, VI — هم ایننند 2 K — بریشان هنر; I, IV — گر بجویی ازیشان خبر; VI — گر بجویی ازیشان گذر 3 VI — شاخ آن 4 VI — доб.:
سیاوش که شد کشته بر بیگناه * وزان داغ دل گشت ایران سپاه
5 K, IV, VI — بادی و; I — باشی و 6 K, I, IV — آری 7 I, IV — نشان سیاوش بنما 8 Л — بازوی 9 VI — خار 10 K — نقاش بنگاشت; I, IV — پیگار پرگار; VI — پیکر بپیکار 11 I, IV — راه 12 K — سیاوخش 13 K — برآمد بپیش گو سرفراز; I — ببالا برآمد ببود از فراز 14 VI — جهان 15 Л — و оп. 16 VI — بیدار دل و شیر مرد 17 I, IV — دو چشمم اگر 18 K — بیدار دل پهلوان 19 K, I, IV — بدان آمدم من [IV — ازان] 20 K, VI — زگردی; I, IV — بدانم 21 I, IV — نشان 22 K — زهر گونه; I — زهر چیز 23 I, IV — من بی شمر 24 K, I, IV, VI — گرازان

سزاوار این جستن کین[1] منم | بجنگ آتش تیز[2] برزین منم
سزد گر بگویی تو با پهلوان | که آید برین سنگ[3] روشن روان
بباشیم[4] یک هفته ایدر[5] بهم | سگالیم هر گونه از[6] بیش و کم
بهشتم چو برخیزد آوای کوس | بزین اندرآید سپهدار طوس
میانرا ببندم بکین پدر | یکی جنگ[7] سازم بدرد جگر
که[8] با شیر جنگ آشنایی دهد | ز نر پرّ کرگس[9] گوایی دهد
که اندر جهان کینه‌را زین[10] نشان | نبندد میان کس ز گردنکشان
بدو گفت بهرام کای شهریار | جوان و هنرمند[11] و گرد و سوار
بگویم من این هرچ گفتی[12] بطوس | بخواهش[13] دهم نیز بر دست بوس
ولیکن سپهبد خردمند نیست | سر و مغز[14] او از در پند نیست
هنر دارد و خواسته هم نژاد | نیارد همی بر دل از شاه یاد[15]
بشورید با گیو و[16] گودرز و شاه | ز بهر فریبرز[17] و تخت و کلاه
همی گوید از تخمهٔ نوذرم | جهانرا بشاهی خود اندر خورم
سزد گر بپیچد ز گفتار من | گراید[18] بتندی ز کردار من[19]
جز از من هر آنکس که آید برت | نباید که بیند[20] سر و مغفرت
که خودکامه مردیست بی[21] تار و پود | کسی دیگر آید نیارد[22] درود
و دیگر که با ما دلش نیست راست[23] | که شاهی همی با فریبرز خواست[24]
مرا گفت بنگر که بر کوه[25] کیست | چو رفتی مپرسش که از بهر چیست
بگرز و بخنجر سخن گوی و[26] بس | چرا باشد[27] این روز[28] بر کوه کس

---

1 VI — کس بجستن 2 K — بجنگ اندرون تیز; VI — بجنگ آور و تیر 3 K, I, IV, VI — بدین گونه [I, IV — کوه] 4 IV — بباشید 5 Л — اینجا 6 I — بر 7 K, I, IV, VI — رزم 8 I, IV — چو 9 K — ز سر باز کین‌را; IV — ز برتر مگر کس 10 I, IV — کینهٔ زین 11 VI — خردمند 12 K — همه هرچه گفتی; VI — گویم 13 I, IV — بخواهم 14 Л — سرِ مغز 15 K — ندارد بدل در ز کس هیچ یاد; I, IV — سخن بر لب از شاه یاد 16 Л, I — طوس; IV — طوس و; VI — بشوریده بد طوس و 17 I, IV — ز پیروزی و برز; VI — فزونی 18 VI — ور آید 19 I, IV, VI — بپیکار من 20 IV — داند 21 VI — با 22 K, I, IV, VI — نباشد 23 I, IV — راست نیست 24 I, IV — بشاهی فریبرزرا خواست نیست 25 K, I, IV — تیغ 26 Л — و оп. 27 I, IV — ماند 28 I — ازین روز; VI — امروز

بمژده من آیم چنو[1] گشت رام   ترا پیش لشکر برم شادکام[2]
وگر جز ز من دیگر آید کسی   نباید بدو بودن ایمن[3] بسی
نباید بر تو بجز[4] یک سوار   چنینست آیین این نامدار
چو آید ببین[5] تا چه آیدت رای   در دژ ببند و مپرداز جای[6]
یکی گرز پیروزه دسته بزر   فرود آنزمان[7] برکشید[8] از کمر
بدو داد و گفت این[9] ز من یادگار   همی‌دار تا[10] خود کی[11] آید بکار
چو طوس[12] سپهبد پذیرد خرام   بباشیم روشن‌دل و شادکام
جزین[13] هدیه‌ها باشد و[14] اسپ و زین   بزر[15] افسر و[16] خسروانی نگین
چو بهرام برگشت[17] با طوس گفت   که با جان پاکت خرد باد جفت
بدان کان[18] نرودست فرزند شاه   سیاوش که شد کشته بر بی‌گناه[19]
نمود آن نشانی که اندر نژاد   ز کاوس دارند وز کیقباد
ترا شاه کیخسرو اندرز کرد   که گرد فرود سیاوش مگرد[20]
چنین داد پاسخ ستمکاره طوس   که من دارم این لشکر و بوق[21] و کوس
ترا گفتم اورا بنزد من آر   سخن هیچ‌گونه مکن[22] خواستار
گر[23] او شهریارست[24] پس من[25] کیم   برین کوه گوید ز بهر چیم[26]
یکی ترک زاده چو زاغ سیاه   برین گونه بگرفت راه سپاه[27]
نبینم ز خود کامه گودرزیان   مگر آنک دارد سپه‌را زیان
بترسیدی از بی‌هنر یک سوار   نه شیر ژیان بود بر کوهسار
سپه دید و برگشت سوی[28] فریب   بخیره سپردی فراز و نشیب

---

[1] K, I, IV, VI — چو او [2] I — б. оп. [3] Л — ترا بودن ایدر [4] K — نباید بر من جز از; VI — جز از [5] I, IV — کنون نیک بین [6] I, IV, VI — بگیر و بپرداز جای [7] Л — از میان [8] I, IV — برگشاد [9] VI — همی گفت کین را [10] IV, VI — با [11] K — چه; IV — که [12] VI — доб. و [13] Л — چو این [14] I, IV — از [15] IV — پر از [16] K, VI — و оп. [17] K, VI — چو بهرام برگشت [18] K — بران کهُ [19] K, I, IV, VI — کجا کشته شد بی‌گناه [20] K, I, IV, VI — б. оп. [21] K — پیل [22] I, IV — سخن را مکن هیچ ازو [23] VI — که [24] VI — доб. و [25] K, IV — من خود [26] K — بران در چه گوید ز بهر چیم; I, IV — بدان دژ چگوید که من بر چه ام; VI — برین درچه پویم ز بهر چه ام [27] K, IV — б. оп. [28] VI — و ازو باز گشتی بمکر

وزان پس چنین گفت با[1] سرکشان — که ای[2] نامداران[3] گردنکشان[4]
یکی نامور خواهم[5] و[6] نامجوی — کز ایدر نهد سوی[7] آن ترک روی
سرش را ببرّد بخنجر[8] ز تن — بپیش من آرد بدین[9] انجمن
میانرا ببست اندران ریونیز — همی زان نبردش سرآمد[10] قفیز
بدو گفت بهرام کای پهلوان — مکن هیچ برخیره تیره[11] روان
بترس از خداوند خورشید و ماه — دلت را بشرم آور از روی شاه
که پیوند اویست و همزاد اوی — سواریست نام آور و جنگجوی[12]
که گر یک سوار ازمیان سپاه[13] — شود نزد آن پرهنر پور شاه[14]
ز چنگش[15] رهایی نیابد[16] بجان — غم آری همی بر[17] دل شادمان
سپهبد شد آشفته[18] از گفت اوی[19] — نبد پند بهرام یل جفت اوی[20]
بفرمود تا نامبردار چند — بتازند[21] نزدیک کوه بلند[22]
ز گردان فراوان برون تاختند — نبرد ورا گردن[23] افراختند
بدیشان[24] چنین گفت بهرام گرد — که این کار یکسر مدارید خرد[25]
بدان[26] کوه[27] سر[28] خویش[29] کیخسروست — که یک موی او به ز صد[30] پهلوست
هران کس که روی سیاوش بدید[31] — نیارد[32] ز دیدار او آرمید
چو بهرام داد از فرود این[33] نشان — ز ره باز گشتند گردنکشان

[1] Л — همانجایگه گفت با; K — بتندی چنین گفت با; VI — همانجا یکی گفت کای [2] VI — آیا [3] I, IV — доб. و [4] K — خسرو نشان; I, IV — دشمن کشان [5] IV, VI — خواستم [6] IV — و оп.; VI — метр нарушен. [7] I, IV — که آرد سوی کوه [8] K, I, IV — بخنجر ببرّد; VI — ز خنجر ببرّد [9] Л — آرند بر [10] K — تو گفتی سر آمد برو خود [11] K — رنجه [12] K, I, IV, VI — б. оп. [13] I, IV — گروه [14] I, IV — شود پیش او تا سر تیغ کوه [15] I — ز جنگش [16] VI — نیابی [17] VI — در [18] VI — برآشفت [19] Л — او; K, I — گفت و گوی [20] Л — او; I — خود جست و جوی; IV — خود جفت اوی [21] IV — بتازید; VI — بیارند [22] K — زی کوهسار بلند; I, IV — تا سوی آن ارجمند; VI — سر سوی کوه بلند [23] K — نبرد آوران گردن [24] K, VI — بایشان [25] VI — بدارید خورد [26] I, IV — بران [27] IV — گونه [28] I, IV, VI — بر [29] VI — سر خش [30] K — یکی موی او بهتر از; I, IV, VI — بهتر از [31] K, VI — ندید [32] K — نباید; I, IV — نخواهد; VI — بباید [33] I, IV, VI — آن

بیامد دگر باره داماد[1] طوس	همی کرد گردون برو بر فسوس
ز راه[2] چرم بر[3] سپدکوه شد	دلش پرجفا بود[4] نستوه شد[5]
چو از تیغ بالا فرودش بدید	ز قربان[6] کمان کیان[7] برکشید
چنین گفت با رزم دیده[8] تخوار	که طوس آن سخنها گرفتست خوار
که آمد سواری و بهرام نیست	مرا دل درشتست و پدرام نیست[9]
ببین تا مگر یادت[10] آید که کیست	سراپای[11] در آهن از بهر چیست
چنین داد پاسخ مر اورا تخوار	که این ریونیزست گرد و سوار[12]
[چهل خواهرستش چو خرم بهار	پسر خود جزین نیست اندر تبار[13]]
فریبنده و ریمن و چاپلوس	دلیر و جوانست[14] و داماد طوس
چنین گفت با مرد بینا[15] فرود	که هنگام جنگ این نباید[16] شنود[17]
[چو آید[18] بپیکار کنداوران	بخوابمش بر دامن[19] خواهران[20]]
[بدو گر کند باد کلکم گذار	اگر زنده ماند بمردم مدار]
بتیر اسپ بیجان کنم گر[21] سوار	چه گویی تو ای کار دیده تخوار[22]
بدو گفت بر مرد بگشای[23] بر	مگر طوس‌را زو بسوزد[24] جگر
بداند که تو دل بیاراستی	که با او همی آشتی خواستی
چنین[25] با تو بر خیره جنگ آورد	همی بر برادرت ننگ آورد
چو از دور نزدیک[26] شد ریونیز	بزه برکشید آن خمانیده شیز[27]

---

[1] VI — دانای [2] K — براه [3] VI — سر [4] I, IV — доб. و [5] IV — بستوه [6] K, VI — ترکش [7] I, IV — کنی [8] VI — کاردیده [9] K — доб.:

مگر جنگ‌را آمدست این سوار * وگر نه سلیحش چه آید بکار

[10] VI — یاد [11] K — سر و پای [12] IV — ریو شیرست گرد سوار; VI — دیو تیزست و گرد سوار [13] Л — б. оп. [14] K, VI — جوان و دلیرست; I, IV — جوان و هنرمند [15] K, I, VI — دانا [16] I, IV, VI — نشاید [17] K — سرود [18] K, IV, VI — آمد [19] K — بخوابانمش در بر [20] Л — бб. 658 и 659 оп.; Б — оп. подробности. [21] K, I, IV — یا [22] I, IV — доб.:

چنین گفت با مرد جنگی تخوار * که آمد گه گردش کارزار

[23] K — بگشای بر مرد; I, IV — همی تیر بگشای بر مرد بر [24] K — خود بسوزد; I, IV — بجوشد [25] I, IV — چنو; VI — چرا [26] K, I, IV, VI — چو با تیغ [K — تیر] نزدیک [27] I, IV — بزه برکشیدش کمان بر ستیز; VI — ز ترکش کشید آن چماننده تیز

ز بالا خدنگی بزد بر برش[1] * که بردوخت با ترگ رومی سرش[2]
بیفتاد و برگشت زو[3] اسپ تیز * بخاک اندر آمد سر ریونیز
ببالا چو طوس از میم[4] بنگرید * شد آن کوه بر چشم او ناپدید
چنین داستان زد یکی[5] پرخرد * که از خوی بد کوه[6] کیفر برد[7]
چنین گفت پس پهلوان با زرسپ * که بفروز دلرا چو آذرگشسپ
سلیح سواران جنگی بپوش * بجان و تن خویشتن دار گوش
تو خواهی مگر کین آن[8] نامدار * وگر نه نبینم کسی[9] خواستار
زرسپ آمد و ترگ بر سر نهاد * دلی پر ز کین و لبی[10] پر ز باد[11]
خروشان باسپ اندر آورد پای * بکردار آتش درآمد زجای[12]
چنین گفت شیر ژیان با تخوار * که آمد دگر گون[13] یکی نامدار[14]
ببین تا شناسی که این مرد کیست * یکی شهریارست اگر لشکریست[15]
چنین گفت با شاه جنگی تخوار * که آمد که گردش روزگار[16]

---

[1] Л — سرش; I, IV — براند از برش [2] Л — برش [3] K, I, IV — ازو [4] K — زرمه; I — چو سالار طوس آن همی داستان زد برین; IV — چو سالار طوس از میم; VI — از پیش [5] I, IV — یکی [6] I — مرد; IV — خویش [7] Доб. заголовки: Л — رزم فرود با زرسب; I, IV, VI — کشته شدن زرسب بر دست فرود [8] IV — این [9] I, IV — و گر نه منم کینه‌را
[10] K, I, IV, VI — کینه سری [11] IV — перед б. доб.:

ببین تا کدامست این نامدار * که گردان لشکر کند خواستار

K — после б. доб.:

برون رفت از قلب لشکر زرسپ * همی راند برسان آذرگشسپ

[12] K —

چو از دور دیدش فرود جوان * نگه کرد سوی تخار از کران

I, IV, VI — б. оп. [13] VI — ره [14] K —

که آمد دگر گفت یک نامدار * نگه کن تو ای کاردیده تخار

I, IV — یکی خواستار [15] K — یالشکریست; I, IV —

ببین تا کدامست این نامدار * که آید دمان بر سر کوهسار

[16] K —

کدامست از ایرانیان آن سوار * چنین داد پاسخ مر اورا تخوار

I, IV —

تخوار آنزمان لب ز هم برگشاد * سخنها همه یک بیک کرد یاد

که این پور طوسست[1] نامش زرسپ *** که از پیل جنگی نگرداند اسپ
که جفتست با خواهر[2] ریو نیز *** بکین آمدست این[3] جهانجوی نیز
چو بیند بر و بازوی[4] و مغفرت *** خدنگی بباید گشاد از برت
بدان تا بخاک اندر آید سرش *** نگون اندر آید ز باره برش[5]
بداند سپهدار دیوانه[6] طوس *** که ایدر نبودیم ما بر فسوس
فرود دلاور[7] برانگیخت اسپ *** یکی تیر[8] زد برمیان زرسپ
که با کوههٔ زین[9] تنش‌را بدوخت *** روانش ز پیکان او[10] بر فروخت
بیفتاد و برگشت ازو بادپای[11] *** همی شد دمان و دنان[12] باز جای
خروشی برآمد ز ایران سپاه *** ز سر[13] برگرفتند گردان کلاه
دل طوس پرخون و دیده پراب *** بپوشید جوشن هم اندر شتاب
ز گردان جنگی[14] بنالید سخت *** بلرزید برسان برگ درخت
نشست از بر زین چو کوهی[15] بزرگ *** که بنهند بر پشت پیلی[16] سترگ[17]
عنانرا بپیچید سوی فرود *** دلش پر ز کین و سرش[18] پر ز دود
تخوار سراینده گفت آن زمان *** که آمد بر کوه کوهی[19] دمان
سپهدار طوسست کامد بجنگ *** نتابی تو با کاردیده[20] نهنگ[21]
برو تا در دژ ببندیم سخت *** ببینیم تا چیست فرجام[22] بخت
چو فرزند و داماد اورا برزم *** تبه کردی اکنون میندیش بزم
فرود جوان تیز شد با تخوار *** که چون رزم پیش[23] آید و کارزار
چه طوس و چه شیر و چه پیل[24] ژیان *** چه جنگی نهنگ[25] و چه ببر بیان[26]

---

[1] VI — доб. و [2] K — با خواهرش [3] I, IV, VI — آن [4] K, I, IV, VI — بازو [5] K, I, IV, VI — б. оп. [6] K — بدان تا بداند سپهدار; I, IV — وارونه [7] K — فرود سپهبد; VI — فرود سیاوش [8] IV, VI — نیزه [9] K, I, IV — که با جوشن و زین; VI — که با جوشن از بر [10] K — پیکان خود; VI — پیکار او [11] I — چارپای [12] K, VI — وان و دمان [13] K, I, VI — همه; IV — همی [14] VI — زد آن جنگی وهم [15] VI — کوه [16] VI — پیل [17] Доб. заголовки: Л — رزم فرود با طوس; IV — رفتن طوس برزم فرود [18] I — کین بد سرش; IV — کین بود و سرش (метр нарушен); VI — کین بود و سر [19] K — پیلی [20] VI — ترا کاردیده [21] K, I — پلنگ [22] K — فرمان [23] K — جنگ شیر; VI — گاه رزم [24] I, IV — چه پیل و چه شیر [25] K — جنگ پلنگ; I, IV — پلنگ [26] VI — ببری میان

بجنگ اندرون مردرا[1] دل دهند   نه بر آتش تیز بر گل[2] نهند
چنین گفت با شاهزاده[3] تخوار   که شاهان سخن را ندارند خوار[4]
تو هم[5] یک سواری اگر ز آهنی[6]   همی[7] کوه خارا ز بن برکنی
از ایرانیان نامور سی[8] هزار   برزم[9] تو آیند بر کوهسار
نه دژ ماند اینجا[10] نه سنگ و نه خاک   سراسر ز جا[11] اندر آرند پاک
[وگر طوس را زین گزندی رسد   به خسرو ز دردش نژندی رسد][12]
بکین پدرت اندر آید[13] شکست   شکستی که هرگز نشایدش بست[14]
بگردان عنان و مینداز تیر[15]   بدژ شو مبر رنج برخیره خیر[16]
سخن هرچ[17] از پیش بایست گفت   نگفت[18] و همی داشت اندر نهفت
ز بی مایه دستور ناکاردان   ورا جنگ سود آمد و جان زیان
فرود جوان را دژ آباد بود   بدژ در[19] پرستنده هفتاد[20] بود
همه ماه رویان بباره بدند   چو دیبای چینی نظاره بدند[21]
ازان[22] بازگشتن فرود جوان   ازیشان همی بود تیره روان[23]
چنین گفت با شاهزاده[24] تخوار   که گر جست خواهی همی کارزار

---

[1] VI — مرترا [2] K — نه اورا سر تیز بر گل; I, IV — نه شان آتش تیز بر گل [3] K, I, IV, VI — کار آزموده [4] VI — که مردان جنگی مدار ایچ خوار [5] I, IV — خود [6] K, IV — وگر ز آهنی; I — گر از آهنی [7] K — همان [8] VI — صد [9] K, I, IV, VI — بجنگ [10] K, I, IV, VI — ایدر [11] K, VI — بپای; I, IV — ز پای [12] K, I, IV, VI — б. оп. [13] VI — پدر آید اندر [14] VI — نشاید ببست; K — бб. 701 и 702 оп. [15] T — چه باید ترا تندی و جنگ شیر [16] I, IV, VI — б. оп. [17] K, I, IV, VI — آنچه [18] IV — بگفت [19] I — بر [20] K, I, IV, VI — هشتاد [21] K — доб.:

همه باره بر ماه نظاره بود * ز دیبای چینی یکی باره بود

I, IV, VI — доб. вариант б.:

ز دیبای چینی یکی باره بود * [یکی — I] همه بر سر باره نظاره بود

[22] I, IV — ازو [23] VI — دمان; K, I, IV, VI — доб.:

عنان بر گراید و بفشارد ران * خدنگی نهاده بد اندر کمان

[24] K, VI — شاه جوانرا; I, IV — با شاه جنگی

نگر نامور طوس را نشکنی * ترا آن به آید که اسپ افگنی[1]
و دیگر که باشد مر اورا[2] زمان * نیاید[3] بیک چوبه[4] تیر از کمان
چو آمد[5] سپهبد برین تیغ کوه[6] * بیاید کنون لشکرش همگروه[7]
ترا نیست در جنگ پایاب اوی[8] * ندیدی بروهای پرتاب اوی[8]
فرود از تخوار این سخنها شنید * کمان را بزه کرد و اندر کشید
خدنگی بر اسپ سپهبد بزد * چنان کز کمان سواران سزد
نگون شد سر تازی و[9] جان بداد * دل طوس پرکین و سر پر ز باد[10]
بلشکرگه آمد بگردن[11] سپر * پیاده پر از گرد[12] و آسیمه سر
گواژه همی زد پس او[13] فرود * که این نامور پهلوان را چه بود
که ایدون ستوه آمد از یک[14] سوار * چگونه چمد[15] در صف کارزار
پرستندگان خنده[16] برداشتند * همی از چرم نعره برداشتند[17]
که پیش جوانی[18] یکی مرد پیر * ز افراز غلتان شد از بیم[19] تیر
سپهبد فرود آمد از کوه سر * برفتند گردان پر اندوه سر[20]

---

[1] K, VI — доб.:

کز ایران پیاده نسازند جنگ * اگر چه شود کار دشوار و تنگ

I, IV — доб.:

که شاهان پیاده نسازند جنگ * اگر چه بود کار دشوار و تنگ

[2] K, VI — که اورا; I, IV — که ویرا [3] IV — بیاید [4] K — چوب [5] K, I, IV, VI — آید [6] K, I, IV — بر تیغ کوه [7] K, I, IV, VI — بیامد پسش بیگمانی گروه [8] I — او; VI — اوست [9] K, I, IV, VI — بارگی [10] VI — داد [11] K — بگرز و [12] K — ازان کوه; I, IV — درد [13] VI — برو بر [14] K — بپای آمد از یک; I, IV — نتابید با یک [15] IV — خمید; VI — کند [16] I, IV — نعره [17] K, VI — بگذاشتند; I, IV — همی نعره از چرخ بگذاشتند [18] I — جوانان [19] K — از زخم [20] I — برانبوه بر; IV, VI — بانبوه بر; K — доб.:

بگفتند یکسر که ای پهلوان * سر سرفرازان و روشن روان

I, IV — доб.:

گرفتند یک یک برو آفرین * که ای نامور پهلوان زمین

VI — доб.:

همی گفت هر کس سپاس از خدای * خداوند روزیده و رهنمای

که اکنون تو[1] باز آمدی تندرست   بآب مژه رخ نبایست[2] شست
به پیچید زان[3] کار پرمایه گیو   که آمد پیاده سپهدار نیو
چنین گفت کین را خود اندازه نیست   رخ نامداران برین[4] تازه نیست
اگر شهریارست با گوشوار[5]   چه گیرد چنین لشکر گشن خوار
نباید[6] که باشیم همداستان   به[7] هر گونهٔ کو زند[8] داستان
اگر طوس یکبار تندی[9] نمود   زمانه پرآزار[10] گشت از فرود[11]
همه[12] جان فدای سیاوش کنیم   نباید که این بد[13] فراموش کنیم
زرسپ گرانمایه زو شد بباد   سواری[14] سرافراز نوذر نژاد
بخونست غرقه تن ریونیز   ازین بیش خواری چه بینیم نیز[15]
گرو پور جمّست و مغز[16] قباد   بنادانی این جنگ را برگشاد[17]
همی گفت و جوشن همیبست گرم   همی برتنش بر بدرّید چرم[18]
نشست از بر اژدهای دژم[19]   خرامان[20] بیامد براه چرم[21]
فرود سیاوش چو اورا بدید   یکی باد سرد از جگر برکشید
همی گفت کین لشکر رزمساز[22]   ندانند[23] راه نشیب و فراز
همه یک ز دیگر[24] دلاورترند[25]   چو خورشید تابان[26] بدوپیکرند[27]
ولیکن خرد نیست با پهلوان   سر بی خرد چون تن بی‌روان
نباشند پیروز ترسم بکین[28]   مگر خسرو آید بتوران زمین

---

1 K — ایدون; I, IV — چه به ز آنکه; VI — که ایدر تو 2 Л — ىىادسىـ (!); IV, VI — ببایست 3 K, I, IV, VI — ازان 4 K, I, IV — بدین 5 K — اگر کوتوالست اگر شهریار 6 K, I, IV, VI — نشاید 7 K, VI — ز 8 I, IV — بدین سان که آورد او 9 K, IV, VI — یکباره تیزی 10 I, IV — آشوب 11 IV — بر آذرگشب او فرود; I, IV — б. стоит после б. 731. 12 K, VI — همی 13 I, IV — این را; VI — کین 14 I, IV, VI — سوار 15 I, IV — ازین بیش غرقه چه باید بچیز; VI — چه جوییم نیز 16 VI — مغفر 17 K, I, IV — یکی در بنادانی اندر گشاد; VI — یکی کین بنادانی ایدر گشاد; K — б. стоит после б. 725. 18 K — دریدند چرم; I, IV — оп. мисра. 19 I, IV — оп. мисра. 20 I, IV — گرازان 21 K — ز راه چرم; VI — б. оп. 22 K — سرفراز 23 VI — بدانند 24 VI — هم از یک دگر بس 25 IV — همی یک ز دیگر دلاور ندید 26 K, VI — روشن 27 I — ابر تارک لشکران سرورند; IV — برو بنگرید 28 IV — برسم نگین

بکین پدر جمله پشت[1] آوریم / مگر دشمنانرا به مشت[2] آوریم
بگو کین سوار سرافراز کیست / که بر دست و تیغش بباید گریست
نگه کرد ز افراز بالا تخوار / ببی دانشی بر چمن رست خار[3]
بدو گفت کین اژدهای دژم / که مرغ از هوا اندر آرد بدم
که[4] دست نیای تو پیران ببست / دو لشکر ز ترکان[5] بهم برشکست
بسی بی‌پدر کرد فرزند خرد / بسی کوه و رود[6] و بیابان سپرد
پدر نیز ازو شد[7] بسی بی‌پسر / بپی[8] بسپرد گردن شیر نر
بایران برادرت را او کشید / بجیحون گذر کرد و کشتی ندید[9]
ورا گیو خوانند پیلست و بس[10] / که در[11] رزم[12] دریای نیلست و بس[13]
چو بر زه بشست[14] اندر آری گره / خدنگت نیابد گذر[15] بر زره
سلیح سیاوش بپوشد بجنگ / نترسد ز پیکان[16] تیر خدنگ
بکش چرخ[17] و پیکان سوی اسپ ران / مگر خسته گردد هیون[18] گران
پیاده شود باز گردد مگر / کشان چون سپهبد بگردن سپر
کمانرا بزه کرد جنگی فرود / پس آن قبضهٔ چرخ بر کف بسود[19]
بزد تیر بر سینهٔ اسپ گیو[20] / فرود آمد از باره[21] برگشت نیو[22]
زبام سپدکوه خنده بخاست[23] / همی مغز گیو[24] از گواژه بکاست[25]

---

[1] K, I, IV, VI — پشت پشت [2] IV, VI — بپشت (без рифмы). [3] I, IV — بسوی نشیب همی دانشی برسمن گشته خوار; VI — اندرون خوار خوار [4] I, IV, VI — دو [5] K, I, IV, VI — توران [6] I, IV, VI — رود و کوه [7] I, IV — پدر کرد نیز او [8] VI — بسی [9] K — بدید [10] I, IV — پیل اوست و بس [11] VI — هم [12] K — گه رزم; I — زیر [13] I, IV — نیل اوست و بس [14] VI — چو زه را بشست; IV — ژوپین و [15] K — گذر; IV — نیارد نیایدگره [16] K — پیکار; VI — ژوپین و [17] Л, K, I, IV — شست; VI — غرق [18] VI — هیونان [19] K, VI — سوی خانهٔ چرخ بر کف بسود; I, IV — سوی خانهٔ چرخ بر کوه بود [20] IV — بر سینهٔ اسپ گیو [21] IV, VI — اسپ و [22] K — سپهدار نیو; VI — بخاک اندر آمد; VI — گیو; I — б. оп. [23] VI — نعره بخاست [24] K — جان گیو; VI — مغز مرد [25] K — доб.:

چو دید آن چنان گیو خود خیره شد * همه دژ بچشمش همی تیره شد
رخش زرد گشت و دلش جنگجوی * بسوی سراپرده بنهاد روی
I, IV —

برفتند گردان همه پیش گیو[1] | که یزدان سپاس ای سپهدار[2] نیو
که اسپست خسته تو خسته نه‌یی | توان شد دگر بار بسته نه‌یی
بر گیو شد بیژن شیر[3] مرد | فراوان سخنها بگفت از نبرد[4]
که ای باب شیراوژن تیزچنگ[5] | کجا پیل با تو نرفتی[6] بجنگ[7]
چرا دید پشت ترا یک سوار | که دست تو بودی بهر[8] کارزار[9]
ز ترکی چنین[10] اسپ خسته بدست | برفتی سراسیمه برسان مست[11]
بدو گفت چون کشته[12] شد بارگی | بدو دادمی[13] سر به یکبارگی
همی گفت گفتارهای درشت | چو بیژن چنان دید بنمود پشت
برآشفت گیو از گشاد[14] برش | یکی تازیانه بزد بر سرش
بدو گفت نشنیدی[15] از رهنمای | که بار زمت[16] اندیشه باید بجای[17]
نه تو مغز داری نه رای و خرد[18] | چنین گفت‌را کس بکیفر برد[19]
دل بیژن آمد ز تندی[20] بدرد | بدادار دارنده سوگند خورد
که زین‌را نگردانم[21] از پشت اسپ | مگر کشته آیم بکین[22] زرسپ

بیامد برش زود بیژن چو باد * سخنهای ناخوش همی کرد یاد
I — затем дает б. 754.

[1] K — بزرگان بگفتند ازان پس بگیو [2] I, IV, VI — سرافراز [3] K, VI — تیز [4] K, VI — доб.:
چو آن دید [VI — آیین] بیژن بیامد چو باد * سخنهای ناخوش همی کرد یاد
[5] K — رزم‌ساز [6] I, IV — نیاید [7] K — پیل‌را سر نبرّی براز и доб.:
تو ای باب پیل‌افگن شیر جنگ * کجا ببر با تو نرفتی بجنگ
[8] K, I, IV, VI — دل [9] I, IV — б. стоит после б. 753. [10] K, I, IV, VI — کنون [11] K — доб.:
چه گویند این لشکر اکنون نهان * ازین ننگ شد تیره بر ما جهان
یکی ترک بود ایستاده سوار * نه شیر ژیان بود بر کوهسار
[12] K, I, IV, VI — خسته [13] I — دادهٔ [14] I, IV — доб. و [15] IV — پسندی تو [16] K, VI — که با جنگ; I, IV — که با جنگ از [17] K — آید ز جای; IV — رهای [18] VI — ترا نیست مغز و نداری خرد [19] K, I, IV, VI — نپرورد هر کو ترا پرورد [20] I, IV — تیزی [21] I, IV — نبردارم [22] VI — گردم بزین

وز آنجا بیامد دلی پر ز غم   سری پر ز کینه بر گستهم[1]
کز اسپان تو باره‌ای دستکش   کجا برخرامد بافراز[2] خوش
بده تا بپوشم سلیح نبرد   یکی تا پدید[3] آید. از مرد مرد
یکی ترک رفتست[4] بر تیغ کوه   بدین سان نظاره برو[5] بر گروه[6]
چنین داد پاسخ که این نیست روی[7]   ابر خیره گرد بلاها مپوی[8]
زرسپ[9] سپهدار چون[10] ریونیز   سپهبد که گیتی ندارد بچیز
پدرت آنکه پیل[11] ژیان بشکرد   بگردنده گردون همی ننگرد
ازو باز گشتند دل[12] پر ز درد   کس آورد با کوه خارا نکرد
مگر پر کرگس بود رهنمای[13]   وگر نه بران دژ[14] که پوید[15] بپای
بدو گفت بیژن که مشکن دلم   کنون یال و بازو[16] زهم بگسلم[17]
یکی سخت سوگند خوردم بماه[18]   بدادار گیهان و دیهیم شاه[19]
کزین ترک[20] من[21] بر نگردانم اسپ   زمانم سراید مگر چون زرسپ
بدو گفت پس گستهم[22] راه[23] نیست   خرد خود[24] ازین تیزی[25] آگاه نیست
جهان پرفراز و نشیبست و دشت[26]   گر ایدونک زینجا[27] بباید گذشت[28]

---

[1] K — доб.:

روانش بتن در تو گفتی بکفت * وز آنجا بنزدیک گستهم رفت

[2] K — برافراز; VI — برفرازد   [3] K — بکین; VI — بدان   [4] K — تیزست   [5] I, IV — بدو

[6] K — доб.:

همی رفت خواهم به پیکار اوی * که شد تیره جانم ز گفتار اوی

[7] K, IV, VI — بدو گفت گستهم کین نیست روی; I — بدو گستهم گفت کین روی
نیست   [8] K, VI — تو بر خیره [VI — برخیزو] برگ بلارا مپوی [VI — مجوی]; I — تو بر
خیره پیش بلا در مایست; порядок бб. в I, IV, VI: 772, 783, 784, 773, 781, 774.   [9] VI — доб. و
[10] I, IV — جهاندار و هم   [11] K — شیر; IV — سیل   [12] VI — گشته دلی   [13] K — یاهمای; I, IV —
شود یا همای   [14] I, IV, VI — بدان در   [15] I — نپوید; IV — بپوید   [16] Л — بازوی   [17] K — ز
زتن بگسلم   [18] VI — بگاه   [19] K — وگاه; VI — خورشید و ماه   [20] K, I, IV, VI — کوه   [21] VI —
سر   [22] K, I, IV — گستهم کین   [23] Л — رای (нет рифмы).   [24] K, I, IV, VI — هیچ   [25] K —
تیز   [26] VI — بر نشیب و فرازست دشت   [27] K, I, IV, VI — گر ایدون کز ایدر   [28] K, I,
IV, VI — обратный порядок мисра; K — доб.:

همان به که این رای باز افگنی * بتندی و تیزی دلم نشکنی

مرا بارگیر اینک[1] جوشن کشد ‌ ‌ دو ماندست اگر زین[2] یکی را کشد
نیابم دگر[3] نیز همتای اوی[4] ‌ ‌ برنگ[5] و تگ و زور و بالای[6] اوی[7]
بدو گفت بیژن بکین[8] زرسپ ‌ ‌ پیاده بپویم نخواهم خود اسپ
چنین داد پاسخ بدو[9] گستهم ‌ ‌ که مویی نخواهم ز تو بیش و کم[10]
مرا گر بود[11] بارگی ده[12] هزار ‌ ‌ همه موی[13] پر از گوهر شاهوار
ندارم بدین[14] از تو آنرا دریغ ‌ ‌ نه گنج و نه جان و نه اسپ و نه تیغ[15]
برو یک بیک بارگیها ببین ‌ ‌ کدامت به آید یکی برگزین[16]
بفرمای تا زین بر[17] آن کت هواست ‌ ‌ بسازند اگر کشته آید رواست
یکی رخش بودش بکردار گرگ ‌ ‌ کشیده زهار و بلند و سترگ
ز بهر جهانجوی مرد[18] جوان ‌ ‌ برو بر[19] فگندند برگستوان
دل گیو شد زان[20] سخن پر ز دود ‌ ‌ چو اندیشه کرد از گشاد[21] فرود
فرستاد و مر[22] گستهم را بخواند[23] ‌ ‌ بسی داستانهای نیکو[24] براند
فرستاد درع سیاوش برش ‌ ‌ همان[25] خسروانی یکی[26] مغفرش
بیاورد گستهم درع نبرد ‌ ‌ بپوشید بیژن بکردار گرد
بسوی سپدکوه بنهاد روی ‌ ‌ چنان چون بود مردم جنگجوی[27]
چنین گفت شاه جوان[28] با تخوار ‌ ‌ که آمد بنوّی یکی نامدار
نگه کن ببین تا ورا نام چیست ‌ ‌ بدین[29] مرد جنگی که خواهد گریست
بخسرو تخوار سراینده گفت ‌ ‌ که این را ز ایران کسی نیست جفت

---

[1] K, I, IV, VI — بارگی آنکه [2] K — ازین گر; I, IV — او [3] Л, VI — یکی [4] Л, IV — او [5] K — بزهره [6] I, IV — برفتار و زور و ببالای; VI — برفت و تگ و خوی و بالای [7] Л, IV — او [8] Л, K — که من چون [9] I, IV — ورا [10] K — من از تنت کم; I, IV — ز فرق تو کم; VI — ز روی تو کم [11] I, IV — وزان پس بود [IV — مرا]; VI — و گر زان بدی [12] K, I, IV, VI — صد [13] K, I, IV, VI — دم [14] VI — نداریم نیز [15] K, I, IV — б. оп. [16] K, I, IV, VI — б. оп. [17] VI — زین را بزین [18] K — پور [19] I — بدوبر; VI — برو هم [20] VI — زین [21] I, IV — کرد او ز کار [22] I, IV — فرستاد کس [23] K, VI — وگستهم را پیش خواند [24] K — داستان جوانی; I, IV — داستان از جوانی [25] I, IV — یکی [26] I, IV — همان [27] I, IV — کینه جوی [28] IV, VI — جهان [29] K, I, IV — برین

که فرزند گیوست مردی[1] دلیر * بهر رزم[2] پیروز باشد چو شیر[3]
ندارد جز او گیو فرزند نیز * گرامیترستش ز گنج و ز چیز[4]
تو اکنون سوی بارگی دار دست * دل شاه ایران نشاید[5] شکست
و دیگر[6] که دارد همی[7] آن[8] زره * کجا گیو زد بر میان بر گره[9]
برو[10] تیر و ژوپین نیابد گذار[11] * سزد گر پیاده کند کارزار
تو با او بسنده نباشی بجنگ * نگه کن که الماس دارد بچنگ[12]
بزد تیر بر اسپ بیژن فرود * تو گفتی باسپ اندرون جان نبود
بیفتاد[13] و بیژن جدا گشت ازوی * سوی تیغ[14] با تیغ بنهاد روی[15]
یکی نعره زد کای سوار دلیر * بمان تا ببینی کنون رزم شیر
ندانی[16] که بی اسپ مردان جنگ[17] * بیایند[18] با تیغ هندی بچنگ[19]
ببینی مرا گر بمانی بجای * به پیکار ازین پس نیایدت رای
چو بیژن همی[20] برنگشت از فرود * فرود اندر آن کار[21] تندی نمود
یکی تیر دیگر بینداخت شیر * سپر بر سر آورد مرد دلیر
سپر بردرید و زره‌را نیافت * ازو روی بیژن بپستی نتافت[22]
ازان تند بالا چو بر سر کشید[23] * بزد دست و تیغ از میان برکشید

---

[1] K, I, IV — مرد; VI — مردو [2] K, I, IV, VI — جنگ [3] I, IV — چون نرّه شیر [4] K, I, IV — گرامی تر اورا [ترست او — K] ز جان عزیز; VI — б. оп. [5] VI — نباید [6] VI — سه [7] I — همو; IV — هم او [8] K — دگر دارد او خسروانی [9] K, I, IV, VI — برگریبان گره [10] I, IV — بدو [11] K, I, IV — نیاید بکار [12] I, IV — بیایند [نیایدت — I] با تیغ هندی بچنگ [13] I — و оп. [14] K, I — کوه; IV — مرد; VI — فرود (метр нарушен). [15] K — هندی شد اوی [16] I, IV — بدانی [17] I, IV — شیران بجنگ [18] K — نیایند [19] I, IV — چگونه خرامند خنجر بچنگ; VI —

ندانی که اسبان مردان جنگ * نباید زدن کت بزیر او بچنگ(?)

и доб.:

کسی کش فگنده شود اسپ جنگ * بیایند با تیغ هندی بچنگ

[20] VI — همه [21] K — اندران نیز; I, IV — از برش نیز; VI — اندرو نیز [22] K — ازان روی بیژن رسید; IV — سر برکشید; I, IV, VI — بسستی بتافت; ببالا شتافت [23] K —

فرود گرانمایه زو[1] بازگشت   همه بارهٔ دژ[2] پرآواز گشت
دوان[3] بیژن آمد پس پشت[4] اوی   یکی تیغ بد تیز در مشت اوی[5]
به برگستوان برزد و کرد چاک   گرانمایه اسپ اندر آمد بخاک[6]
به دربند حصن اندر آمد فرود   دلیران در دژ ببستند زود
ز باره فراوان ببارید سنگ   بدانست کان نیست جای درنگ
خروشید بیژن که ای نامدار   ز مردی پیاده دلیر و[7] سوار[8]
چنین بازگشتی و شرمت نبود   دریغ آن دل و نام[9] جنگی فرود
بیامد بر طوس زان رزمگاه   چنین گفت کای پهلوان سپاه
سزد گر برزم چنین یك دلیر   شود نامبردار یک دشت[10] شیر
اگر کوه خارا ز پیکان[11] اوی   شود آب و[12] دریا بود[13] کان اوی
سپهبد نباید[14] که دارد شگفت   ازین برتر اندازه نتوان گرفت[15]
سپهبد بدارنده سوگند خورد   کزین دژ برآرم بخورشید گرد
بکین زرسپ[16] گرامی[17] سپاه   برآرم[18] بسازم یکی رزمگاه[19]
تن ترك بدخواه بیجان کنم   ز خونش دل سنگ مرجان کنم
چو خورشید تابنده شد ناپدید   شب تیره بر چرخ لشکر[20] کشید
دلیران[21] دژدار[22] مردی هزار   ز[23] سوی کلات اندرآمد سوار
در دژ ببستند[24] زین روی تنگ   خروش جرس خاست و آوای[25] زنگ[26]

---

[1] K — جوان زو همی [2] IV, VI — باره و دژ [3] K — دمان [4] VI — آمد از پس
[5] K — доб.:

بنزدیکی دژ رسید اندروی * برآمد ز باره یکی گفتگوی
گرفتش بچپ دم اسپ سوار * بدیگر یکی تیغ زد استوار

VI — доб. вариант тех же бб. [6] I, IV — бб. 817, 818 оп. [7] I — دلیری [8] I — б. стоит после б. 818. [9] K, I, IV — نام [10] VI — مشت [11] VI — خاراست پیکان اوی [12] K, I, IV — و оп. [13] K — همه; VI — همه آب دریا شود [14] VI — بداند [15] K — б. оп. [16] K — زرسب آن [17] I, IV — بکین گرامی بسازم [18] K — برو [19] I, IV — برآرم ازین باره گرد سیاه [20] VI — دامن [21] Л — доб. و [22] Л — доб. و [23] I, IV, VI — به [24] Л — доб. و [25] VI — آواز [26] VI — چنگ; K, I, IV, VI — доб.:

همان دخت پیران و [K—که] مام فرود * روان پر ز تیمار و دل پر ز دود

جریره بتخت گرامی[1] بخفت شب تیره با درد و غم بود جفت
بخواب آتشی دید کز دژ بلند برافروختی پیش آن ارجمند
سراسر سپدکوه بفروختی پرستنده و دژ همی سوختی
دلش گشت پردرد و بیدار گشت[2] روانش پر از درد[3] و تیمار گشت[4]
بباره برآمد جهان[5] بنگرید همه کوه پرجوشن و نیزه دید[6]
رخش گشت پر خون و دل پر ز دود بیامد به بالین فرخ[7] فرود
بدو گفت بیدار گرد ای پسر که مارا بد آمد ز اختر بسر
سراسر همه کوه پر دشمنست در دژ پراز نیزه و جوشنست
بمادر چنین گفت جنگی فرود[8] که از غم چه داری دلت پر ز دود[9]
مرا گر زمانه شدست اسپری زمانه[10] زبخشش فزون[11] نشمری
بروز جوانی پدر کشته شد مرا روز چون روز او گشته شد[12]
بدست گروی آمد اورا زمان سوی جان من بیژن آمد دمان
بکوشم نمیرم مگر غرموار[13] نخواهم ز ایرانیان زینهار[14]
سپه‌را همه ترگ[15] و جوشن بداد یکی ترگ رومی بسر بر[16] نهاد
میانرا بخفتان[17] رومی ببست بیامد کمان کیانی بدست
چو خورشید تابنده بنمود چهر خرامان برآمد[18] بخم[19] سپهر
زهر سو برآمد خروش سران گراییدن[20] گرزهای گران
غو کوس با نالهٔ کرّنای دم نای سرغین و هندی درای
برون[21] آمد از بارهٔ[22] دژ فرود دلیران[23] ترکان هران کس که بود

---

[1] I, IV, VI — گرامی; K — بیامد بنزد گرامی بخفت [2] K — جریره بیاد گرامی بخفت پر ترس و بیدار [3] K, VI — ترس [4] K, I, IV, VI — شد [5] VI — سپه [6] VI — بدید [7] K, I, IV, VI — تابنزد [VI — دمان] بیامد دوان [8] K, I, IV, VI — مرد جوان [9] K, I, IV, VI — مرا همچو او شد; I, IV, VI — شد [10] K — که از غم چنین چند باشی نوان زمانی [11] IV, VI — فرو [12] I, IV — روز برگشته شد [13] K — بمیرم بغم زاروار; I, IV — مگر مردوار [14] VI — доб. б.:
همان آشتی نیست مارا کنون * میان هم بسی ریخته گشت خون
[15] K, I, IV — گرز [16] I, IV, VI — ترگ پرمایه برسر [17] K, I, IV, VI — میان زیر خفتان [18] K — بیامد [19] VI — زخمّ [20] I, IV — گراینده شد [21] I, IV — فرود [22] I, IV — درگه [23] I — доб. و

ز گرد سواران وز گرز و تیر[1]   سر کوه شد همچو دریای قیر
نبد هیچ هامون و جای نبرد[2]   همی کوه و[3] سنگ اسپ را خیره کرد[4]
ازین[5] گونه تا گشت خورشید[6] راست   سپاه[7] فرود دلاور بکاست
فراز و نشیبش همه کشته شد[8]   سر بخت مرد جوان گشته شد[8]
بدو[9] خیره ماندند ایرانیان   که چون او ندیدند شیر ژیان[10]
ز ترکان نماند ایچ با او[11] سوار   ندید ایچ تنها رخ کارزار
عنان را بپیچید و تنها برفت   ز بالا سوی دژ خرامید تفت[12]
چو رهام و بیژن کمین ساختند   فراز و نشیبش[13] همی تاختند
چو بیژن پدید آمد اندر نشیب   سبک شد عنان و گران شد رکیب[14]
فرود جوان ترگ بیژن بدید   بزد دست و تیغ[15] از میان برکشید[16]
چو رهام گرد اندر آمد به پشت[17]   خروشان یکی تیغ هندی به مشت[18]
بزد بر سر کتف مرد دلیر[19]   فرود آمد از دوش دستش به زیر[20]
چو از وی جدا گشت بازوی[21] و دوش   همی تاخت[22] اسپ و همی زد خروش
بنزدیک دژ[23] بیژن اندر رسید   بزخمی پی بارهٔ او برید[24]

---

[1] I, IV — وز پرّ تیر [2] I — بجای نبرد; IV — بجای و نبرد [3] Л — و — оп.; K — همه کوه [4] Л — خرد کرد; VI — خورد کرد [5] K — بران [6] IV — خورشید تا گشت [7] I, IV — سوار [8] VI — بود [9] K — ازو; VI — درو [10] K — доб.:

چو شد کارزارش ازین گونه سخت * بدید آنک با او نتابید بخت

[11] K — باوی [12] Л — و تفت; K, IV — شتابید تفت; I — بتابید تفت; VI — شتابید و تفت [13] K — نشیبی; I — همی برفرازش [14] I, IV —

چو بیژن بدیدش بکردار مست * خروشان یکی تیغ هندی بدست

[15] VI — گرز [16] I, IV — бб. 860 и 861 оп.; K — доб.:

همی خواست کان برسرش برزند * بیک زخم خود و تنش بشکند

[17] VI — بمشت [18] VI — بدست(!) [19] K, I, IV, VI — سفت آن مرد شیر [20] K, I, IV, VI — فروماند از کار مرد دلیر; K — доб.:

عمودی دگر بیژن گیو سخت * بزد بر سر و ترگ آن نیکبخت

[21] K — چنان هم جدا گشته بازو; I, IV — جوان همچنان خسته بازو [22] I, IV — راند [23] VI — او [24] I, IV — бб. 864 и 865 оп.; K — б. оп.

پیاده خود و چند زان چاکران — تبه گشته از چنگ کنداوران[1]
بدژ در شد و در[2] ببستند زود — شد آن نامور شیر[3] جنگی فرود[4]
بشد با پرستندگان مادرش — گرفتند پوشیدگان دربرش
بزاری فگندند بر تخت عاج — نبد[5] شاهرا روز[6] هنگام[7] تاج
همه غالیه موی[8] و مشکین کمند — پرستنده و مادر از بن[9] بکند
همی کند جان آن گرامی[10] فرود — همه تخت[11] مویه[12] همه حصن[13] رود
چنین گفت چون لب ز هم برگرفت — که این موی کندن[14] نباشد[15] شگفت
کنون اندر[16] آیند ایرانیان — به تاراج دژ پاک[17] بسته میان
پرستندگانرا اسیران کنند — دژ و[18] باره کوه ویران کنند
دل هرک بر من بسوزد همی — ز جانم رخش[19] برفروزد همی
همه پاک بر باره باید شدن — تن خویشرا[20] بر زمین بر زدن
کجا[21] بهر بیژن نماند[22] یکی — نماند من ایدر مگر اندکی
کُشنده تن و جان من درد اوست — پرستار و گنجم چه در خورد اوست[23]
بگفت این و رخسارگان کرد زرد — برآمد روانش بتیمار و درد
ببازیگری ماند این چرخ مست — که بازی برآرد بهفتاد دست
زمانی بخنجر[24] زمانی به تیغ — زمانی بباد و زمانی بمیغ[25]
زمانی بدست یکی ناسزا — زمانی خود از درد و سختی رها[26]
زمانی دهد تخت و گنج[27] و کلاه[28] — زمانی غم و رنج و خواری[29] و چاه[30]

---

1 VI — شده خسته زان زخم تیغ بران 2 VI — شدند و 3 I, IV — مرد 4 I, IV — обратный порядок мисра. 5 I, IV — بشد 6 I, IV, VI — доб. و 7 IV — доб. و 8 K, I, IV, VI — جعد 9 VI — سر 10 I, IV — گزیده 11 VI — доб. و 12 I, IV, VI — موی و 13 VI — کاخ 14 K — مویه کردن; VI — کندت 15 IV — نباید 16 K, I, IV, VI — ایدر 17 K — تنگ; I, IV — نیک 18 Л — و оп. 19 VI — روان و دلش 20 I, IV, VI — خویش را 21 K, I, IV, VI — که تا 22 K — نپاید; I, IV — نباشد 23 K, I, IV, VI —

که بُرّندهٔ جان پاک من اوست * بروز جوانی هلاک من اوست

24 K — بگرزو 25 K, I, IV — обратный порядок мисра. 26 I — چو دارد ز سختی رها; IV — بدارد ز سختی رها; VI — б. оп. 27 I, IV — تاج و تخت 28 K — سپاه 29 K, I, IV — خواری و بند 30 VI — б. оп.

همی خورد باید کسی را که هست ‌ ‌ ‌ منم تنگدل تا شدم تنگدست
اگر خود نزادی خردمند مرد ‌ ‌ ‌ ندیدی ز گیتی چنین[1] گرم و سرد
بباید[2] به کوری[3] و ناکام زیست ‌ ‌ ‌ برین زندگانی[4] بباید گریست
سرانجام خاکست[5] بالین اوی ‌ ‌ ‌ دریغ آن دل و رای و آیین اوی[6]
پرستندگان برسر[7] دژ شدند ‌ ‌ ‌ همه[8] خویشتن بر زمین[9] بر زدند[10]
یکی آتشی خود جریره[11] فروخت ‌ ‌ ‌ همه گنجها را بآتش بسوخت
یکی تیغ بگرفت زان پس[12] بدست ‌ ‌ ‌ در خانهٔ تازی اسپان ببست
شکمشان بدرّید[13] و ببرّید پی ‌ ‌ ‌ همی ریخت از دیده خوناب و[14] خوی[15]
بیامد ببالین فرّخ فرود[16] ‌ ‌ ‌ یکی دشنه با او چو آب کبود[17]
دو رخ را بروی[18] پسر برنهاد ‌ ‌ ‌ شکم بر درید و[19] برش جان بداد
در دژ بکندند[20] ایرانیان ‌ ‌ ‌ بغارت ببستند یکسر میان
چو بهرام نزدیک آن باره شد ‌ ‌ ‌ از[21] اندوه یکسر دلش پاره شد[22]
بایرانیان گفت کین از پدر ‌ ‌ ‌ بسی خوارتر مرد و هم زارتر
کشنده سیاوش[23] چاکر نبود ‌ ‌ ‌ ببالینش برکشته مادر نبود
همه دژ سراسر برافروخته[24] ‌ ‌ ‌ همه[25] خان و مان کنده و سوخته
بایرانیان گفت کز کردگار ‌ ‌ ‌ بترسید وز گردش روزگار

---

[1] I, IV — همی; VI — بسی [2] VI — نباید [3] K, I, IV — بزار و بکوری [4] K, I, IV — زیستن بر [5] VI — خشتست [6] VI — доб.:

که شد کشته وآمد زمانش بسر * بگاه جوانی میان پدر
فرود سیاوش بی کام و نام * چو شد زین جهان نارسیده بکام

[7] I — در [8] IV — همی [9] K — تن خویشتن بر زمین; I — زمی [10] VI — б. оп. [11] K, I, IV, VI — بر جریره یکی آتشی [12] K — هندی [13] I, IV — شکم بردرید [14] Л — оп. و [15] K, VI — بر گرفتش ببر پور [16] VI — همی خون و خوی; I, IV — از روی او خون و خوی بررخ; VI — رخش پر ز آب و دلش پر ز دود; I, IV — بر او یکی ابگون دشنه بود [17] K — فرخ فرود بر جامهٔ او یکی دشنه بود — VI [18] VI — بسوی [19] Л, VI — از [20] K, I, IV — گشادند [21] I, IV — ز [22] K, VI — доб.:

بیامد ببالین [VI—بنزدیک] فرخ فرود * رخش پر ز آب و دلش پر ز دود

[23] K — سیاوخش; I — سیاووش [24] K — بگرد اندرش آتش افروخته [25] K, IV, VI — همان

بیبد بس درازست چنگ[1] سپهر * ببیدادگر بر نگردد بمهر
ز کیخسرو اکنون ندارید شرم * که چندان سخن گفت با طوس نرم[2]
بکین سیاوش فرستادتان[3] * بسی پند و اندرزها دادتان[4]
ز خون برادر چو آگه شود * همه[5] شرم[6] و آزرم کوته شود
ز رهّام وز بیژن تیز مغز * نیاید[7] بگیتی یکی کار نغز[8]
همانگه بیامد سپهدار طوس * براه کلات اندر آورد کوس
چو گودرز و چون گیو[9] کنداوران * ز گردان[10] ایران سپاهی گران
سپهبد بسوی سپدکوه شد * وزانجا بنزدیک انبوه شد[11]
چو آمد ببالین آن کشته زار[12] * بران تخت با مادر افگنده خوار
بیک دست بهرام پر[13] آب چشم * نشسته ببالین او پر ز خشم
بدست دگر زنگهٔ شاوران * برو انجمن گشته کنداوران
گوی چون درختی بران[14] تخت عاج * بدیدار ماه و ببالای ساج
سیاوش بد خفته[15] بر تخت زر * ابا جوشن و تیغ و گرز و کمر[16]
برو زار بگریست گودرز و گیو * بزرگان چو گرگین و بهرام نیو[17]
رخ طوس شد پر ز خون جگر * ز درد فرود و ز درد پسر[18]

---

[1] I, IV, VI — دست [2] I, IV — бб. 899 — 901 оп. [3] IV, VI — فرستادمان [4] IV, VI — دادمان [5] I, IV — همان [6] VI — و оп. [7] I — نباید [8] K — бб. 899 — 904 стоят между первым и вторым бб. разночтения к б. 908. [9] K — доб. و; I, IV — چو و گیو و [10] VI — مردان [11] K — بیامد دمان تا بانبوه شد; I, IV, VI — بیامد دمان تا بی [VI — در] انبوه شد; K — доб.:

سپاه و سپهبد سوی دژ کشید * چو بهرام روی بزرگان بدید

далее следуют бб. 899 — 904, после чего K — доб.:

بزرگان ببالین اوی آمدند * پشیمان و دل دردجوی آمدند
چو آمد ببالین آن کشته بر * بدیدش فگنده بران تخت زر

[12] K — جوان شاهرا دید کشته بزار [13] I, IV — با [14] I, IV — بدان [15] K — سیاوش خفتست [16] I, IV — بدیبای زربفت و زرّین کمر [17] I, IV — جزین نامداران و گردان نیو; IV — порядок бб.: 912, 916, доб. б. 917, 913, 914. [18] K — доб.:

همه چشم پرآب و دل پر ز هوی * بطوس سپهبد نهادند روی

که[1] تندی پشیمانی آردت بار تو در بوستان تخم تندی مکار[2]
چنین گفت گودرز با طوس و گیو[3] همان[4] نامداران و گردان نیو[5]
که تندی[6] نه کار سپهبد بود سپهبد که تندی[6] کند بد بود
جوانی بدین سان ز تخم کیان بدین فرّ و این برز و یال و میان[7]
بدادی بتیزی و تندی بباد زرسپ آن سپهدار نوذر نژاد
ز تیزی[8] گرفتار شد ریونیز نبود از بد بخت ما مانده چیز[9]
هنر بی‌خرد[10] در دل[11] مرد تند چو تیغی که گردد ز[12] زنگار کند
چو چندین[13] بگفتند آب از دو چشم ببارید و آمد ز تندی[14] بخشم
چنین پاسخ آورد کز بخت بد بسی رنج و سختی بمردم رسد[15]
بفرمود تا دخمهٔ شاهوار بکردند بر تیغ آن کوهسار
نهادند زیر اندرش تخت زر[16] بدیبای زربفت و زرین کمر[17]
تن شاهوارش بیاراستند گل و مشک و کافور و می خواستند
سرش را بکافور کردند خشک رخش را بعطر[18] و گلاب و بمشک
نهادند بر تخت و گشتند باز شد آن شیردل شاه[19] گردن فراز[20]
زرسپ سرافراز با ریونیز نهادند در پهلوی شاه نیز

[1] Л — ز [2] I, IV — б. переставлен со следующим б.; K — доб.:
نویسنده با هرکسی تند بود * بهر کار ازان رای او کند بود
چو خواهد که باشد ز هر چیز بیش * بماندست خیره دران خوی خویش
چو یزدان سرشتش چنان آفرید * ز داد خداوند نتوان رهید
[3] K — گودرز و گیو; VI — با طوس دیوانه گیو [4] K — جزین [5] I, IV — بگستهم و گرگین و گردان نیو и доб.:
همه چشم پر آب و دل پر ز هوی * بطوس سپهبد نهادند روی
[6] I, IV — تیزی [7] I, IV — فرّ و بالا و برز و میان [8] I, IV — تندی [9] K — چرخ ماننده [10] K, I, IV — با خرد; VI — خرد با هنر [11] IV — پی; I, IV, VI — بخت مانند چیز(؟)خیز [12] I, IV — به [13] VI — چندی [14] VI — آمد و آنگاه [15] K, I, IV — бб. 922, 923 оп. [16] K — ابا جوشن و تیغ و گرز و کمر; I, IV — بدیبا و زرّینه و طوق و تاج تخت عاج [17] K — تاج [18] K, I, IV, VI — تنش را بدبق [19] K, I, IV, VI — مرد [20] VI — بانام و ساز

سپهبد بران ریش کافورگون   ببارید از دیدگان جوی[1] خون
چنینست هر چند مانیم[2] دیر   نه پیل سرافراز ماند نه شیر
دل سنگ و سندان[3] بترسد ز مرگ   رهایی نیابد ازو بار[4] و برگ

* * *

سه روزش درنگ آمد اندر چرم   چهارم برآمد ز شیپور[5] دم[6]
سپه برگرفت و بزد نای و[7] کوس   زمین کوه تا کوه گشت[8] آبنوس
هر آنکس که دیدی ز توران سپاه   بکشتی تنش را فگندی[9] براه[10]
همه مرزها[11] کرد بی تار و پود   همی رفت پیروز[12] تا کاسه‌رود
بدان[13] مرز لشکر فرود آورید   زمین گشت زان[14] خیمه ها ناپدید
خبر شد بترکان[15] کز[16] ایران سپاه   سوی کاسه‌رود اندرآمد براه[17]
ز ترکان بیامد دلیری[18] جوان[19]   پلاشان[20] بیداردل پهلوان
بیامد که لشکر همی[21] بنگرد   درفش سرانرا همی[22] بشمرد
بلشکرگه اندر یکی کوه بود   بلند و بیکسو ز[23] انبوه[24] بود
نشسته برو گیو و بیژن بهم   همی[25] رفت[26] هر گونه از بیش و کم
درفش پلاشان ز توران سپاه   بدیدار ایشان برآمد ز راه
چو از دور گیو دلاور بدید   بزد دست و تیغ[27] از میان برکشید
چنین گفت کامد پلاشان شیر   یکی نامداری[28] سواری[29] دلیر[30]
شوم گر[31] سرش را ببرّم[32] ز تن   گرش بسته آرم بدین انجمن

---

1 VI — جوی 2 I, IV — باشیم 3 K — نماند 4 I, IV — بیخ 5 VI — شیپ ور 6 VI — перед б. доб.:

چو طوس سپهبد ز کار فرود * به پردخت و آمد ازان کُه فرود

7 IV — و оп. 8 VI — شد 9 I, VI — فگندی تنش را; IV — فگندی پیش را 10 K, VI — بچاه 11 K — مرز او 12 K, I, IV, VI — ازین گونه 13 VI — دران 14 K, IV — از; I, VI — ازان 15 K, I, IV, VI — بتوران 16 K — که; VI — ز 17 K, I — ز راه; IV — سپاه 18 VI — دلیر و 19 I, IV — درفش و دوان 20 Л — доб. و 21 K, I, IV, VI — همه 22 K, I, IV, VI — سراپرده‌ها [K — و оп.] [VI — سر اژدها] 23 I, IV — از بیکسوی 24 IV — اندوه 25 VI — سخن 26 I, IV — گفت 27 Л, VI — گرز 28 VI — نامدار و 29 K — سوار; VI — سوار و 30 I, IV — б. оп. 31 K — تا; VI — من 32 I, IV — شوم گفت برّم سرش را

بدو گفت بیژن که گر[1] شهریار | مرا داد خلعت بدین[2] کارزار
بفرمان مرا بست باید کمر | برزم پلاشان پرخاشخر
ببیژن چنین گفت گیو دلیر | که مشتاب در جنگ این[3] نرّه شیر
نباید که با او[4] نتابی بجنگ | کنی روز بر من برین[5] جنگ تنگ[6]
پلاشان چو شیر است در[7] مرغزار | جز از[8] مرد جنگی[9] نجوید شکار
بدو گفت بیژن مرا زین سخن | به پیش جهاندار ننگی[10] مکن
سلیح سیاوش مرا ده بجنگ | پس آنگه نگه کن[11] شکار پلنگ
بدو داد[12] گیو دلیر آن زره | همی بست بیژن[13] زره‌را[14] گره
یکی بارهٔ تیزرو[15] برنشست | بهامون خرامید[16] نیزه بدست
پلاشان یکی آهو افگنده بود | کبابش بر آتش پراگنده[17] بود
همی خورد و[18] اسپش چران و چمان[19] | پلاشان نشسته[20] به بازو کمان
چو اسپش ز دور اسپ بیژن بدید | خروشی برآورد و اندردمید[21]
پلاشان بدانست کامد سوار | بیامد بسیچیدهٔ کارزار
یکی بانگ برزد به بیژن بلند | منم[22] گفت شیراوژن و دیوبند
بگو آشکارا که نام تو چیست | که اختر همی بر تو خواهد گریست
دلاور[23] بدو گفت من بیژنم[24] | برزم[25] اندرون پیل[26] رویین‌تنم
نیا[27] شیر جنگی پدر گیو گرد | هم اکنون ببینی[28] ز من دستبرد
بروز بلا در دم کارزار[29] | تو بر کوه[30] چون گرگ مردارخوار
همی دود و خاکستر و خون خوری | گه آمد که لشکر بهامون بری

---

[1] IV — کزین [2] K — برین; VI — درین [3] I, IV, VI — آن [4] I, IV — وی [5] K — وازین; VI — بدین [6] I, IV — بکردار ژنگ [7] K, VI — چو شیر است هامون ورا; I, IV — چو شیر است و هامون ورا [8] IV — چنان [9] K — میدان [10] IV, VI — نیکی [11] I, IV — ز من جو [12] VI — گفت [13] VI — بر تن [14] I, IV — گره بر [15] K, I, IV, VI — تیزتگ [16] Л — доб. و [17] K, I — برافگنده [18] K — گشت; IV, VI — و оп. [19] K, VI — چمان و چران [20] T — فگنده [21] K, IV — دوید; VI — شمید [22] K — بدو [23] VI — بپاسخ [24] I, IV — بیژن منم [25] K, I, IV, VI — بجنگ [26] K — زیوز; I, IV — دیو; VI — گرد [27] K — منم [28] I, IV — به بینی هم اکنون [29] VI — مرا نیسه گشتست این کارزار [30] K — برگرد

پلاشان بپاسخ نکرد ایچ یاد[1] برانگیخت آن پیل[2] تن را[3] چو باد[4]
سواران بنیزه[5] برآویختند یکی گرد تیره برانگیختند
سنانهای نیزه بهم برشکست یلان سوی شمشیر بردند دست
بزخم اندرون تیغ[6] شد لخت لخت ببودند لرزان چو شاخ[7] درخت
بآب اندرون غرقه شد بارگی سرانشان[8] غمی گشت یکبارگی[9]
عمود گران برکشیدند باز دو شیر سرافراز و[10] دو رزمساز
چنین تا برآورد بیژن خروش عمود گران برنهاده بدوش
بزد بر میان پلاشان گرد همه مهرهٔ پشت[11] بشکست خرد
ز بالای اسپ اندرآمد تنش[12] نگون شد بر[13] و مغفر و جوشنش[14]
فرود آمد از باره[15] بیژن چو گرد سر مرد جنگی ز تن دور کرد[16]
سلیح و سر و اسپ آن نامجوی بیاورد و سوی پدر کرد روی
دل گیو بد زان سخن[17] پر ز درد[18] که چون گردد آن[19] باد روز[20] نبرد
خروشان و جوشان بدان دیده‌گاه که تا گرد بیژن کی آید ز راه[21]
همی آمد از راه پور جوان سر و جوشن و اسپ آن پهلوان
بیاورد و بنهاد پیش پدر بدو گفت پیروز باش[22] ای پسر[23]
برفتند با شادمانی ز جای نهادند سر سوی پرده سرای

---

1 K, IV — رای 2 K — شیر; IV, VI — دیو 3 K, I, IV, VI — جنگی 4 K, IV — ز جای;
VI — доб.:

وزین روی بیژن درآمد به پیش * بکف نیزه و دل نهاده بخویش

5 I, VI — سواران نیزه; IV — شرزه 6 I, IV — نیزه 7 I, IV — برگ 8 I, IV — سرانرا
9 K, I, IV, VI — شد بیکبارگی 10 Л, K, I — و оп. 11 K — مهره در پشت 12 K — سرش
13 I, IV, VI — سر 14 K, IV — جوشن و مغفرش 15 K, I, IV, VI — اسپ 16 VI — доб.:

باسپ اندرآمد چو شیر ژیان * ببازو کمند و کمر بر میان

17 I, IV — ازان جنگ بد; VI — بد زین سخن 18 I — گرد 19 I, IV — از 20 K — گرد 21 K — براه; VI — که بیژن کی آید ز آوردگاه 22 I, IV — فیروز باد 23 I, IV — далее следует б. 989;
K — доб.:

یکی کار کردی که تا جاودان * بگویند گردان و هم موبدان
چو آگه شود زین سخن شهریار * شود تازه همچون گل اندر بهار

بیاورد پیش سپهبد سرش   همان اسپ با[1] جوشن و مغفرش[2]
چنان شاد شد زان سخن پهلوان   که[3] گفتی برافشاند خواهد روان
بدو گفت کای[4] پور[5] پشت سپاه   سر نامداران و دیهیم شاه[6]
همیشه بزی شاد و برترمنش   ز تو دور بادا بد بدکنش[7]

* * *

ازان[8] پس خبر شد بافراسیاب   که شد مرز توران چو دریای آب
سوی کاسه‌رود اندرآمد سپاه   زمین شد ز کین[9] سیاوش سیاه[10]
سپهبد بپیران سالار گفت   که خسرو سخن برگشاد از نهفت[11]
مگر کین سخن‌را پذیره شویم   همه[12] با درفش و تبیره شویم[13]
وگر نه ز ایران بیاید سپاه   نه خورشید بینیم[14] روشن نه ماه[15]
برو[16] لشکر آور[17] ز هر سو فراز   سخنها نباید که گردد دراز[18]
وزین[19] رو[20] برآمد یکی تند باد   که کس‌را ز ایران نبد رزم[21] یاد
یکی ابر تند[22] اندرآمد چو گرد[23]   ز سرما[24] همی لب بدندان[25] فسرد[26]
سراپرده و خیمه‌ها گشت[27] یخ   کشید از بر کوه‌بر[28] برف نخ

---

[1] I, IV, VI — اسپ و هم [2] K — همان مغفرش; VI — اسپ و جوشن مغفر و جوشنش
[3] K — تو [4] Л, K, VI — کین [5] Л, K, VI — بود; I, IV — پور و [6] K — و گاه [7] Л, VI — б. оп.; K —
سپه‌را دل اکنون شکسته شود * بر ایشان در جنگ بسته شود
[8] K, I, IV — وزان [9] I, IV — پور; VI — بکین [10] K — б. стоит после б. 988. [11] I, IV — б. оп.; K — доб.:
بپیران ویسه چنین گفت شاه * که آمد ز ایران سوی ما سپاه
بسی غارت و سوختن کرده‌اند * دم از مرز توران برآورده‌اند
پلاشان و آن نامداران ما * بشد کشته بهر سواران ما
затем в K следует б. 991. [12] K, IV — همان [13] I, IV — б. стоит после б. 980. [14] VI — نه بینیم; همه نامداران خورشید [15] I, IV — б. оп. [16] IV — بذو [17] I, IV — آمد [18] I — گردن فراز همه نامداران; IV — همه نامداران و گردن فراز [19] VI — وزان [20] K, I, IV, VI — سو [21] I, IV — هیچ
[22] I, IV — تند ابر [23] K, VI — بگرد; I — ز گرد; IV — چو برد [24] K, I, IV — ز سردی
[25] I, IV, VI — لب بهم بر [26] K — همه لب بلب می فسرد [27] VI — بست [28] K — در

بیک هفته کس روی هامون ندید
همه کشور[1] از برف شد ناپدید[2]

خور و خواب و آرامگه تنگ شد
تو گفتی که روی[3] زمین سنگ شد

کسی‌را نبد یاد روز نبرد
همی[4] اسپ جنگی بکشت و بخورد

تبه شد بسی مردم و چارپای
یکی‌را نبد چنگ و بازو[5] بجای[6]

بهشتم برآمد بلند آفتاب
جهان شد سراسر چو دریای آب

سپهبد سپه‌را همی[7] گرد کرد
سخن[8] رفت[9] چندی ز روز نبرد

که ایدر سپه شد ز تنگی تباه[10]
سزد گر برانیم ازین رزمگاه

مبادا برین[11] بوم و برها درود
کلات و[12] سپدکوه گر[13] کاسه‌رود

ز گردان سرافراز[14] بهرام گفت
که این از[15] سپهبد نشاید[16] نهفت

تو مارا بگفتار خامش کنی
همی رزم پور سیاوش کنی

مکن کژ ابر خیره بر کار راست[17]
بیک جان نگه کن که چندین بکاست[18]

هنوز از بدی تا چه آیدت پیش
بچرم اندرست این زمان گاومیش

سپهبد چنین گفت کاذرگشسپ
نبد نامورتر ز جنگی زرسپ[19]

بلشکر نگه کن که چون ریونیز
که بینی[20] بمردی و دیدار نیز[21]

نه بر بی گنه کشته آمد فرود
نوشته[22] چنین بود[23] بود آنچ بود[24]

---

[1] K — لشکر [2] K, I, IV, VI — обратный порядок мисра. [3] I — روی оп. [4] I — بسی [5] K — اسپ جنگی; I, IV — چنگ جنگی; VI — جنگ جائی; T — خنگ جنگی [6] VI — доб.:

سپهدار گردان ایران همه * بدادار زاری کنان شد همه
که ای داور پاک و ای رهنمای * ز تست این سپهر روان هم بپای
ببخشای بر ما که بیچاره‌ایم * گنه‌کار و بی عزم و بی چاره ایم

[7] K — سپه‌را سراسر همه; I, IV, VI — همه [8] I, IV — همی [9] I, IV — گفت [10] I, IV — تبه شد ز تنگی سپاه [11] I — بدین [12] Л, K — و оп. [13] K, I, IV, VI — تا [14] VI — بطوس تهی مغز [15] K — این را; I, IV, VI — بر [16] VI — نماند [17] Л — رزمگاه; I, IV — مکن گفتمت کاینچنین نیست راست; VI — مکن هیچ بر خیره بر کار راست [18] Л — بیکجا تبه گشت چندین سپاه; I, IV — نگه کن کزین کار چندی بکاست; VI — بیکجا نگه کن که چندی بکاست [19] VI — доб.:

اگر بود اورا ز شاهان نژاد * زرسپ دلاور نبد بنده‌زاد

[20] I, IV — ببینی [21] I, IV — چیز; K, I, IV — б. стоит после б. 1009; VI — б. оп. [22] K, I, IV — نبشته [23] K, I — доб. و [24] VI — جوانرا ز بالا سخن پیر بود

مرا جام ازو[1] پر می و شیر بود جوانرا ز بالا سخن تیر بود[2]
کنون از گذشته نیاریم یاد به بیداد شد کشته[3] او گر[4] بداد[5]
چو خلعت ستد گیو گودرز ز شاه[6] که آن کوه هیزم بسوزد براه[7]
کنونست[8] هنگام آن سوختن به آتش سپهری برافروختن
گشاده شود راه[9] لشکر مگر نباشد[10] سپه‌را برود بر گذر
بدو گفت گیو این سخن رنج نیست وگر هست هم رنج بی گنج نیست
غمی[11] گشت بیژن بدین داستان نباشم بدین[12] گفت همداستان
مرا با جوانی نباید نشست بپیری[13] کمر بر میان تو بست[14]
برنج و بسختی بپروردیم بگفتار هرگز نیازردیم
مرا برد باید بدین کار[15] دست نشاید[16] تو با رنج و من با[17] نشست
بدو گفت گیو آنک[18] من ساختم[19] بدین کار گردن برافراختم
کنون ای[20] پسر گاه[21] آرا[22]یشست نه هنگام پیری و بخشایشست
ازین[23] رفتن من مدار ایچ غم که من کوه خارا[24] بسوزم بدم
بسختی گذشت[25] از در[26] کاسه‌رود جهانرا همه رنج برف‌آب بود[27]
چو آمد بران[28] کوه هیزم فراز ندانست بالا و[29] پهناش[30] باز

---

[1] K — ازان [2] I, IV, VI — б. оп. [3] I — کشته شد [4] K, I, IV — یا [5] K — доб.:
بباید کنون گیورا گفت زود * که از راه پشته برآرند دود
[6] Л, I, IV, VI — گیو و بیژن ز شاه; K — گیو گودرز شاه; T — گیو از پادشاه; Б — وکان افراسیاب قد عمل فی الطریق الذی هم سالکوه سدّاً من الحطب کجبل عظیم حتی تنقطع به الطریق بین ایران و ذلك الجانب و کان کیخسرو قد أمو جیواً باحراق تلك الاحطاب المکوّمة حتی ینفتح لهم الطریق الی توران [7] K, IV, VI — ز راه [8] I — هست [9] K — کار [10] VI — نباشد [11] VI — غمین [12] Л — بدو; VI — برین [13] K, IV — بسرما [14] VI — میان بر ببست; I — б. оп.; VI — б. стоит после б. 1018. [15] K, I, IV — رنج [16] I, IV — نباید [17] IV — خوش [18] K, I, IV — آنچ [19] VI — بدو گفت گیو این من انداختم [20] K, IV — هنوز ای; I — هنوزت [21] K, VI — جای; IV — کار [22] I, IV — آسا; VI — افزا [23] K, I, IV, VI — بدین [24] K — آتش [25] VI — برفت [26] K — بر [27] K, I, IV, VI — جهانرا یخ و برف بد تار و پود [28] K — بر; I, IV, VI — بدان [29] VI — ز [30] K — بدانست پهنا و بالاش

ز پیکان[1] تیر[2] آتشی برفروخت   بکوه اندرافگند و هیزم بسوخت
ز[3] آتش سه هفته گذرشان نبود   ز تفّ[4] زبانه ز باد و ز دود[5]
چهارم سپه برگذشتن گرفت   همان[6] آب و[7] آتش نشستن[8] گرفت

* * *

سپهبد چو لشکر بروگرد شد   ز[9] آتش[10] براه گروگرد[11] شد[12]
سپاه اندرآمد چنان چون سزد   همه کوه[13] و هامون سراپرده زد
چنان چون ببایست برساختند   ز هر سو طلایه برون تاختند[14]
گروگرد[15] بودی نشست تژاو[16]   سواری که بودیش با شیر[17] تاو[18]
فسیله بدان جایگه داشتی   چنان[19] کوه تا کوه بگذاشتی[20]
خبر شد که آمد ز ایران سپاه[21]   گله برد[22] باید به[23] یکسو ز راه[24]
فرستاد گردی هم اندر شتاب   بنزدیك چوپان افراسیاب
کبوده بدش نام و شایسته بود   بشایستگی نیز[25] بایسته بود
بدو گفت چون تیره گردد سپهر   تو ز ایدر برو هیچ منمای چهر
نگه کن که چندست ز[26] ایران سپاه   ز گردان که دارد درفش و کلاه[27]
از[28] ایدر بریشان[29] شبیخون کنیم   همه کوه[30] در جنگ[31] هامون کنیم[32]

---

[1] VI — پیکانه [2] I, IV — ز پیکان یکی [3] K — بر; I, IV, VI — به [4] K, I — доб. و
[5] VI — هم از باز رود [6] VI — همه [7] K — و оп. [8] K, VI — بکشتن; I, IV — بدان تنگ لشکر گذشتن
[9] IV — به [10] K — لشکر; VI — پس آنگه [11] IV — وروگرد; Б — فی الطریق جیوکرد
[12] I — б. оп. [13] K, I, IV, VI — غار [14] K — طلایه ز هر سو برون تاختند; I, IV — بپرداختند
[15] I, IV — وروگرد (и далее повсюду). [16] IV — نژاد [17] K — با شیر بودیش [18] IV — باد
[19] K, VI — جهان [20] Л — бб. 1031, 1032 приписаны неразборчивым почерком на полях; Б — و کان صاحب جیوکرد امیراً من الاتراك یسمی ثراو
[21] I — از ایران که آمد [22] K, VI — کرد
[23] VI — ز [24] VI — سپاه; I — ببین تا که دارد درفش و کلاه; IV — доб.:

بدو گفت رو سوی ایران سپاه * ببین تا که دارد درفش و کلاه

[25] K — نام [26] K — ز оп. [27] K — که اند از بزرگان بدان رزمگاه; I, IV — که دارد ز گردان نگین و کلاه [IV — ز گردان که دارد] [28] K, I, IV — کز [29] I, IV, VI — بدیشان [30] K — غار
[31] VI — همه غار و کُه ما چو [32] K — доб.:

ز گردان که دارد درفش کیان * ببین در چه کارند ایرانیان

کبوده بیامد چو گرد[1] سیاه — شب تیره نزدیک ایران سپاه
طلایه شب تیره بهرام بود — کمندش سر پیل را دام بود
برآورد اسپ کبوده خروش — ز لشکر برافراخت بهرام گوش
کمان را بزه کرد و بفشارد ران — درآمد[2] ز جای آن هیون[3] گران
یکی تیر[4] بگشاد و نگشاد[5] لب — کبوده نبود[6] ایچ[7] پیدا ز شب
بزد بر کمربند چوپان شاه — همی گشت[8] رنگ کبوده[9] سیاه
ز اسپ اندرافتاد و زنهار خواست — بدو گفت بهرام برگوی راست
که ایدر فرستندهٔ[10] تو که بود — کرا خواستی زین بزرگان[11] بسود[12]
ببهرام گفت ار دهی زینهار — بگویم ترا هرچ پرسی ز کار
تژاوست شاها[13] فرستنده‌ام — بنزدیک او من پرستنده‌ام
مکش مر مرا تا نمایمت راه — بجایی که او دارد[14] آرامگاه
بدو گفت بهرام با من[15] تژاو — چو با شیر درّنده پیکار گاو
سرش را بخنجر[16] ببرّید پست — بفتراک زین کیانی[17] ببست
بلشکرگه آورد و بفگند خوار — نه نام‌آوری بد نه گردی[18] سوار

* * *

چو خورشید برزد ز گردون[19] درفش — دم شب شد از خنجر او بنفش[20]
غمی شد دل[21] مرد پرخاشجوی — بدانست کورا بد آمد بروی[22]
برآمد خروش خروس و[23] چکاو[24] — کبوده نیامد بنزد تژاو
سپاهی که بودند با او بخواند — وزانجایگه تیز[25] لشکر براند[26]

---

[1] I, IV — دیوی [2] K — بیامد; I, IV, VI — برآمد [3] VI — هیونان [4] VI — نیزه [5] VI — بگشاد [6] I, IV — نبد [7] I, IV — هیچ [8] VI — گرد [9] Л — کبودش [10] Л — فرستادهٔ [11] K, I, IV, VI — دلیران [12] K — ستود; VI — ربود [13] I, IV — شاه و [14] I, IV — دارد وی [15] K — من با [16] VI — بخنجر سرش را [17] K — شبرنگ سرکشی [18] K — گرد و; IV — گرد [19] I, IV — بهامون [20] K — б. стоит после б. 1056. [21] K — سر [22] K — б. стоит после б. 1055; I, IV — б. оп. [23] IV, VI — و оп. [24] IV — تکاو [25] IV, VI — نیز [26] K — порядок бб.: 1052, 1055, 1054, 1056, 1053, 1057; I — порядок бб.: 1052, 1055, 1051, 1056; IV — порядок бб.: 1055, 1056, 1053, 1057; VI — порядок бб.: 1055, 1054, 1056, 1053, 1057.

تژاو سپهبد بشد با سپاه	بایران خروش آمد از دیده‌گاه
که آمد سپاهی ز ترکان[1] بجنگ	سپهبد نهنگی[2] درفشی پلنگ[3]
ز گردنکشان پیش او رفت گیو	تنی چند با او ز گردان نیو
برآشفت و نامش بپرسید زوی[4]	چنین گفت کای مرد[5] پرخاشجوی
بدین مایه مردم[6] بجنگ آمدی	ز هامون[7] بکام[8] نهنگ[9] آمدی
بپاسخ چنین گفت کای نامدار	ببینی کنون رزم شیر سوار[10]
بگیتی تژاوست نام مرا	بهر دم برآرند کام مرا[11]
نژادم بگوهر از[12] ایران بُدست	ز گردان وز پشت[13] شیران بُدست
کنون مرزبانم بدین تخت و گاه[14]	نگین[15] بزرگان و داماد شاه
بدو گفت گیو این[16] که گفتی[17] مگوی	که تیره شود زین سخن آبروی[18]
از ایران بتوران که دارد[19] نشست	مگر خوردنش خون بود گر[20] کبست
اگر مرزبانی و داماد شاه	چرا بیشتر زین نداری سپاه[21]
بدین[22] مایه لشکر تو تندی[23] مجوی	بتندی[24] بپیش دلیران مپوی
که این[25] پرهنر نامدار[26] دلیر	سر مرزبان اندرآرد[27] بزیر

[1] K, I — ز توران سپاهی; IV — ستوران شاهی; VI — ز توران سپاه بزرگ [2] VI — نهنگ و [3] K — درفشی برنگ پلنگ; I, IV — بچنگ; VI — درفش سترگ [4] K, I, IV, VI — ازوی [5] K — گرد [6] VI — نام و لشکر [7] I, IV — گرازان; VI — بهامون [8] I, IV — بچنگ [9] K — بچنگ پلنگ [10] K, I, IV, VI —

چنین داد پاسخ تژاو دلیر * که من زور دل دارم و چنگ شیر

[11] K, I, IV, VI — б. оп.; Б — бб. 1062, 1063: قال: انا صاحب القلب الجرئ و البأس الشدید [12] K, I, IV, VI — ز [13] K, I, IV, VI — تخم [14] K — تخت بانم بدین مرز و گاه; IV, VI — تختگاه; Б — انّی الیوم مرزبان هذا الاقلیم [15] K — گزین [16] K — گفت این را [17] VI — گفت کسی را ز باکس [18] K — доб.:

ندیدست کس ترک آزاده مرد * چه گویی کیم روز ننگ و نبرد

I, IV, VI — доб. вариант этого б. после б. 1073. [19] K, I, IV, VI — جوید [20] K, I, IV, VI — یا
[21] K — доб.:

بدین مایه لشکر تو تندی مکن * بتیزی تو زین کار کندی مکن

[22] K — وزین [23] K — بلندی; VI — دلیری [24] K, I, VI — بتیزی [25] K, VI — کزین [26] K — شهریار
[27] K — آری; I, IV — مرزبانان درآرد; VI — اندرآمد

گر ایدونک فرمان کنی[1] با سپاه / بایران خرامی بنزدیک شاه
کنون پیش طوس سپهبد شوی / بگویی و گفتار او بشنوی
ستانمت[2] زو[3] خلعت و خواسته / پرستنده و اسپ آراسته[4]
تژاو فریبنده گفت ای دلیر / درفش مرا کس نیارد بزیر
مرا ایدر اکنون نگینست و گاه[5] / پرستنده و گنج و تاج[6] و سپاه
همان مرز[7] و شاهی[8] چو افراسیاب / کس این را ز[9] ایران نبیند[10] بخواب
پرستار وز مادیان[11] گله / بدشت گروگرد کرده[12] یله[13]
تو این اندکی لشکر من مبین / مرا جوی[14] با[15] گرز بر[16] پشت زین
من امروز با این سپاه[17] آن کنم / کزین[18] آمدن تان[19] پشیمان کنم
چنین گفت بیژن بفرّخ پدر / که ای[20] نامور گرد پرخاشخر
سرافراز و بیداردل پهلوان / به پیری نه آنی[21] که بودی جوان[22]
ترا با تژاو این همه پند چیست / بترکی[23] چنین[24] مهر و پیوند چیست
همی[25] گرز و خنجر بباید کشید / دل و مغز ایشان بباید درید
برانگیخت اسپ و برآمد خروش / نهادند گوپال و خنجر بدوش
یکی تیره گرد از میان بردمید / بدان سان که خورشید شد ناپدید
جهان شد چو آبار[26] بهمن سیاه / ستاره ندیدند روشن نه ماه
بقلب سپاه اندرون گیو گرد / همی از جهان[27] روشنایی ببرد

---

[1] VI — دهی [2] IV — نشانمت [3] K, I, IV, VI — ازو [4] I, IV, VI — доб. б., см. разночтение к б. 1066. [5] K — نگین و کلاه [6] K — هم از اسپ و هم گوسفند; I, IV, VI — همان اسپ و هم گوسپند [7] I, IV — نیز [8] K — شهریاری [9] K — همه مرز; VI — به [10] I — بایران کسی این نبیند; IV — بایران نبیند کسی آن [11] K — پرستار با مادیان و; I, IV — بادپایان [12] VI — دارم [13] Б — перевод бб. 1075—1077 отсутствует. [14] I, IV — ببین تو; Б — و انظر الی فتکات جرزی [15] VI — ببین ابا [16] VI — با [17] I, IV, VI — سپه [18] I, IV, VI — که از [19] K, I, IV, VI — شان [20] IV — این [21] I, IV — تو تیزی نمودی [22] IV — б. приписан на полях тем же почерком. [23] I, IV — بدوبر [24] K, VI — بر ین [25] I, IV, VI — یکی [26] K, I, IV — ابر چون گشت; VI — آبان [27] K, I, IV — هوا

بپیش اندرون بیژن تیزچنگ   همی بزمگاه آمدش جای جنگ[1]
وزان سوی[2] با تاج بر سر تژاو   که بودیش با شیر درّنده تاو[3]
یلانش همه نیك مردان و شیر[4]   که هرگز نشد[5] شان دل از رزم[6] سیر[7]
بسی برنیامد برین روزگار[8]   که آن ترك سیر آمد از کارزار[9]
سه[10] بهره ز توران سپه[11] کشته شد   سر بخت آن ترك[12] بر[13] گشته شد
همی شد گریزان تژاو دلیر   پس بیژن گیو بر سان[14] شیر
خروشان و جوشان و نیزه بدست   تو گفتی که غرّنده شیر[15] ست مست
یکی نیزه زد بر میان تژاو   نماند آن زمان[16] با تژاو ایچ تاو
گراینده بد بند[17] رومی زره[18]   بپیچید[19] و بگشاد بند گره[20]
بیفگند نیزه بیازید چنگ   چو بر کوه بر[21] غرم تازد[22] پلنگ
بدانسان که شاهین[23] رباید چکاو   ربود آن گرانمایه تاج تژاو
که افراسیابش بسر برنهاد   نبودی جدا زو بخورد و بداد[24]
چنین تا در دژ همی تاخت اسپ   پس اندرش بیژن[25] چو آذرگشسپ
چو نزدیکئ دژ رسید اسپنوی   بیامد خروشان پر از آب روی
که از کین[26] چنین پشت[27] برگاشتی   بدین دژ مرا خوار بگذاشتی

---

[1] K— که هرگز نکردی بکاری درنگ; I, IV, VI— که هرگز ندیدی بکاری درنگ [2] K, I, IV, VI— روی [3] IV— نماند از تنش با تژاو ایچ تاو [4] K— یلانش چو ارژنگ گردوی شیر; VI— یلانش چو ارژنگ و مردوی شیر; I, IV— یلانش بد ارژنگ و مردوی شیر [5] K, VI— نبد [6] K, VI— جنگ; I, IV— نبودند از جنگ [7] VI — доб.:

چو بیژن چنان دید گردان تور * بنزدیك قلب آمد از راه دور
بیامد به پیش پدر کینه‌توز * شب تیره بنمود دشمن بروز

[8] K— کارزار [9] K— که ارژنگ سیر آمد از روزگار; I, IV— که ارژنگ یل اندرآمد ز کار; VI— که ارژنگ باز آمد از کارزار [10] K, I, IV— دو; Б— اکثر [11] VI— سپه оп. [12] Л— سر و بخت آن ترك; I, IV— بخت وارونه [13] K, VI— آن کینه‌ور [14] K, I, IV, VI— نامبردار [15] K— پیل [16] IV— نماند از تنش [17] K— مرد [18] I, IV— تنگ و بند گره [19] I— بخستند; IV— بخسپید [20] I, IV— رومی زره [21] VI— در کوه با [22] K, I, IV— یازد [23] K, I, IV— کرگس [24] I— نبیند جزورا دگر آن بخواب; IV— ورا خواند بیدار فرّخ نژاد; VI— بخواب و بیاد [25] VI— به پیش بیژن آید [26] K, VI— که از من; I, IV— که بر من [27] K, VI— روی

5*

سزد گر ز پس برنشانی[1] مرا — بدین ره[2] بدشمن نمانی مرا
تژاو سرافرازرا دل بسوخت — بکردار آتش رخش[3] برفروخت[4]
فراز اسپنوی و[5] تژاو از نشیب[6] — بدو داد در تاختن یک[7] رکیب
پس اندر نشاندش چو ماه دمان — برآمد ز جا باره زیرش دنان[8]
همی تاخت چون گرد[9] با اسپنوی — سوی راه توران نهادند روی[10]
زمانی دوید اسپ جنگی تژاو — نماند ایچ با اسپ و با مرد[11] تاو
تژاو آنزمان با پرستنده[12] گفت — که دشوار کار آمد ای خوب[13] جفت
فروماند این اسپ جنگی ز کار — ز پس[14] بدسگال آمد و پیش غار[15]
اگر دور از ایدر به بیژن[16] رسم[17] — بکام بداندیش دشمن[18] رسم[17]
ترا نیست دشمن بیکبارگی — بمان تا برانم من این بارگی[19]
فرود آمد از اسپ او[20] اسپنوی — تژاو از غم او پر از آب روی[21]
سبکبار شد[22] اسپ و تندی گرفت — پسش بیژن گیو کندی گرفت[23]
چو دید آن رخ ماه‌روی اسپنوی[24] — ز گلبرگ روی و پر از مشک موی[25]

---

1 K, I, IV — پس اندر نشانی; VI — سزد کو ز لب برنشانی 2 I, IV, VI — دژ 3 K — برو
4 I, IV — доб.:
بیامد برش اسپنوی برنشست * عنان تگاور بدادش بدست
5 VI — و оп. 6 I, IV — سواره شد آن سرفراز بزیب 7 IV — در 8 I, IV, VI — б. оп.; Б — فارتدفها; K —
هم آنگه مر اورا پس اندرنشاند * وزانجایگه اسپ‌را هم براند
9 K, VI — باد 10 I, IV — پسش نامور بیژن جنگجوی; Б — فخرج هارباً یرکض راکبا طریق
11 IV — با مرد و با اسپ توران 12 I, IV — پرستار 13 K, I, IV, VI — نیک 14 K, VI — پسم
15 I — دار; Л — б. стоит после б. 1111. 16 K — دشمن 17 I, IV, VI — رسیم 18 K — بیژن
19 K — بمانم به بیچارگی 20 I, IV, VI — از پشت اسپ 21 VI — доб.:
براند اسپ چون آتش اندر شتاب * دلش پر ز درد و دو دیده پر آب
22 K, VI — گشت 23 I, IV, VI — доб.:
براند اسپ و شد نزد افراسیاب * پسش بیژن اندرگرفته شتاب
затем VI — доб.:
همان گاه بیژن بدژ دررسید * ببد خیره چون روی آن ماه دید
24 K — چو بیژن بدید آن رخ ماهروی 25 K, I, IV, VI — فروهشته از مشک تا پای موی

پس پشت خویش اندرش جای کرد   سوی لشکر پهلوان رای کرد
بشادی بیامد[1] بدرگاه طوس[2]   ز درگاه برخاست آوای کوس[3]
که بیداردل شیر[4] جنگی سوار   دمان با شکار آمد از مرغزار[5]
سپهدار و گردان[6] پرخاشجوی   بویرانئ دژ نهادند روی
ازان[7] پس[8] برفتند سوی گله   که بودند بر[9] دشت ترکان[10] یله
گرفتند[11] هر یك كمندی بچنگ   چنان چون بود ساز[12] مردان جنگ
بخمّ اندرآمد سر بارگی   بیاراست لشکر بیکبارگی
نشستند بر جایگاه تژاو   سواران ایران پر از خشم و تاو[13]

* * *

تژاو غمی[14] با[15] دو دیده پر آب   بیامد[16] بنزدیك افراسیاب
چنین گفت کامد سپهدار طوس   ابا[17] لشکری گشن و پیلان[18] کوس
پلاشان و آن نامداران[19] مرد   بخاك اندرآمد سرانشان ز[20] گرد*
همه مرز و بوم آتش اندرزدند   فسیله سراسر بهم برزدند
چو بشنید افراسیاب این سخن   غمی گشت و[21] بر[22] چاره افگند بن[23]

K — доб.:

سپهبد بدان ماه‌رخ دررسید * مر اورا بدان جای تنها بدید

I, IV, VI—доб.:

رسید اندر آن جای [VI—ماه] بیژن فراز * گرفتش مر آن خوب‌رخ‌را بناز

[1] K — برآمد; I, IV — بیامد بشادی [2] K — ز درگاه کوس [3] K — بشد تازیان تا بنزدیك طوس [4] I, IV — مرد [5] K, I, VI — کارزار; IV — از در کارزار [6] K — سپهدار ایران; VI — доб. و [7] I, IV, VI — وزان [8] K — انجا; VI — از دژ [9] I, IV — در [10] I, IV — توران [11] K, VI — برفتند [12] K — رسم [13] K, I, IV, VI — б. оп. [14] I, IV — غمین [15] K — تژاو آمد از غم [16] K — همانگه; I, IV — چو آمد [17] K — یکی [18] K — با بوق و; I, IV, VI — یکی لشکر آورد با بوق و [VI — پیل و] [19] K — شیرمردان [20] I — ب [21] IV — و оп. [22] I, IV — پس [23] K — ازان گفتهای کهن

---

* گرد: گردون و فلك‌را هم میگویند (برهان قاطع)

5—3199

بپیران ویسه چنین گفت[1] شاه	که گفتم بیاور ز هر سو سپاه
درنگ آمدت رای[2] از[3] کاهلی	ز پیری گران گشته و بددلی[4]
نه دژ ماند اکنون نه اسپ و[5] نه مرد[6]	نشستن نشاید[7] بدین مرز کرد[8]
بسی خویش و پیوند ما برده گشت[9]	بسی مرد نیک اختر آزرده گشت[10]
کنون نیست امروز روز[11] درنگ	جهان گشت بر مرد بیدار[12] تنگ
جهاندار[13] پیران هم اندر شتاب	برون آمد از پیش افراسیاب
ز هر مرز مردان جنگی بخواند	سلیح و درم داد[14] و لشکر براند
چو آمد ز پهلو برون پهلوان	همی نامزد کرد جای گوان[15]
سوی میمنه بارمان و تژاو	سواران که دارند[16] با شیر[17] تاو
چو نستیهن گرد بر میسره	کجا شیر بودی[18] بچنگش بره
جهان پر شد[19] از نالهٔ کرّنای	ز غرّیدن[20] کوس و هندی[21] درای
هوا سربسر سرخ و زرد و بنفش[22]	ز بس نیزه و گونه گونه[23] درفش
سپاهی ز جنگ آوران[24] صد هزار	نهاده همه سر سوی کارزار[25]
ز دریا[26] بدریا نبود ایچ[27] راه	ز اسپ و ز پیل و هیون و[28] سپاه[29]

[1] K — چنین گفت انگاه [2] I, IV — درنگ آوریدی تو [3] K — کاربا; VI — یا [4] K — ز پیری و نادانی و تنبلی; I — شب تیره آمد اگر کاهلی; IV — سبب پیری آمد اگر کاهلی; VI — ز پیری گرایی وگر بددلی [5] VI — ماند اسپ و نه اکنون [6] K, I, IV, VI — مرز [7] K, I, IV, VI — ندارد [8] K, I, IV, VI — ارز; I, IV — б. стоит после б. 1125. [9] I, IV — ما کشته [10] I, IV — شد [11] I — اینجای جای; IV — آنجای جای; VI — هنگام روز [12] K — پیکار [13] K, I, IV, VI — سپهدار [14] K — درم داد و روزی [15] K, I, IV, VI — б. оп. [16] I, IV — بودند [17] K, VI — با شیر دارند [18] VI — گشتی [19] K, I, IV — شد پر; VI — کر شد [20] K, VI — آواز; I — توفیدن; IV — بوقیدن [21] K, I, IV, VI — زخم [22] K — کبود; IV — زرد و سرخ و بنفش [23] I, IV — گونه گون نیزها و [24] K — شمردند جنگی تنی; I, IV, VI — سپاهی و جنگی تن [I — تنی] [25] I, IV — б. стоит после б. 1142. [26] VI — ز کُه تا [27] K, I, IV, VI — نبد هیچ [28] K — اسپ و هیون و ز پیل و; VI — هیونان [29] K — доб.:

همی کرد پیران برفتن شتاب * از ایوان بدشت آمد افراسیاب
سپه را یکایك همه برشمرد * که چندست ازیشان سرافراز گرد

همی رفت لشکر گروها گروه   نبد دشت پیدا نه دریا نه کوه[1]
بفرمود پیران که بیره روید[2]   از ایدر سوی راه کوته روید[2]
نباید که یابند خود آگهی   ازین نامداران با فرّهی
مگر ناگهان بر سر آن گروه   فرود آرم این گشن لشکر چو کوه
برون کرد[3] کارآگهان ناگهان   همی جست[4] بیدار کار جهان
بتندی براه اندرآورد روی   بسوی[5] گروگرد شد جنگجوی[6]
میان سرخس است نزدیک[7] طوس   ز باورد برخاست آوای[8] کوس
بپیوست گفتار[9] کارآگهان[10]   بپیران بگفتند یکیک[11] نهان[12]
که ایشان همه میگسارند و مست   شب و روز با جام پر می[13] بدست
سواری[14] طلایه ندیدم[15] براه[16]   نه اندیشهٔ رزم[17] توران[18] سپاه
چو بشنید پیران یلانرا بخواند   ز لشکر فراوان سخنها براند
که در رزم[19] مارا چنین دستگاه   نبودست هرگز بایران[20] سپاه

* * *

شمار سپاه آمدش صد هزار * همه شیرمردان آهن گذار
چنان شادمان گشت و روشن‌روان * کجا آفرین خواند بر پهلوان
که پیروز رفتی و شاد آمدی * مبیناد چشم تو هرگز بدی
I, IV, VI — доб. варианты 1, 2, 4, 5 бб.; Б — перевод этих бб. отсутствует.

[1] K — پیدا و دریا و کوه; VI — نه هامون و کوه; I — б. оп. [2] I — روند [3] K — فرستاد [4] K — که جستند [5] K — براه [6] Л, VI — و جای گروی; K — بد چارمجوی; Б — متوجها جیوکرد [7] K — سرخس و دماورد و; I, IV, VI — است و باورد و [8] K — لشکرش برخاست آواز [9] K — بیامد همانگه ز [10] I, IV — خبر شد ازیشان بکارآگهان [11] K — بگفتش بپیران هم اندر [12] VI — доб.:

نشسته بیکجا سپهدار طوس * ز لشکر نه برخاست آوای کوس

[13] K — با کام و باده; I, IV — روز باشند با می; VI — روزشان جام باده [14] I, IV — سوار [15] K — ندارد; VI — طلایه سوارای ندارد [16] I, IV — ندارند راه [17] I — بی اندیشه از کار; IV — همی اندیشه از کار (метр нарушен). [18] VI — طوران [19] K, I, IV, VI — جنگ [20] K, VI — بر ایران

گزین کرد زان لشکر نامدار[1] سواران[2] شمشیرزن سی هزار
برفتند نیمی گذشته ز شب نه بانگ تبیره نه بوق و[3] جلب
چو پیران سالار[4] لشکر براند میان یلان هفت فرسنگ ماند
نخستین رسیدند پیش گله کجا بود بر دشت توران[5] یله
گرفتند بسیار و کشتند[6] نیز نبود[7] از بد بخت مانند[8] چیز
گله‌دار و[9] چوپان بسی[10] کشته شد سر بخت ایرانیان گشته شد[11]
وزان جایگه سوی ایران[12] سپاه برفتند بر سان گرد[13] سیاه
همه مست بودند ایرانیان گروهی نشسته گشاده میان
بخیمه درون گیو بیدار بود سپهدار گودرز هشیار بود[14]
خروش آمد و بانگ[15] زخم[16] تبر سراسیمه شد گیو پرخاشخر
ستاده ابر[17] پیش پرده‌سرای یکی اسپ برگستوان ور[18] بپای[19]
برآشفت با[20] خویشتن چون پلنگ ز بافیدن پای[21] آمدش[22] ننگ[23]
بیامد باسپ اندرآورد پای بکردار باد اندرآمد ز جای

---

1 K — بی‌شمار 2 K — ز گردان 3 K — نه بانگ; VI — و — оп. 4 K, I, IV, VI — سالار بیدار
5 K — کرده; VI — ازیشان 6 I, IV — گرفتند و بردند بسیار 7 K, I, IV — نماند 8 T — مانیده
9 Л — و — оп. 10 T — همه; Б — و قتلوا كلّ من كان عليها من الجوبانيه و المستحفظين
11 Б — доб.: و كان بين مكانهم ذاك و بين القوم سبعة فراسخ, см. б. 1157. 12 IV — ایرانیان (метр нарушен). 13 K — ابری 14 K — доб.:

ببرگستوان اندرون اسپ گیو * چنان چون بود ساز مردان نیو

15 VI — доб. و 16 Л — доб. و 17 K, IV — سپه بود در 18 IV — برگستوانی 19 Л, I — б. оп.; Б — و كان على باب خيمة فرس مجفف; K, IV, VI — доб.:

ز خیمه بیامد سوی کارزار * بروبر [VI — برهنه] شتابید [K — بیفتاد] جنگی سوار

20 K, IV, VI — بر. 21 K — ز بهر بیفتادن; IV — ز کار خود بیهش 22 VI — که مغزم ز پیکار 23 I — شد پر ز

ز خیمه بیامد سوی کارزار * رسید اندرو مرد جنگی سوار

I, IV — доб.:

همی گفت برخیز کامشب چه بود * که مغزم ز پیکار شد پر ز دود

K, VI — доб. вариант этого б.

بپرده‌سرای سپهبد رسید   ز گرد سپه[1] آسمان تیره دید
بدو گفت برخیز کامد سپاه   یکی گرد برخاست ز اوردگاه[2]
وزان جایگه رفت نزد[3] پدر   بچنگ اندرون گرزهٔ گاوسر
همی‌گشت[4] بر گرد لشکر چو دود   برانگیخت آنرا[5] که هشیار بود
یکی جنگ با بیژن افگند پی   که این دشت رزمست[6] گر[7] باغ[8] می
وزان پس بیامد سوی کارزار   بره‌بر شتابید چندی سوار[9]
بدان اندکی برکشیدند نخ   سپاهی ز ترکان چو[10] مور و ملخ[11]
همی‌کرد گودرز هر سو نگاه   سپاه اندرآمد بگرد[12] سپاه[13]
سراسیمه شد خفته[14] از داروگیر   برآمد یکی ابر[15] بارانش تیر
بزیر سر مست بالین نرم   زبر گرز و گوپال و شمشیر[16] گرم
سپیده چو برزد سر[17] از برج شیر   بلشکر نگه کرد گیو دلیر
همه دشت از ایرانیان کشته دید   سر بخت بیدار برگشته دید
دریده درفش و نگونسار[18] کوس   رخ زندگان[19] تیره[20] چون آبنوس[21]
سپهبد[22] نگه کرد و[23] گردان ندید[24]   ز لشکر دلیران و مردان[25] ندید
همه رزمگه سربسر[26] کشته بود[27]   تنانشان بخون اندر[28] آغشته بود[29]

---

[1] I, IV, VI — گرد و ز   [2] K, I, IV — بخواب اندرند این [اندرون — IV] دلیران شاه   [3] K, I, IV, VI — شد بنزد   [4] VI — کرد   [5] K — آنکس   [6] I, IV — جای جنگست   [7] K, I, IV, VI — یا   [8] K — سور و; I, IV — جام   [9] K, I, IV, VI —
سپاه اندرآمد بگرد سپاه * یکی بانگ برخاست از رزمگاه
[10] I, IV — بکردار   [11] K, I, IV, VI — б. стоит после б. 1175.   [12] K, I, IV, VI — ز دشمن بیفزود هزمان   [13] K, I, IV, VI — б. стоит после б. 1179.   [14] K — مرد; I, IV — مست   [15] K, VI — доб. و   [16] K, I, VI — گوپال و شمشیر و; IV — تیغ و گوپال و شمشیر تیغ و   [17] I, IV — سر برزد   [18] K, I, IV — نگون کرده   [19] Л — زنده‌گان   [20] I, IV — رخ و دیده گشته   [21] K, I, IV, VI — б. стоит после б. 1182.   [22] I, IV — سپهدار   [23] K — و оп.   [24] VI — بدید   [25] K — ز گردان دلیران   [26] K — مردم   [27] VI — دید   [28] K, I, IV, VI — زمین سربسر چون گل   [29] VI — و شیران دید; VI — доб.:
بجز گیو گودرز و چندی سوار * که بودند با رنج در کارزار

پسر بی پدر[1] شد[2] پدر بی پسر[3] — همه[4] لشکر گشن زیر و زبر
به بیچارگی روی[5] برگاشتند — سراپرده و خیمه بگذاشتند
نه کوس و نه لشکر[6] نه بار و بنه — همه میسره خسته و[7] میمنه
ازین گونه لشکر سوی کاسه‌رود — برفتند بی مایه و تار و پود
چنین آمد[8] این گنبد تیزگرد — گهی شادمانی دهد گاه درد[9]
سواران توران[10] پس پشت طوس — دلان[11] پر ز کین و سران[12] پر فسوس
همی گرز بارید گویی[13] ز ابر[14] — پس پشت بر جوشن و خود و گبر[15]
نبد کس برزم[16] اندرون پایدار — همه کوه کردند گردان حصار
فرومانده اسپان و مردان جنگ[17] — یکی‌را نبد هوش و توش و نه هنگ[18]
سپاهی ازین[19] گونه[20] گشتند باز — شده مانده از رزم و راه دراز
ز هامون سپهبد سوی[21] کوه شد — ز پیکار[22] ترکان بی اندوه[23] شد
فراوان کم آمد ز ایرانیان[24] — برآمد خروشی[25] بدرد[26] از میان
همه خسته و بسته[27] بد هرک[28] زیست — شد آن کشته بر خسته[29] باید گریست
نه تاج و نه تخت و نه پرده‌سرای — نه اسپ و نه مردان جنگی بپای[30]
نه آباد بوم[31] و نه مردان کار[32] — نه آن خستگانرا[33] کسی خواستار

---

[1] I, IV, VI — پدر بی پسر [2] K, I, IV, VI — بد [3] I, IV, VI — پسر بی پدر [4] IV — همی
[5] K, I, IV, VI — پشت [6] I, IV — نه لشکر نه کوس و [7] K — با [8] K, VI — است [9] K — б. стоит после б. 1183; I, IV, VI — порядок бб.: 1175, 1178, 1179, 1176, 1181, 1180, 1183, 1187, 1184, 1185, 1186. [10] K, I, IV, VI — توران [11] K, I, IV, VI — روان [12] K, I, IV, VI — زبان [13] I, IV, VI — گفتی [14] K — همچون تگرگ [15] K — ترگ [16] K, I, IV, VI — بجنگ [17] K — یکی‌را نبد صبر و جای درنگ; I — مردان و اسپان خنگ; IV — فروماند اسپان و مردان ز جنگ; [18] Л — یکی‌را بتن‌در نبد تاب جنگ (تصحیح قیاسی); K — هوش و توش نهنگ; VI — بوی و رنگ; IV — یکی را نبد هوش و نه توش و نه رنگ (метр нарушен); [19] VI — بدین [20] K, I, IV — سپاه از بر کوه [21] K, I, IV, VI — چو بر [22] K — مردان [23] VI — انبوه [24] Л — گودرزیان; Б — فعدم اکثر الایرانیین [25] K, VI — خروشی برآمد [26] I, IV — بلند [27] Л — کشته [28] K — بسته آنکس که [29] K — کجا خسته بر کشته; I, IV — بران خسته و بسته [30] Л — زین و نه مردان بجای [31] K — نه اندەگسار [32] K, I, IV, VI — پروردگار [33] I, IV — کشتگانرا

پدر بر پسر[1] چند گریان شده[2]   وزان خستگان چند بریان[3] شده[2]
چنین است رسم جهان جهان   که کردار خویش[4] از تو دارد نهان
همی[5] با تو در پرده بازی کند   ز بیرون ترا[6] بی‌نیازی کند
ز باد آمدی رفت خواهی به گرد   چه دانی که با تو چه خواهند کرد[7]
ببند[8] درازیم و[9] در چنگ آز   ندانیم[10] باز آشکارا ز راز[11]
دو بهره ز ایرانیان[12] کشته بود[13]   دگر خسته از رزم[14] برگشته بود[15]
سپهبد ز پیکار دیوانه گشت[16]   دلش با خرد همچو بیگانه گشت[17]
بلشکرگه اندر[18] می و خوان[19] و بزم[20]   سپاه آرزو کرد بر جای رزم[21]
جهاندیده گودرز با پیر سر   نه پور و نبیره نه بوم و نه بر
نه آن خستگانرا خورش نه[22] پزشک   همه جای غم بود و خونین سرشک[23]
جهاندیدگان پیش اوی آمدند   شکسته‌دل[24] و راه‌جوی آمدند
یکی دیده‌بان بر سر کوه کرد   کجا دیدگان سوی انبوه کرد
طلایه فرستاد[25] بر هر سویی   مگر یابد آن دردرا دارویی

---

[1] VI — پسر بر پدر [2] K, VI — شدند [3] K — چند پیچان; I, IV — نیز پیچان [4] IV — که خوشّی همی [5] I, IV — کجا [6] K, I, VI — ز تیزی و از; IV — وزان پس ترا [7] K — б. стоит после б. 1202; I, IV — б. оп. [8] K, VI — برنج; I, IV — بشغل [9] Л — و оп. [10] I, IV — چه داریم; VI — چه دانیم [11] VI — б. стоит после б. 1200. [12] VI — ایران سپه [13] K, IV, VI — شد [14] K, I, IV, VI — جنگ [15] K, IV, VI — شد; K, IV, VI — б. стоит после б. 1204. [16] K — تو گفتی بتاب اندر است [17] K — سپاهش تو گفتی بخواب اندر است [18] K — بلشکر نه از مّی و از; IV — ایدر [19] I, IV, VI — خواب [20] VI — رزم [21] I — سپه گرد آورد با خواب رزم; VI — سپه آرزو کردن و بام بزم; K — б. стоит после б. 1202; K, IV, VI — доб.:

چه خوابی که چندین زمان بر [IV — در] گذشت * نه خسپید [K — доб. و] یک تن نه بیدار گشت

K — доб.:

سپهبد سبکسار و دیوانه گشت * سپهر آشنا بود بیگانه گشت

[22] K — با; I, IV — ببالین [23] VI — همه جا غریوی بجویی سرشک [24] VI — جگرخسته
[25] K, I, IV, VI — همی گشت

یکی نامداری[1] ز ایرانیان   بفرمود تا تنگ بندد[2] میان
دهد شاه را آگهی زین سخن   که سالار لشکر چه افگند بن
چه روز بد آمد بایرانیان[3]   سران را ز بخشش سرآمد[4] زیان

* * *

رونده بر شاه برد[5] آگهی   که تیره شد آن روزگار مهی[6]
چو شاه دلیر این سخنها شنید   بجوشید وز غم دلش بردمید
ز کار برادر پر از درد[7] بود   بران دردبر درد لشکر فزود
زبان کرد گویا بنفرین طوس   شب تیره تا گاه بانگ خروس
دبیر خردمند را[8] پیش خواند   دل آگنده بودش ز غم[9] برفشاند
یکی نامه بنوشت پر آب چشم[10]   ز بهر[11] برادر پر از درد و خشم[12]
بسوی فریبرز کاوس شاه   یکی سوی[13] پرمایگان سپاه[14]
سر نامه بود از نخست آفرین[15]   چنان چون بود رسم[16] آیین و دین[17]
بنام خداوند خورشید و ماه   کجا[18] داد بر نیکوی[19] دستگاه[20]
جهان و مکان و زمان آفرید   پی مور و پیل[21] گران آفرید
ازویست پیروزی و زو[22] شکیب[23]   بنیک و ببد زو رسد[24] کام و زیب[25]
خرد داد و جان و تن[26] زورمند   بزرگی و دیهیم و تخت بلند

---

[1] I — دگر نامداری; IV — دگر نامداران; VI — یکی دیده بانان [2] IV — بندند (метр нарушен). [3] VI — بر ایرانیان [4] VI — چو آید [5] K, VI — خمیده بر شاه برد; Л — چو آمد بر شاه این; Б — فلمّا وصل الرسول الی الملک [6] K, I, IV, VI — بهی [7] K — خود آزرده [8] I, IV — جهاندیده را [9] K, I, IV, VI — همه [10] I, IV — دل پر ز خشم [11] K, VI — ز سوگ; I, IV — بسوگ [12] I, IV — پر از آب چشم [13] K, VI — نزد [14] I, IV — б. оп. [15] K — کرد آفرین از نخست [16] K, VI — ساز و [17] K — درست; I, IV — بدان کافریدش زمان و زمین [18] I, IV, VI — که او [19] K — که اوراست بر بهتری; I, IV — بر نیک و بد [20] Л — доб.:

هم او کرد پیروز و هم او شکست * بنیک و ببد زو شدم کام دست

см. б. 1224. [21] K, I, IV, VI — کوه [22] K, VI — هم زو; I — هم او کرد پیروز و هم; IV — فیروزی و هم [23] K, I, IV, VI — شکست [24] I, IV — بود [25] K, I, IV — دست; VI — دادمان نیز دست; K, I, IV, VI — б. стоит после б. 1222. [26] K — دادمان و تنی

رهایی نیابد[1] سر[2] از بند اوی　　یکی‌را همه[3] فرّ و اورند اوی
یکی‌را دگر شوربختی دهد[4]　　نیاز و غم و درد[5] و سختی دهد[6]
ز رخشنده خورشید تا تیره خاک　　همه داد بینم ز یزدان پاک
بشد طوس با کاویانی درفش　　ز لشکر چهل مرد زرّینه کفش
بتوران فرستادمش با[7] سپاه　　برادر شد از کین نخستین[8] تباه
بایران[9] چنو هیچ[10] مهتر مباد[11]　　وزین گونه[12] سالار لشکر مباد[11]
دریغا[13] برادر[14] فرود جوان　　سر نامداران و پشت گوان[15]
ز کین[16] پدر زار و گریان[17] بدم　　بران[18] درد یکچند بریان[19] بدم
کنون بر برادر بباید گریست　　ندانم مرا دشمن و دوست کیست
مرو[20] گفتم اورا[21] براه چرم　　مزن بر کلات و[22] سپدکوه دم
بران[23] ره فرودست و با لشکرست[24]　　همان[25] کی‌نژاد است و کندآور است[26]
ندانند که این لشکر از بن[27] کیند[28]　　از ایران سپاهند گر خود چیند[29]
ازان کوه جنگ آورد بی گمان　　فراوان سرانرا سرآرد زمان[30]
دریغ آنچنان[31] گرد خسرونژاد　　که طوس فرومایه دادش بباد
اگر پیش ازین او سپهبد بدست　　ز کاوس[32] شاه اختر[33] بد بدست
برزم اندرون نیز خواب آیدش[34]　　چو بی[35] می نشیند شتاب آیدش

---

[1] I — ندانند; IV — ندارد　[2] K — کس　[3] K, I, IV — بود; VI — دهد　[4] IV — بود　[5] K — رنج
[6] IV — بود; I — б. оп.　[7] VI — فرستاد پیش　[8] K — کینه جستن　[9] Л — بایوان; VI — بگیتی
[10] K — چنین نیز; I, IV, VI — چنان نیز　[11] I, IV — نبود　[12] K — برین گونه; I, IV — بدانگونه　[13] K, I, IV, VI — دریغ آن　[14] K — گرامی　[15] VI — доб.:
دریغ آن فرود سیاوش دریغ * که با زور دل بود و با گرز و تیغ
[16] I, IV — کار; VI — درد　[17] I, IV — بریان　[18] I, IV — پر از　[19] I, IV — گریان　[20] K, I, IV — مشو　[21] VI — مر اورا بگفتم　[22] K — و оп.　[23] K, VI — کزان　[24] K — فرودست و بامادرست; I, IV — با مادرست　[25] K, VI — یکی　[26] I, IV — که آنجا فرودست و با مادرست; VI — با مادرست
[27] I — لشکر آن　[28] K — که طوس فرومایه کیست; گوی با نژادست و با گوهرست
[29] K — لشکر آن کیست; I — چنین ساخته لشکر از بهر چیست; IV — از ایران برین ره برای چیست; آن جوان — چه‌اند برای
[30] K, I, IV, VI — б. оп.　[31] K — آن جوان
[32] I, IV — بکاوس　[33] Л — اختری　[34] I — آمدش　[35] T — با

هنرها همه هست[1] نزدیک اوی   مبادا چنان جان تاریک اوی
چو این نامه خوانی[2] هم‌اندر[3] شتاب   ز دل دور کن خورد و آرام و خواب[4]
سبک طوس‌را باز گردان بجای[5]   ز فرمان مگرد و مزن هیچ رای
سپهدار و[6] سالار[7] زرّینه‌کفش   تو می‌باش با[8] کاویانی درفش[9]
سرافراز گودرز ازان[10] انجمن   بهر کار باشد ترا رای‌زن
مکن هیچ در[11] جنگ جستن شتاب   ز می دور باش و مپیمای خواب[12]
بتندی مجو[13] ایچ رزم از نخست   همی باش تا خسته گردد درست[14]
ترا پیش‌رو گیو باشد[15] بجنگ   که با فرّ و برزست و[16] چنگ پلنگ[17]
فراز آور از هر سُوی[18] ساز رزم   مبادا که آید ترا رای بزم
نهاد از بر[19] نامه‌بر مهر شاه   فرستاده‌را گفت برکش براه[20]
ز رفتن شب و روز ماسای[21] هیچ   بهر منزلی[22] اسپ دیگر بسیچ
بیامد فرستاده هم زین نشان   بنزدیک آن نامور سرکشان[23]
بنزد فریبرز شد نامه‌دار[24]   بدو داد پس[25] نامهٔ شهریار[26]
فریبرز طوس و[27] یلانرا[28] بخواند   ز کار گذشته فراوان براند
همان نامور[29] گیو و[30] گودرز را   سواران و گردان آن مرز را
چو برخواند آن[31] نامهٔ شهریار   جهانرا درختی نو آمد ببار

---

[1] IV, VI, T — نیست [2] I, IV — چو نامه بخوانی [3] K — برخوانی اندر; IV — ایدر [4] IV — ز می دور باش و منمای خواب [5] I — ز جای [6] VI — و оп. [7] Л, K — доб. و [8] K — تو باشی بران [9] I, IV — б. оп. [10] Л, K, I, IV — گودرز و آن [11] K — تیز در; I, IV, VI — بر [12] Л — ز دل دور کن خورد و آرام و خواب, см. б. 1243; K — منه سر بخواب; VI — обратный порядок мисра. [13] K, I — مجوی [14] K — далее следует б. 1250 с обратным порядком мисра. [15] K, VI — باید; I, IV — کینه ترا زیبد آیین [16] K — که با فرّ شیرست و; I, IV — که با فرّ و برزی و; VI — که با فرّه برزست و [17] IV — порядок бб.: 1243, 1248, 1249, 1247, 1244, 1250. [18] I, IV — سویی [19] I, IV — نهادند بر [20] K — بردار راه [21] I, IV — میاسا [22] K — زمان تا زمان [23] I, IV — پهلوان; Б — فلمّا جاء الکتاب الی [24] T — نامدار [25] K, I, IV — بداد آن زمان [26] VI — бб. 1253, 1254 оп. [27] VI — عمّه فری برز [28] K — سرانرا [29] K — نامهٔ [30] I, IV — همه نامجویان و; VI — و оп.
[31] Л, VI — بداد آنزمان; Б — و قرأ الکتاب علیهم

بزرگان و شیران[1] ایران زمین — همه شاهرا خواندند آفرین
بیاورد طوس آن گرامی درفش — ابا کوس و پیلان و[2] زرّینه کفش
بنزد[3] فریبرز بردند و[4] گفت[5] — که آمد سزارا[6] سزاوار جفت
همه ساله بخت تو پیروز[7] باد — همه روزگار تو نوروز باد
برفت و ببرد آنک بد نوذری — سواران[8] جنگ‌آور و[9] لشکری
بنزدیک شاه آمد از دشت جنگ — برهبر نکرد ایچ گونه درنگ[10]
زمین‌را ببوسید در پیش شاه — نکرد ایچ خسرو بدودر[11] نگاه
بدشنام بگشاد لب شهریار — بران[12] انجمن طوس‌را کرد خوار
ازان[13] پس بدو گفت کای بدنشان — که کم باد نامت ز گردنکشان[14]
نترسی همی از جهاندار پاک — ز گردان نیامد[15] ترا شرم[16] و باک
نگفتم[17] مرو سوی راه چرم — برفتی و دادی دل من[18] بغم
نخستین بکین من آراستی — نژاد سیاوش‌را کاستی[19]
برادر سرافراز جنگی فرود — کجا هم چنو[20] در[21] زمانه نبود
بکشتی کسی‌را که در کارزار — چو تو لشکری خواستی روز کار
وزان پس که رفتی بران[22] رزمگاه — نبودت بجز رامش[23] و بزمگاه[24]
ترا جایگه نیست در شارستان[25] — بزیبد ترا بند و[26] بیمارستان[25]
ترا پیش آزادگان کار نیست — کجا مر[27] ترا رای هشیار نیست

---

[1] K — گردان [2] IV, VI — و оп. [3] I, IV — بدست [4] Л — و оп.; I, IV — بسپرد و
[5] K — برد و بگفت [6] K — سرانرا [7] I, IV, VI — فیروز [8] K — سزاوار [9] I, IV, VI — و оп.
[10] I, IV — обратный порядок мисра. [11] VI — بر [12] VI — دران [13] I, IV, VI — وزان [14] I, IV — بگفتم; I — دگفتم ترا نام گم باد از سرکشان [15] VI — نیابد [16] Л — بیم [17] Л, VI — بگفتم
[18] VI — دلمرا [19] K — سیاوخش‌را خواستی [20] K, I, IV — که چون او کسی [21] VI — که چون
[22] K, VI — بدان; I, IV — سوی [23] VI — جز آرایش [24] Л — بزم راه; K — او کس اندر زره باید و بند و; VI — بزم و گاه; بعشرت شدی شادمان با سپاه [25] IV, VI — رسان [26] K — بند و
[27] VI — چون; VI — ترا بند و زنجیر و; I, IV — ترا بند بهتر به

سزاوار مسماری و بند و غُل * نه اندرخور تاج و دیهیم و مل[1]
نژاد منوچهر و ریش سپید * ترا داد بر زندگانی امید
وگر نه بفرمودمی تا سرت * بداندیش کردی جدا از برت
برو جاودان خانه زندان تست * همان گوهر بد نگهبان تست
ز پیشش براند[2] و بفرمود بند * به بند از دلش[3] بیخ شادی بکند[4]

* * *

فریبرز بنهاد بر سر کلاه * که هم پهلوان بود و هم پور شاه
ازان[5] پس بفرمود رهّام را * که پیدا کند با گهر[6] نام را[7]
بدو گفت رو پیش[8] پیران خرام * ز من نزد آن پهلوان[9] بر پیام
بگویش که کردار گردان سپهر * همیشه چنین بود پر درد[10] و مهر
یکی را برآرد بچرخ بلند * یکی را کند زار و خوار[11] و نژند
کسی کو[12] بلا جست[13] گرد آن[14] بود * شبیخون نه کردار[15] مردان[16] بود
شبیخون نسازند[17] کندآوران * کسی کو گراید بگرز گران[18]
تو گر با درنگی درنگ آوریم * گرت[19] رای جنگست جنگ آوریم[20]

---

1 I, IV — бб. 1274, 1275 оп.; VI — доб.:
دریغا که ناکاردیده تخار * گرفت آن سخنهای دشوار خوار
اگر نه بجای تن بارگی * تن طوس خستی بیکبارگی
زمانه برستی از آسیب طوس * که نفرین بدو باد و بر بوق و کوس
2 VI — ز پیش خودش راند   3 VI — بناز دلش   4 K — доб.:
چنین تا برآمد برین روزگار * گهی کام بود و گهی کارزار
5 K, I, IV, VI — وزان   6 I, IV — گوهر و   7 K, IV, VI — доб.:
ازان کوه [K — گونه] نزدیک پیران شود * بگوید فراوان [IV — فراوان بگوید] و زو بشنود
8 VI — نزد   9 I, IV — یکی خوب نزدیک او   10 K — داد; I, IV — با داد   11 K, I, IV, VI — خوار و زار   12 K — گر   13 I, IV — بلاجوی   14 K — مرد آن; I, IV — مردان   15 K — آیین; VI — پیکار   16 K, I, IV — گردان   17 K — ندیدند; VI — نه بینند   18 I, IV — б. оп.   19 VI — ورت
20 K — доб.:
یکی ماه باید زمان درنگ * که تا جنگیانرا بود رای جنگ

ز پیش فریبرز رهّام گرد   برون رفت و[1] پیغام و[2] نامه ببرد
بیامد طلایه بدیدش براه[3]   بپرسیدش از نام وز جایگاه
بدو گفت رهّام جنگی منم   هنرمند و بیدار و سنگی منم
پیام فریبرز کاوس شاه   به پیران رسانم بدین رزمگاه[4]
ز[5] پیش طلایه سواری[6] چو گرد   بیامد سخنها همه یاد کرد
که رهّام گودرز زان رزمگاه   بیامد سوی[7] پهلوان سپاه
بفرمود تا پیش اوی آورند   گشاده‌دل و تازه‌روی آورند
سراینده رهّام شد پیش اوی   بترس[8] از نهان بداندیش اوی
چو پیران ورا دید بنواختش   بپرسید و بر تخت بنشاختش
برآورد رهّام راز از نهفت   پیام فریبرز با او بگفت
چنین گفت پیران برهّام گرد   که این جنگرا خرد[9] نتوان شمرد
شمارا بُد این پیش‌دستی بجنگ   ندیدیم با طوس رای و[10] درنگ
بمرز اندرآمد چو گرگ سترگ   همی کشت بی[11] باک خرد[12] و بزرگ[13]
چه مایه بکشت و چه مایه ببرد   بد و نیک این مرز یکسان[14] شمرد[15]
مکافات این بد کنون یافتند[16]   اگرچند با کینه[17] بشتافتند[16]
کنون گر تویی پهلوان سپاه   چنانچون ترا باید از من[18] بخواه
گر ایدونک یکماه خواهی درنگ   ز لشکر نیاید سواری[19] بجنگ
وگر جنگ جویی منم بر کنار[20]   بیارای و برکش صف کارزار[21]
چو یکمه بدین[22] آرزو بشمرید[23]   که از[24] مرز توران زمین بگذرید[25]

[1] I, IV — و оп. [2] K, VI — و оп. [3] K — ز راه [4] VI — جایگاه [5] K, VI — به [6] I — بفرمود پس تا طلایه [7] I, IV — بر [8] K, VI — نه ترس [9] K — خوار; VI — خورد [10] I, VI — جای [11] K — نا [12] VI — خورد [13] Л — б. стоит после б. 1301. [14] I — آسان [15] IV — бб. 1299, 1300, 1301 оп. [16] K — فتیم [17] K, I, VI — ناگاه; IV — با گاه [18] VI — اکنون [19] I, IV — سواری نیاید; VI — نیارم سواری [20] K — جویی و پیکار کار; I, IV — منم جنگخواه; VI — جنگ‌ساز [21] I, IV — رزمگاه; VI — صف و رزم ساز [22] K, I, IV — چو یک ماه بر; VI — برین [23] I, IV — بشمرد; VI — بشمری [24] I, IV — کزین; VI — وزین [25] I, IV — کسی نسپرد; VI — مرز توران بگذری (метр нарушен).

برانید[1] لشکر[2] سوی مرز خویش ‌‌‌‌‌‌ ببینید یکسر همه[3] ارز خویش
وگر نه بجنگ اندرآرید چنگ[4] ‌‌‌‌‌‌ مخواهید زین پس زمان و درنگ[5]
یکی خلعت آراست رهّام را ‌‌‌‌‌‌ چنانچون بود درخور نام را
بنزد فریبرز رهّام گرد ‌‌‌‌‌‌ بیاورد نامه چنانچون[6] ببرد
فریبرز چون یافت روز[7] درنگ ‌‌‌‌‌‌ بهر[8] سو بیازید چون شیر چنگ[9]
سر بدرها را گشادن گرفت[10] ‌‌‌‌‌‌ نهاده همه رای دادن گرفت[11]
کشیدند[12] و لشکر بیاراستند[13] ‌‌‌‌‌‌ ز هر چیز[14] لختی بپیراستند[15]

* * *

چو آمد سر ماه[16] هنگام جنگ ‌‌‌‌‌‌ ز پیمان بگشتند[17] و[18] از[19] نام و ننگ
خروشی برآمد ز هر دو[20] سپاه ‌‌‌‌‌‌ برفتند یکسر سوی رزمگاه
ز بس نالهٔ بوق و هندی[21] درای ‌‌‌‌‌‌ همی آسمان اندرآمد ز جای
هم از[22] یال[23] اسپان و دست[24] و[25] عنان ‌‌‌‌‌‌ ز گوپال و[26] تیغ و کمان و سنان
تو گفتی جهان دام نر[27] اژدهاست[28] ‌‌‌‌‌‌ وگر آسمان بر[29] زمین گشت راست[30]

---

[1] I, IV — دانید [2] VI — یکسر [3] Л — و بیندادل بدانید; I, VI — بیداردل [4] K — آریم برانیم هم اکنون برآرای جنگ; VI — دگر اندر [IV — ایدر] آیم بجنگ; I, IV — روی [5] K — ازین پس زمانی درنگ; VI — نخواهد بدن‌تان زمانی درنگ; I, IV — از خون لشکر دو جوی فلمّا کان; Б — یکمه; I, IV — ز پیران چو دریافت [6] I, IV — نامه [7] K — چنانچون بیاورد [8] I, IV — ز هر [9] K — بتازید چون شیر جنگ [10] K — گشادند در; I, IV, VI — یوم المیعاد بهر سو کشان شد کمان و کمند; I, IV — زهر سو سنان و کمان و تبر [11] K — گشادند بند و چون لشکر آراستند [12] I, IV — بگشتند [13] K — ز هر سو سنان و کمان و کمند; VI — [14] I, IV — سوی [15] K — ز هر جای مردان بسی خواستند [16] I, IV, VI — доб. و [17] Л, K, VI — دگشتند [18] Л — و оп. [19] I, IV — وز [20] I, IV — خروش برآمد ز هر سو [21] K — بانگ [22] Л, I, IV — همه; VI — همی [23] K, VI — بانگ [24] K — کوس و; I, IV — کوس و بوق و در دم [25] I — دستان; VI — و оп. [26] IV — و оп. [27] K — کام نر; I, IV — اسپان دشت [28] VI — جهان خود پر از آهن‌ست [29] K, I, IV, VI — با [30] VI — زمین یکتن‌ست; I, IV — б. стоит после б. 1319.

نبد پشّه را روزگار گذر ز بس گرز و تیغ[1] و سنان و سپر[2]
سوی میمنه گیو[3] گودرز بود رد و[4] موبد و مهتر[5] مرز بود
سوی میسره اشکش تیزچنگ که دریای خون راند[6] هنگام جنگ[7]
یلان با[8] فریبرز کاوس شاه درفش از پس پشت در[9] قلبگاه
فریبرز با لشکر خویش گفت که مارا[10] هنرها شد اندر نهفت
یک امروز چون شیر جنگ آوریم[11] جهان بر بداندیش تنگ آوریم[11]
کزین ننگ تا جاودان بر سپاه بخندد همی[12] گرز و رومی کلاه[13]
یکی تیرباران بکردند سخت چو باد خزانی که ریزد درخت[14]
تو گفتی هوا پرّ کرگس شدست زمین از پی پیل پامس[15] شدست
نبد بر هوا مرغرا[16] جایگاه ز تیر و ز گرز و ز گرد[17] سپاه
درفشیدن[18] تیغ الماس گون بکردار آتش بگرد[19] اندرون
تو گفتی زمین روی زنگی شدست ستاره دل پیل جنگی شدست[20]
ز بس نیزه و گرز و شمشیر تیز برآمد همی از جهان رستخیز
ز قلب سپه گیو شد پیش صف خروشان و بر لب[21] برآورده کف
ابا[22] نامداران گودرزیان گزیشان بدی راه[23] سود و زیان
بتیغ و بنیزه[24] برآویختند همی ز آهن آتش فروریختند
چو شد[25] رزم گودرز و پیران درشت چو نهصد تن[26] از تخم پیران[27] بکشت

---

[1] K — ز گرز در بران [2] K — تبر; I, IV — ز بس گرد و گرز و کمند و تبر; VI — ز بس گرز و تیغ و کمان و سنان (нет рифмы). [3] K — доб. و [4] I, IV — کجا [5] K — که مهتر بد و موبد [6] Л — بود; VI — بود و [7] K — که در جنگ بودی بسان پلنگ; I, IV — б. стоит перед б. 1320. [8] K — دلاور; I, IV — و یلان [9] IV — بر [10] K, VI — از ما [11] K, VI — آورم [12] VI — و همی خندد [13] I, IV — бб. 1323, 1324, 1325 оп. [14] K, I, IV, VI — چو باد خزان بگذرد [I — برجهد] بر درخت [I — دخت؟]. [15] K — وزیشان رسولی بهر کس; I, IV — املس (پا مس: پای بسته و درمانده بود... «لغت فرس اسدی»); VI — چون خس [16] K, I, IV, VI — پرّنده را [VI — مرغ; I — نیز; IV — تیر] هیچ [17] I, IV — ز نیروی گرد و خروش [18] K, I, IV — درخشیدن [19] K — بجنگ [20] K — б. оп. [21] I, IV — خروشان بلب در [IV — بر] [22] VI — پسش. [23] I, IV — رای [24] K — بخنجر [25] I — ببد; IV — نبد [26] K — کس [27] IV — شیران; Б — قتل فيها سبعمائة نفس من أقارب هومان

چو دیدند لهّاک و فرشیدورد[1] * کزان[2] لشکر گشن برخاست گرد
یکی حمله بردند[3] بر سوی[4] گیو * بران گرزداران و شیران[5] نیو
ببارید تیر از کمان سران * بران نامداران[6] جوشن‌وران[7]
چنان شد که کس روی کشور[8] ندید * ز بس کشتگان شد زمین ناپدید
یکی پشت بر دیگری[9] برنگاشت * نه بگذاشت آن جایگه[10]را که داشت[11]
چنین گفت هومان بفرشیدورد * که با[12] قلبگه جست[13] باید نبرد
فریبرز باید کزان[14] قلبگاه[15] * گریزان بیاید[16] ز پشت[17] سپاه
پس آسان بود[18] جنگ با[19] میمنه * بچنگ آید آن رزمگاه و[20] بنه[21]
برفتند پس تا بقلب سپاه * بجنگ فریبرز[22] کاوس شاه
ز هومان[23] گریزان بشد پهلوان * شکست اندرآمد برزم[24] گوان
بدادند گردنکشان جای خویش * نبودند[25] گستاخ با رای خویش
یکایک بدشمن سپردند جای * ز گردان ایران نبد کس بپای[26]
بماندند[27] بر جای کوس و[28] درفش * ز پیکارشان دیدها شد[29] بنفش[30]
دلیران بدشمن[31] نمودند پشت * ازان کارزار[32] انده[33] آمد بمشت

---

[1] VI — خورشیدورد (и далее повсюду). [2] K, VI — که از [3] I, IV — کردند [4] K — پیش [5] K, I, IV — مردان [6] K, I, IV, VI — доб. و; VI — گرزداران [7] K, VI — доб.:

فگندند ازان پس ببازو کمان * بگرز و بشمشیر در یکزمان

[8] K — هامون [9] K — یکی روی از دیگری; VI — یکی از دیگری (метр нарушен). [10] K, I, IV, VI — پایگه [11] K — برنداشت; K — доб.:

ز یکدیگران پشت برگاشتند * همه نیزها را برافراشتند

[12] K, I — تا; VI — بر [13] K — کرد [14] K — که از [15] VI — رزمگاه [16] I, IV — بپوید [17] K — شود خوار کرده [18] K, VI — شود [19] K — بر [20] I, IV — بچنگ اندر آریم یکسر [21] K — گسسته شود میمنه یکسره [22] VI — доб. و [23] K — هامون [24] K, VI — به پشت [25] Л, K, IV, VI — ببودند [26] VI — بجای [27] I, IV, VI — ندیدند [28] VI — و оп. [29] K — چشمها شد; I, IV — شد دیدهاشان [30] VI — نبد هیچ پیدا سنان درفش; VI — доб.:

که دلشان ز پیکار برگشته بود * ز خون دشت و کوه و در آغشته بود

[31] IV — ز دشمن [32] K — رزمگه [33] I, IV — کار باد اندر

نگون گشته[1] کوس و درفش و سنان   نبود ایچ[2] پیدا رکیب از[3] عنان[4]
چو[5] دشمن ز هر سو بانبوه[6] شد   فریبرز بر دامن کوه شد
برفتند ز ایرانیان هرک[7] زیست   بران زندگانی بباید گریست
همی بود بر جای گودرز و گیو   ز لشکر بسی نامبردار[8] نیو
چو گودرز[9] کشواد بر[10] قلبگاه   درفش[11] فریبرز کاوس شاه
ندید[12] و یلان سپه را[13] ندید[14]   بکردار آتش دلش بردمید
عنان کرد پیچان براه گریز   برآمد ز گودرزیان رستخیز
بدو گفت گیو ای سپهدار پیر   بسی دیدهٔ گرز[15] و گوپال و تیر
اگر تو ز پیران بخواهی گریخت   بباید بسربر[16] مرا خاک ریخت[17]
نماند کسی زنده اندر جهان   دلیران و کارآزموده[18] مهان
ز مردن مرا و ترا چاره نیست   درنگیتر از مرگ[19] پتیاره نیست[20]
چو پیش آمد این روزگار درشت   ترا روی بینند بهتر که[21] پشت
بپیچیم زین جایگه سوی[22] جنگ   نیاریم بر خاک کشواد ننگ
ز دانا تو نشنیدی[23] آن داستان   که برگوید از گفتهٔ باستان
که گر دو برادر نهد[24] پشت پشت   تن[25] کوه را سنگ[26] ماند بمشت
تو باشی[27] و هفتاد جنگی پسر   ز دوده ستوده بسی نامور[28]

[1] K, I, IV — گشت [2] K, I — نبد هیچ; VI — نبد ایچ [3] IV — رکیب و [4] VI — бб. 1349, 1350 оп.; K — доб.:

که دلشان ز پیکار برگشته بود * ز خون دشت همچون گل آغشته بود

I, IV — доб.

گذرشان بپیکار برگشته بود * ز خون دشت و کوه اندرآغشته بود

VI — см. разночтение к б. 1348. [5] K — ز [6] K, I, VI — بر انبوه; IV — بی اندوه [7] K — از ایران هر آنکس [8] K, I, IV, VI — نامداران [9] VI — доб. و [10] K — در [11] VI — доб. و [12] K — بدید [13] Л — درفش یلانرا [14] I, IV — بدید [15] VI — رزم [16] K — پس تو; IV — مر [17] K, I, IV, VI — بیخت [18] K, I, IV — ز گردان و از کاردیده; VI — دلیران و از کاردیده [19] VI — مرد [20] K — б. стоит после б. 1361. [21] I, IV — بریزند خون بهتر آید ز [22] K, I, VI — نپیچم ازین جایگه سر ز; IV — نپیچم از انجایگه سر ز [23] Л, I — دشنیدی; K — شنیدی تو; IV — بشنیدی [24] K, VI — شود [25] K — بر [26] K, I, IV, VI — خاک [27] I, IV — هستی [28] K, VI — بسی پیل و شیران نر; I, IV — ستوده بسی نیز شیران نر

بخنجر دل دشمنان بشکنیم   وگر کوه باشد ز بن[1] برکنیم
چو گودرز بشنید گفتار گیو   بدید آن سر و[2] ترگ بیدار[3] نیو
پشیمان شد از دانش و رای خویش   بیفشارد[4] بر جایگه پای[5] خویش
گرازه برون آمد و گستهم   ابا برته و زنگهٔ یل[6] بهم
بخوردند سوگندهای گران   که پیمان شکستن نبود اندران
کزین رزمگه[7] برنتابیم[8] روی   گر[9] از گرز خون اندرآید[10] بجوی[11]
وزان[12] جایگه ران[13] بیفشاردند   برزم اندرون گرز بگذاردند
ز هر سو سپه بی‌کران[14] کشته شد   زمانه همی بر بدی گشته شد
به بیژن چنین گفت گودرز پیر   کز ایدر برو زود برسان[15] تیر
بسوی فریبرز برکش عنان[16]   بپیش من آر اختر کاویان
مگر[17] خود فریبرز با آن درفش   بیاید کند روی[18] دشمن[19] بنفش
چو بشنید بیژن برانگیخت اسپ   بیامد بکردار آذرگشسپ
بنزد فریبرز و با او[20] بگفت   که ایدر چه داری سپه[21] در نهفت
عنانرا چو گردان یکی برگرای   برین کوه‌سربر فزون زین[22] مپای[23]
اگر تو نیایی مرا[24] ده درفش   سواران و این تیغهای[25] بنفش
[چو بیژن سخن با فریبرز[26] گفت   نکرد او خرد با دل خویش جفت[27]]
یکی بانگ[28] برزد ببیژن که رو   که[29] در کار تندی و در جنگ نو
مرا شاه داد[30] این درفش و سپاه   همین[31] پهلوانی و تخت و کلاه[32]

---

[1] K — کوه آتش بود [2] VI — و оп. [3] K, VI — گردان; I, IV — خویشان [4] K — بیفشرد [5] K — کینه‌گه پای; IV — پایگه رای [6] K, VI — زنگه آمد; I, IV — گرد زنگه [7] I, IV — رزم ما [8] K — نتابند [9] VI — ور [10] VI — آید ایدر [11] K, I, IV, VI — доб.:

همه یکسره پشت پشت آوریم * مگر نام رفته بمشت آوریم

[12] K — بران; I, IV — پس آن [13] K, I, IV — پای [14] K, I, IV, VI — ز دشمن بسی نامور [15] K — وگر; I, IV — برو تیز با گرز و; I, IV, VI — که بشتاب از ایدر بکردار [16] Л, K — میان [17] I, IV — مانی همی [18] VI — بیاید کاندرو [19] K — بیایند و آن تیغهای [20] Л — رفت و [21] I, IV — مانی همی [22] VI — فزونی [23] K, I, IV — б. оп. [24] K, I, IV, VI — بمن [25] K — تیرهای [26] VI — چو داد شاه [27] Л, K — б. оп. [28] VI — گرز [29] K, I, IV, VI — تو [30] K — داد شاه [31] VI — جهان [32] K — این دستگاه

درفش از در[1] بیژن گیو نیست * نه اندر جهان سربسر نیو نیست
یکی تیغ بگرفت بیژن بنفش * بزد ناگهان بر میان درفش
بدو نیمه[2] کرد اختر کاویان * یکی نیمه برداشت گرد[3] از میان
بیامد که آرد[4] بنزد سپاه * چو ترکان بدیدند[5] اختر براه[6]
یکی شیردل لشکری[7] جنگجوی * همه سوی[8] بیژن نهادند روی
کشیدند گوپال و تیغ بنفش * به پیکار آن کاویانی درفش
چنین گفت هومان که آن[9] اخترست * که نیروی ایران بدو[10] اندرست
درفش بنفش ار بچنگ آوریم * جهان جمله بر شاه[11] تنگ آوریم[12]
کمانرا بزه کرد بیژن چو گرد * بریشان یکی تیرباران بکرد[13]
سپه یکسر از تیر او[14] دور شد[15] * همی گرگ درّنده‌را سور شد[15]
بگفتند با گیو و با گستهم * سواران که بودند با او بهم
که مان[16] رفت باید بتوران[17] سپاه * ربودن ازیشان همی[18] تاج و گاه
ز گردان ایران دلاور سران * برفتند بسیار نیزه‌وران[19]
بکشتند زیشان[20] فراوان سوار[21] * بیامد ز ره[22] بیژن نامدار[23]

---

[1] VI — بر [2] K, I — نیم [3] I, IV — ز بر نیمه برداشتش [4] K — آید [5] VI — دیدند [6] Л — б. оп. [7] I, VI — لشکر [8] I, IV — پیش [9] I, IV — این [10] K — بدین; I — بدان [11] K — به پیش خسرو; VI — پیش کاوس [12] Л — бб. 1390, 1391 оп.; K — доб.:

چو بیژن بدید آن سران با درفش * بدندان گرفت آن درفش بنفش
بدندان گرفته درفش استوار * بببارید تیر از کمان نامدار

IV — доб.:

چو بیژن بدید آن سپاه نورد * که گردش درآمد بکردار گرد

Б — فلمّا رآه بیران مع بیژن أمر أصحابه بقصده و استلابه [13] VI — سپه‌را به تیر از برش دور کرد, см. б. 1393. [14] K, I, IV — سپه‌را به تیر از برش [15] K, I, IV — کرد; VI — б. оп., см. разночтение к б. 1392. [16] K — کنون [17] K — ز توران; I, IV — که از ما برفتند توران [18] K — همه; I — آرزو; IV — ربودن کنندش ازو [19] I, IV — با گرزهای گران [20] K, I, IV, VI — ازیشان [21] I, IV — فزون از هزار [22] K — بر; I, IV — دمان [23] K, I, IV, VI — доб.:

ازانجایگه تا بنزد سپاه * گرانمایگان برگرفتند راه
همی رفت بیژن چو شیر ژیان * بدست اندرون اختر کاویان

سپاه[1] اندرآمد بگرد درفش — هوا شد ز گرد سواران[2] بنفش
دگر باره از جای برخاستند — بران دشت رزمی نو آراستند[3]
به پیش سپه کشته شد ریونیز — که کاوس‌را بد چو جان عزیز[4]
یکی تاجور شاه[5] کهتر پسر[6] — نیاز فریبرز و جان پدر[7]
سر و تاج او اندرآمد بخاک — بسی نامور جامه کردند چاک
ازان پس خروشی برآورد گیو — که ای نامداران و گردان نیو
چنویی[8] نبود اندرین[9] رزمگاه — جوان و سرافراز و فرزند شاه
نبیره جهاندار[10] کاوس پیر — سه تن کشته شد زار بر خیره خیر
فرود[11] سیاوش[12] چون ریونیز — بگیتی فزون زین شگفتی چه چیز[13]
اگر تاج آن نارسیده[14] جوان — بدشمن رسد شرم دارد روان[15]
اگر[16] من بجنبم ازین[17] رزمگاه[18] — شکست اندرآید بایران سپاه[19]
نباید که آن افسر[20] شهریار — بترکان رسد در صف کارزار
فزاید برین ننگها ننگ نیز — ازین افسر و کشتن ریو[21] نیز[22]
چنان بد که بشنید آواز[23] گیو — سپهبد سرافراز پیران[24] نیو
برامد بنوّی یکی کارزار — ز لشکر بران افسر نامدار
فراوان ز هر سو[25] سپه کشته شد — سر بخت گردنکشان[26] گشته شد[27]
برآویخت چون شیر بهرام گرد — بنیزه بریشان یکی حمله برد

---

[1] VI — سوار [2] VI — کردار سوران [3] IV — بیاراستند [4] I, IV — بود فرزند و چیز [5] K — بود و; VI — شاه و [6] VI — یکی تاج بد شاهزاده بسر [7] VI — و پر از درّ و یاقوت رخشان گهر [8] VI — چو اویی [9] K — ازین چنو کشته شد خود [10] K, VI — نبیره پسر پیش [11] K — доб. و [12] K — سیاوخش; VI — доб. و [13] VI — ازین افسر و کشتن ریونیز; I, IV — бб. 1401—1406 оп.; Б — و هو اصغر بنیه فهوی الی الارض صریعا و تعفر تاجه [14] K — نورسیده; I, IV — شهریار [15] I, IV — شرم داریم ازان [16] I, IV — وگر [17] K — درین [18] I, IV — بپیچم ز توران سپاه [19] I, IV — بدین رزمگاه [20] K — که این تاج این [21] I — افسر شاه وز جنگ; IV — کشتن و جنگ [22] VI — бб. 1407—1410 оп.; Б — فصاح جیو و قال احفظوا تاجه لا یأخذوه [23] I, IV — چو این گفته بشنید سالار [24] I, IV — بشد با دلیران و گردان; VI — بهرام [25] K, VI — دو [26] K — ایرانیان; I, IV — بسیار کس [27] I, IV — обратный порядок мисра.

بنوک سنان تاجرا برگرفت — دو لشکر بدو مانده اندر شگفت
همی بود زان گونه تا تیره گشت — همی دیده از تیرگی خیره گشت[1]
چنین هر زمانی[2] براشوفتند — همی بر سر یکدگر کوفتند
ز گودرزیان هشت[3] تن زنده بود — بران رزمگه دیگر افگنده بود
هم از تخمهٔ گیو چون بیست[4] و پنج — که بودند زیبای دیهیم و گنج
هم از تخم کاوس هفتاد[5] مرد — سواران و شیران روز نبرد[6]
جز از ریونیز آن[7] سر[8] تاجدار[9] — سزد گر نیاید کسی[10] در[11] شمار
چو سیصد[12] تن از تخم افراسیاب — کجا بختشان اندرآمد بخواب[13]
ز خویشان پیران چو نهصد سوار — کم آمد برین[14] روز در کارزار[15]
همان دست[16] پیران بد و روز اوی[17] — ازان[18] اختر گیتی‌افروز اوی[19]
نبد روز پیکار ایرانیان — ازان جنگ[20] جستن[21] سرآمد زمان
از آوردگه روی برگاشتند — همی[22] خستگان[23] خوار بگذاشتند[24]
بدانگه[25] کجا[26] بخت برگشته بود[27] — دمان بارهٔ گستهم[28] کشته بود[27]
پیاده همی رفت[29] نیزه بدست — ابا جوشن[30] و خود برسان مست
چو بیژن بگستهم نزدیک شد — شب آمد همی روز تاریک[31] شد
بدو گفت هین برنشین از[32] پسم — گرامی‌تر از تو نباشد کسم

---

[1] I, IV — б. стоит после б. 1417. [2] K, VI — هر زمان نو [3] Л, K, I, IV — هفت; Б — ثمانية [4] K — گیوگان هشت انفس [5] K, IV, VI — هشتاد [6] I — б. оп. [7] IV — دیو پیران [8] K, I, IV, VI — گو; T — گیو [9] K, VI — نامدار [10] VI — یکی [11] K — اندر; نیامد یکی دیگر I, IV — سزد گر نباشد یک اندر [12] K — ششصد [13] IV — شتاب; VI — ز خواب; K, IV, VI — б. стоит после б. 1423. [14] I — بدین; IV — درین [15] K — که بود کشته دران کارزار (метр нарушен); VI — کم آمد درین رزم از روزگار; K — доб.:

پراگندهرا خود که داند شمار * از ایران و توران گزیده سوار

[16] K — وقت [17] K — ویسه‌نژاد [18] I, IV — همان; VI — دل و [19] K — به پیروز بودن برو گشت باد; Б — перевод бб. 1418—1424 оп. [20] K, I, IV, VI — رزم [21] K — کردن [22] K, I, IV — چنان; VI — تن [23] K — کشتگان [24] K — доб.:

هزیمت سوی کوه باز امدند * همه با غمان دراز امدند

[25] VI — بدانجا [26] I, IV — بدانجایگه [27] K, I, IV, VI — شد [28] I, IV — که گستهمرا بارگی [29] K — доб. و [30] I, IV — نیزه [31] IV — نزدیک [32] K — بر

نشستند هر دو بران[1] بارگی — چو خورشید شد تیره یکبارگی[2]
همه سوی آن دامن[3] کوهسار — گریزان برفتند[4] برگشته کار[5]
سواران ترکان همه شاددل — ز رنج و ز غم[6] گشته[7] آزاددل
بلشکرگه خویش باز آمدند — گرازنده[8] و بزم[9] ساز آمدند[10]
ز گردان ایران برآمد خروش — همی کر[11] شد از نالهٔ کوس[12] گوش[13]

دوان رفت[14] بهرام پیش پدر — که ای[15] پهلوان یلان[16] سربسر
بدانگه که آن تاج برداشتم — بنیزه بابراندر افراشتم
یکی تازیانه ز من گم شدست — چو گیرند[17] بی‌مایه ترکان بدست
ببهرام‌بر چند[18] باشد فسوس — جهان پیش چشمم شود[19] آبنوس
نبشته بران چرم نام منست — سپهدار پیران[20] بگیرد بدست[21]
شوم تیز[22] و تازانه باز آورم — اگر[23] چند رنج[24] دراز آورم[25]
مرا این ز اختر بد[26] آید همی — که نامم بخاک اندرآید همی

---

[1] I, IV — بدان [2] I, IV — چو شد روز تیره بیکبارگی [3] K — دامن آن [4] K — доб. و
[5] I, IV — از کارزار [6] VI — ز درد و غمان [7] K — ز بیداد و رنج و غم [8] K — گرازیده
[9] K, I, IV, VI — رزم [10] K — доб.:

هزیمت گرفتند ایرانیان * میان اندرون اختر کاویان
بسی سر گرفتار خمّ کمند * بسی سر فگنده بخاک نژند

[11] IV — پر [12] I, IV — ناله و آه; VI — ناله و گریه [13] VI — доб.:

همی مویه کردی جدا هر کسی * که بودند کشته گرامی بسی

I, IV — доб.:

چو ز افراز شد بخت سر بر [در—I] نشیب * سزد گر بود مردرا زو نهیب

[14] K — چنین گفت [15] K — با [16] K, I, IV — جهان [17] IV — بگیرند [18] I, IV — فرخنده
[19] I, IV — چشمش بود [20] K, I, IV — ترکان; Б — حتی یقع فی ید بیران [21] Л — б. оп.; VI — доб.:

همیشه مرا ننگ باشد ازین * ازین ننگ نامم شود بر زمین
درآید مرا نام مردی بخاک * ازین غم کنم جامه بر خویش چاک

[22] I, IV — زود [23] K — وگر [24] K — رزم [25] VI — وگر سر بکوشش بگاز, см. б. 1456. [26] I, IV — این از اختر بد; VI — این بد از اختر

بدو گفت گودرز پیر[1] ای پسر   همی بخت خویش[2] اندرآری بسر
ز بهر یکی چوب بسته دوال   شوی در دم اختر شوم‌فال[3]
چنین گفت بهرام جنگی که من   نیم بهتر از دوده و انجمن
بجایی توان مُرد کاید[4] زمان   بکژّی چرا برد[5] باید[6] گمان
بدو گفت گیو ای برادر مشو[7]   فراوان مرا تازیانه‌ست نو
یکی شوشهٔ زر بسیم[8] اندرست   دو شیبش[9]* ز[10] خوشاب وز[11] گوهرست
فرنگیس چون گنج بگشاد سر[12]   مرا داد چندان سلیح و کمر
من آن[13] درع و تازانه[14] برداشتم   بتوران دگر خوار بگذاشتم[15]
یکی نیز بخشید کاوس شاه   ز زرّ و ز گوهر چو تابنده[16] ماه
دگر پنج دارم همه زرنگار   برو بافته[17] گوهر شاهوار
ترا بخشم این هفت ز ایدر مرو   یکی[18] جنگ خیره میارای[19] نو
چنین گفت با گیو بهرام گرد   که این[20] ننگرا خرد[21] نتوان شمرد
شمارا ز رنگ[22] و نگارست گفت[23]   مرا آنک شد[24] نام با ننگ[25] جفت
گر[26] ایدونک تازانه باز آورم   وگر سر ز کوشش[27] بگاز[28] آورم[29]

---

[1] Л, VI — گودرز و گیو [2] K — خود [3] K — همی درشوی در دم پیل و دال; I, IV, VI — بد بفال [4] K — اگر آمدستم بدانجا; I — چو آید (метр нарушен). [5] I — نگیری چو آرند; IV — بگیری تو آن خوار; VI — راند [6] K — بایدم بد; I — با بد [7] K, IV — مرو [8] I, IV — یکی دسته‌را سیم و زر; VI — زرّ و سیم [9] K — دوالش; I, IV — دو دسته; VI — دو شلبش [10] I, IV — ب [11] K, I, IV — پر [12] T — در [13] K, I, IV — این; VI — یکی [14] IV — تازیانه (метр нарушен). [15] VI — بگذاشتم; K — доб.:

فرنگیس بخشید آن مر مرا * که آن سیاوش بد مهترا
یکی درع دیگر ببخشید نیز * سیاوخش شه داشتی آن عزیز

[16] I, IV — زگوهر بسان فروزنده [17] IV — تافته [18] K — مکن [19] K — میفراز; VI — یکی جنگ‌را خیره با رای [20] I — تن [21] K, I, IV — خوار [22] K — درنگ [23] VI — جفت [24] VI — هرانگه شود [25] K — خاک [26] K — ار [27] K, I, IV — بکوشش [28] VI — وگر چند رنج دراز, см. б. 1441.
[29] K — доб.:

ستنرگی و بی‌باکی و پردلی * بهم ناید این هر سه با عاقلی

---

* شیب... و دنبالهٔ تازیانه‌را گفته‌اند که رشتهٔ تاریانه باشد (برهان قاطع)

برو[1] رای یزدان دگر گونه[2] بود | همان[3] گردش بخت[4] وارونه[5] بود
هر انگه که بخت اندرآید بخواب | ترا گفت دانا نباید[6] صواب[7]
بزد اسپ و آمد بران[8] رزمگاه | درخشان[9] شده[10] روی گیتی ز ماه
همی زار بگریست بر کشتگان | بران داغدل بخت برگشتگان
تن ریونیز اندران[11] خون و خاک[12] | شده غرق و[13] خفتان برو چاک چاک
همی[14] زار بگریست بهرام شیر | که زار ای جوان سوار[15] دلیر
چه تو کشته اکنون[16] چه یکمشت خاک | بزرگان بایوان تو اندر[17] مغاک[18]
بران کشتگان بر[19] یکایک بگشت | که بودند افگنده بر[20] پهن دشت
ازان نامداران یکی خسته بود | بشمشیر ازیشان[21] بجان رسته بود
همی باز دانست بهرام را | بنالید و پرسید[22] زو نام را
بدو گفت کای[23] شیر من زنده‌ام | بر[24] کشتگان خوار[25] افگنده‌ام
سه روزست تا[26] نان و آب آرزوست | مرا بر یکی جامه خواب آرزوست
بشد تیز بهرام تا پیش اوی | بدل[27] مهربان و بتن[28] خویش اوی
برو گشت گریان[29] و رخرا بخست | بدرّید پیراهن[30] اورا ببست[31]
بدو گفت منديش کز[32] خستگیست | تبه بودن این[33] ز نابستگیست
چو بستم کنون سوی لشکر[34] شوی | وزین خستگی زود بهتر شوی
یکی تازیانه بدین رزمگاه | ز من گم شدست از پی تاج شاه[35]

---

[1] K — بدان [2] VI — گون [3] I, IV — همه [4] K — بخت بهرام; I, IV — چرخ [5] VI — واژونه [6] K, VI — بکوشش نباید سخنها; I, IV — [IV — بیاید] بکوشش سخنها نیاید [7] K, VI — بر آب; T — سر مرد بیهوده گیرد شتاب [8] K — سوی [9] K, VI — درفشان [10] VI — شده оп. (метр нарушен). [11] VI — اندرون [12] K — تن ریورا اندران ریوناک [13] K — درع و; I, VI — غرقه [14] I, IV — برو [15] K — همی گفت زار ای جوان; I, IV — سوار جوان; VI — که زارا جوانا سوار [16] VI — ایدر [17] K — و تو در; VI — بایوان و [تو] در پدر اندرایوان [18] I, IV — б. оп. [19] K, I, IV, VI — بگرد برادر [20] K — کشته بران [21] I, IV — لیکن [22] IV — دانست [23] K, I — ای [24] K — میان [25] K, I, VI — اندر; IV — هم‌بر [26] IV — با [27] K, I, IV — بجان; VI — بتن [28] VI — بدل [29] IV — بریان [30] K, VI — همه فوطه ببرید و [31] I, IV — همی کرد مویه بآواز پست [32] K, I, IV — کین; VI — کان [33] K — او [34] Л — مهتر; K — نزد مهتر [35] K — تاج و گاه; I — تاج گاه

چو آن باز یابم[1] بیایم برت — رسانم بزودی[2] نسوی[3] لشکرت
وزانجا سوی قلب لشکر شتافت[4] — همی جست[5] تا تازیانه بیافت[6]
میان تل[7] کشتگان[8] اندرون — برآمیخته خاک بسیار و[9] خون
فرود آمد از باره[10] آن برگرفت — وزانجا[11] خروشیدن اندرگرفت
خروش دم مادیان یافت اسپ — بجوشید بر سان آذرگشسپ[12]
سوی مادیان روی بنهاد[13] تفت — غمی[14] گشت بهرام و از پس برفت[15]
همی شد دمان[16] تا رسید اندروی — ز[17] ترگ و ز[17] خفتان[18] پر از آب روی
چو بگرفت همدر[19] زمان برنشست — یکی تیغ هندی گرفته[20] بدست[21]
چو بفشارد ران هیچ[22] نگذارد[23] پی — سوار و تن باره پر خاک و[24] خوی[25]
چنان[26] تنگدل شد بیکبارگی — که شمشیر زد بر پی[27] بارگی
وزانجایگه تا بدین رزمگاه — پیاده[28] بپیمود چون باد راه
سراسر همه دشت پر کشته دید[29] — زمین چون گل و[30] ارغوان کشته دید[29]
همی گفت کاکنون چه سازیم روی — برین[31] دشت بی بارگی[32] راهجوی[33]
ازو سرکشان آگهی یافتند — سواری صد از[34] قلب بشتافتند
که اورا بگیرند زان رزمگاه — برندش بر پهلوان سپاه
کمانرا بزه کرد بهرام شیر — بباریدتیر از کمان[35] دلیر
چو تیری یکی[36] در[37] کمان راندی — بپیرامنش کس کجا[38] ماندی

1 IV, VI — چو آنرا بیابم 2 I, IV — بزودی رسانم 3 VI — بر 4 IV — بتافت 5 I, IV — گشت 6 K — تازانه و باز تافت 7 K — یک این; I, IV — یکی 8 K, I, IV — خستگان 9 I, IV, VI — بر وریخته خاک و بسیار 10 K, I, IV, VI — اسپ و 11 K, I, IV, VI — وزیشان; T — وز اسپان 12 K — после б. 1478 стоит б. 1482. 13 Л — доб. و 14 VI — غمین 15 Л — обратный порядок мисра. 16 K, I, IV — دوان 17 I, IV — به 18 K, VI — جوشن 19 IV — چو بگرفتش اندر 20 IV — گرفته یکی تیغ هندی 21 I — б. оп. 22 IV — ایچ 23 VI — نگذاشت 24 K — در زیر 25 K — б. стоит после б. 1478. 26 Л — جوان 27 I, IV — سر; Б — و ضربه بسیف 28 I, IV, VI — بیامد; Б — و رجع راجلًا الی المعترک 29 K — بود 30 VI — و оп. 31 K — بدین; I, IV, VI — درین 32 K, IV — باره و; I, VI — بارهٔ 33 I, IV — نام 34 K — سواران سوی 35 I, IV — کمان آن; VI — آن سوار 36 VI — تیر یلی 37 K — چو او تیرش اندر; I, IV — یک تیر اندر 38 I — بتیمار آن مرد در

ازیشان فراوان بخست[1] و بکشت[2] — پیاده نپیچید[3] و ننمود پشت[4]
سواران همه باز گشتند ازوی — بنزدیک پیران نهادند روی
چو لشکر ز بهرام شد ناپدید — ز هر سو بسی تیر گرد آورید[5]

* * *

چو لشکر بیامد بر پهلوان — بگفتند با او سراسر[6] گوان[7]
فراوان سخن رفت زان رزمساز[8] — ز پیکار او[9] آشکارا و[10] راز[11]
بگفتند کاینت هژبر[12] دلیر — پیاده نگردد خود[13] از جنگ سیر[14]
بپرسید پیران که این مرد کیست — ازان[15] نامداران ورا نام چیست
یکی گفت بهرام شیراوژن است — که لشکر سراسر بدو روشن[16] است
برویین چنین گفت پیران که خیز — که بهرام را نیست جای[17] گریز
مگر[18] زنده اورا بچنگ آوری — زمانه[19] براساید از داوری
ز لشکر کسی را[20] که باید ببر — کجا[21] نامدارست[22] و[23] پرخاشخر
چو بشنید رویین[24] بیامد[25] دمان[26] — نبودش بس[27] اندیشهٔ[28] بدگمان
بر تیر بنشست بهرام شیر — نهاده سپر بر سر و چرخ زیر[29]
یکی تیرباران برویین[30] بکرد — که شد ماه[31] تابنده چون لاژورد[32]

---

1 K — بجست 2 I, IV, VI — بکشت و بخست 3 K, I, IV — بایستاد 4 I, IV — چو شیر ژیان پیش دشمن بجست; VI — چو شیر ژیان بود ننمود پشت 5 I, IV — б. оп. 6 K — رزمش بجمله; VI — اورا بجمله 7 I, IV — ز کار جوان; K — доб.:

کجا در تن خود توانشان نبود * تو گفتی بتن در روانشان نبود

8 K — ازین رزمگاه 9 VI — و از 10 VI — ب 11 K — ز پیکار و از کار و حال سپاه 12 I — هژبری 13 K — وی 14 I, IV — پیاده کند جنگ چون نرّه شیر; I, IV — б. стоит после б. 1192. 15 I, IV — وزان; VI — ازین 16 IV — ریمن 17 I, VI — راه 18 K — اگر 19 K — دو کشور 20 I, IV — کسانی 21 I, IV — که او; VI — که وی 22 VI — پهلوانست 23 K — و оп. 24 K — پیران 25 VI — بماند (метр нарушен). 26 IV — زمان 27 K — بدل بودش 28 VI — از اندیشه 29 I, IV — б. оп. 30 K, VI — بریشان 31 VI — روز 32 I, IV —

چو بهرام دیدش بکردار گرد * یکی تیرباران برویین بکرد

چو روبین پیران ز تیرش[1] بخست[2] پلانرا همه کند شد پای و دست
بستی[3] بر پهلوان آمدند پر از درد و تیره‌روان آمدند
که هرگز چنین[4] یک پیاده[5] بجنگ ز[6] دریا ندیدیم جنگی[7] نهنگ
چو بشنید پیران غمی گشت سخت بلرزید برسان برگ[8] درخت
نشست از بر بارهٔ تند[9] تاز[10] همی رفت با او بسی رزمساز
بیامد بدو گفت کای[11] نامدار پیاده چرا ساختی کارزار
نه تو[12] با سیاوش بتوران بدی همانا بپرخاش و سوران[13] بدی
مرا با تو نان و نمک خوردن است نشستن همان مهر پروردن است[14]
نباید که با این نژاد و گهر بدین[15] شیرمردی و چندین[16] هنر
ز بالا بخاک اندرآید سرت بسوزد دل مهربان مادرت[17]
بیا تا بسازیم سوگند و بند براهی که آید دلترا پسند
ازان[18] پس یکی با تو خویشی کنیم[19] چو[20] خویشی بود[21] رای بیشی کنیم[19]
پیاده تو با لشکری[22] نامدار نتابی مخور با تنت زینهار
بدو گفت بهرام کای پهلوان خردمند و بینا[23] و روشن‌روان[24]
مرا حاجت از تو[25] یکی[26] بارگیست وگر[27] نه مرا جنگ یکبارگیست[28]
بدو گفت پیران که ای نامجوی ندانی[29] که این رای‌را[30] نیست روی
ترا این[31] به آید که گفتم سخن دلیری و[32] بر خیره تندی مکن
ببین تا سواران آن[33] انجمن نهند این چنین ننگ بر خویشتن

---

[1] K — ز جنگش [2] I, IV — چنان دید از جا بجست [3] VI — گریزان [4] K — چنو [5] I, IV — کس نیامد [6] K, I, IV, VI — ب [7] K — هرگز [8] K, VI — شاخ [9] K — تیز [10] Л — باز; IV — بیاز [11] K — ای [12] K — تو خود; I, IV, VI — تو تا [13] K, VI — شیران; I, IV — نیز و مهر تنست [14] I — خردمند و بیدار و خامش [15] Л — برین [16] I — چندی [17] K, I, IV — بگوید ترا دوده و کشورت; VI — بگرید بتو دوده و کشورت [18] K, I, IV, VI — وزان [19] K, I, IV — کنم [20] K — که [21] K, I, IV — کنم [22] I, IV, VI — لشکر [23] K, VI — بیدار [24] K, I, IV, VI — доб.:

سه روزست تا ناچریده لبان * همی رزم‌ساز بروز و شبان

[25] K — از تو حاجت [26] IV — یک (метр нарушен). [27] Л — اگر [28] K, I, IV, VI — доб.:

برد مر مرا سوی آزادگان * بر پیر [بنزدیک — K] گودرز کشوادگان

[29] VI — چگویی [30] K — راه [31] I, IV — آن [32] VI — تو [33] K, I, VI — این

که چندین تن از تخمهٔ مهتران[1]   ز دیهیمداران و کندآوران[2]
ز پیکار تو کشته و خسته[3] شد[4]   چنین رزم ناگاه پیوسته[5] شد[4]
که جوید گذر سوی ایران کنون   مگر آنک جوشد ورا مغز و خون
اگر نیستی رنج[6] افراسیاب   که گردد سرش زین سخن پر شتاب
ترا بارگی دادمی ای جوان   بدان تات بردی بر پهلوان[7]
بگفت این و برگشت و شد باز جای   دلش پر ز کین[8] و سرش[9] پر ز رای
برفت او[10] و آمد ز لشکر[11] تژاو   سواری که بودیش با شیر[12] تاو
ز پیران بپرسید و[13] پیران[14] بگفت   که بهرام را از یلان نیست جفت
بمهرش[15] بدادم بسی[16] پند خوب   نمودم[17] بدو راه و[18] پیوند خوب
سخن‌را نبد بر دلش هیچ[19] راه   همی راه جوید بایران سپاه[20]
بپیران چنین گفت جنگی تژاو   که با مهر جان ترا[21] نیست تاو
شوم گر پیاده بچنگ[22] آرمش   سر[23] اندر زمان[24] زیر سنگ آرمش
بیامد شتابان بدان رزمگاه   کجا بود بهرام یل بی سپاه[25]
چو بهرام‌را دید نیزه بدست   یکی برخروشید چون پیل مست
بدو گفت ازین لشکر نامدار   پیاده یکی مرد و چندین سوار[26]
بایران گرازید خواهی[27] همی   سرت برفرازید خواهی[27] همی[28]

---

[1] K— پهلوان [2] I, IV— جنگ‌آوران [3] I, IV, VI— خسته و کشته [4] K— اند [5] I, IV— از رزم برگشته [IV— حال] بران خاک; VI— بدین رزم با خاک آغشته [6] VI— بیم [7] K, I, IV — бб. 1526, 1527 оп. [8] I, IV, VI — مهر [9] K— سرش پر ز باد و دلش [10] K— به پیش اندر [11] I, IV — ز لشکر بیامد بر او [12] K— که در تنش بودی همی بیغ و; I— که در تنش بودی گه جنگ; IV— که در پیش بودی گه جنگ; VI— پذیر وی اندر یکی تیز [13] K— و оп. [14] I, IV— ویرا [15] VI— ز مهرش [16] I, IV— یکی [17] IV— نمایم [18] VI— و оп. [19] K— نبد هیچ بر دلش [20] Л—б. оп.; K—доб.:

بگفتم که این راه‌را روی نیست * مشو خیره کاب اندرین جوی نیست

[21] T— ورا [22] K— نپایم بجنگ [23] I, IV— هم [24] K— نهان [25] Л, K, VI—б. оп. [26] I, IV— رهایی نیابی درین کارزار [27] Л— خواهد [28] I, IV—б. оп.

سرانرا سپردی[1] سر اندر زمان[2] گه آمد که بر تو[3] سرآید زمان
پس آنگه بفرمود[4] کاندر نهید بتیر و بگرز و بژوپین[5] دهید
برو انجمن شد یکی[6] لشکری هرانکس که بود از دلیران سری
کمانرا بزه کرد بهرام گرد بتیر از هوا[7] روشنایی ببرد
چو تیر اسپری شد سوی نیزه گشت چو دریای خون شد همه[8] کوه[9] و دشت
چو نیزه قلم شد[10] بگرز و بتیغ همی خون چکانید بر تیره[11] میغ
چو رزمش برین گونه پیوسته شد بتیرش دلاور بسی[12] خسته شد
چو بهرام یل گشت بی توش و تاو پس پشت او اندرآمد تژاو
یکی تیغ زد بر سر[13] کتف اوی که شیر[14] اندرآمد ز بالا بروی
جدا شد ز تن دست خنجرگذار فروماند از رزم[15] و برگشت کار[16]
تژاو[17] ستمگاره‌را دل بسوخت بکردار آتش رخش برفروخت
به‌پیچید ازو روی پر درد و[18] شرم بجوش آمدش در[19] جگر خون گرم

* *

چو خورشید تابنده بنمود پشت دل[20] گیو گشت از برادر درشت
ببیژن چنین گفت کای رهنمای[21] برادر نیامد همی[22] باز جای
بباید شدن تا ورا کار چیست نباید که بر رفته[23] باید گریست
دلیران برفتند هر دو چو گرد بدان جای پرخاش و ننگ و نبرد[24]
بدیدار بهرامشان بد نیاز همی[25] خسته و کشته جستند[26] باز[27]

---

[1] I, IV— بریدی [2] K— بمان ایدر بمان هم نبردی سرت‌را; I, IV— بمان ایدر; VI— غمان [3] I— که آمد بر تو [4] K, I, IV, VI— بیارانش فرمود [5] K— نیزه و بژوپین; I, IV— بژوپین و نیزه [6] VI— گشن [7] I, IV— جهان [8] Л— همی [9] VI— خاک [10] K— نیزه و بژوپین و گرزش [11] I, IV— مانند [12] K— ز تیر آن دلاور تنش; I, IV— تن پهلوانی وی; VI— برش دلاور بتیر [13] IV — доб. و [14] I, IV — دلیر [15] I, IV — جنگ [16] Л — وزکارزار (см. б. 1558). [17] I, IV— بروبر [18] VI— ز روی خودرا [19] K— ببر; VI— اندرآمد بجوش [20] I, IV— بدل [21] I, IV— دلگشای [22] K, VI— همی نیاید; I, IV— همی نایدم [23] I, IV— کشته [24] K, I, IV, VI— جای نبرد [25] K, VI— همه [26] VI— دیدند [27] I, IV— دو رزمساز بگشتند سو بهر; K, I, IV, VI— обратный порядок мисра.

همه دشت پر خسته و کشته بود — جهانی بخون اندر آغشته بود[1]
دلیران چو بهرامرا یافتند — پر از آب و[2] خون دیده بشتافتند
بخاک و بخون اندر افگنده خوار — فتاده ازو دست و برگشته کار
همی ریخت آب از[3] بر چهر اوی — پر از خون دو تن دیده[4] از مهر[5] اوی[6]
چو باز آمدش هوش[7] بگشاد چشم — تنش پر ز خون بود و دل[8] پر ز خشم[9]
چنین گفت با گیو کای نامجوی[10] — مرا چون بپوشی بتابوت روی
تو کین برادر بخواه از تژاو — ندارد مگر گاو با شیر تاو
مرا دید پیران ویسه نخست[11] — که با من بدش روزگاری نشست[12]
همه نامداران و گردان[13] چین — بجستند با من بآغاز[14] کین
تن من تژاو جفاپیشه خست — نکرد ایچ یاد از نژاد و نشست[15]
چو بهرام گرد این سخن یاد کرد — ببارید گیو از مژه آب زرد
بدادار[16] دارنده سوگند خورد — بروز سپید[17] و شب لاژورد
که جز ترگ رومی نبیند سرم — مگر کین بهرام باز آورم
پر از درد و پر کین بزین[18] برنشست — یکی تیغ هندی گرفته[19] بدست

---

1 I, IV—б. оп. 2 Л—و оп. 3 K—ریختند آب 4 I—دیده; IV—دید و 5 K—پر از خون تن و دل پر 6 T—
ز اسپ اندرافتاد گیو دلیر * خروشی برآورد چون نرّه شیر
T—в сноске со ссылкой на P:
همی ریخت آب از بر چهر اوی * پر از خون دل و دیده از مهر اوی
(شاید مقصود از دو تن گیو و بیژن و معنی مصراع اینست: تن و دیدگان گیو و بیژن از مهر بهرام پر خون بود) 7 K, I, IV, VI—доб. و 8 I, IV—دلش 9 K—ز خون و پر درد و خشم; T—
بجنبید بهرام ز آواز اوی * بغلطید و با هوش شد باز اوی
в сноске T дает вариант I, IV. 10 K—راه‌جوی 11 K—نخُست; I, IV—نجُست و کینه 12 K—نکرد ایچ یاد از بر و بوم و رست, см. б. 1565; I, IV—روزگار درست 13 Л—ترکان 14 IV—نجستند از آغاز با من; VI—از آغاز کار هیچ 15 I—бб. 1564, 1565 оп. 16 K—بدارای 17 K—بخورشید و ماه; I—بخورشید و روز 18 K—پر از درد بر زین کین; I, IV—سبک; VI—پر از درد بر کین زین 19 I, IV—گرفته یکی تیغ هندی

بدانگه که شد روی گیتی سیاه   تژاو از[1] طلایه برآمد[2] براه
چو از دور گیو دلیرش بدید   عنانرا بپیچید و دم درکشید
چو دانست کز لشکر اندرگذشت[3]   ز گردان و[4] گردنکشان دور گشت[5]
سوی او بیفگند[6] پیچان[7] کمند   میان تژاو اندرآمد[8] به بند
بران اندرآورد و برگشت[9] زود[10]   پس آسانش از پشت زین در ربود[11]
بخاک اندرافگند خوار و نژند   فرود آمد و دست کردش به بند[12]
نشست از بر اسپ[13] و اورا کشان   پس اندر همی برد چون بیهشان
چنین گفت با او بخواهش تژاو   که با من نماند ای دلیر ایچ تاو
چه کردم کزین بی‌شمار انجمن   شب تیره دوزخ نمودی بمن
بزد بر سرش تازیانه دویست   بدو[14] گفت کین جای گفتار نیست
ندانی[15] همی ای بد[16] شور[17] بخت   که در باغ کین تازه کشتی درخت
که بالاش با چرخ همبر بود[18]   تنش خون خورد[19] بار او[20] سر بود[18]
شکار تو بهرام باید بجنگ   ببینی[21] کنون زخم[22] کام نهنگ
چنین گفت با گیو جنگی تژاو   که تو چون عقابی و من چون چکاو
ز[23] بهرام بر بد نبردم گمان   نه[24] اورا بدست من آمد[25] زمان
که من چون[26] رسیدم سواران چین   ورا کشته بودند بر دشت کین
بران[27] بد که بهرام بی جان شدست   ز دردش[28] دل گیو پیچان[29] شدست
کشانش بیاورد گیو دلیر   بپیش جگرخسته بهرام شیر
بدو گفت کاینک[30] سر بی‌وفا[31]   مکافات سازم جفارا[32] جفا
سپاس از جهان‌آفرین کردگار   که چندان زمان دیدم[33] از روزگار

1 Л—از оп. 2 K, I, VI—بیامد 3 K—لشکرش دور گشت 4 VI—و оп. 5 K—
درگذشت 6 K, I, IV, VI—ز فتراک بگشاد 7 I, IV—خمّ 8 I, IV—در آورد ناگه میانش
9 IV—پیمود 10 K, VI—بنمود و کفت 11 K, VI—بدانسانش از پشت زین برگرفت
12 Л—бб. 1574, 1575 оп. 13 K—زین 14 I, IV—چنین 15 IV—بدانی 16 K—بدو گفت ای
بدتن 17 VI—شوم 18 K—شود 19 I, VI—بود 20 I—روی دا; IV—روی تا 21 K—به بیند
22 K—تنت; I, IV—ننگ و; VI—زنده; T—تنگ 23 T—ب 24 IV—که 25 VI—ایدر 26 IV,
VI—چون من 27 VI—تو آن 28 VI—ز بهرش 29 VI—بریان 30 K—اینک 31 K—بها
32 I—مکافات را ساختم من; IV—مکافات او ساختم من; Л — неразборчиво. 33 K—دیدی;
I, IV—بودم

که تیره[1] روان بداندیش تو   بپردازم اکنون من از[2] پیش[3] تو
همی کرد خواهش بریشان تژاو   همی خواست از کشتن خویش تاو
همی[4] گفت ار ایدونک این کار[5] بود   سر من[6] بخنجر بریدن چه سود[7]
یکی بنده باشم روان ترا   پرستش کنم گوربان[8] ترا
چنین گفت با گیو بهرام شیر[9]   که ای نامور نامدار دلیر[10]
گر ایدونک از وی بمن[11] بد رسید   همان روز[12] مرگش نباید چشید
سر[13] پرگناهش[14] روان داد من[15]   بمان تا کند در جهان یاد من
برادر چو بهرام را[16] خسته دید   تژاو جفاپیشه را بسته دید
خروشید و بگرفت ریش تژاو   بریدش سر از تن[17] بسان چکاو
دل گیو زان پس بریشان بسوخت   روانش ز غم آتشی برفروخت[18]
خروشی برآورد کاندر جهان   که دید این شگفت آشکار و نهان[19]
که گر[20] من کشم[21] ور[22] کشی پیش من   برادر بود گر کسی[23] خویش من
بگفت این و بهرام یل جان بداد   جهان را چنین است ساز[24] و نهاد
عنان بزرگی هر آنکو بجست[25]   نخستین[26] بباید بخون دست شست
اگر خود کشد گر[27] کشندش بدرد   بگرد جهان تا توانی مگرد

---

1 K, I, IV, VI— پیشت 2 VI— از تن کنون 3 K— بیالایم از خون او ریش; I— برآرم کنون از تنش پیش; IV— برآرم کنون از پس و پیش 4 K— بدو 5 Л, K, VI— کار تو 6 I, IV— سرم را 7 K, VI— درودن چه سود; T—доб.:
بغلطید بر خاک و آواز کرد * به بهرام گفتا که ای راد مرد
8 K— دودمان 9 K, I, IV, VI— بگیو آنگهی گفت بهرام گرد 10 K, I, IV, VI— که هر کو بزاید [VI— کین که زاید] ببایدش مرد 11 K, I, IV, VI— گر [IV— ار] ایدونك زو [VI— کزو] بر تنم 12 K— طعم; I— هم او درد; IV— هم آورد 13 K, I, IV— تن 14 Л, I, IV— بی گناهش 15 K— روان باد و تن; I, IV— رو آزاد من; VI— روان زاد من 16 I, IV— برادر برادر چنان 17 K— سر از تن بریدش; I— تن از سر بریدش 18 I, IV—б. оп.; VI—
ز دو دیده بهرام یل خون براند * ز کار سپهری شگفتی بماند
19 I—б. оп. 20 VI— ار 21 K— که گیرم کشم; VI— کشی 22 K, I, IV, VI— یا 23 K— خسته یا; I— کشته یا; IV— کشتهٔ; VI— یا بود 24 VI— رسم 25 K, I, IV, VI— هر [VI— هم] انکس که جست 26 I, VI— نخستش 27 K, I, IV, VI— یا

خروشان بر اسپ[1] تژاوش ببست — به بیژن سپرد آنگهی برنشست
بیاوردش از جایگاه تژاو[2] — بنزدیک ایران دلش پر ز تاو[3]
چو شد دور زان جایگاه نبرد — بکردار ایوان یکی دخمه کرد[4]
بیاگند[5] مغزش بمشک و عبیر — تنش‌را بپوشید[6] چینی حریر
بر آیین شاهانش بر تخت عاج — بخوابید[7] و آویخت بر سرش[8] تاج
سر[9] دخمه کردند[10] سرخ[11] و کبود — تو گفتی که بهرام هرگز نبود
شد آن لشکر[12] نامور سوگوار — ز بهرام وز گردش روزگار[13]

* * *

چو برزد سر از کوه تابنده[14] شید — برآمد سر[15] تاج[16] روز سپید[17]
سپاه پراگنده گرد آمدند — همی هر کسی داستانها زدند
که چندین ز ایرانیان[18] کشته شد — سر بخت سالار بر[19] گشته شد
چنین چیره[20] شد دست ترکان بجنگ — سپه‌را کنون نیست جای درنگ
بر شاه باید شدن بی گمان — ببینیم تا بر چه گردد زمان
اگر شاه‌را دل پر از جنگ نیست — مرا و ترا جای آهنگ نیست
پسر[21] بی پدر[22] شد پدر[22] بی پسر[21] — بشد[23] کشته و زنده[24] خسته[25] جگر
اگر جنگ فرمان دهد شهریار — بسازد[26] یکی لشکر نامدار
بیاییم و[27] دلها پر از کین و جنگ[28] — کنیم این جهان بر بداندیش تنگ[29]
برین رای زان مرز گشتند باز — همه دل پر از[30] خون و جان[31] پر[32] گداز[33]

---

[1] Л—باسپ [2] K, I, IV, VI—نبرد [3] K, I, IV, VI—بکردار شاهان [I, IV—ایرانیان] یکی دخمه کرد [4] K, I, IV, VI—б. оп. [5] VI—بیالید [6] I, IV—بپوشید بر تنش [7] K, VI—نشاند و بر; I, IV—بخواباند و [8] K, I, IV—از برش [9] I, IV, VI—در [10] K, VI—دخمه‌را کرد [11] I, IV—زرد [12] Л—شد از لشکر آن [13] VI—обратный порядок мисра. [14] I, IV—خورشید [15] I—доб. و [16] VI—доб. و [17] VI—سفید [18] I, IV, VI—از ایران سپه [19] K—زمان; VI—ما [20] K—خیره [21] K, I, IV—پدر [22] K, I, IV—پسر [23] VI—شده [24] K—بسی گشت کشته و [25] I, IV—شده مانده و خسته گشته [26] K—بیارد [27] I—و оп. [28] VI—کین کنیم [29] VI—همه بوم و هم بر ز نفرین کنیم [30] K, I, IV, VI—دیده پر [31] K, I, IV, VI—دل [32] I—در [33] K—доб.:

ز شومئ قتل فرودست این * که بر طوس نوذر مباد آفرین

برادر ز خون برادر به درد / زبانشان ز خویشان[1] پر از یادکرد[2]
برفتند یکسر سوی کاسه‌رود / روانشان[3] ازان کشتگان پر درود[4]
طلایه بیامد به پیش سپاه / کسی را ندید اندران جایگاه[5]
بپیران فرستاد زود[6] آگهی / کز ایرانیان گشت گیتی تهی
چو بشنید پیران هم‌اندر زمان[7] / بهر سو فرستاد[8] کارآگهان[9]
چو برگشتن مهتران[10] شد درست / سپهبد روانرا ز انده[11] بشست
بیامد بشبگیر خود با سپاه / همی گشت بر گرد آن رزمگاه
همه کوه و هم دشت و هامون و راغ[12] / سراپرده و خیمه بد همچو باغ[13]
بلشکر ببخشید و خود بر گرفت / ز کار جهان مانده اندر شگفت
که روزی[14] فرازست و روزی[14] نشیب / گهی شاد دارد گهی با[15] نهیب
همان به که با جام مانیم روز[16] / همی بگذرانیم روزی بروز[17]
بدان آگهی نزد افراسیاب[18] / هیونی برافگند هنگام خواب[19]
سپهبد بدان[20] آگهی شاد شد / ز تیمار و درد دل[21] آزاد شد
همه لشکرش گشته[22] روشن‌روان / ببستند آیین[23] ره پهلوان
همه جامهٔ زینت[24] آویختند / درم بر سر او[25] همی ریختند
چو آمد بنزدیکئ شهر شاه / سپهبد پذیره شدش[26] با سپاه
برو آفرین کرد[27] بسیار و[28] گفت / که از پهلوانان ترا نیست جفت

---

1 I, IV— ازیشان 2 I— بادسرد 3 K, I, IV, VI— زبانشان 4 IV— ز دود 5 K, I, IV— اندر آوردگاه; VI— بهر سو برافگند کارآگهان, см. б. 1626. 6 K, I, IV— بپیران رسید آنگهی 7 I, IV— سبك در نهان 8 K, IV— برافگند; I— پراگند 9 VI—бб. 1625, 1626 оп. (гаплография, см. б. 1624). 10 K, I, IV, VI— سرکشان 11 VI— ز انده روان را 12 K— هامون و صحرا و غار; I, IV— دشت و بیابان و غار; VI— هامون همه دشت و غار 13 K, I, IV, VI— بی‌شمار 14 VI— روز 15 VI— گهی شادمانی و گاهی 16 K— گیتی فروز; I, IV— ما خام مانیم و سوز; VI— با جام باشیم و دود 17 VI— برود 18 I, IV— پس آنگه فرستاد هم در شتاب 19 I, IV— وزان آگهی داد افراسیاب [I— بافراسیاب] 20 I, IV— ازان 21 K, VI— دردش دل; I, IV— و از رنج 22 K, I, IV, VI— گشت 23 K, I, IV, VI— آذین 24 K— جامه بر جامه; I, IV— همه جام در جامه; VI— همه بام و در جامه 25 I, IV— درم از بر سر 26 VI— پذیره شدش خویشتن 27 VI—доб. و 28 I, VI— و оп.

دو هفته ز ایوان افراسیاب — همی برشد آواز[1] چنگ و رباب
سیم[2] هفته پیران چنان کرد رای — که با شادمانی شود باز جای
یکی خلعت آراست افراسیاب — که گر برشماری بگیرد[3] شتاب[4]
ز دینار وز گوهر شاهوار — ز زرّین[5] کمرهای[6] گوهرنگار
از اسپان تازی بزرّین ستام — ز شمشیر هندی بزرّین نیام
یکی تخت پرمایه[7] از عاج و ساج[8] — ز پیروزه مهد[9] و[10] ز بیجاده تاج
پرستار چینی و رومی غلام — پر از مشك و عنبر دو[11] پیروزه جام[12]
بنزدیك پیران فرستاد چیز — ازان پس[13] بسی پندها[14] داد نیز[15]
که[16] با موبدان باش[17] و بیدار[18] باش — سپه‌را ز دشمن نگهدار باش
نگه کن[19] خردمند[20] کارآگهان — بهر جای[21] بفرست گرد جهان[22]
که کیخسرو امروز با خواستست — بداد[23] و دهش گیتی[24] آراستست
نژاد و بزرگی و تخت و کلاه[25] — چو شد گرد ازین بیش چیزی مخواه
ز برگشتن دشمن[26] ایمن مشو — زمان تا زمان آگهی خواه نو
بجایی که رستم بود پهلوان — تو ایمن بخسپی بپیچد[27] روان
پذیرفت پیران همه پند اوی — که سالار او بود و پیوند اوی
سپهدار پیران و آن انجمن — نهادند سر سوی راه[28] ختن[29]
بپای آمد این داستان فرود — کنون رزم کاموس باید سرود[30]

---

[1] VI— آوای [2] K, IV— سوم [3] K, IV— گیرد; VI— برشمارمت گیرم [IV— شماریت] [4] I—бб. 1640, 1641 оп. [5] K—доб. و [6] I, IV— کمرها ب [7] Л— پیروزه [8] K— ساج و عاج [9] I, IV— طوق [10] VI— پیروزمندی [11] K, VI— ز [12] Л— پر از عود خام; I, IV—б. стоит после б. 1646. [13] K, VI— وزان پس; I, IV— جزینش [14] I, IV— هدیها [15] I, IV, VI—доб.:

سپهبد چو برگشت از پیش شاه * بدو گفت شاه ای گو نیکخواه

VI—доб. этот б. после б. 1647. [16] I, IV— تو [17] K— شاد [18] I, IV— هشیار [19] I— بهر گه; IV— بهر سو [20] K, I, IV—доб. و [21] K— پراگنده [22] I, IV, VI— پراگنده بفرست هر سو نهان [23] K— ز داد [24] I, IV, VI— کشور [25] K— گنج و سپاه [26] K, I, IV, VI— ز برگشته دشمن تو [VI— بس] [27] K— بخندد; I, IV— بپیچی [28] K— شهر; I, IV— بوم; T— مرز [29] Л—доб.:

ز هر سو برون کرد کارآگهان * که هزمان بداند ز رستم نهان

[30] I, IV— شنود

داستان کاموس کشانی

بنام خداوند خورشید و ماه — که دلرا بنامش خرد داد راه
خداوند هستی و هم راستی — نخواهد ز تو کژّی و کاستی
خداوند بهرام و کیوان[1] و شید — ازویم نوید و بدویم امید[2]
ستودن مر[3] اورا ندانم[4] همی — از اندیشه جان برفشانم همی
ازو گشت[5] پیدا مکان و زمان[6] — پی مور بر هستئ او نشان
ز گردنده خورشید تا تیره خاک — دگر باد و آتش همان[7] آب پاک
بهستئ[8] یزدان گواهی دهند — روان ترا آشنایی دهند
ز هرچ آفریدست او بی‌نیاز[9] — تو در پادشاهیش گردن فراز[10]
ز دستور و گنجور و از[11] تاج و تخت — ز کمّی و بیشی و از ناز و[12] بخت
همه[13] بی‌نیازست و[14] ما بنده‌ایم — بفرمان و رایش[15] سر افگنده‌ایم[16]
شب و روز و گردان سپهر آفرید — خور و خواب و تندی[17] و مهر آفرید[18]

---

[1] K, I, IV, VI— کیوان و بهرام [2] K— ازویم امید; I— نوید و بدویم نوید [3] I— من سر گوهر از [4] IV— ندانم من اورا [5] I, IV, VI— ازویست [6] K, VI— زمان و مکان [7] K— سر گوهر از; IV— همه گوهر از آرایش (метр нарушен). [8] VI— همه گوهران آتش و; I, VI— آتش و همی ره نیابی تو ایدر متاز; بهستی ز [9] K, I, IV, VI— بی‌نیاز آفرینندهٔ سوی [10] K— باز و گراز; VI— یاور مساز; IV— ناز و گراز; I— همان [11] Л— وز آرام و ز خواب ز; VI— ز گنجور و دستور [12] K— با اوست; I, IV, VI— کام و [VI— نا] از [13] K— چو او; VI— همان
[14] IV— و оп. [15] VI— دانش [16] K, I, IV—доб.:
چو جان و خرد بی [IV— با] روان [K— گمان] * سپهر و ستاره برآورده است [K— اند] کرده است [K— اند]
[17] VI— آرام [18] K, I, IV, VI—б. стоит после б. 12.

جز اورا مدان[1] کردگار بلند — کزو[2] شادمانی[3] و زو مستمند[4]
شگفتی بگیتی ز رستم[5] بس است[6] — کزو[7] داستان بر[8] دل هر کس است[9]
سر مایهٔ[10] مردی و جنگ ازوست — خردمندی و دانش و سنگ ازوست[11]
بخشکی چو پیل و بدریا نهنگ — خردمند و بینادل و مرد سنگ[12]
کنون رزم[13] کاموس پیش آوریم[14] — زدفتر بگفتار[15] خویش آوریم[14]
چو لشکر بیامد براه چرم — کلات از بر و زیر آب میم
همی[16] یاد کردند رزم فرود — پشیمانی و درد و تیمار بود[17]
همه دل پر از درد از بیم[18] شاه — دو دیده پر از خون و تن[19] پر گناه[20]
چنان[21] شرمگین نزد شاه آمدند — جگرخسته و پر[22] گناه آمدند
برادرش را کشته بر[23] بی گناه — بدشمن سپرده نگین و کلاه
همه یکسره[24] دست کرده بکش — برفتند پیش پرستارفش
بدیشان[25] نگه کرد خسرو بخشم[26] — دلش پر ز درد و پر از خون دو چشم[27]
بیزدان چنین گفت کای دادگر[28] — تو دادی مرا هوش و رای[29] و هنر[30]
همی شرم دارم من از تو کنون — تو آگه‌تری[31] بی شك از چند[32] و چون[33]

---

1 K—مخوان 2 VI—وزو 3 I, IV—کزویست شادی 4 VI—доб.:

چنین است [K—آمد] این گنبد تیزگرد * گهی شادمانی دهد گاه درد
ز جنگی که او کرد بربگذری * وگر چرخ گردان به پی بسپری

K—доб. первый б. разночтения. 5 K—بگیتی ز رستم 6 I, IV—بسیست 7 VI—ازو 8 K—در 9 I, IV—ازو شادمانی و زو غم بسیست 10 K—سر مایه و 11 K, I—бб. 13, 14 стоят после б. 15. 12 K—جنگ; IV—б. оп.; K—доб.:

بگیتی بر اندازه‌شان داشتست * شگفتی بهر چیز افراشتست

13 K—حرب 14 K—آورم 15 Л, I, IV—بدفتر ز گفتار 16 K—همه 17 I, IV—б. оп. 18 I, IV, VI—پر از بیم فرخنده 19 VI, T—دل 20 K, VI—بیگناه 21 K, I, IV—بجان; VI—همه 22 K—با 23 I, IV—بد 24 K, I, IV, VI—داغ دل 25 I, IV—دریشان 26 Л, VI—بچشم 27 Л—دو دیده پر از آب و دل پر ز خشم; I, IV—دلش بود پر درد و پر خون دو چشم 28 I, IV, VI—کردگار 29 K—بخت 30 I, IV—دانش و بخت یار; VI—دانش و بختیار 31 VI—شوی 32 I, IV, VI—چه 33 K—رهنمون

وگر نه بفرمودمی تا هزار   زدندی بمیدان[1] پیکار دار[2]
تن طوس را[3] دار بودی نشست   هرانکس که با او[4] میانرا ببست
ز کین پدر بودم اندر خروش   دلی داشتم پر[5] غم و درد و جوش
کنون کینه نو شد ز کین[6] فرود   سر طوس نوذر بباید درود
بگفتم که سوی کلات و[7] چرم   مرو گر فشانند بر سر درم
کزان ره فرودست و[8] با مادرست   سپهبد[9] نژادست و کنداور است[10]
دمان طوس نامرد ناهوشیار   چرا[11] برد لشکر بسوی[12] حصار
کنون لاجرم کردگار سپهر   ز طوس و ز لشکر ببرّید[13] مهر
بد آمد بگودرزیان[14] بر ز طوس   که نفرین برو[15] باد و[16] بر پیل و کوس
همی[17] خلعت و پندها[18] دادمش   بجنگ برادر فرستادمش
جهانگیر چون طوس[19] نوذر مباد   چنو[20] پهلوان پیش لشکر مباد[21]
دریغ آن فرود سیاوش دریغ   که با زور و دل بود و با گرز و تیغ[22]
بسان پدر کشته شد بی گناه   بدست سپهدار من با سپاه[23]
بگیتی نباشد[24] کم از طوس کس   که او[25] از در بند و[26] چاهست[27] و بس
نه در سرش مغز[28] و نه در تنش رگ   چه[29] طوس فرومایه پیشم چه[30] سگ

[1] K— بدان مرز [2] I, IV, VI— برین [IV— بدین; VI— بران] مرد ناهوشیار [3] VI— گر
[4] K— وی [5] K— با [6] I, IV, VI— بکین [7] Л— و оп. [8] Л— و оп. [9] K, I, IV, VI— یکی کی
[10] I, IV—доб.:

نداند که طوس فرومایه کیست * چنین ساخته لشکر از بهر چیست
ازان کوه جنگ آورد بی گمان * فراوان سرانرا سرآید [K— آرد] زمان

VI—доб. вариант этих бб.; K—доб. второй б. разночтения. [11] I, IV— همی [12] K— براه; I— بروی
[13] VI— گودرز ریزید [14] K, VI— ز گودرزیان [15] Л— که نفرین بد; Б— حتی سری شؤم فعله الی الجودرزیین حتی حصدهم السیف [16] Л, IV— و оп. [17] K, I, IV— همه [18] T— هدیها [19] K, I, IV, VI— پور [20] K— چنین; I, IV— چو او; VI— جهان [21] K—б. стоит после б. 38. [22] K—

دریغ آن فرود سیاوش نژاد * که طوس فرومایه دادش بباد

[23] IV— بیگناه [24] K, I, IV— نبینم [25] K— همی [26] Л— و оп. [27] I, VI— درست از در پای بند ست; IV— درست او ز درپای پندست [28] VI— در مغز رای [29] K— چو [30] K— بیگانه

ز خون برادر بکین پدر   همی گشت[1] پیچان و خسته جگر
سپه‌را همه خوار کرد و براند   ز مژگان همی خون برخ[2] برفشاند
در بار دادن بریشان ببست   روانش بمرگ[3] برادر بخست
بزرگان ایران بماتم شدند   دلیران بدرگاه رستم شدند
بپوزش که این بود نی[4] کار بود   کرا بود آهنگ رزم[5] فرود
بدانگه کجا کشته شد پور طوس   سر سرکشان خیره گشت از فسوس
همان نیز[6] داماد او ریونیز   نبود از بد بخت مانند[7] چیز[8]
که دانست نام و نژاد[9] فرود   کجا[10] شاه‌را دل بخواهد شخود
تو خواهشگری کن که برناست[11] شاه   مگر سر بپیچد ز کین سپاه
نه فرزند کاوس کی ریونیز   بجنگ اندرون کشته شد زار[12] نیز
که کهتر پسر بود و پرخاشجوی   دریغ آنچنان[13] خسرو ماهروی
چنین است انجام و فرجام[14] جنگ   یکی تاج یابد یکی گور تنگ

* * *

چو شد روی گیتی ز[15] خورشید زرد   بخم اندرآمد شب لاژورد
تهمتن بیامد بنزدیک شاه   ببوسید خاک از در پیشگاه[16]

---

[1] Л—غمی گشت; I, IV, VI—همی بود [2] K, I—خون دل; VI—خون رخ [3] K, VI—ز درد; I, IV—روانرا بدرد [4] K, IV—ایزدی; Б—هذا الأمر کان شیئا قد کتب اللّه علینا و جری به سابق القضاء [5] I, IV, VI—جنگ [6] I, IV—گرد [7] K—نبدمان مگر بخت بد ایچ [8] Л—بجنگ اندرون کشته شد زار نیز (см. б. 50); Б—و إنه لما قتل ابن طوس و ختنه احترق قلبه فکان منه ما کان و الآن فقد وقع المحذور و مضی المقدور [9] K, I, IV, VI—نشان; Б—و من کان منّا یعرف فرود او یعلم نسبه من سیاوخش [10] I, IV, VI—کزو [11] K—بنزدیک; IV—بر پاست [12] K—باز; I, IV, VI—ریو [13] K—دریغا چنان; I, IV, VI—نیاز پدر [14] K, I, IV—فرجام و انجام [15] K—ز کشور; I—چو برزد سر از کوه; IV—چو برزد سر از گور; VI—چو برزد سر از حوت [16] K, I, IV, VI—برآمد خروش از در بارگاه; K—обратный порядок мисра; Б—فدخل علی الملک

چنین گفت مر شاه‌را پهلتن[1] * که بادا سرت برتر از انجمن[2]
بخواهشگری آمدم نزد شاه * همان از پی طوس و بهر سپاه[3]
چنان دان که کس بی بهانه[4] نمرد * ازین در سخنها بباید شمرد[5]
و دیگر گزان[6] بدگمان بد[7] سپاه * که فرّخ برادر نبد نزد[8] شاه[9]
همان طوس[10] تند[11]ست و هشیار نیست * و دیگر که جان پسر خوار نیست
چو در پیش او کشته شد ریونیز[12] * زرسپ آن جوان سرافراز نیز[13]
گر او[14] برفروزد نباشد شگفت * جهانجوی‌را[15] کین نباید گرفت[16]
بدو گفت خسرو که ای[17] پهلوان * دلم پر ز تیمار شد زان[18] جوان[19]
کنون پند تو داروی جان بود * وگر[20] چه دل از درد پیچان بود
بپوزش بیامد سپهدار طوس * بپیش سپهبد زمین داد بوس[21]

---

1 K—بدو گفت کای مهتر بافرین; I, IV—بدو گفت کای مهتر با آفرین (метр нарушен).
2 K—بتو شادمان تخت و گاه و نگین; I, IV—ز تو شادمان تاج و تخت و نگین; K, I, IV, VI—доб.:

ز طوس و ز لشکر بیازرد شاه * بمن بخش هر چند بدشان [K—شان بد] گناه
چو فرزند و داماد را [K—او] کشته دید [K—شد] * ز مغز و دلش رای شد ناپدید [K—برگشته شد]

3 VI—که بخشد بمن طوس‌را از گناه; K, I, IV—б. оп.; VI—доб.:

(метр нарушен) دگر گفت مهتر بافرین * ز تو شادمان تاج و تخت و نگین

4 K—بی زمانه; I, IV, VI—که او بی زمانه 5 K—دلت را ز هر غم بباید سترد; I, IV, VI—دلت [VI—دلم] راه غم‌را نباید سپرد; K—б. стоит после б. 58; I, IV—доб.:

چه بیرون شود جان چه بیرون کنند * نماند وگر سیصد افسون کنند

K, VI—доб. вариант этого б. 6 VI—ازو 7 I, IV, VI—شد 8 I, IV—نشد پیش 9 K—бб. 57, 58 стоят после б. 61. 10 K, I, IV, VI—یکی آنک 11 I—تیز; IV, VI—پیر 12 I, IV—شیر 13 K, VI—زرسپ جوان [VI—سوار آن] سرافراز نیز; I, IV—زرسپ [I—доб. آن] سرافراز گرد دلیر 14 K—اگر 15 K, I, IV, VI—ازو شاه‌را 16 I, IV, VI—порядок бб.: 59, 60, 61, 58. 17 K—کیخسرو ای 18 K—از 19 VI—доб.:

کنون بودنی بود و این کار بود * اگرچه دل از درد بیمار بود

20 K, VI—اگر 21 K, I, IV, VI—به پیش شه اندر [IV—ایدر] شده [K—شد او] چاپلوس; K, I, IV, VI—доб. бб.:

ببخشید خسرو گناه سپاه * گرانمایگان برگرفتند راه

همی[1] آفرین کرد[2] بر شهریار — که نوشه بدی[3] تا بود روزگار
زمین بندهٔ[4] تاج و تخت[5] تو باد — فلک مایهٔ[6] فرّ[7] و بخت[8] تو باد
منم دل پر از غم ز[9] کردار خویش — بغم بسته جانرا ز[10] تیمار خویش
همان نیز جانم پر از شرم شاه — زبان پر ز پوزش روان[11] پر گناه[12]
ز پاکیزه جان فرود و[13] زرسپ — همی برفروزم چو آذرگشسپ
اگر من گنهکارم از انجمن — همی پیچم از کردهٔ خویشتن
بویژه ز بهرام وز ریونیز — همی جان خویشم نباید[14] بچیز
اگر شاه خشنود گردد ز من — وزین نامور بی[15] گناه انجمن
شوم کین این ننگ باز آورم — سر شیب[16] را بر فراز آورم[17]
همه رنج لشکر بتن بر[18] نهم — اگر جان ستانم اگر[19] جان دهم
ازین پس بتخت و کله ننگرم — جز از[20] ترک رومی[21] نبینند[22] سرم
ز گفتار او شاد شد شهریار — دلش تازه شد چون گل اندر بهار[23]

* * *

چو تاج خور روشن[24] آمد پدید — سپیده ز خمّ کمان بردمید
سپهبد بیامد بنزدیک[25] شاه — ابا او[26] بزرگان ایران سپاه

چو خورشید برزد سنان از نشیب * شتاب آمد از رفتن اندر فریب [K—نهیب]
بدرّید پیروزه پیراهنش * پدید آمد آن [K—آن оп.] لعل رخشان تنش
سپهبد بیامد بنزدیک شاه * ابا گیو [طوس—VI] و گردان ایران سپاه

[1] K—بسی [2] K, I, IV, VI—خواند [3] K, I, VI—بزی; IV—تو شه بزی [4] IV—پایهٔ [5] K—تخت و تاج [6] I, IV, VI—پایهٔ [7] I, IV, VI—زور [8] K—مایه‌پرور ز بخت [9] VI—پر از درد [10] K, I, IV, VI—جگرخسته از [VI—و] درد [11] K—تنی; I, IV, VI—تنم [12] VI—بیگناه [13] VI—جانی و فرود [14] I—نباید; IV—نباشد [15] K, I, IV—پر [16] Л—سر و پشت; K—سر بسته را [17] K—доб.:

همه گنج نوذر بلشکر دهم * وزان پس سپاسی بسر برنهم

[18] VI—در [19] K, I—وگر [20] I, IV—بجز [21] I, IV—چینی [22] VI—نبندد [23] K, VI—доб.:

همی رای زد با تهمتن براز * چه با نامداران گردن فراز

I, IV—доб. вариант этого б.; см. б. 99. [24] I, IV, VI—چو خورشید تابنده [25] I, IV—دمان نزد [26] K, I, IV, VI—بهم با

بدیشان چنین گفت شاه جهان — که هرگز پی کین نگردد[1] نهان
ز تور و ز سلم[2] اندرآمد[3] سخن — ازان کین پیشین و رزم[4] کهن
چنین ننگ بر شاه[5] ایران نبود[6] — زمین پر ز خون دلیران نبود[6]
همه[7] کوه پر[8] خون گودرزیان[9] — بزنّار خونین ببسته[10] میان
همان[11] مرغ و ماهی بریشان بزار — بگرید بدریا و بر[12] کوهسار[13]
از ایران[14] همه دشت تورانیان — سر و دست و پایست[15] و پشت و میان
شمارا همه شادمانیست[16] رای — بکینه نجنبد همی دل ز جای
دلیران همه دست کرده بکش — بپیش خداوند[17] خورشیدفش[18]
همه همگنان خاک دادند بوس — چو رهّام و گرگین چو[19] گودرز و[20] طوس
چو خرّاد[21] با زنگهٔ شاوران — دگر بیژن و[22] گیو و[23] کنداوران
که ای شاه نیک اختر و[24] شیردل — ببرده ز شیران بشمشیر[25] دل
همه یک بیک پیش تو[26] بنده ایم — ز تشویر خسرو سر افگنده ایم
اگر جنگ[27] فرمان دهد شهریار — همه سر[28] فشانیم در کارزار[29]
سپهدار پس گیورا پیش خواند — بتخت گرانمایگان[30] برنشاند
فراوانش بستود و بنواختش — بسی خلعت و[31] نیکوی ساختش
بدو گفت کاندر[32] جهان رنج من — تو بردی[33] و بی بهری[34] از گنج من

---

[1] K, VI—نماند [2] I, IV—ز سلم و ز تور [3] I, IV—آید [4] IV, VI—روز [5] K—شهر [6] IV—ببود [7] I, IV, VI—همی [8] K, I, IV, VI—از [9] I, IV—ایرانیان [10] I, IV, VI—ببندد [11] VI—همی [12] I, VI—در [13] K—مرغزار; I, IV, VI—جویبار [14] IV—ایرانیان (метр нарушен). [15] IV—رایست [16] K—همه ساله اینست [17] I, IV, VI—جهاندار [18] K—برفتند پیشش پرستارفش [19] K, I, IV, VI—و گرگین [20] Л—و оп. [21] K—فرهاد [22] Л, K, IV, VI—و оп. [23] Л, IV, VI—و оп. [24] K, I, IV, VI—و оп. [25] K, I, IV, VI—بدل برده از تیر شمشیر [IV—و оп.] و [VI—تیغ; I, IV—شیر] [26] I, IV—همه پیش تو یک بیک [27] I, IV—زانک [28] I, IV—روان بر [29] I, IV, VI—доб.:

نبیند ز ما هیچ مانند شاه * مگر تیره گردد رخ هور و ماه

K—доб.:

نبیند ز ما شاه ازین پس گناه * مگر تیره گردد رخ هور و ماه

[30] I, IV, VI—گرانمایگی [31] VI—و оп. [32] K—اندر [33] K—جستی; I, IV—جویی; VI—بینی [34] K, VI—بهره

نباید که بی رای تو پیل و کوس	سوی جنگ راند[1] سپهدار طوس
بتندی مکن سهمگین کار خرد[2]	که روشن‌روان باد بهرام گرد
ز گفتار بدگوی وز نام و ننگ	جهان کرد بر خویشتن تار و تنگ
درم داد و روزی‌دهان را بخواند	بسی با سپهبد سخنها[3] براند
همان[4] رای زد با تهمتن بران[5]	چنین تا رخ روز شد در نهان[6]
چو خورشید برزد سنان از نشیب	شتاب آمد از رفتن با نهیب
سپهبد بیامد بنزدیك شاه	ابا گیو گودرز و چندی سپاه
بدو داد شاه اختر کاویان	برانسان که بودی برسم کیان[7]
ز اختر یکی روز فرّخ بجست	که بیرون شدن‌را کی آید[8] درست
همی رفت با کوس خسرو[9] بدشت	بدان[10] تا سپهبد بدوبر[11] گذشت
یکی لشکری همچو کوه سیاه	گذشتند بر پیش بیدار شاه[12]
پس[13] لشکر اندر سپهدار طوس	بیامد[14] بر شه زمین داد بوس[15]
برو آفرین کرد و برشد خروش	جهان آمد از بانگ[16] اسپان بجوش
یکی ابر بست از بر[17] گرد سم	برآمد خروشیدن گاودم
ز بس جوشن و کاویانی درفش	شده روی گیتی سراسر بنفش
تو خورشید گفتی به آب اندر است	سپهر و[18] ستاره بخواب[19] اندر است
نهاد از بر پیل پیروزه مهد	همی رفت زین گونه تا رود شهد

* * *

[1] VI— بجنگ اندرآرد [2] I, IV— ندیدی مگر سهمگین دست‌برد [3] K, IV— با سپهدار بسی؛ VI— شبی [4] K— همی؛ I, IV— با سپهبد بچر پی؛ VI— با سپهدار چر پی؛ I— خوبی [5] K— براز؛ I, IV, VI— دران [6] K— چه با نامداران گردن فراز؛ K, I, IV, VI—б. стоит после б. 76.
[7] K, I, IV, VI—бб. 100, 101 оп.; K, I, IV—б. 102 стоит после б. 104; VI—б. 102 стоит после б. 106; Б— و شاور رستم فیه و طالت مفاوضتهم تراجعهم حتی استقرّت آراؤهم علی أن یولی طوسا سالاریة العسکر و یعود ثانیا الی قتال توران [8] IV— آرد [9] K— همی بود با پیل و کوس آن؛ VI— همی بود با کوس و پیلان؛ I, IV— پیل بر پهن همی بود با پیل و کوس آن
[10] K, I, IV, VI— چنین [11] K, I, IV, VI— بروبر [12] VI—б. оп. [13] VI— بسی [14] VI— پیاده
[15] I, IV—бб. 105, 106 оп. [16] K— سمّ؛ VI— جهان پر شد از جنگ [17] K— هوا؛ I, IV, VI— پی
[18] VI— سپه را [19] VI— بآب

همیونی بکردار باد دمان   بشد نزد پیران هم اندر زمان
که من جنگ‌را گردن افراخته   سوی رود شهد آمدم ساخته
چو بشنید پیران غمی گشت سخت   فروبست بر پیل ناکام[1] رخت
برون رفت با نامداران خویش   گزیده دلاور سواران خویش
که ایران سپه‌را ببینند که[2] چیست   سرافراز چندست و[3] با طوس کیست
رده برکشیدند زان سوی رود   فرستاد نزد سپهبد درود
وزین روی لشکر بیاورد[4] طوس   درفش همایون و پیلان و[5] کوس
سپهدار پیران[6] یکی چرب[7] گوی   ز ترکان فرستاد نزدیك اوی
بگفت آنك[8] من با فرنگیس و[9] شاه   چه کردم ز خوبی[10] بهر جایگاه
ز درد سیاوش خروشان بدم   چو بر آتش تیز جوشان بدم[11]
کنون بار تریاك زهر آمدست   مرا زو همه رنج[12] بهر آمدست
دل طوس غمگین شد از کار[13] اوی   بپیچید زان درد و پیکار[14] اوی
چنین داد پاسخ که از مهر تو   فراوان نشانست بر چهر تو[15]
سر آزاد کن[16] دور شو زین[17] میان   ببند این در بیم[18] و راه[19] زیان
بر شاه ایران شوی با[20] سپاه   مکافات یابی به نیکی ز شاه
بایران[21] ترا پهلوانی دهد[22]   همان افسر خسروانی دهد[22]
چو یاد آیدش خوب کردار تو   دلش رنجه گردد ز تیمار[23] تو[24]

---

[1] K, I, IV, VI—[K—گاه] بناکام [I, IV—باید] که بربست بایست [2] K—دل و رای; I, IV, VI—بداند که [3] Л, I—و оп. [4] VI—بیاراست [5] Л, VI—و оп. [6] K, I, IV—ترکان [7] VI—خوب [8] VI—او که [9] VI—و оп. [10] K, I, IV—بخوبی; VI—بخوبی چه کردم [11] VI—بریان شدم [12] K, I, IV, VI—درد [13] I, IV—مهر [14] K—گرم گفتار; I, IV—فراوان نشان [IV—از] دید بر چهر; VI—درد گفتار [15] I, IV—вместо б.:

فرستاده‌را گفت پس پهلوان * که رو پیش پیران روشن‌روان
بگویش که گر راست گویی سخن * مرا با تو گفتار آمد ببن

[16] VI—آزادگان [17] K—گر آزادهٔ دور شو از [18] I, IV—کین [19] K—و ببند این رهم‌را ز سود; IV—کین و این (метр нарушен). [20] T—بی [21] K—بر ایران [22] VI—دهند [23] I, IV—بتیمار
[24] K—доб.:

چنان‌چون بود درخور پهلوان * بسازد جهاندار شاه جوان

چنین[1] گفت گودرز و گیو و[2] سران — بزرگان و[3] تیمارکش[4] مهتران
سراینده‌ٔ پاسخ آمد چو باد — بنزدیک پیران ویسه نژاد
بگفت آنچ بشنید[5] با پهلوان — ز طوس و ز گودرز روشن روان
چنین داد پاسخ که من روز و شب — بیاد سپهبد گشایم دو لب
شوم هرچ[6] هستند پیوند من — خردمند کو بشنود پند من
بایران گذارم بر و بوم و رخت — سر نامور بهتر از تاج و تخت
وزین[7] گفتها بود مغزش تهی — همی جست[8] نو روزگار بهی[9]

* * *

هیونی برافگند هنگام[10] خواب — فرستاد[11] نزدیک[12] افراسیاب
کز ایران سپاه آمد و پیل و کوس — همان گیو و گودرز و رهّام[13] و طوس
فراوان فریبش فرستاده ام — ز هر گونه‌ٔ بندها[14] داده ام
سپاهی ز جنگ آوران[15] برگزین[16] — که بر زین شتابش بیاید[17] ز کین[18]
مگر بومشان[19] از بنه برکنیم — بتخت[20] و بگنج[21] آتش[22] اندرزنیم
وگر نه ز کین سیاوش سپاه — نیاساید از جنگ[23] هرگز نه[24] شاه
چو بشنید افراسیاب این سخن — سرانرا بخواند از همه[25] انجمن[26]

---

[1] K—همی; I—همین [2] VI—و оп. [3] Л—و оп. [4] VI—بیداردل [5] K—بشنود [6] K, I, IV, VI—هر که [7] I, IV—ازین [8] I, IV, VI—گفت [9] K—پیروز گاه مهی; Б—перевод бб. 112—135 оп. [10] Л, I, IV—نزدیك [11] K—سراینده [12] I, IV—سراینده شد پیش [IV—نزد]; VI—سراینده‌ٔ نزد [13] K—گرگین; I, IV—شیدوش; VI—برزین [14] IV—پندها (بند: عهد و پیمان و شرط — رک. بیت 146) [15] K—کند آوران [16] IV—پر ز کین [17] K—نشانش نماند; I, IV—شتابش نگیرد [IV—سناذش]; VI—ستایش نگیرد [18] I, IV—بکین; VI—نگین [19] VI—بیخشان [20] K—بکاخ [21] I, IV—و یا سربسر [22] VI—ببازو بگنج اندر [23] I, IV, VI—رنج [24] Л, K, IV, VI—هر کو نه [25] K, VI—بخواند و سراسر ز بن; I, IV—بخواند آنزمان ز [26] K, I, IV, VI—доб.:

بایشان بگفت آن [I, IV—این] سخنها که رفت * بکین‌تان [K, VI—که بر کین] بباید همی رفت تفت

یکی[1] لشکری ساخت افراسیاب — که تاریك شد چشمهٔ آفتاب
دهم روز لشکر بپیران رسید — سپاهی کزو شد زمین[2] ناپدید
چو لشکر بیاسود[3] روزی بداد — سپه برگرفت[4] و بنه برنهاد
ز پیمان بگردید وز یاد[5] عهد — بیامد دمان تا لب رود شهد
طلایه بیامد بنزدیك طوس — که بربند بر کوههٔ پیل[6] کوس[7]
که پیران نداند سخن[8] جز فریب — چو[9] داند که تنگ اندرآمد نهیب[10]
درفش جفاپیشه آمد پدید — سپه بر لب رود صف برکشید
بیاراست لشکر سپهدار طوس — بهامون کشیدند پیلان و[11] کوس
دو رویه سپاه اندرآمد چو کوه — سواران ترکان و ایران[12] گروه
چنان شد ز گرد سپاه[13] آفتاب — که آتش برآمد ز دریای آب
درخشیدن[14] تیغ و ژوپین و خشت — تو گفتی شب اندر[15] هوا لاله کشت
ز بس ترگ زرّین و زرّین سپر[16] — ز جوش سواران زرّین[17] کمر[18]
برآمد یکی ابر چون سندروس[19] — زمین گشت از گرد چون آبنوس[20]
سر سروران زیر گرز گران — چو سندان شد[21] و پتك آهنگران
ز خون رود گفتی[22] میستان[23] شدست — ز نیزه هوا چون نیستان شدست
بسی سر گرفتار دام[24] کمند — بسی خوار گشته تن ارجمند
کفن جوشن و بستر از خون و خاك — تن نازدیده[25] بشمشیر چاك[26]

---

1 K—گران 2 Л—جهان 3 I—доб. و 4 K—برنشست 5 K, I, IV, VI—نکرد ایچ یاد و ز 6 VI—بهامون کشیدند پیلان و 7 I, IV—б. оп.; I, IV, VI—доб.:
چنین گفت با طوس گودرز [گودرز با طوس—IV] پیر * که ای پهلوان این سخن یاد گیر
8 VI—همی 9 IV—که; VI—چه 10 K, I, IV, VI—نشیب 11 Л—و оп. 12 I, IV, VI—ایران و توران 13 I, IV—سپه 14 I, IV—درفشنده [درخشنده—IV] شد; VI—درفشیدن 15 I, IV, VI—که شب در 16 IV—رویین سپر; VI—زرّین زرّینه سر 17 VI—بزرّین 18 I, IV, VI—обратный порядок мисра. 19 Л—آبنوس 20 Л—همی بوسه داد از بر سندروس; K—ستاره همی از سرش داد بوس; Л—б. стоит после б. 183. 21 I, IV, VI—بد 22 K—زمین گفتی از خون 23 I, IV—که بستان 24 K—خمّ 25 I, IV—بر و سینه کرده 26 VI—доб.:
جهانا عجب دارم از کرد تو * که جز آدمی نیست نان‌خورد تو

زمین ارغوان و زمان[1] سندروس   سپهر و ستاره پر آوای کوس
اگر تاج جوید[2] جهانجوی[3] مرد   وگر خاك گردد بروز[4] نبرد
بناکام می[5] رفت باید[6] ز دهر   چه زو بهر[7] تریاك یابی[8] چه زهر
ندانم سرانجام و[9] فرجام[10] چیست   برین رفتن[11] اکنون بباید گریست

* * *

یکی نامداری بد ارژنگ نام   بابر اندرآورده از جنگ نام[12]
برآورد[13] از دشت آورد[14] گرد   از ایرانیان جست چندی[15] نبرد
چو از دور طوس سپهبد بدید   بغرّید و تیغ از میان برکشید
بپور[16] زره گفت نام[17] تو چیست   ز ترکان[18]. جنگی ترا یار[19] کیست[20]
بدو گفت ارژنگ جنگی منم   سرافراز و[21] شیر درنگی منم
کنون خاك‌را از تو رخشان[22] کنم   بآوردگه[23] بر سرافشان کنم
چو گفتار پور زره شد[24] ببن[25]   سپهدار ایران شنید این سخن
بپاسخ ندید[26] ایچ رای[27] درنگ   همان آبداری که بودش بچنگ
بزد بر سر و[28] ترگ آن نامدار   تو گفتی تنش سر نیاورد[29] بار
برآمد ز ایران سپه بوق و کوس   که پیروز بادا سرافراز طوس[30]
غمی[31] گشت پیران ز[32] توران سپاه   ز ترکان[33] تهی ماند آوردگاه[34]
دلیران توران[35] و کنداوران   کشیدند شمشیر و گرز گران[36]

---

[1] K— هوا [2] K, I, IV— یابد; VI— دارد [3] I— جهاندار; IV, VI— جهاندیده [4] K— آورد و دشت; I, IV, VI— خاك آورد و خون [5] I, IV— از ایدر کجا; VI— گر ایدون کجا [6] K— از ایدون کجا رفتنی ای [7] K, I, IV, VI— بهره [8] I, IV, VI— یابم [9] Л— و оп. [10] K— فرجام [11] I— رفته [12] VI— کام [13] K, I, IV, VI— برانگیخت [14] K— ارژنگ [15] I, IV, VI— ننگ و [16] IV— بتور [17] Л— کام; K— بدان مرد گفتا ترا نام [18] I— گردان [19] Л— کنون نام [20] K— کام چیست [21] K, I, IV, VI— و оп. [22] K, I, IV, VI— جوشان [23] K, VI— برآوردگه [24] K— ارژنگ آمد [25] VI— بمن [26] K— نکرد [27] K— یاد و; I, IV— جای [28] Л— و оп. [29] IV— بیاورد [30] K, VI— که [VI— چو] پیروز باز آمد از رزم; I, IV—б. оп. [31] VI— غمین [32] I, IV— پیران و; VI— ز оп. [33] K, I, IV, VI— گردان [34] I, IV, VI— آرامگاه [35] Л, K— ترکان [36] I, IV—доб.:

بدادند آواز بر یکدگر * بگفتند هر گونه شیران نر

که یکسر بکوشیم و جنگ آوریم   جهان بر دل طوس تنگ آوریم
چنین گفت هومان که امروز جنگ   بسازید و دلرا مدارید[1] تنگ
گر ایدونك زیشان[2] یکی نامور   ز لشکر برارد به[3] پیکار سر
پذیره[4] فرستیم گردی دمان[5]   ببینیم تا بر که[6] گردد زمان
وزیشان بتندی[7] نجوییمد[8] جنگ   بباید یك امروز کردن درنگ
بدانگه[9] که لشکر بجنبد ز جای   تبیره[10] برآید ز پرده‌سرای
همه یکسره گرزها بر[11] کشیم   یکی از لب رود برتر کشیم
بانبوه رزمی بسازیم سخت   اگر یار باشد جهاندار و[12] بخت[13]

* * *

پاسپ عقاب اندرآورد پای   برانگیخت آن بارگی[14] را ز جای
تو گفتی یکی بارهٔ آهنست   وگر کوه البرز در جوشنست
به پیش سپاه اندرآمد بجنگ   یکی خشت رخشان گرفته بچنگ
بجنبید طوس سپهبد ز جای   جهان پر شد از نالهٔ کرّنای[15]
بهومان چنین گفت کای[16] شوربخت   ز پالیز کین برنیامد[17] درخت
نمودم بارژنگ یك دست برد   که بود از شما نامبردار و گرد[18]
تو اکنون همانا بکین آمدی   که با خشت بر پشت زین آمدی
بجان و سر شاه ایران سپاه   که بی[19] جوشن و گرز و[20] رومی[21] کلاه
بجنگ تو آیم بسان پلنگ   که از کوه یازد بنخچیر چنگ
ببینی تو پیکار[22] مردان مرد[23]   چو آورد گیرم بدشت نبرد[24]

---

1 K, I, IV, VI—بسازیم و دلها نداریم 2 K—ایدونك کزیشان; IV—کزیشان 3 K—ز
4 K—به تیره 5 VI—زمان 6 K, VI—چه 7 K, I, IV, VI—بتیزی 8 K, I, IV, VI—نجوییم
9 VI—نداند 10 VI—به تیره 11 I, IV—گرز و خنجر 12 Л, I, VI—و оп. 13 Л—далее следует б. 155; Б—перевод бб. 164—183 оп. 14 I, IV, VI—بارکش 15 K—обратный порядок мисра.
16 K, I, IV, VI—چنین گفت کز ویسهٔ 17 K, I, IV, VI—برآید [VI—درآید] [I—کی کین] کین کی
18 Л—کنون پای دار ای سرافراز گرد 19 IV—با 20 K—تیغ و; VI—و оп. 21 IV—ژوپین
22 I, IV—این کار 23 K—جنگ آوران 24 K—به تیغ و سنان و بگرز گران; K—доб.:
بدانی تو آورد مردان مرد * چو آورد گیرم بدشت نبرد

چنین پاسخ آورد هومان بدوی — که بیشی نه خوبست بیشی مجوی[1]
گر ایدونک بیچارهٔ را زمان — بدست تو آمد[2] مشو در[3] گمان
بجنگ من ارژنگ روز نبرد — کجا داشتی خویشتن را بمرد
دلیران لشکر ندارند[4] شرم — نجوشد[5] یکی را[6] برگ[7] خون گرم
که پیکار ایشان[8] سپهبد کند[9] — برزم[10] اندرون دستشان[11] بد کند[9]
کجا بیژن و[12] گیو[13] آزادگان — جهانگیر گودرز کشوادگان
تو گر[14] پهلوانی ز قلب[15] سپاه — چرا آمدستی بدین[16] رزمگاه
خردمند بیگانه[17] خواند ترا — هشیوار[18] دیوانه[19] خواند[20] ترا
تو شو اختر کاویانی[21] بدار — سپهبد نیاید[22] سوی کارزار
نگه کن که خلعت کرا داد شاه — ز گردان که جوید نگین و کلاه
بفرمای تا جنگ شیر آورند — زبردست را[23] دست زیر[24] آورند
اگر تو شوی کشته بر[25] دست من — بد آید بدان نامدار انجمن[26]
سپاه تو بی یار و بیجان[27] شوند — اگر زنده مانند پیچان شوند
و دیگر که گر بشنوی[28] گفت راست — روان و دلم بر زبانم[29] گواست
که پردرد باشم ز[30] مردان مرد — که پیش من آیند روز[31] نبرد
پس از رستم زال سام سوار — ندیدم چو تو نیز یک نامدار[32]
پدر بر پدر نامبردار و[33] شاه — چو تو جنگجویی نیابد[34] سپاه[35]
تو شو تا ز لشکر یکی نامجوی — بباید بروی[36] اندرآریم روی
بدو گفت طوس ای سرافراز مرد — سپهبد منم هم سوار نبرد

---

1 I, IV, VI— مگوی 2 VI— آید 3 K, IV, VI— بد 4 IV— بدارید 5 VI— بجوشد 6 K— یکی را نجوشد 7 I, IV, VI— بتن 8 K, I, IV, VI— گرشان 9 K, I, IV— شدست; VI— بدست 10 K— بجنگ 11 K— دستها 12 Л— و оп. 13 Л— بیژن گیو از; K, I, IV— گیو و 14 VI— اگر 15 K— و پشت 16 K— سوی 17 K— دیوانه 18 IV— доб. و 19 K— بیگانه 20 K, I— داند 21 I, IV— کاویان را 22 IV— نیامد 23 K— یلانرا همه 24 VI— زیر دست 25 VI— در 26 I— б. оп. 27 Л— بیجان و بی‌تن; K— یکباره بی جان 28 I, IV— دگر [IV— وگر] با تو گویم یکی; VI— و دیگر بگویم یکی 29 VI— زبان و 30 Л— باشند 31 I, IV, VI— که آیند پیشم بروز 32 K— б. стоит после б. 210. 33 VI— و оп. 34 K— چه باید; I, IV— چه یابد; VI— که یابد 35 K— обратный порядок мисра. 36 VI— برون

تو هم نامداری ز توران سپاه　　چرا رای کردی بآوردگاه[1]
دلت گر پذیرد یکی پند من　　بجویی بدین کار پیوند من[2]
کزین کینه[3] تا زنده ماند یکی　　نیاسود خواهد سپاه اندکی
تو[4] با خویش و پیوند و[5] چندین سوار　　همه پهلوان و همه نامدار[6]
بخیره مده خویشتن را بباد　　بباید که پند من آیدت یاد
سزاوار کشتن هر آنکس که هست　　بمان تا بیازند[7] بر[8] کینه دست
کزین کینه[9] مرد گنه‌کار هیچ　　رهایی نیابد[10] خردرا مپیچ[11]
مرا شاه ایران چنین داد پند　　که پیران نباید که یابد گزند
که او ویژه پروردگار منست　　جهاندیده و دوستدار[12] منست
به بیداد بر خیره با او[13] مکوش　　نگه کن که دارد بپند تو گوش
چنین گفت هومان به[14] بیداد و داد　　چو فرمان[15] دهد شاه فرّخ‌نژاد
بران[16] رفت باید به بیچارگی　　سپردن بدو دل بیکبارگی
همان رزم[17] پیران نه بر آرزوست　　که او راد و آزاده و نیک‌خوست
بدین گفت‌وگوی اندرون بود طوس　　که شد گیورا روی چون سندروس
ز لشکر بیامد بکردار باد　　چنین گفت کای[18] طوس فرّخ[19] نژاد[20]
فریبنده[21] هومان[22] میان دو صف　　بیامد دمان[23] بر لب آورده کف
کنون با تو چندین چه گوید براز　　میان دو صف گفت‌وگوی دراز[24]

---

1 K—چرا آمدستی بدین رزمگاه; I—چرا آمدی پیش من رزم‌خواه; IV, VI—خرامان بیایی بنزدیک شاه
2 I, IV, VI—б. оп.; K—вместо б.:

اگر پند من سربسر بشنوی * بدین پند و گفتار من بگروی
برانی برینسان بکینه سپاه * خرامان شوی تا بنزدیک شاه

3 VI—گونه　4 VI—چو　5 VI—و оп.　6 I, IV—б. оп.　7 K—بدان تا بیارند　8 I—بیازد برین; IV—نیارد بدین　9 VI—وزین گونه　10 K—نباشد　11 K, I, IV, VI—بسیچ　12 K—گوش دار　13 K, I, IV—با او بخیره; VI—ببیداد و بر خیره بر ما　14 Л, I, IV, VI—که　15 Л—که پیمان　16 I, IV, VI—بدان; K—مرا　17 K, I, IV, VI—جنگ　18 K—با　19 VI—نوذر　20 Л—бб. 224—227 приписаны на полях другим почерком.　21 I, IV—فرستاده; VI—فرستاد　22 K, I, IV, VI—ترکی　23 VI—چنین　24 VI—вместо б.:

کنون با تو چندین چه گوید همی * بدین گفت و گودر چه جوید همی
سخن با تو چندین چه گوید براز * میان دو صف گفت‌وگوی دراز

سخن جز بشمشیر با او[1] مگوی　　مجوی از در[2] آشتی هیچ روی
چو بشنید هومان برآشفت سخت　　چنین گفت با گیو بیداربخت
ایا[3] گم‌شده بخت آزادگان　　که گم باد گودرز کشوادگان
فراوان[4] مرا دیدهٔ روز جنگ　　بآوردگه[5] تیغ هندی بچنگ
کس از تخم کشواد جنگی نماند　　که منشور تیغ مرا برنخواند
ترا بخت چون روی آهرمنست　　بخان تو تا[6] جاودان شیونست
اگر من شوم کشته بر[7] دست طوس　　نه برخیزد آیین[8] گوپال و کوس
بجایست پیران و افراسیاب　　بخواهد شدن خون من[9] رود آب[10]
نه گیتی شود پاك ویران ز من　　سخن راند باید بدین انجمن[11]
وگر طوس گردد بدستم[12] تباه　　یکی ره نیابند ز[13] ایران سپاه[14]
تو اکنون بمرگ[15] برادر گری　　چه[16] با طوس نوذر[17] کنی داوری
بدو گفت طوس این چه آشفتنست　　بدین دشت پیکار تو با منست[18]
بیا تا بگردیم و کین آوریم　　بجنگ ابروان پر ز چین[19] آوریم
بدو[20] گفت هومان که دادست مرگ　　سری زیر تاج و سری زیر ترگ
اگر[21] مرگ باشد مرا[22] بی گمان　　بآوردگه به که[23] آید زمان
بدست[24] سواری که دارد هنر　　سپهبدسر و گرد و پرخاشخر[25]
گرفتند هر دو عمود گران　　همی حمله برد آن برین این بران

---

1 K—وی　2 I, IV—بنه　3 K, I, IV, VI—که ای　4 Л, VI—یلان; I, IV—بلاون　5 K, I, IV—بآورد با; VI—برآورده با　6 K, VI—بجان تو با　7 VI—در　8 VI—آواز　9 K, VI—همه [VI—همی] خون بخواهد شدن　10 IV—بخواهند کینم هم‌اندر شتاب　11 K, I, IV, VI—б. оп.　12 VI—بکینه　13 VI—نباید دگر ره از　14 K, IV—б. оп.; I—бб. 236—239 оп.　15 I—بجنگ; IV, VI—بدرد; K—بخون　16 I, IV, VI—نه　17 K, I—جنگی; VI—داور　18 VI—بر تنست　19 K—آسمان بر زمین　20 K—بدل　21 VI—همی　22 K, I, IV—همی; VI—اگر　23 I, IV—برسر　24 IV—بدشت　25 K—доб.:

درآمد سپهدار طوس دلیر * بدو گفت کای پر هنر نرّه شیر
که هومان ز چنگم نخواهد گذشت * بریزم ورا خون برین پهن دشت

زمی[1] گشت گردان[2] و شد روز تار　　　یکی ابر بست از بر[3] کارزار[4]
تو گفتی شب آمد بریشان بروز　　　نهان گشت[5] خورشید گیتی فروز
ازان چاک چاک عمود گران　　　سرانشان چو سندان آهنگران
بابر اندرون بانگ پولاد خاست　　　بدریای شهد اندرون باد خاست
ز خون بر کف شیر کفشیر بود　　　همه دشت پر بانگ شمشیر بود
خم آورد رویین[6] عمود گران　　　شد آهن بکردار چاچی کمان[7]
تو گفتی که سنگست سر زیر ترگ　　　سیه شد ز زخم[8] یلان روی مرگ
گرفتند شمشیر هندی بچنگ　　　فروریخت آتش ز پولاد و[9] سنگ[10]
ز نیروی گردنکشان تیغ تیز　　　خم آورد و در[11] زخم شد ریز ریز[12]
همه[13] کام[14] پر خاک[15] و پر[16] خاک[17] سر　　　گرفتند هر دو دوال کمر
ز نیروی گردان گران شد[18] رکیب　　　یکی را نیامد[19] سر اندر نشیب
کمربند بگسست و[20] هومان بجست[21]　　　یکی اسپ آسوده را[22] برنشست[23]
سپهبد سوی ترکش آورد چنگ[24]　　　کمانرا بزه کرد و تیر خدنگ[25]
بران نامور تیرباران گرفت　　　چپ و راست جنگ سواران گرفت
ز پولاد پیکان[26] و پرّ عقاب　　　سپر کرد بر پیش روی[27] آفتاب
جهان چون ز شب رفته[28] دو پاس گشت　　　همه روی[29] کشور پر الماس گشت

---

[1] K, I, IV, VI — زمین　[2] K — تاریک　[3] IV — در　[4] VI — доб.:
یکی قرص خورشید گیتی‌فروز * بشد از جهان آفتاب ناپدید (так)
[5] K — فرو رفت　[6] Л — رومی; VI — روی　[7] K — бб. 250—252 оп.　[8] K — جنگ; I, IV — زور; VI — روی　[9] Л, IV, VI — و оп.　[10] VI — доб.:
دو پهلو ازانسان برآویختند * همی خاک با خون برآمیختند
[11] I, IV, VI — از　[12] VI — доб.:
همان تیغ از دست بنداختند * بر آوردگه بر همی تاختند
[13] K, I, IV, VI — چو شد　[14] VI — کار　[15] I, IV, VI — بی آب　[16] T — بر　[17] K — آب　[18] I, IV, VI — بد　[19] I, IV, VI — که آید یکی را　[20] VI — و оп.　[21] Л — بند قبای　[22] I, VI — آسوده تر　[23] Л — رهای شدند آن یک ز دیگر (метр нарушен).　[24] K — دست　[25] K — پیوست　[26] VI — پیکان پولاد　[27] K — پیش او; I, IV — بر; حجابی شدند از VI — در پیشش شست
[28] Л — چون شب تیره از　[29] I, IV, VI — تو گفتی که

ز تیر خدنگ اسپ هومان بخست / تن بارگی گشت با[1] خاک پست[2]
سپر بر[3] سر آورد و ننمود[4] روی / نگه داشت هومان[5] سر از تیر[6] اوی[7]
چو اورا پیاده بران رزمگاه / بدیدند گفتند[8] توران سپاه
که پردخت ماند کنون[9] جای اوی / ببردند پرمایه بالای اوی
چو هومان بران زین توزی نشست / یکی تیغ بگرفت هندی[10] بدست
که آید دگر باره بر جنگ[11] طوس / شد از شب جهان تیره[12] چون آبنوس[13]
همه[14] نامداران پرخاشجوی / یکایک بدودر[15] نهادند روی
چو[16] شد روز تاریک و بیگاه گشت[17] / ز جنگ یلان[18] دست کوتاه گشت[19]
بپیچید هومان جنگی عنان / سپهبد بدو راست کرده سنان
بنزدیک پیران شد از رزمگاه / خروشی برآمد ز توران سپاه
ز تو خشم[20] گردنکشان[21] دور باد / درین[22] جنگ[23] فرجام ما[24] سور باد[25]
که چون بود رزم[26] تو ای نامجوی[27] / چو با طوس روی اندرآمد بروی[28]
همه پاک ما[29] دل[30] پر از خون بدیم / جز ایزد نداند[31] که ما چون بدیم
بلشکر چنین[32] گفت هومان شیر / که ای رزمدیده سران دلیر

---

1 I, IV — چون 2 VI — доб.:

چو هومانرا بارگی خسته شد * دل مرد جنگی ازان بسته شد

3 I, IV — در 4 Л, VI — دنمود; I — بنمود 5 Л, I, IV, VI — جنگی 6 Л, I, IV, VI — گرز
7 VI — доб.:

بلرزید بر خود چو شاخ درخت * چنین گفت مانا که برگشت بخت

8 K, I, IV, VI — گردان 9 K, I, IV, VI — همی 10 I, IV, VI — هندی گرفته 11 VI — باورد
12 VI — بد از شب جهان گشته 13 K, I, IV, VI — б. оп. 14 I, IV — همان 15 K, VI — بهومان
16 K, I, IV, VI — که 17 Л, IV — شد 18 K — جنگ و بلا 19 Л, IV — شد; K, VI — доб.:

برفتند گردان همه پیش طوس * سپه نعره [K — ناله] برداشت و آوای کوس

20 Л — حشم; IV, VI — چشم 21 K — همی از تو چشم بدان 22 K, I, IV, VI — وزین
23 K, I, IV, VI — رزم 24 K, I, IV, VI — تو 25 K, I, IV, VI — б. стоит после б. 270; VI — доб.:

که امروز دادی بدین جنگ داد * بدیدار روی تو شادیم شاد

26 K, I, IV, VI — کار 27 I, IV, VI — رزمجوی 28 VI — اندرآورد روی 29 I, IV — با 30 VI — با دو دیده 31 K — جهاندار داند 32 K — بپیران همی

چو روشن شود تیره شب روز ماست   که این اختر گیتی افروز[1] ماست
شما را همه شادکامی[2] بود   مرا[3] خوبی و نیک نامی[4] بود
ز لشکر همی برخروشید[5] طوس   شب تیره تا گاه بانگ خروس
همی گفت هومان چه مرد منست   که پیل[6] ژیان هم نبرد منست[7]

* * *

چو چرخ بلند از شبه تاج کرد   شمامه پراگند بر لاژورد
طلایه ز هر سو برون تاختند   بهر پردهٔ[8] پاسبان ساختند[9]
چو برزد سر[10] از برج خرچنگ[11] شید   جهان گشت چون روی رومی سپید[12]
تبیره برآمد ز هر دو سرای   جهان شد پر[13] از نالهٔ کرّنای
هوا تیره گشت[14] از فروغ درفش   طبرخون و شبگون و زرد و[15] بنفش
کشیده همه تیغ و گرز و سنان   همه جنگ را گرد کرده عنان[16]
تو گفتی سپهر و زمان و زمین   بپوشد[17] همی[18] چادر آهنین
بپرده درون شد[19] خور تابناک   ز جوش[20] سواران و از گرد و خاک[21]
ز هرّای اسپان و آوای کوس   همی آسمان بر زمین داد بوس
سپهدار هومان[22] دمان[23] پیش صف   یکی خشت رخشان گرفته بکف
همی گفت چون من برایم بجوش   برانگیزم اسپ و برارم خروش[24]

---

¹ K, I, IV, VI — که اختر بگیتی [K — به نیکی] دل افروز ² K, I, IV, VI — شادمانی ³ K — مگر ⁴ K, I, IV, VI — اختر آسمانی ⁵ VI — وزان روی برمی ⁶ I, IV, VI — شیر ⁷ VI — доб.:

سرانرا ببرّم بدین کینه سر * نمانم بتوران زمین بوم و بر
نمانم بتوران من اینجای مرد * مگر خسته و جسته و روی زرد

Б — перевод бб. 184—280 оп. ⁸ IV — بهرهٔ ⁹ IV — تاختند ¹⁰ VI — سر برزد ¹¹ K — چنگ; I, IV — چرخ خورشید خرچنگ ¹² Л — б. стоит после б. 284. ¹³ VI — پر شد ¹⁴ IV — شد ¹⁵ K — شبگون درفش; VI — و оп. ¹⁶ I — обратный порядок мисра; Л — б. стоит перед б. 285. ¹⁷ IV — بپوشید ¹⁸ VI — همه ¹⁹ K, I, IV, VI — بد ²⁰ VI — جوشن ²¹ K — б. стоит после б. 289. ²² I, IV, VI — ایران ²³ K — شده ²⁴ K — доб.:

شما برخروشید و جنگ آورید * بدین دشت جنگ پلنگ آورید

شما یک بیک تیغها برکشید — سپرهای چینی بسر درکشید[1]
مبینید جز یال[2] اسپ و عنان — نشاید[3] کمان[4] و نباید سنان[5]
عنان پاک[6] بر یال اسپان نهید — بدانسان که آید خورید و دهید[7]
بپیران چنین گفت کای پهلوان — تو بگشای بند[8] سلیح گوان[9]
ابا[10] گنج[11] دینار جفتی مکن — ز بهر سلیح ایچ زفتی مکن
که امروز گردیم پیروزگر — بباید دل از اختر نیک بر[12]
وزین روی لشکر سپهدار طوس — بیاراست بر سان[13] چشم خروس[14]
بروبر یلان آفرین خواندند — ورا پهلوان زمین خواندند
که پیروزگر بود روز نبرد — ز هومان ویسه[15] برآورد گرد
سپهبد بگودرز کشواد گفت — که این راز بر کس نباید[16] نهفت
اگر لشکر ما پذیره شوند — سواران بدخواه چیره[17] شوند
همه دست یکسر بیزدان زنیم — منی از تن خویشتن بفگنیم
مگر دست گیرد جهاندار ما — وگر نه بد است اختر[18] کار ما[19]
کنون نامداران زرّینه کفش — بباشید با کاویانی درفش
ازین کوه‌پایه مجنبید[20] هیچ — نه روز نبردست و گاه[21] بسیچ

---

[1] I—бб. 291, 292 оп. [2] IV—доб. و [3] K, I, IV, VI—نخواهم [4] I—کمند [5] I, IV—доб.:

بتیغ و کمان و بگرز گران * چنان چون بود رزم کنداوران

K, VI — доб. вариант этого б. [6] K — چنان یال; I — همان یال; IV — عنان یال [7] I, IV — доб.:

چو این گفت هومان سوار دلیر * بیامد به پیش برادر چو شیر

VI — доб. вариант этого б.; K — доб.:

چو بشنید پیران ز هومان سخن * بدو گفت هر چی که دانی بکن

[8] I, IV — بند از [9] K — گران [10] K, I, IV, VI — تو با [11] IV, VI — доб. و [12] K — بفرّ جهانداور دادگر [13] VI — بیاراست لشکر چو [14] K —

وزین سوی طوس سپهبد سپاه * بیاراست چون روی خورشید و ماه

[15] K, I, IV, VI — بمردی ز هومان [16] I, IV, VI — نشاید [17] Л — حیره; K, I — خیره [18] IV — доб. و [19] VI — دل و تیغ و اخترش سالار ما; I, IV, VI — доб. интерполяцию в 10 бб., см. приложение I. [20] VI — مپیچید [21] I, IV, VI — جای

همانا که از ما بهر یک[1] دویست — فزونست بدخواه اگر بیش[2] نیست
بدو گفت گودرز اگر[3] کردگار — بگرداند از ما بد روزگار[4]
به بیشی و کمّی[5] نباشد[6] سخن — دل و مغز[7] ایرانیان بد مکن
اگر بد[8] بود بخشش[9] آسمان — بپرهیز و[10] بیشی نگردد[11] زمان
تو لشکر بیارای و از بودنی — روانرا مکن هیچ بشخودنی[12]
بیاراست لشکر سپهدار طوس — بپیلان جنگی و مردان[13] و[14] کوس
پیاده سوی کوه شد با بنه — سپهدار گودرز بر[15] میمنه
رده برکشیده همه یکسره — چو رهّام گودرز بر[16] میسره
ز نالیدن کوس با کرّنای — همی[17] آسمان اندرآمد ز جای
دل چرخ گردان بدو[18] چاک[19] شد — همه کام خورشید پر خاک[20] شد
چنان شد که کس روی هامون ندید — ز بس گرد کز رزمگه بردمید
ببارید الماس از[21] تیره میغ — همی آتش افروخت از گرز[22] و تیغ
سنانهای رخشان و تیغ سران — درفش از بر و زیر گرز گران[23]
هوا گفتی از گرز[24] و از آهنست — زمین یکسر از نعل[25] در[26] جوشنست
چو دریای خون شد همه دشت و راغ[27] — جهان چون شب و تیغها چون چراغ[28]
ز بس نالهٔ کوس با[29] کرّنای — همی کس ندانست سررا[30] ز پای

---

[1] K — بیک تن [2] K — هیچ [3] K — کز [4] VI — доб.:
نیارد چخیدن بما چرخ پیر * نه هرمز نه ناهید و بهرام وتیر
جهان رام گردد بما بر ز مهر * نه بینی تو یک روز تاریک چهر
[5] VI — بیش و کمی چون [6] K — نباید [7] I, IV, VI — زور [8] IV — نه [9] I, IV, VI — گردش
[10] I, IV, VI — و оп. [11] I, VI — نگیرد; IV — بگیرد [12] Л, K, IV, VI — بخشودنی [13] K — بمردان جنگی و پیلان [14] Л, VI — و оп. [15] IV, VI — با [16] I, IV — رهّام و گرگین ابر [17] I — همه [18] K — ازو; I, VI — همی; IV — همه [19] I, IV — خاک [20] I — همه دامن کوهها چاک [21] K, I, IV, VI — ازان [22] I, IV, VI — ترگ [23] IV — زیر کندآوران [24] K, I, IV, VI — گرد [25] Л — تیغ [26] K, I, IV, VI — و از [27] VI — همه رزمگاه [28] VI — شب تار گشته سیاه [29] K, VI — کوس و از [30] K — همی سر ندانست گیتی

سپهبد بگودرز گفت آن زمان / که تاریک شد گردش آسمان
مرا گفته بود این[1] ستاره‌شناس / که امروز تا شب گذشته سه[2] پاس
ز شمشیر گردان چو ابر سیاه[3] / همی خون فشانند بآوردگاه[4]
سرانجام ترسم که پیروزگر / نباشد مگر[5] دشمن[6] کینه‌ور
چو شیدوش و رهّام و گستهم و[7] گیو / زره‌دار خرّاد و[8] برزین[9] نیو[10]
ز صف در میان سپاه آمدند / جگرخسته و کینه‌خواه آمدند
بابر اندرآمد ز هر سو غریو / بسان شب تار و انبوه[11] دیو[12]
وزان روی هومان بکردار کوه / بیاورد لشکر همه همگروه[13]
وزان[14] پس گزیدند مردان مرد / که بر دشت سازند[15] جای نبرد
گرازه سر[16] گیوگان با نهل[17] / دو گرد گرانمایهٔ[18] شیردل
چو رهّام گودرز و فرشیدورد / چو شیدوش و لهّاک شد همنبرد
ابا بیژن گیو کلبادرا / که برهم زدی[19] آتش و بادرا
ابا شطرخ[20] نامور گیورا / دو گرد گرانمایهٔ[21] نیورا
چو گودرز و پیران و هومان[22] و طوس / نبد هیچ پیدا درنگ[23] و فسوس

---

1 I, IV, VI — آن   2 I — دو   3 K — بر آوردگاه   4 K — درین رزمگاه; VI — در آوردگاه
5 K, I, IV, VI — جز از   6 K — دیهم   7 Л — و — оп.; K, VI — گودرز و   8 Л — و — оп.   9 K — برزین و خرّاد; I, IV, VI — خرّاد و برزین و فرهاد   10 VI — доб.:

فغانشان ندیده کس اندر نبرد * دل شیرمردان ازیشان بدرد
که بودند هر یک یکی اژدها * که دشمن نبودی ازیشان رها

11 I, VI — اندوه   12 K — доб.:

ز بس تیغ و گوپال و گرز و سنان * نبد هیچ پیدا رکیب از عنان

13 K — گروها گروه; I, IV, VI — доб.:

ز بس گرز و گوپال و تیغ و سنان * نبد هیچ پیدا رکیب [VI — رکاب] از عنان
بانبوه رزمی [VI — گردان] بکردار کوه * بکردند لشکر گروها گروه

14 K, I, IV, VI — ازان   15 K — گیرند   16 I, IV — سوی   17 Л, I — تهل; IV — بهل; VI — دهل
18 I — چو شیدوش و لهّاک شد   19 K, IV, VI — زنند; I — زند   20 K — شیطرج; I, IV — شیر
21 K — گرانمایه و   22 K — هومان و میلاد; I, IV, VI — پیران و هومان   23 I — دو رنگ

چنین گفت هومان که امروز کار　　نباید که چون دی بود کارزار
همه جان شیرین[1] بکف برنهید　　چو من برخروشم دمید و دهید[2]
تهی کرد باید ازیشان زمین　　نباید که آیند[3] زین پس بکین
بپیش اندرآمد سپهدار طوس　　پیاده بیاورد و[4] پیلان و[5] کوس
صفی برکشیدند پیش سوار[6]　　سپردار و ژوپین‌ور و نیزه‌دار[7]
مجنبید گفت ایچ از جای خویش　　سپر با سنان[8] اندارید پیش
ببینیم تا این نبرده[9] سران　　چگونه گزارند گرز[10] گران

* * *

ز ترکان یکی بود بازور[11] نام　　بافسون بهر جای گسترده کام
بیاموخته کژّی و جادوی　　بدانسته چینی و هم[12] پهلوی
چنین گفت پیران بافسون پژوه　　کز ایدر برو تا سر تیغ کوه
یکی برف و[13] سرما و باد[14] دمان　　بریشان بیاور[15] هم اندر زمان[16]
هوا تیره‌گون بود از[17] تیر[18] ماه　　همی گشت بر کوه ابر سیاه[19]
چو بازور در[20] کوه شد در[21] زمان　　برآمد[22] یکی برف[23] و باد دمان[24]

---

[1] VI — شیران　[2] VI — بکینه خروشید و خنجر دهید; K, I, IV — б. оп.　[3] I, IV — بیازند; VI — بیازید　[4] I, IV, VI — و оп.　[5] Л — و оп.　[6] I — سپاه　[7] I — کینه خواه; K — доб.:

بدیشان چنین گفت بیدار طوس * که دست شمارا دهد چرخ بوس

[8] K — سپر　[9] K, VI — نبرد　[10] K, I, IV, VI — بگرز [IV — گرایند] سرآید　[11] I, VI — доб. و　[12] I — و هم چینی; IV — هم چینی　[13] IV — و оп.　[14] I — بادی　[15] K — درآور; I, IV — برآور　[16] VI — بیاورد باید بافسونیان　[17] K, I, IV, VI — بد خود از　[18] Л — تیره　[19] I, IV — доб.:

بیاور از افسون به [IV — بر] ایرانیان * یکی باد و سرما و رنج گران

[20] VI — بر　[21] K — هم اندر; چو بر کوه برشد VI — درشد　[22] VI — درآمد　[23] K — ابر　[24] I, IV — вместо б. 349:

چو شد مرد جادو بدانجا دوان * بافسون یکی ابر کردش روان
بغرّید رعد و فغان کرد باد * یکی صاعقه در جهان اوفتاد

Л — доб. вариант б. 353; K — доб.:

هم‌آنگه که بازور بر کوه شد * ز نزد سواران بی‌اندوه شد
بافسون درآورد باد و دمه * چو کافور شد روی هامون همه

همه دست آن نیزه‌داران[1] ز کار — فرومانده از برف در کارزار
ازان[2] رستخیز و دم زمهریر — خروش یلان بود و باران تیر
بفرمود پیران که یکسر سپاه — یکی حمله سازید[3] زین[4] رزمگاه
چو بر نیزه‌بر دستهاشان فسرد[5] — نیارست بنمود کس دست برد[6]
وزان پس برآورد هومان غریو — یکی حمله آورد برسان دیو
بکشتند چندان ز ایران سپاه[7] — که دریای خون گشت آوردگاه[8]
در و دشت گشته پر از برف و[9] خون — سواران ایران فتاده[10] نگون
ز کشته نبد جای رفتن[11] بجنگ[12] — ز برف و ز[13] افگنده شد جای تنگ
سیه گشت در[14] دشت[15] شمشیر و دست — بروی اندرافتاده[16] برسان مست
نبد جای گردش دران[17] رزمگاه — شده دست لشکر[18] ز سرما[19] تباه[20]
سپهدار و گردنکشان آن زمان — گرفتند زاری سوی آسمان[21]
که ای برتر از دانش و هوش و رای — نه در[22] جای و بر جای و نه[23] زیر جای[24]
همه بندهٔ پرگناه توایم — به[25] بیچارگی دادخواه توایم
ز افسون و از جادوی برتری — جهاندار و بر داوران داوری[26]
تو باشی به بیچارگی[27] دستگیر — توانااتر از آتش و[28] زمهریر
ازین برف و[29] سرما تو فریادرس — نداریم فریادرس جز تو کس[30]

[1] K, I, IV, VI — دست نیزه‌گزاران [2] K, I, IV — بدان; VI — بران [3] K, IV, VI — سازند [4] K — از; VI — ازان [5] Л — فشرد; I — شد فسرد [6] Л, VI — ز هر سو سپاه اندرآمد چو گرد [VI — بگرد]; K — ز هر سو سوار اندرآمد چو گرد; Л — б. стоит после б. 349. [7] I, IV, VI — از ایرانیان [8] K — شد همه رزمگاه; I, IV, VI — شد همی در میان [9] VI — یکسر پر از درد [10] K, I, IV, VI — فگنده [11] K, I, IV, VI — گشتن [12] VI — درنگ [13] VI — ز بس برف و [14] K, VI — بر; I, IV — گشته بر [15] Л, IV — доб. و [16] Л, K, VI — افتاد [17] K, I, VI — بدان; IV — بران [18] Л — یکسر [19] VI — هر سو [20] K — سپاه [21] VI — доб.:

بنالید هرکس ز بیش و ز کم * چنین گفت هر یک ز درد و ز غم
بیزدان دادار داد آفرین * که اوراست هفت اسمان و زمین

[22] I, IV, VI — بر [23] I — بر جای و در; IV, VI — در جای و در [24] K — تویی آفریننده و رهنمای [25] K — ز [26] K, I, IV, VI — б. оп. [27] VI — بیچارگان [28] Л — و оп.; K — تو مارا نگه دار ازین; I, IV — ز ما یک بیک دور کن [29] K, I, IV, VI — سخت [30] K, I, IV, VI — جز تو کسی را بکس

بیامد یکی مرد دانش‌پژوه — برهّام بنمود آن تیغ[1] کوه
کجا[2] جای بازور نستوه[3] بود — بر افسون[4] و تنبل بران کوه بود
بجنبید[5] رهّام زان رزمگاه — برون تاخت اسپ از میان سپاه
زره دامنش را بزد بر کمر — پیاده برآمد[6] بران کوه‌سر[7]
چو جادو بدیدش بیامد بجنگ — عمودی ز پولاد چینی بچنگ
چو رهّام نزدیک جادو رسید — سبک تیغ تیز[8] از میان برکشید
بیفگند دستش بشمشیر تیز — یکی باد برخاست چون رستخیز[9]
ز روی هوا ابر تیره ببرد — فرود آمد از کوه رهّام گرد
یکی دست بازور جادو بدست[10] — بهامون شد و[11] بارگی برنشست
هوا گشت زان سان که از[12] پیش بود — فروزنده خورشید را رخ نمود[13]
پدر را بگفت آنچ[14] جادو چه کرد — چه آورد بر ما[15] بروز[16] نبرد[17]
بدیدند ازان پس دلیران شاه — چو دریای خون گشته آوردگاه
همه دشت کشته ز[18] ایرانیان — تن بی سران و سر بی[19] تنان
چنین گفت گودرز آنگه[20] بطوس — که نه[21] پیل ماند و[22] نه آوای کوس
همه یکسره تیغها[23] برکشیم — براریم جوش[24] ار کشند ار کشیم
همانا[25] که ما را سرآمد زمان — نه روز نبردست و[26] تیر و کمان
بدو گفت طوس ای جهاندیده مرد[27] — هوا گشت پاک و بشد باد سرد[28]

---

[1] K, I, IV, VI — بازگشت [2] K — که من [3] K — بستوه [4] K, I, IV, VI — بافسون
[5] I, IV — ببپیچید [6] Л — خرامان بیامد; VI — بیامد برآمد [7] Л — بر [8] I, IV — کین
[9] I, IV — вместо б.:

بدستش یکی تیغ زد از ستیز * بیفگند دستش بشمشیر تیز
ز تن دست او چون بیفگند راست * یکی باد چون رستخیزی بخاست

[10] K — دست جادو گرفته بدست; IV — ببست [11] IV — و оп. [12] VI — در [13] K — برفت از هوا ابر و باران و دود; IV, VI — خورشید و گردون بسود [VI — گردان کبود] [14] K — آنک [15] IV — سرما [16] K — بدشت [17] I — бб. 374—376 оп. [18] K, I, IV, VI — یکسر از
[19] K, I, IV, VI — بی سر [VI — و оп.] سران بود و [20] K, I, IV, VI — ازان پس [21] VI — با
[22] Л — و оп.; K, I, IV — باید [23] I, IV, VI — تیغها یکسره [24] IV — تیغ [25] K — هم آنگه [26] I — روز و نه بردست [27] K, I, IV, VI — پیر [28] K, I, IV, VI — از دم زمهریر

چرا سر همی داد باید بباد — چو فریادرس فرّه[1] و زور داد
مکن پیش‌دستی تو در جنگ ما — کنند[2] این دلیران[3] خود آهنگ ما
بپیش[4] زمانه پذیره مشو — بنزدیک بدخواه خیره مشو
تو در قلب با کاویانی درفش — همی دار در جنگ[5] تیغ بنفش[6]
سوی میمنه گیو و بیژن بهم — نگهبانش بر[7] میسره گستهم
چو رهّام و شیدوش بر[8] پیش صف — گرازه بکین بر لب آورده کف
شوم برکشم گرز کین از میان — کنم تن فدی پیش ایرانیان
ازین رزمگه برنگردانم اسپ — مگر خاک جایم بود چون زرسپ[9]
اگر من شوم کشته زین[10] رزمگاه — تو برکش سوی شاه ایران سپاه
مرا مرگ نامی‌تر از[11] سرزنش — بهر جای بیغارهٔ[12] بدکنش
چنین است گیتی پر آزار و درد — ازو تا توان گرد بیشی مگرد
فزونیش[13] یکروز بگزایدت — ببودن[14] زمانی نیفزایدت
دگر باره برشد دم کرّنای — خروشیدن زنگ و[15] هندی درای
ز بانگ سواران پرخاشخر[16] — درخشیدن تیغ و زخم تبر[17]
ز پیکان و از گرز و ژوپین و تیر[18] — زمین شد بکردار دریای قیر
همه دشت بی تن سر و یال بود — همه گوش پر زخم گوپال بود
چو شد رزم ترکان برین[19] گونه سخت — ندیدند ایرانیان روی بخت[20]
همی[21] تیره شد روی اختر درشت — دلیران بدشمن نمودند پشت
چو طوس و چو گودرز و[22] گیو دلیر — چو شیدوش و[23] بیژن چو رهّام شیر
همه برنهادند جانرا بکف — همی[21] رزم جستند بر[24] پیش صف
هر آنکس که با طوس در جنگ بود — همه نامدار و[25] کنارنگ بود

[1] K — نیکی [2] IV — کند [3] I — دلیران کنند آن [4] K, I, IV, VI — ز بهر [5] I, IV — بمان با دلیران زرّینه کفش; VI — همی باش با پیل و زرّینه کفش [6] K — یک چند [7] K, I, IV, VI — نگهبان ابر [8] K, I, IV, VI — در [9] K, I, IV, VI — бб. 389, 390 оп. [10] K — بر [11] Л — باشد ترا [12] IV — بیغاره و [13] K — فزونی ز [14] I — ببودت [15] K — و оп. [16] I — پرخاشجوی [17] I — درافتاده اسپان و مردان بروی [18] Л — وز پرّ تیر; K — باران تیر [19] K — گردان ازین; VI — ازین [20] I, IV — б. оп. [21] K, I, VI — همه [22] VI — چو گودرز و طوس [23] VI — و چو [24] K, I, IV, VI — در [25] K — و оп.

بپیش اندرون خون[1] همی ریختند   پیلان از پس پشت بگریختند[2]
یکی موبدی طوس پیل‌را بخواند   پس پشت تو گفت[3] جنگی نماند
نباید کت اندر میان آورند   بجان[4] سپهبد زیان آورند
بگیو دلیر آن زمان[5] طوس گفت   که با مغز لشکر خرد نیست جفت
که مارا بدین گونه بگذاشتند   چنین روی از جنگ[6] برگاشتند
برو[7] باز گردان سپه‌را ز راه[8]   ز[9] بیغارهٔ دشمن و شرم شاه[10]
بشد گیو و لشکر همه باز گشت   پر از کشته دیدند هامون و دشت
سپهبد چنین گفت با مهتران   که اینست پیکار[11] جنگ‌آوران[12]
کنون چون رخ روز شد تیره‌گون   همه روی کشور چو دریای خون
یکی جای آرام باید گزید   اگر تیره شب خود[13] توان آرمید
مگر کشته یابد بجای[14] مغاک   یکی بستر از ریگ و چادر ز خاک[15]

* * *

همه باز گشتند یکسر ز جنگ   ز خویشان روان[16] خسته[17] و سر ز ننگ[18]
سر از کوه برزد همانگاه ماه   چو بر تخت پیروزه[19] پیروز[20] شاه
سپهدار پیران سپه‌را بخواند[21]   همی گفت زیشان[22] فراوان نماند[23]
بدانگه که دریای یاقوت زرد   زند موج بر کشور[24] لاژورد[25]

---

[1] VI — رخ [2] VI — доб.:

همی رفت خون در دشت خون (так) * چو پیلان فگنده گوان سرنگون
ازان بیم شد روی خورشید زرد * هراسان فروماند در زیر گرد

[3] Л — گفتی (метр нарушен). [4] K, IV, VI — سپه را; I — سپه بر [5] I, IV — آنگهی [6] K, I, IV, VI — بروزی [K — بتیزی; VI — بتیره] چنین روی [7] K, I, IV, VI — تو رو [8] K, IV, VI — براه [9] I, IV — ب; VI — تو [10] VI — رنج راه [11] K — و که ای نامداران. [12] I, IV, VI — که اینت نبردی و جنگی [VI — جنگ] سران [13] K — برین تیره جا چون [14] K, I, VI — بجایی [15] Б — бб. 344—414 не переведены. [16] I, IV — جگر [17] K — چشم [18] K — سر پر ز جنگ [19] I, VI — پیروز [20] I, IV — پیروزه [21] I, IV — هم‌اندر زمان [22] VI — دشمن [23] I, IV — با لشکر بدگمان [24] K, VI — گنبد [25] VI — доб.:

ازیشان نماندم سراسر بجای * بمردی و گردی و نیروی و رای

کسی را که زنده‌ست بی‌جان کنیم[1]   بریشان دل شاه پیچان کنیم[1]
برفتند با شادمانی ز جای   نشستند بر[2] پیش پرده‌سرای
همه شب[3] ز آوای[4] چنگ و رباب   سپه را نیامد[5] بران دشت خواب[6]
وزین روی[7] لشکر همه مستمند   پدر بر[8] پسر سوگوار و نژند
همه دشت پر کشته و خسته بود   بخون بزرگان زمین شسته بود[9]
چپ و راست آوردگه[10] دست و پای   نهادن ندانست کس پا بجای[11]
همه شب همی[12] خسته[13] برداشتند   چو بیگانه بد خوار[14] بگذاشتند
بر خسته آتش همی سوختند[15]   گسسته ببستند و بردوختند[16]
فراوان ز گودرزیان خسته بود   بسی کشته بود و بسی[17] بسته بود[18]
چو بشنید گودرز برزد[19] خروش   زمین آمد از بانگ اسپان بجوش[20]
همه مهتران[21] جامه کردند چاک   بسربر پراگند گودرز خاک
همی گفت کاندر جهان کس ندید   به پیران سر این[22] بد که بر من رسید
چرا بایدم[23] زنده با پیر سر   بخاک اندرافگنده چندین پسر
ازان روزگاری کجا[24] زاده‌ام   ز خفتان میان هیچ نگشاده‌ام
بفرجام چندین پسر ز انجمن[25]   ببینم چنین کشته در پیش من[26]
جدا گشته از من چو بهرام پور   چنان نامور شیر خودکام پور[27]

---

1 VI — کنم   2 K, I, IV, VI — در   3 Л — دشت   4 K, I, IV, VI — آواز   5 IV — بیاورد
6 VI — کسی را سر اندرنیامد بخواب   7 I, IV — سوی   8 K — بی   9 VI — доб.:
زمین گشته از بار ایشان ستوه * فلک مانده حیران ز هول و شکوه
10 K — و پهلو همه   11 Л, K, I, IV — ز جای   12 IV, VI — همه   13 K — کشته   14 K — بدخواه   15 K — آتش برافروختند   16 K — б. стоит после б. 427.   17 VI — کشته و نیز پا
18 VI — доб.:
ز گودرزیان زاری و ناله خواست * خروش بزرگان ز چپ و ز راست
19 VI — برشد   20 K — б. стоит после б. 426; I, IV — б. оп.   21 K — مهربان   22 K — به پیری چنین   23 K — مانده‌ام   24 K, I, IV, VI — بدان روز باری [K — تاری] که من   25 IV, VI — سر انجمن   26 I — б. оп.; K — доб.:
وزین رزمگه پشت گردان شکست * نشاید بدین گونه ایمن نشست
بجنگ نخستین ز توران زمین * نماند ایچ از تخم من روز کین
27 I, IV, VI — б. оп.; K — доб.:
کنون اندرین کار با جنگ و هور * نماندست ما را ز خویشان و پور

ز گودرز چون آگهی شد بطوس[1]   مژه کرد پر[2] خون و رخ سندروس
خروشی براورد آنگه بزار[3]   فراوان ببارید خون در[4] کنار
همی گفت اگر نوذر پاک‌تن[5]   نکشتی[6] بن[7] و بیخ من بر چمن
نبودی مرا رنج و تیمار و درد   غم کشته و گرم دشت[8] نبرد
که تا من کمر بر میان بسته‌ام   بدل خسته‌ام[9] گر بجان رسته‌ام[10]
هم‌اکنون تن[11] کشتگانرا بخاک   بپوشید جایی که باشد مغاک
سران بریده سوی تن برید[12]   بنه سوی کوه هماون[13] برید[14]
برانیم لشکر همه همگروه   سراپرده و خیمه بر سوی کوه
هیونی فرستیم[15] نزدیک شاه   دلش برفروزد فرستد سپاه[16]
بدین من[17] سواری فرستاده‌ام   ورا پیش[18] ازین آگهی داده‌ام[19]
مگر رستم زال‌را با سپاه   سوی ما فرستد بدین رزمگاه
وگر نه ز ما نامداری دلیر   نماند بآوردگه بر چو شیر[20]
سپه برنشاند[21] و بنه برنهاد   وزان کشتگان کرد بسیار یاد[22]

* * *

---

1 K — یافت طوس 2 K — با 3 K — خروش و فغان او برآورد زار; I, IV, VI — خروشی وفغانی برآورد زار 4 K, I, IV, VI — بر 5 IV — نوذر و یال 6 IV — بکشتی 7 K, I, IV, VI — پی 8 I, IV — درد و روز; VI — گرم و دشت 9 I — رنجه‌ام 10 I — خسته‌ام 11 VI — بر 12 K, IV — برند 13 I, IV — بفرمان شاه و تهمتن; VI — و هماون 14 K, IV — برند; I, IV — доб.:

چو شیران شرزه ز جا بردمید [IV — چمید] * بکوه هماون بنه برنهید

VI — доб.:

هم امشب از ایدر دنان و دمان * هرانکس که هستند پیر و جوان

15 K, I, IV — فرستم بـ 16 VI — доб.:

بدانند که مارا چه آمد بسر * که گشتیم پر دست و پا بی هنر
چنین بود بر ما نبشته قدر * قدر مردرا زود پوشد بصر(؟)

17 I, IV — خود 18 IV — وزان پس 19 K — б. оп. 20 K, I, IV, VI — б. оп. 21 K, I, IV — برنشست 22 VI — доб.:

برفتند بر سان باد دمان * نجستند جای نشست و زمان

K, I, IV, VI — доб.:

ازین[1] سان همی رفت روز و شبان * پر از غم دل و نا چریده لبان
همه دیده[2] پر خون و دل پر ز داغ * ز رنج روان گشته چون پرّ زاغ
چو نزدیک کوه هماون رسید * بران دامن کوه لشکر کشید
چنین گفت طوس سپهبد بگیو * که ای پرخرد نامبردار نیو
سه روزست تا[3] زین نشان تاختی[4] * بخواب و بخوردن نپرداختی[5]
بیا و[6] بیاسا و چیزی بخور * بآرامش و[7] جامه بنمای سر
که من بی‌گمانم که پیران بجنگ * پس ما بیاید کنون[8] بی درنگ
کسی را که آسوده‌تر زین گروه * به بیژن بمان[9] و تو برشو بکوه[10]
همه[11] خستگانرا سوی کُه[12] کشید * ز آسودگان لشکری برگزید[13]
چنین گفت کین کوه‌سر جای[14] ماست * بباید کنون خویشتن[15] کرد راست
طلایه ز کوه اندرآمد بدشت * بدان[16] تا بریشان نشاید گذشت[17]
خروش نگهبان[18] و آواز زنگ[19] * تو گفتی بجوش آمد از کوه سنگ[20]
هم[21] انگه برآمد ز چرخ آفتاب * جهان گشت بر سان دریای[22] آب
ز درگاه پیران برآمد خروش * چنان شد[23] که برخیزد از خاک[24] جوش[25]

چو خورشید تابنده بنمود تاج * بگسترد کافور [K — یاقوت] بر تخت عاج
همانا که فرسنگ ده رفته بود * بداندیش از خستگی [K — کار او] خفته بود
см. б. 506.

[1] K — بربن; I, IV, VI — بدین [2] I — دست [3] K — شب و روز و شب [4] K, VI — رفته ایم; I, IV — رنجه ام [5] K, VI — نپردخته ایم; I, IV — نپردخته ام [6] K — بجایی; I — بناز و; IV — بباز و; VI — بباد و [7] Л — و оп.; I — بآسایش و; IV, VI — بآرایش و [IV — و оп.] [8] I, IV — بیاید پس پشت ما [IV — مان] [9] VI — سپار [10] Б — бб. 452—455: استرح ساعة و تناول شیئًا و انظر من یخرج الی البزک و یکون طلیعة فان العدوّ وراءنا لا یتأخر عن طلبنا [11] K — همان; IV — سبک [12] I, IV, VI — دژ [13] Б — перевод б. отсутствует. [14] K, I, IV, VI — خان [15] VI — خویش را [16] I — بران [17] Л — نیاید شکست [18] K — غو دیده برخاست [19] VI — آواز جنگ [20] I, IV — б. оп. [21] I, IV — پس [22] K, I, IV, VI — سپهبد بیامد سوی رود آب [23] K — بد [24] K — آب [25] VI — доб.:
یلان سپه‌را یکایک بخواند * فراوان سخنها بریشان براند

9—3199

بهومان چنین گفت کاکنون بجنگ[1]   نباید[2] همانا[3] فراوان درنگ
سواران دشمن[4] همه کشته‌اند   وگر خسته از جنگ[5] برگشته‌اند
بزد کوس و از دشت برخاست غو   همی رفت پیش سپه پیشرو
رسیدند ترکان[6] بدان رزمگاه   همه رزمگه خیمه بد بی سپاه
بشد نزد[7] پیران یکی مژده‌خواه   که کس نیست ایدر ز[8] ایران سپاه
ز لشکر بشادی[9] برآمد[10] خروش   بفرمان پیران نهادند گوش
سپهبد چنین گفت با بخردان   که ای نامور پرهنر[11] موبدان[12]
چه سازیم[13] و این را چه دانید[14] رای   که اکنون ز دشمن تهی ماند جای
سواران لشکر[15] ز پیر و جوان   همه تیز گفتند[16] با پهلوان
که لشکر گریزان شد از پیش ما   شکست آمد اندر بداندیش ما
یکی رزمگاهست پر خون و خاک   ازیشان نه هنگام بیم[17] است و باک
بباید پی دشمن اندرگرفت   ز مولش[18] سزد گر بمانی[19] شگفت
گریزان ز[20] باد اندرآید[21] بآب   به آید ز مولیدن[22] ایدر شتاب
چنین گفت پیران که هنگام[23] جنگ   شود سست پای شتاب از[24] درنگ
سپاهی بکردار[25] دریای آب   شدست[26] انجمن پیش افراسیاب
بمانیم[27] تا آن سپاه گران   بیایند گردان و[28] جنگ‌آوران[29]

بدیشان چنین گفت کای سرکشان * نباید که ماند ز دشمن نشان
چو آتش سپهدار توران [ترکان — VI] سپاه * بیاورد لشکر سوی رزمگاه
K, I, IV —доб. последний б. разночтения.

[1] I, IV — کامروز جنگ [2] K — نباشد [3] I, IV, VI — همانا نباشد [4] K; I; IV, VI — ایران [5] I, IV — رزم [6] K, I, IV, VI — گردان [7] I, IV, VI — پیش [8] K — خود اندر [9] K — بشادی باگهر [10] I, IV, VI — ز لشکر بشادی برآمد [11] K — نامور ;پرهنر I, IV, VI — توران [12] IV — بخردان; VI — مهتران [13] K — سازید [14] K — دارید; I, IV, VI — آریم [15] VI — هولش [16] K, I, IV, VI — گشتند [پیر — IV; نیز — VI] تیز [17] K, I, IV, VI — ترس [18] I, IV, VI — به [19] K — در ازین بمانی گر سزد; IV — نه ایدر سگالیدن [20] Л — چو [21] VI — آید [22] I — همچو [23] K — در کار; I, IV, VI — درگاه [24] K — پای سست از شتاب [25] VI — ایدر موکیدن [26] I, IV, VI — شدند [27] I, IV — بمولیم [28] Л — و оп. [29] K, I, IV, VI — کنداوران

ازان پس بایران نمانیم[1] کس — چنین است رای[2] خردمند و[3] بس
بدو گفت هومان که ای پهلوان — مرنجان بدین کار چندین روان[4]
سپاهی بدان زور و آن جوش[5] و دم — شدی[6] روی دریا ازیشان دژم
کنون خیمه و گاه و پرده‌سرای — همه مانده بر جای و رفته ز جای[7]
چنان دان که رفتن ز بیچارگیست[8] — نمودن بما[9] پشت یکبارگیست
نمانیم[10] تا نزد خسرو شوند — بدرگاه او[11] لشکری[12] نو شوند
ز زابلستان[13] رستم آید بجنگ — زیانی[14] بود سهمگین زین درنگ
کنون ساختن باید و تاختن[15] — فسونها و نیرنگها ساختن[16]
چو گودرز را با[17] سپهدار طوس — درفش همایون و پیلان و[18] کوس
همه بی‌گمانی بچنگ آوریم — بد[19] آید[20] چو[21] ایدر درنگ آوریم
چنین داد پاسخ بدو پهلوان — که بیداردل باش و روشن‌روان
چنان کن که[22] نیک اختر و رای تست — که چرخ فلک زیر بالای تست
پس لشکر اندرگرفتند راه — سپهدار پیران و[23] توران[24] سپاه
بلهّاک فرمود کاکنون[25] مه ایست — بگردان عنان با[26] سواری[27] دویست
بدو گفت مگشای بند از میان — ببین تا کجایند[28] ایرانیان
همیرفت لهّاک بر سان[29] باد — ز خواب و ز خوردن نکرد ایچ یاد
چو نیمی ز تیره شب اندرگذشت — طلایه بدیدش بتاریک دشت
خروش آمد از کوه و آوای[30] زنگ — ندید ایچ لهّاک جای درنگ

---

1 K — ندانیم   2 I, IV — چنین یاد دار ای; VI — چنین باد رای   3 I — و оп.   4 VI — доб.:

همه خسته رفتند ازینجا پگاه * غریوان و پویان بنزدیک شاه
نبدشان یکی را ببودن توان * برفتند ازین دشت زار و نوان

5 I, IV — جوش و آن زور   6 I, IV, VI — شده   7 K — бб. 480, 481 оп.   8 VI — ز بی مایگیست   9 VI — بدو   10 I, IV — بمولیم; VI — بمانیم   11 K — با   12 VI — لشکر   13 I — زاولستان   14 K — زمانی   15 I, IV, VI — تاختن بایدم ساختن   16 I, IV — باختن   17 K — چو گودرز و گیو و   18 Л — و оп.   19 K — به   20 I, IV, VI — ازان به   21 K, I, IV, VI — که   22 IV — دانک   23 Л — و оп.   24 K — دیگر   25 K — کایدر   26 K, I, IV, VI — برون کرد باید [I — با وی] [K — با او]   27 VI — سوار   28 VI — کجا آید   29 I, IV — ترسان چو   30 VI — آواز

بنزدیک پیران بیامد ز[1] راه بدو آگهی داد ز[2] ایران سپاه
که ایشان بکوه هماون درند[3] همه بسته بر پیش راه گزند[4]
بهومان بفرمود[5] پیران که زود عنان و رکیبت بباید[6] بسود[7]
ببر چند باید[8] ز لشکر سوار ز گردان گردنکشی نامدار
که[9] ایرانیان با درفش و[10] سپاه گرفتند کوه هماون پناه
ازین رزم رنج آید اکنون بروی[11] خرد تیز کن چارهٔ کار[12] جوی[13]
گر آن مرد با[14] کاویانی درفش بیاری[15] شود روی[16] ایشان بنفش
اگر دست یابی بشمشیر تیز درفش و[17] همه نیزه کن ریز ریز
من اینک پس اندر چو باد دمان بیایم نسازم[18] درنگ و زمان
گزین کرد هومان ز لشکر[19] سوار سپردار و شمشیرزن سی هزار[20]
چو خورشید تابنده بنمود تاج بگسترد کافور بر تخت عاج[21]
پدید آمد از دور گرد سپاه غو دیده بان آمد[22] از دیده گاه[23]
که آمد ز ترکان[24] سپاهی پدید بابر سیه گردشان برکشید[25]
چو بشنید[26] جوشن بپوشید طوس برآمد دم بُوق[27] و آوای کوس
سواران ایران همه همگروه رده برکشیدند بر[28] پیش[29] کوه
چو هومان بدید آن سپاه گران گرایدن گرز و تیغ سران[30]

[1] I, IV — بـ [2] VI — ز آگهی شان بداد [3] K, I — برند [4] K, I — ابا پیل و با کوس و با لشکرند [5] I, IV — چنین گفت [6] VI — رکابت نباید [7] IV — ستود; VI — доб.:

هم اکنون ببایدت رفتن بجنگ * نباید که سازی بره بر درنگ
نباید که بر ما شبیخون کنند * ز خون یلان دشت گلگون کنند

[8] Л — با خود [9] K, IV, VI — کز [10] Л — و оп. [11] VI — چه سود [12] K, I, IV, VI — این بـ [13] VI — خود [14] K, IV — مردری; I — نوذری; VI — مرد در [15] K, I, IV, VI — بیابی [16] I, IV, VI — روز [17] IV — و оп. [18] VI — بسازم [19] K — ترکان; I, IV, VI — توران [20] Л — ز گردان گردنکش نامدار, см. б. 499; Б — перевод бб. 460—505 оп. [21] См. прим. к б. 447. [22] I, IV — دید; VI — خاست [23] VI — پیشگاه [24] VI — توران [25] I, IV — بررسید; VI — بردمید [26] K — بیاورد [27] VI — نای [28] K, I, IV, VI — در [29] K — سوی [30] K — گرزهای گران; I — تیغ و سنان; I, IV, VI — доб.:

خروشان و جوشان چو شیر ژیان * میان سپه [VI — سپاه] اختر کاویان

K — доб. этот б. после б. 513.

چنین گفت هومان بگودرز و طوس — کز ایران[1] برفتید[2] با پیل و کوس[3]
سوی شهر ترکان[4] بکین آختن — بدان روی[5] لشکر برون تاختن
کنون برگزیدی[6] چو نخچیر کوه — شدستی ز گردان توران[7] ستوه
نیایدت[8] زین کار خود شرم و ننگ — خور و خواب[9] و آرام بر کوه و[10] سنگ
چو فردا برآید ز کوه آفتاب — کنم زین حصار تو دریای آب[11]
بدانی که این جای[12] بیچارگیست — برین کوه خارا بباید گریست
هیونی بپیران فرستاد زود — که اندیشهٔ ما دگر[13] گونه[14] بود[15]
دگر گونه بود آنچ[16] انداختیم — بریشان همی تاختن ساختیم
همه کوه یکسر سپاهست و کوس — درفش از[17] پس پشت گودرز و طوس
چنان کن که چون بردمد[18] چاک[19] روز — پدید آید از چرخ گیتی‌فروز
تو ایدر بوی ساخته با سپاه — شده روی هامون ز لشکر سیاه
فرستاده نزدیک پیران[20] رسید — بجوشید چون گفت هومان[21] شنید
بیامد شب تیره هنگام خواب — همی راند لشکر بکردار[22] آب[23]

* * *

---

[1] IV — گریزان [2] I, IV, VI — برفتند [3] K — вместо б. 512:

بیامد بنزد سپهبد دمان * چو غرّنده شیر و چو ببر بیان
بآواز مر طوس را گفت پس * همین بود در جنگتان دسترس
از ایران برفتید با پیل و کوس * چو گودرز کشواد و رهّام و طوس

[4] K, I, IV, VI — توران [5] I, IV, VI — زور [6] K — شب گزیدی [7] VI — ترکان [8] K — نیاید; I, IV, VI — نباشد ازین; ازین [9] I, VI — جنگ [10] Л — و оп. [11] I, IV, VI — доб.:

فرود آرمت من ز کوه بلند * دو دستت ببندم بخمّ کمند
فرستم بنزدیک افراسیاب * جدا گشته از خورد و آرام و خواب

[12] I, IV — چاره; VI — ز چاره که [13] K — کز اندیشه پیکار جز [14] I, IV, VI — کز اندیشه پیکار مارا چه [15] VI — سود [16] K — آنکه; I, IV, VI — ز انکه [17] IV — او [18] K — پردهٔ; VI — بر درد [19] I, IV — پاک [20] K — هومان [21] VI — پیران [22] K — چو دریای [23] Б — бб. 511—524: فأتاهم هومان فی جموع من الترک و إصطفوا بحذائهم وقف یعنف طوسا و یعیر بالفرار و الاعتصار بالحصار و ردّ فارسا یستعجل بیران فی اللحاق به ..

چو خورشید زان چادر قیرگون[1]   غمی شد بدرّید و آمد برون
سپهبد بکوه هماون[2] رسید   ز گرد سپه کوه شد[3] ناپدید
بهومان چنین گفت کز رزمگاه   مجنب و مجنبان از ایدر[4] سپاه
شوم تا[5] سپهدار ایرانیان   چه دارد بپا اختر کاویان
بکوه هماون[6] که دادش[7] نوید   بدین بودن اکنون[8] چه دارد[9] امید
بیامد بنزدیک ایران سپاه   سری پر ز کینه دلی پرگناه[10]
خروشید[11] کای نامبردار طوس   خداوند پیلان و گوپال[12] و کوس
کنون ماهیان[13] اندرآمد به پنج   که تا تو همی رزم جویی برنج[14]
ز گودرزیان آن کجا مهترند   بدان رزمگاهت[15] همه بی سرند
تو چون غرم رفتستی اندر کمر   پر از داوری دل[16] پر از کینه سر
گریزان و لشکر پس اندر دمان   بدام اندرآیی همی[17] بی گمان[18]
چنین داد پاسخ سرافراز طوس   که من بر دروغ تو[19] دارم[20] فسوس
پی کین[21] تو افگندی اندر جهان   ز بهر سیاوش میان مهان[22]

---

[1] I, IV, VI — نیلگون   [2] K — همایون   [3] K, I, IV, VI — [VI — جهان; K — هوا] زمین شد
[4] K, I, IV, VI — زمانی   [5] K — با   [6] K — همایون   [7] VI — چه دارد   [8] VI — بودنِ من   [9] K — داری
[10] K — کینه‌خواه   [11] I — بجوشید   [12] K — گوپال و پیران   [13] IV — ماهتان   [14] I — جویی و رنج
[15] I, IV, VI — رزمگه بر   [16] K — داوری و   [17] I — همان   [18] I, IV, VI — доб.:
بکین گرانمایه جنگی فرود * شمارا سر از تن بباید درود
[19] K — دروغ از تو; VI — فروغ تو   [20] I — که بر من دروغ تو آرم   [21] K — که کینه   [22] VI — б. оп.; I — доб.:

ز گفتار یاوه نداری تو شرم * بدامت نیایم بگفتار نرم
مبادا بگیتی چو تو پهلوان * مبادی بکینه تو روشن روان
سیاوش بسوگند انداختی * جهانی ز خونش برانداختی
بگفت تو ماند او بتوران زمین * ازو ماند اکنون جهان پر ز کین
دریغ انچنان شاه آزاد مرد * که بودی ز رویش همی شاد مرد

IV, VI — доб. варианты этих бб.

بـریـن گـونـه تا چـنـد گـویـی[1] دروغ — دروغـت بـر مـا[2] نـگـیـرد[3] فـروغ
عـلـف تـنـگ بـود انـدران رزمـگـاه — ازان بـر هـمـاون کـشـیـدم سـپـاه
کـنـون آگـهـی شـد بـشـاه جـهـان — بـیـایـد زمـان تـا زمـان[4] نـاگـهـان[5]
بـزرگـان لـشـکـر شـدنـد[6] انـجـمـن — چـو دسـتـان و چـون رسـتـم پـیـلـتـن
چـو جـنـبـیـدن شـاه کـردم[7] درسـت — نـمـانـم[8] بـتـوران بـر و بـوم و رسـت
کـنـون کـامـدی[9] کـار مـردان بـبـیـن — نـه گـاه[10] فـریـبـسـت و[11] روز[12] کـمـیـن
چو بـشـنـیـد پـیـران[13] ز هـر سو سپاه — فرسـتـاد و بـگـرفـت بـر کـوه[14] راه
بـهـر[15] سـو ز تـوران بـیـامـد[16] گروه[17] — سـپـاه انـجـمـن کـرد[18] بـر گـرد کـوه
بـریـشـان چـو راه عـلـف تـنـگ شـد — سـپـهـبـد سـوی چـارهٔ جـنـگ شـد
چـنـیـن گفت هـومـان بـپـیـران گـرد — کـه مـارا پـی[19] کـوه بـایـد سـپـرد
یـکـی جـنـگ[20] سـازیـم کـایـرانـیـان[21] — نـبـنـدنـد ازین پـس بـکـیـنـه مـیـان
بدو گفت پـیـران[22] کـه بـر مـاسـت باد — نـکـردسـت بـا بـاد کـس رزم یـاد
ز جـنـگ[23] پـیـاده بـه پـیـچـیـد سـر[24] — شـود تـیـره[25] دیـدار[26] پـرخـاشـخـر
چـو راه عـلـف تـنـگ شـد بـر سـپـاه — کـسـی کـوه[27] خـارا نـدارد نـگـاه
هـمـه لـشـکـر آیـد[28] بـزنـهـار مـا — ازیـن پـس نـجـویـنـد پـیـکـار مـا
بریشان کـنـون جای بـخـشـایـش اسـت — نـه هـنـگـام پـیـکـار و آرایـش اسـت[29]

* * *

[1] K— بدین ساز و چندین فسوس و; I, IV, VI— بدین ساز و چندین فریب و [2] K, I, IV, VI— بر مرد سنگی [3] I, VI— نگیری [4] K— پس ما دمان [5] I— بی‌گمان [6] VI— شوند [7] K, I, IV— گردد; VI— گیرد [8] K— نماند [9] K— آمدی [10] K, IV— کار [11] Л— و оп. [12] VI— گاه [13] I, IV, VI— هومان [14] VI— فرستاد بر کوه و بگرفت [15] K— ز هر [16] K— بیامد ز توران [17] I, IV, VI— سواران بیامد چو [VI— ز] کوه [18] K, I, IV— گشت [19] K— ره [20] K— رزم; I, IV, VI— کار [21] IV, VI— سازم که ایرانیان [22] Л— هومان перечеркнуто и сверху надписано پیران; I, IV, VI— هومان [23] K, I, IV, VI— بدست [24] K, I, IV, VI— به [VI— چو] پیچد سپر [25] VI— خیره [26] K— ز دیده تیره [27] K, I, IV, VI— سنگ [28] K— بیایند یک یک [29] VI— سپاه اندرآوردن آسایش است; I, IV, VI— б. стоит после б. 550; I, IV, VI— доб.:

بـرآسـایـد ایـن کـشـور از داوری * نـکـوبـنـد ازیـن پـس در مـهـتـری
بـتـوران نـیـارد گـذر کـرد کـس * بایران برانیم پس [IV, VI— کس] شاد و بس

رسید این[1] سگالش بگودرز و طوس / سر سرکشان خیره گشت از فسوس
چنین گفت با طوس گودرز پیر / که مارا کنون جنگ[2] شد ناگزیر
سه روز ار بود خوردنی بیش نیست / ز[3] یکسو[4] گشاده[5] رهی پیش نیست
نه خورد و نه چیز و[6] نه بار و بنه / چنین چند باشد سپه گرسنه
کنون چون شود روی خورشید زرد / پدید آید[7] ان چادر لاژورد
بباید گزیدن سواران مرد / ز بالا شدن سوی دشت نبرد
بسان شبیخون یکی رزم سخت / بسازیم تا چون بود یار[8] بخت
اگر یک بیک تن بکشتن دهیم[9] / وگر تاج گردنکشان[10] برنهیم
چنین است فرجام آوردگاه / یکی خاک یابد یکی تاج و گاه[11]
ز گودرز[12] بشنید طوس این سخن / سرش گشت[13] پردرد[14] و کین[15] کهن
ز یکسوی[16] لشکر ببیژن سپرد / دگر سو بشیدوش و خرّاد[17] گرد
درفش خجسته بگستهم داد / بسی پند و اندرزها کرد یاد[18]
خود و گیو و گودرز[19] و چندی سران / نهادند بر یال گرزگران
بسوی سپهدار پیران شدند / چو آتش بقلب سپه برزدند[20]
چو دریای خون شد همه رزمگاه / خروشی برآمد بلند[21] از سپاه
درفش سپهبد بدو نیم شد / دل رزمجویان پر از بیم[22] شد

---

1 Л — آن 2 K — رزم 3 I, IV, VI — بِ 4 VI — ده 5 K — نهاده 6 I, IV, VI — نه خیمه نه خرگه 7 IV — آمد 8 K — شود زور 9 I, IV — نهیم 10 I — گردنکشی 11 K, VI — چرخ و ماه; I, IV — فرّ و جاه 12 IV — доб. چو 13 K — بود 14 K — دود 15 I, IV, VI — دلش بود پرکین ز جور 16 K — بیکدست 17 K — بخرّاد و شیدوش; I — سوی خرّاد و شیدوش 18 VI — بسی پندها کرد و اندرز داد 19 K, I, IV — رهّام 20 I, VI — доб.:

ز هم بردریدند آن قلبگاه * جهان گشت چون روی زنگی سیاه
چو برق درخشان بدی عکس تیغ * مبارز همی خورد بر خود دریغ
بلرزید بر کوه و دشت اهرمن * بنفرید از درد بر خویشتن
هزیمت شد از بیم آن رزمگاه * بتن لرز لرزان بقامت دو تاه
بنفرید بر گردش روزگار * کزین کار زارست مان کارزار
ازین تیغ گردان و زخم [تیر — VI] سران * سرانرا بشد [نبد — VI] سر بتن بر گران

21 IV — همه 22 VI — بدو نیم

چو بشنید هومان[1] خروش سپاه * نشست از بر تازی اسپی[2] سیاه
بیامد ز لشکر بسی کشته دید * بسی بیهش از رزم برگشته دید
فروریخت از دیده خون بر[3] برش * یکی بانگ زد تند[4] بر لشکرش
چنین گفت کایدر طلایه نبود * شمارا ز کین ایچ[5] مایه نبود
بهر یک ازیشان ز ما سی‌صدست * بآوردگه[6] خواب و خفتن[7] بدست[8]
هلا[9] تیغ و گوپالها برکشید * سپرهای چینی بسر درکشید
ز هر سو بریشان[10] بگیرید راه * کنون کز[11] بره برکشد تیغ[12] ماه
رهایی[13] نباید که یابند هیچ * بدین سان چه[14] باید درنگ و بسیچ
برآمد خروشیدن کرّنای * بهر سو برفتند گردان[15] ز جای
گرفتندشان یکسر اندر میان * سواران ایران چو شیر ژیان
چنان آتش آفروخت از ترگ[16] و تیغ * که گفتی همی[17] گرز بارد ز[18] میغ
شب تار و شمشیر و گرد[19] سپاه * ستاره نه پیدا نه تابنده[20] ماه
ز جوشن تو گفتی ببار[21] اندرند[22] * ز تاری بدریای قار اندرند[22]
بلشکر چنین گفت هومان که بس * ازین مهتران مفگنید ایچ کس
همه پیش من دستگیر آورید[23] * نباید که خسته بتیر آورید[23]

---

[1] K — پیران [2] IV, VI — اسپ [3] K — از; IV — بر خون [4] K — سخت [5] I, IV, VI — هیچ [6] K — برآوردگه [7] K — خواب و خوردن; I, IV, VI — جای رفتن [8] I, IV, VI — доб.:

نباید که گیرند مارا زبون * نباید که خوانند بر ما فسون
چنین رزم هرگز که دارد بیاد * که دشمن ز [به — I] ما گشت یکروز شاد
کنون نیزه و گرز باید زدن * همه چشم دشمن بتیر آزدن
نبینی چه گفتست مرد دبیر * که جانرا نگر تا نداری تو پیر
ز جان خیزد اندر جهان ترس و بیم * دل از بیم و از غم شود بر دو نیم
مدارا نگر تا نداری بکار * مدارا نبرداردش روزگار

[9] K — همه [10] K — برین شرکشان هم [11] K, I; IV, VI — از [12] K — هور [13] K — زمانه [14] K — بریشان ذ; I, IV, VI — ازیشان که [15] I — برفتند گردان بهر سو [16] K — گرز [17] K — همه; I, IV, VI — هوا [18] IV — و [19] IV — доб. و [20] K — پیدا و ناهید و [21] Л — بخواب [22] VI — اندرید; K — б. оп. [23] VI — آورند

چنین گفت لشکر به بانگ بلند * که اکنون به بیچارگی دست[1] بند
دهید[2] ار بگرز و بژوپین[3] دهید * سرانرا ز خون[4] تاج بر سر نهید[5]
چنین گفت با گیو و رهّام[6] طوس * که شد جان ما بی گمان بر فسوس
مگر کردگار سپهر بلند * رهاند تن و جان ما زین[7] گزند
اگر[8] نه بچنگ[9] عقاب اندریم * وگر زیر[10] دریای آب اندریم[11]
یکی حمله بردند[12] هر سه بهم * چو برخیزد از جای شیر دژم[13]
ندیدند کس یال[14] اسپ و عنان * ز تنگی بچشم اندرآمد سنان
چنین گفت هومان بآواز تیز * که نه جای جنگست و راه[15] گریز
برانگیخت از جایتان[16] بخت بد * که تا بر تن بدکنش بد رسد[17]
سه جنگ‌آور و خوارمایه[18] سپاه * بماندند یکسر بدین[19] رزمگاه
فراوان ز رستم گرفتند یاد * کجا[20] داد در جنگ هر جای داد
ز شیدوش وز بیژن و گستهم * بسی یاد کردند بر بیش و کم[21]
که یاری[22] کسی‌را ز ایران سپاه * بدی یارمان[23] اندرین رزمگاه[24]
نه ایدر بپیکار و جنگ آمدیم * که خیره بکام نهنگ آمدیم

---

[1] I, IV — چیست [2] K — کشید و [3] K — بخنجر; VI — بژوپین و خنجر [4] K — همه
[5] IV — бб. 585, 586 оп. [6] Л, K, VI — با گیو رهّام و [7] I — از; IV, VI — بی [8] K, IV, VI — وگر
[9] K, IV, VI — به پرّ [10] K — وگر نه به; IV — و یا نه به [11] I — б. оп. [12] I, IV — کردند
[13] K, I, IV, VI — доб.:

برآمد ز بانگ [هر دو — K, VI] سپه کوس * خروشیدن زنگ [کوس — K] و هندی درای ونای [بوق — K]

[14] IV, VI — доб. و [15] I, IV, VI — جای [16] K — جای شان; VI — جانشان [17] I — доб.:

چو بشنید این طوس دشنام داد * بدو گفت کای بدرگ بدنژاد
ابا چند گردان باندک سپاه * بکردیم چندی ز ترکان تباه
بگشتیم تا شب در آوردگاه * اگر پای داری همی رزم خواه

IV, VI — доб. варианты этих бб. [18] K — جنگ‌آور از مایه‌دار [19] K — بماند از بزرگان آن; I, IV — بمانده میان چنان; VI — بماند در آنجا در آن [20] K, I, IV — که او [21] VI — бб. 595, 596 оп. [22] IV — یاری [23] IV — ما [24] VI — б. оп.; K —

که در شب کسی‌را ز ایران سپاه * ندیدند با خود درین رزمگاه

دریغ آن در و گاه[1] شاه جهان — که گیرند ما را[2] کنون ناگهان[3]
تهمتن بزاولستانست و زال — شود کار[4] ایران[5] کنون تال و مال[6]
همی آمد[7] آوای[8] گوپال و کوس — بلشکر همی دیر شد گیو و طوس
چنین گفت شیدوش و گستهم[9] شیر — که شد کار پیکار سالار[10] دیر
ببیژن گرازه همی[11] گفت باز — که شد کار سالار[12] لشکر دراز
هوا قیرگون و[13] زمین آبنوس — همی آمد از دشت آوای[14] کوس[15]
برفتند گردان بر آوای[16] اوی — ز خون بود بر دشت هر جای[17] جوی[18]
ز گردان نیو و ز نیروی چنگ[19] — تو گفتی برآمد ز دریا[20] نهنگ
بدانست هومان که آمد[21] سوار — همه[22] گرزور بود و شمشیردار[23]
چو دانست کامد ورا یار طوس — همی برخروشید برسان[24] کوس[25]
سبک شد عنان و گران شد رکیب[26] — بلندی که دانست[27] باز از نشیب
یکی رزم کردند[28] تا چاک[29] روز — چو پیدا شد[30] از چرخ[31] گیتی فروز
سپه باز گشتند یکسر[32] ز جنگ[33] — کشیدند لشکر[34] سوی کوه تنگ[35]
بگردان چنین گفت سالار طوس — که از گردش مهر[36] تا زخم کوس[37]

---

[1] K — سر و تاج [2] Л — بی ما [3] K — در نهان [4] I, IV, VI — شهر [5] K — ایشان [6] K — گستهم و شیدوش پر و بال; I, IV, VI — پایمال [7] VI — آید [8] K, I, IV, VI — آواز [9] K — گستهم و شیدوش [10] K, I — سالار و پیکار [11] K — چنین [12] K — доб. و [13] K, I, IV — قیرگون شد [14] IV — آواز [15] I, IV, VI — обратный порядок мисра. [16] I, IV — بآوای [17] I, IV, VI — هر جای بر دشت [IV — در] [18] K — обратный порядок мисра; K — доб.:

رسید[ند] گردان بنزد سران * همه برکشیدند گرز گران

[19] K — ز آوای زنگ; I, IV, VI — همه همگره تاختندی بجنگ [20] K, I — ز دریا برآمد [21] I, IV, VI — ز گردان نبد نیزه‌ور یک [22] Л — هوا [23] K — обратный порядок мисра. [24] VI — چون زخم [25] K — бб. 606—608 стоят после б. 609. [26] VI — رکاب (нет рифмы). [27] K, VI — ندانست [28] I, VI — جستند [29] I, IV — پاک; VI — چار [30] VI — پدید آمد [31] K — آن تیغ; I, IV — کوه [32] K — باز گشتند و گردان باز خواندند گردان [یکسر — VI] [33] I, IV, VI — ز [I — ز оп.] جنگ [34] VI — برفتند یکسر [35] K — و سنگ; I, IV — سنگ [36] K, I, IV, VI — هور [37] K — доб.:

ز گردنکشان چشم بد دور باد * بفرجام این رزم ما سور باد

سواری چنین[1] کز شما دیده ام　　ز کنداوران هیچ نشنیده ام[2]
یکی نامه باید که زی شه کنیم　　ز کارش همه جمله[3] آگه کنیم[4]
چو نامه بنزدیك خسرو رسد[5]　　بدلش اندرون آتشی نو رسد[5]
بیاری بیایذ[6] گو پیلتن　　ز شیران یکی نامدار[7] انجمن
بپیروزی از رزم[8] گردیم باز　　بدیدار کیخسرو آید[9] نیاز
سخن هرچ رفت[10] آشکار و نهان　　بگوییم بپیروز شاه جهان
بخوبی و خشنودئ شهریار　　بباشد بکام شما[11] روزگار
[چنان چونکه گفتند برساختند　　نوندی[12] بنزدیك شه تاختند][13]
دو[14] لشکر بخیمه[15] فرود آمدند　　ز پیکار یکباره[16] دم[17] برزدند
طلایه برون آمد از هر دو روی　　بدشت از دلیران[18] پرخاشجوی
چو هومان رسید اندران رزمگاه[19]　　ز کشته ندید ایچ بر دشت راه[20]

---

[1] K — چنان; VI — دلیری چنان [2] K — доб.:

ز یزدان پاکیزه خواهم همی * نباشد بدین لشکراندر کمی
پناهم بدویست تا جاودان * که شادان برون آورد زین میان
امیدم بدویست هر چند زود * پس ما بیایند لشکر چو دود
کنون این زمان آن هیون دمان * همانا که شد نزد شاه جهان

I, IV, VI — доб. варианты первых трех бб., после чего IV — доб.:

چو از جنگ گشتند باز آنزمان * ابر کوه رفتند دل پر غمان

см. разночтение к б. 626. [3] I, IV, VI — بگوییم وز کارش [4] I — б. стоит после третьего б., добавленного после б. 613; I — доб.:

همانگاه نامه نوشتند و برد * فرستادهٔ نامه پر داربرد
بسی زاری و لابها بد دروی * که با سرفرازان شه نامجوی

IV, VI — доб. варианты этих бб. [5] IV — رسید; IV — б. стоит после б. 626. [6] VI — فرستند [7] K — جنگی یکی; I, IV — نامور [8] K — و رام; I, IV, VI — و کام [9] K, VI — آمد [10] K — رفت شان [11] I, IV — بیابیم یکسر بر از; VI — گذاریم یکچند گه [12] I, IV — نویدی [13] Л, K — б. оп.; IV, VI — доб.:

بگفتند و رفتند بر سوی کوه * بنزد سواران ایران گروه

[14] I, IV, VI — چو [15] K — ز کینه [16] I, IV, VI — بی کام [17] VI — سر [18] K, I, IV, VI — بدشت دلیران [19] K, I, IV, VI — آوردگاه [20] VI — آنچه بردست شاه

به پیران چنین گفت کامروز گرد * نه بر آرزو گشت گاه[1] نبرد
چو آسوده گردند گردان ما * ستوده سواران[2] و مردان[3] ما
یکی رزم سازم که خورشید و ماه * ندیدست هرگز چنان رزمگاه[4]

* * *

ازان پس چو آمد[5] بخسرو خبر * که پیران شد از رزم پیروزگر
سپهبد بکوه هماون کشید * ز لشکر بسی گرد شد ناپدید
در کاخ گودرز کشوادگان * تهی شد ز گردان و آزادگان
ستاره بریشان بنالد[6] همی * ببالینشان خون بپالد[7] همی
ازیشان جهان پر ز خاکست و خون * بلند اختر طوس گشته نگون[8]
بفرمود تا رستم پیلتن * خرامد[9] بدرگاه با[10] انجمن[11]
برفتند ز ایران همه بخردان * جهاندیده و نامور موبدان[12]
سر نامداران زبان برگشاد * ز پیکار لشکر بسی[13] کرد یاد

---

[1] Л — کار [2] K — ستوران [3] VI — گردان [4] IV — после б. стоит б. 615 и первые два бб., добавленные к б. 613; Б — бб. 525 — 626: فوصل بیران فی جمیع عساکره عند غروب الشمس فنزلوا أمام الجبل حتی أصبحوا ففرق بیران العساکر و کلهم یحفظ الطرق علیهم و سدّ المسالک الیهم فأحدقوا بذلك الجبل و قطعوا عنهم المادّة و المیرة و کانوا ینزلون و یقاتلون العدوّ و الحرب بینهم سجال; K — доб.:

بگفتند و رفتند هر دو ز جای * همی هر یکی زد دگر گونه رای

[5] K — بیامد; I, IV, VI — وزان پس که آمد [6] K — نبالد [7] K — ببالیز بلبل بنالد; I, IV, VI — ببالیز گلبن نبالد [8] IV — доб.:

امیدم بدویست هر چند زود * پس ما بیایند لشکر چو دود

см. разночтение к б. 613; I, IV, VI — доб.:

چو بشنید کیخسرو نامور * دلش گشت یکباره زیر و زبر

[9] K — بیاید [10] IV — و آن [11] K — доб.:

هیونی برفت از در شهریار * بزاولستان نزد زال سوار
بگفتند شاه ردان خواندت * بزرگی و از بخردان داندت
برآراست رستم هم اندر زمان * خود و نامداران زاول دمان
بیامد خود و زال آن سرفراز * پیاده شد از اسپ و بردش نماز

[12] VI — کاردیده ردان; IV — б. стоит перед б. 632. [13] K, I, IV, VI — همی

بپرستم چنین گفت کای سرفراز   بترسم که این دولت دیرباز[1]
همی[2] برگراید بسوی نشیب   دلم شد ز کردار او پر نهیب
توی پروراننده تاج و تخت   فروغ از تو گیرد جهاندار[3] بخت
دل چرخ در نوک شمشیر تست   سپهر و زمان و زمین[4] زیر تست
تو کندی[5] دل و مغز دیو سپید   زمانه بمهر تو دارد امید
زمین گرد رخش ترا چاکرست   زمان بر تو چون مهربان مادرست
ز تیغ تو خورشید بریان شود   ز گرز تو ناهید گریان شود
ز نیروی[6] پیکان[7] کلک تو شیر   بروز[8] بلا گردد از جنگ سیر[9]
تو تا برنهادی بمردی کلاه   نکرد ایچ دشمن بایران[10] نگاه[11]
کنون گیو[12] و گودرز و طوس[13] و سران   فراوان ازین مرز کنداوران
همه دل پر از چون و دیده پر آب   گریزان ز ترکان[14] افراسیاب
فراوان ز گودرزیان کشته مرد   شده خاک بستر بدشت[15] نبرد
هرانکس کزیشان بجان رستهاند   بکوه هماون هنوز[16] خستهاند
همه سر نهاده سوی آسمان   سوی کردگار مکان[17] و زمان
که ایدر بیاید گو[18] پیلتن   بنیروی یزدان و فرمان من
شب تیره کین نامه برخواندم[19]   بسی از جگر خون برافشاندم[20]
نگفتم سه روز این سخن را بکس   مگر پیش دادار[21] فریادرس[22]
کنون کار[23] ز اندازه اندر[24] گذشت   دلم زین سخن پر ز تیمار گشت
امید سپاه و سپهبد بتست   که روشن روان بادی و تن درست

---

1 IV — б. приписан сбоку на полях. 2 I, IV, VI — سر 3 Л, К — доб. و; VI — جهان (метр нарушен). 4 I — زمین و زمان 5 K, VI — بکندی 6 I, IV, VI — ز پرّ و ز 7 IV, VI — доб. و 8 VI — بلا وز 9 K — бб. 641, 642 оп. 10 K, I, IV, VI — دشمن ایران نکرد ایچ [IV — ز] به 11 Б — бб. 638—643: و ما يخفى على العالمين وقائعك و ايّامك و ما فعلت بسعالى مازندران و شياطين كركيساران 12 K, I, IV, VI — طوس 13 K, I, IV, VI — گیو 14 K, VI — گردان 15 I, IV — بروز 16 I, IV — جگر; VI — بجان 17 IV — زمین 18 I, IV, VI — مگر 19 K — برخواندهام 20 K — دل راندهام; I — جوش بنشاندم 21 K, I, VI — یزدان 22 IV — бб. 650, 651 оп. 23 I, IV — چون 24 I, IV — بیرون

سرت سبز باد و دلت شادمان[1] تن زال[2] دور از بد بدگمان
ز من هرچ باید[3] فزونی بخواه ز اسپ و سلیح و ز گنج و سپاه
برو با دلی شاد و رایی[4] درست نشاید گرفت این[5] چنین کار سست
بپاسخ چنین گفت رستم بشاه که بی تو مبادا نگین[6] و کلاه
که با فرّ و برزی و بارای و داد ندارد چو تو شاه گردون بیاد
شنیدست خسرو که تا کیقباد کلاه بزرگی[7] بسر برنهاد
بایران بکین من[8] کمر بسته‌ام بآرام یکروز ننشسته‌ام
بیابان و تاریکی و دیو[9] و شیر چه جادو چه از[10] اژدهای دلیر
همان رزم[11] توران و مازندران شب تیره و گرزهای گران
هم از تشنگی هم ز[12] راه دراز گزیدن در رنج بر جای ناز
چنین درد[13] و سختی بسی دیده‌ام که روزی ز شادی نپرسیده‌ام[14]
تو شاه نوآیین و من چون[15] رهی میان بسته‌ام چون تو[16] فرمان دهی
شوم[17] با سپاهی[18] کمر بر میان بگردانم این بد ز ایرانیان[19]
ازان کشتگان شاه بی درد باد رخ بدسگالان او[20] زرد باد
ز گودرزیان خود جگرخسته‌ام کمر بر میان سوگ را[21] بسته‌ام
چو بشنید کیخسرو آواز[22] اوی برخ برنهاد از دو دیده دو جوی
بدو گفت بی تو نخواهم زمان نه اورنگ و[23] تاج و نه گرز و کمان[24]
فلک زیر خمّ کمند[25] تو باد سر تاجداران به بند تو باد
ز دینار و گنج و ز تاج[26] و گهر کلاه و کمان و کمند[27] و کمر[28]

[1] VI — بادا و دولت روان [2] I, IV — پاك [3] I, IV — خواهی [4] Л — رای [5] K, I, IV — گرفتن [6] I, IV — سپهر [7] K — کیانی [8] K, I — بکینه [9] K, I, IV — پیل [10] K, I, IV, VI — جادو و چه [11] K, I, IV, VI — بزرگان [12] K — همان تشنگیها و; I, IV — همان بستگیها و; VI — همه بستگیهای و [13] I, IV, VI — رنج [14] K — ز پتیار دشمن نترسیده‌ام [15] I, IV — شاه جهان هستی و من; VI — شاه جهانداری و من [16] K — ببسته دارم چو; I, IV, VI — تا چه [17] K — چو من; VI — شدم [18] I, IV, VI — سپهبد [19] K, I, IV, VI — ببندم برین کین ایرانیان; K, I, IV, VI — б. стоит после б. 667. [20] K, I, IV — تو [21] K — جنگ [22] K — آوای [23] Л, VI — و оп. [24] K — تخت گوان; I, IV, VI — گرز گران [25] IV — بلند [26] Л — وز گنج سیم; K — و از گنج و تاج [27] K, IV, VI — کمند و کمان [28] K — سپر

بیاورد گنجور خسرو کلید ‏ سر[1] بدرهای درم بردرید
همه شاه ایران برستم سپرد ‏ چنین گفت کای نامبردار گرد
جهان گنج و گنجور شمشیر[2] تست ‏ سر سروران[3] جهان زیر تست[4]
تو با گرزداران زاولستان ‏ دلیران و شیران[5] کابلستان
همی رو بکردار باد دمان ‏ مجوی و مفرمای جستن[6] زمان
ز گردان شمشیرزن سی[7] هزار ‏ ز لشکر گزین[8] از در[9] کارزار[10]
فریبرز کاوس‌را دِه سپاه ‏ که او پیش‌رو باشد و کینه‌خواه
تهمتن زمین‌را ببوسید و گفت ‏ که با من عنان و رکیب‌بست[11] جفت
سرانرا سر اندر شتاب آوریم ‏ مبادا که آرام و خواب آوریم
سپه‌را درم دادن[12] آغاز کرد ‏ بدشت آمد و رزم[13]را ساز کرد
فریبرزرا گفت برکش پگاه[14] ‏ سپاه[15] اندرآور به پیش سپاه
نباید که روز و شبان بغنوی ‏ مگر نزد طوس سپهبد شوی
بگویی[16] که در جنگ تندی مکن ‏ فریب[17] زمان جوی و کندی مکن
من اینك بکردار باد دمان ‏ بیایم نجویم[18] بره‌بر زمان[19]
چو گرگین میلاد کارآزمای ‏ سپه‌را زند[20] بر بد و نیك رای[21]
چو خورشید تابنده بنمود چهر[22] ‏ بسان بتی با دلی[23] پر ز مهر
برآمد خروشیدن کرّنای ‏ تهمتن بیاورد لشکر ز جای

[1] VI — همه [2] I — شمشیر گنجور [3] K — доб. از [4] I, IV — б. стоит после б. 673; VI — б. стоит после б. 671. [5] K, I, IV, VI — گردان [6] K — مجوی ایچ در راه یکدم [7] K — صد [8] Л — بیار [9] K — ببر سوی آن [10] Б — бб. 676—678: و لیستصحب مائة ألف من آساد الأجناد و الفرسان الأنجاد [11] I, IV, VI — عنانست و [VI — رکاب] رکیب [12] VI — داد و [13] K — جنگ [14] K — سپاه; I — براه [15] I, IV — سوار [16] K — بگویش [17] K — доб. و [18] VI — بجویم [19] K — доб.:

ز گردان شمشیرزن صد هزار * ز لشکر گزین از در کارزار

см. б. 678. [20] I — سپه‌دار بد [21] I, IV, VI, T — доб. интерполяцию: بزن خواستن فریبرز فرنگیس مادر کیخسرو (см. приложение II); Б — перевод интерполяции отсутствует. [22] K — شد بر سپهر [23] VI — دل

پر اندیشه جان جهاندار[1] شاه   دو فرسنگ با او[2] بیامد براه
دو منزل همی کرد[3] رستم یکی   نیاسود روز و شبان[4] اندکی

* * *

شبی[5] داغ‌دل پر ز تیمار[6] طوس   بخواب اندرآمد گه[7] زخم کوس
چنان دید روشن روانش بخواب   که رخشنده شمعی برآمد ز آب[8]
بر شمع رخشان یکی تخت عاج   سیاوش بران تخت[9] با فرّ و تاج
لبان[10] پر ز خنده زبان چرب گوی   سوی طوس کردی[11] چو خورشید روی
که ایرانیانرا هم[12] ایدر بدار   که پیروزگر باشی از[13] کارزار
بگودرزیان[14] هیچ غمگین مشو   که ایدر یکی گلستانست نو
بزیر گل اندر همی می خوریم   چه دانیم[15] کین[16] باده تا کی خوریم
ز خواب اندرآمد شده شاددل   ز درد و غمان گشته آزاد دل
بگودرز گفت ای جهان پهلوان   یکی خواب دیدم بروشن روان
نگه کن که رستم چو باد دمان   بیاید بر ما زمان تا زمان
بفرمود تا برکشیدند[17] نای   بجنبید بر کوه[18] لشکر ز جای[19]
ببستند گردان ایران میان   برافراختند اختر کاویان[20]
بیاورد زان روی پیران سپاه   شد از گرد خورشید تابان سیاه
از آواز گردان و[21] باران تیر   همی چشم خورشید شد خیره خیر
دو لشکر بروی اندرآورده[22] روی   ز گردان نشد هیچ کس[23] جنگجوی[24]
چنین گفت هومان بپیران که جنگ   همی جست باید چه جویی[25] درنگ

---

[1] IV — برافراز [2] I, IV, VI — وی [3] K — رفت [4] VI — نبد خواب و آرام او [5] IV — بسی; [6] VI — وزان روی دیگر سپهدار [7] IV — گهی [8] VI — خواب [9] VI — доб. و [10] IV — لبی; VI — لب [11] VI — شد آن [12] IV — تو [13] K, I, IV, VI — پیروز باشی تو در [14] K, I, IV, VI — ز گودرزیان ندانیم چنین [15] I — ندانیم; IV — بدانیم [16] K, VI — [VI — که این] [17] I, IV — بردمیدند [18] VI — доб. و [19] IV — обратный порядок мисра. [20] Л — б. оп.; Б — فرکب الفرسان و تأهبوا للحرب و رفعوا علم الدرفش المیمون [21] VI — و оп. [22] I, VI — آورد [23] I, IV — پیش یك; VI — پیش کس [24] VI — کینه‌جوی [25] K — سازی; VI — داری

نه لشکر بدشت شکار اندرند[1] | که اسپان ما[2] زیر بار اندرند[1]
بدو گفت پیران که تندی[3] مکن | نه روز شتابست و[4] گاه[5] سخن
سه تن دوش با خوارمایه سپاه | برفتند بیگاه[6] زین رزمگاه[7]
چو شیران جنگی[8] و ما چون رمه | که[9] از کوهسار اندرآید[10] دمه
همه دشت پر[11] جوی خون یافتیم | سر نامداران نگون یافتیم[12]
یکی[13] کوه دارند خارا و[14] خشک | همی خار[15] بویند اسپان چو مشک
بمان تا بران سنگ پیچان[16] شوند | چو بیچاره گردند بیجان[17] شوند
گشاده نباید که دارید[18] راه | دو رویه پس و پیش[19] این[20] رزمگاه
چو بی رنج دشمن بچنگ آیدت[21] | چو بشتابیش کار تنگ آیدت[22]
چرا جست باید همی کارزار | طلایه برین دشت بس[23] صد[24] سوار
بباشیم تا دشمن از آب و نان | شود تنگ[25] و زنهار خواهد بجان
مگر خاک گر[26] سنگ خارا[27] خورند | چو روزی سرآید[28] خورند و مرند[29]
سوی خیمه رفتند زان رزمگاه | طلایه بیامد به پیش[30] سپاه
گشادند گردان سراسر کمر | بخوان[31] و بخوردن نهادند سر
بلشکرگه آمد سپهدار طوس | پر از خون دل و روی چون سندروس[32]
بگودرز گفت این سخن تیره گشت | سر بخت[33] ایرانیان خیره[34] گشت
همه گرد بر گرد ما لشکرست | خور بارگی خار گر[35] خاورست

---

[1] K — آمدست; I, IV — اندرست [2] K — تن اسپها; I — تن بارگی; IV — تن ما همی; VI — تن و اسپ [3] I, IV, VI — تیزی [4] Л, K — و оп. [5] K — جای [6] K — ناگاه [7] K — از آوردگاه [8] I, IV, IV — ناهار [9] K — چو [10] K, I — آرد [11] I, IV — چون [12] Б — перевод бб. 710—712 отсутствует. [13] K — همی [14] VI — چون خار [15] K, I, VI — خاك [16] I, IV, VI — بریان [17] I, IV, VI — گریان [18] K, I, IV — دارند [19] K — پس پشت [20] IV — آن; VI — ازین [21] I, IV — چو بی رنجتان [IV — چنگیان] دشمن آمد [IV — آید] بچنگ [22] K, VI — بزودی کجایی درنگ آیدت; I, IV — بزودی چه بایدت کردن درنگ [23] K — شد [24] I, IV, VI — ده [25] IV — سست [26] IV — خار با; VI — یا [27] K, I — سنگ با خار و خارا [I — خاره] [28] I, VI — برآمد [29] K — همه جان دهند [30] VI — به پیش بیامد [31] K, I, IV, VI — بخواب [32] I, IV — رخ شده آبنوس [33] Л — سر و مغز [34] Л — تیره [35] K — همه بارگیران; I — همه بارگی‌شان; IV, VI — همه بارکشمان و خور

سپه را خورش بس[1] فراوان نماند ‏ جز[2] از گرز و شمشیر درمان[3] نماند
بشبگیر شمشیرها برکشیم ‏ همه دامن کوه لشکر کشیم
اگر اختر نیک یاری دهد ‏ بریشان مرا[4] کامگاری دهد
ور ایدون کجا داور آسمان ‏ بشمشیر بر ما سرآرد زمان
ز بخش جهان آفرین بیش و کم ‏ نباشد مپیمای بر[5] خیره[6] دم
مرا مرگ خوشتر بنام بلند ‏ ازین زیستن با هراس و گزند
برین برنهادند یکسر سخن ‏ که سالار نیک اختر افگند بن[7]

* * *

چو خورشید برزد ز خرچنگ چنگ[8] ‏ بدرّید پیراهن مشکرنگ
به پیران فرستاده آمد ز شاه ‏ که آمد ز هر جای بی‌مر سپاه
سپاهی که دریای چین را ز گرد ‏ کند چون بیابان بروز نبرد[9]
نخستین سپهدار خاقان چین ‏ که تختش همی برنتابد[10] زمین
تنش زور دارد چو صد[11] نرّه شیر ‏ سر ژنده پیل اندرآرد بزیر[12]
یکی مهتر از ماوراالنهر بر[13] ‏ که بگذارد از چرخ گردنده سر[14]
ببالا چو سرو و[15] بدیدار[16] ماه ‏ جهانگیر و نازان بدو تاج[17] و گاه
سر سرفرازان و[18] کاموس نام ‏ برآرد ز گودرز و از طوس نام[19]
ز مرز سپنجاب تا دشت[20] روم ‏ سپاهی که بود اندر آباد بوم

---

[1] Л — بر [2] IV — چو [3] I, IV — خورمان [4] K — تر [5] VI — در [6] I — بخیره مپیمای
[7] Б — перевод бб. 722—731 отсутствует. [8] Б — و لمّا أصبحوا طلعت الشمس من برج السرطان [9] K — б. стоит после б. 737. [10] I, IV, VI — و تختش سپهرست؛ Б — فی که تاجش عساکر لا تقلهم الارض [11] I, IV, VI — بصد [12] K — б. стоит после б. 734; I, IV, VI — б. стоит после б. 737; Б — перевод б. отсутствует. [13] K, VI — در [14] I —
یکی مهتر آمد ازانسوی آب * که بر وی ثنا کرد افراسیاب
IV — доб. вариант б. по рук. I перед б. 737. [15] Л, VI — و оп. [16] K — چو بدیدن [17] K, VI — تخت
[18] Л — و оп. [19] K, I, IV, VI — کام [20] K, VI — مرز

فرستادم اینک سوی کارزار * برآرند از طوس و خسرو دمار[1]
چو بشنید[2] پیران بتوران سپاه * چنین گفت کای سرفرازان[3] شاه[4]
بدین مژدهٔ شاه پیر و جوان * همه شاد باشید و روشن روان
بباید کنون دل ز تیمار شست * بایران نمانم[5] بر و بوم و[6] رست
سر از رزم[7] و از رنج[8] و کین خواستن * برآسود وز[9] لشکر آراستن
بایران و توران و[10] بر خشک و[11] آب * نبینند جز کام افراسیاب
ز لشکر[12] بر پهلوان پیش رو * بمژده[13] بیامد همی نو بنو
بگفتند کای نامور پهلوان * همیشه بزی شاد و روشن روان
بدیدار شاهان[14] دلت شاد دار[15] * روانت ز اندیشه آزاد دار[15]
ز کشمیر تا برتر از رود شهد * درفش و سپاهست و پیلان و[16] مهد
نخست اندرآیم[17] ز خاقان چین * که تاجش سپهرست و تختش[18] زمین
چو منشور جنگی که با تیغ اوی * بخاک اندرآید[19] سر جنگجوی
دلاور[20] چو کاموس شمشیرزن * که چشمش ندیدست هرگز شکن
همه کارهای شگرف آورد * چو خشم آورد باد و برف آورد
چو خشنود باشد[21] بهار آردت[22] * گل و سنبل[23] جویبار آردت[22]
ز سقلاب چون کندر شیرمرد * چو پیروز[24] کانی[25] سپهر نبرد
چو سگسار[26] غرچه چو شنگل ز هند * هوا پر درفش و زمین پر پرند
چغانی چو فرطوس لشکرفروز * گهار گهانی[27] گو گردسوز[28]

---

[1] K, I, IV, VI — вместо б. 741 дают бб. 751, 752, 753, 754, 755, после чего I, IV — доб.:

ز لشکر بود پیش رو پهلوان * همیشه بود شاد و روشن روان

[2] K, I, VI — چنین گفت [3] K, I, VI — که ای سرفرازان و گردان [4] IV — б. оп. [5] K — نمانم بایران [6] VI — و оп. [7] I, IV — پس از درد; VI — پس از داد [8] K — رنج و از درد [9] I, IV, VI — برآسودن و [10] K — و оп. [11] VI — و оп. [12] K — بمژده [13] K — ز لشکر [14] K — ایشان [15] K, I, IV, VI — باد [16] VI — و оп. [17] I, IV — آید [18] I, IV, VI — که تختش همی برنتابد [19] K, VI — آرد [20] K, I, IV, VI — کشانی [21] K — باشد منشور; I, IV, VI — گردد [22] I, IV, VI — آورد; K, I, IV, VI — бб. 751—755 стоят после б. 740. [23] I, IV — доб. از; VI — доб. و [24] K, I, IV — بیورد [25] T — کاتی [26] K — و شگنی; VI — доб. و [27] I — کشانی; IV — کمال کمانی [28] K — و گرد اسپروز

شمیران[1] شگنی و گردوی[2] وهر[3] پراگنده بر نیزه و تیغ زهر
تو اکنون سر افراز و رامش پذیر کزین مژده برنا شود مرد پیر
ز لشکر توی پهلو و پیش رو همیشه بزی شاد و فرمانت نو[4]
دل و جان پیران پر از خنده گشت تو گفتی مگر مرده بد[5] زنده[6] گشت
بهومان چنین گفت پیران که من پذیره شوم پیش این انجمن
که ایشان ز راه[7] دراز آمدند پر اندیشه و رزمساز آمدند
ازین آمدن بی نیازند سخت خداوند تاج اند و زیبای تخت[8]
ندارند سر کم ز افراسیاب که با تخت و گنج[9] اند[10] و با جاه و آب
شوم تا ببینم که چند و چیند سپهبد کدامند[11] و گردان کیند
کنم آفرین پیش خاقان چین وگر[12] پیش تختش ببوسم زمین
ببینم سرافراز کاموس را برابر کنم شنگل و طوس را[13]
چو باز آیم ایدر ببندم میان برآرم دم و دود از ایرانیان
اگر خود ندارند پایاب جنگ بریشان کنم روز تاریك و تنگ[14]
هرانکس[15] که هستند زیشان[16] سران[17] کنم پای و گردن ببند گران[18]
فرستم بنزدیك افراسیاب نه آرام جویم بدین بر[19] نه خواب
ز لشکر هرانکس که آید بدست[20] سرانشان ببرّم بشمشیر پست[21]
بسوزم دهم[22] خاك ایشان بباد نگیریم زان[23] بوم و بر نیز[24] یاد

---

[1] I — شویران; IV — سویران [2] I, VI — زگرگو; IV — گرگور [3] K — سواران سنگین [4] I, IV — доб.: و دل کوه زهر

ز لشکر بود پیش رو پهلوان * همیشه بود شاد و روشن روان
K, VI — б. оп. [5] K — دلش مرگ‌را مژده بد; I, IV, VI — دل مرده را زین [VI — زان] سخن

[6] I — خیره [7] Л — راهی [8] Л — و دیهیم دحت; I, IV, VI — б. стоит после б. 766. [9] I, IV, VI — گنج و تخت [10] IV — آید [11] K — کدامست [12] K — همان; IV — دگر [13] K — کهار کهانی و فرطوس را [14] VI — تاریك جنگ [15] K, I, IV, VI — کسی را [16] I, IV, VI — از ایران [17] K — از ایرانیان [18] K — به بندم سر و پای و پشت و میان [19] K — برین و [20] Л, VI — بدشت (нет рифмы). [21] VI — بخنجر ببرّم بپست [22] IV, VI — همه [23] K — نگیرم ازان; VI — بگیرم ازان [24] I, IV — دهم برنگیرم ازان بوم

سه بهره ازان پس[1] برانم[2] سپاه / کنم روز[3] بر شاه ایران سیاه
یکی بهره زیشان[4] فرستم ببلخ / بایرانیان[5] بر کنم روز تلخ
دگر بهره بر سوی کابلستان[6] / بکابل[7] کشم خاک زابلستان[8]
سوم بهره بر سوی ایران برم / ز ترکان بزرگان و شیران[9] برم
زن و کودک خرد و پیر[10] و جوان / نمانم که باشد[11] تنی با روان
بر و بوم ایران[12] نمانم بجای / که مه دست بادا ازیشان[13] مه پای[14]
کنون تا کنم کارها را[15] بسیچ / شما جنگ ایشان[16] مجویید هیچ[17]
بگفت این و دل پر ز کینه برفت / همی پوست بر تنش گفتی بکفت
بلشکر چنین گفت هومان گرد / که دلرا[18] ز کینه نباید[19] سترد
دو[20] روز این یکی[21] رنج بر تن نهید[22] / دو[23] دیده بکوه هماون نهید[22]
نباید که ایشان شبی بی درنگ / گریزان برانند[24] ازین جای تنگ[25]
کنون کوه و رود[26] و در و دشت[27] و راه / جهانی شود پر درفش سپاه[28]

* * *

چو پیران بنزدیک لشکر[29] رسید / در و دشت از[30] سمّ اسپان ندید[31]
جهان پر[32] سراپرده[33] و خیمه بود / زده سرخ و زرد[34] و بنفش و کبود
ز دیبای چینی و از پرنیان / درفشی ز هر پردهٔ در[35] میان

---

[1] K — بسه بهر ازیشان; VI — ازانسو [2] I, IV — بسه بهره رانم ازان پس [3] Л — دوده [4] K — بهر ازیشان [5] I, IV, VI — بر ایرانیان [6] K — زابلستان [7] K, I, IV — زیکایك; VI — بتوران [8] K, IV — کابلستان [9] VI — دلیران و شاهان [10] I, IV — کودك و پیر و خرد [11] K, I, IV, VI — ماند [12] K — ایشان [13] K — از ایران [14] I, IV, VI — تو گر بخردی اندر ایران مپان [VI — سوی] [15] IV — کارهای [16] I, IV, VI — رزم ایران [17] K — вместо б. дает б. 768. [18] K, I, IV, VI — دلها [19] K — ز اندیشه باید [20] I, IV — سه [21] I — روز دگر; IV — همه [22] K, I, IV, VI — نهیم [23] I, IV, VI — که [24] K, IV — برآیند [25] K, I, IV, VI — کوه سنگ [26] I, IV — دشت [27] I, IV — رود [28] K — доб.:

نه ایشان بتابند با ما بکین * نه گردی ز گردان ایران زمین

[29] K, I, IV, VI — ایشان [30] K — جز; VI — پر [31] VI — بدید [32] K — جهانی [33] I — سربسر پرده [34] K — زرد و سرخ [35] Л — ز هر گونه اندر

فروماند و زان[1] کارش آمد شگفت — بسی با دل اندیشه اندرگرفت[2]

که تا[3] این بهشتست یا رزمگاه[4] — سپهر برینست گر[5] تاج و گاه[6]

بیامد بنزدیک خاقان چین — پیاده ببوسید روی زمین

چو خاقان بدیدش به بر درگرفت — بماند از بر و یال پیران شگفت

بپرسید بسیار و بنواختش — بر خویش نزدیک[7] بنشاختش

بدو گفت[8] بغبغ که با[9] پهلوان — نشینم[10] چنین[11] شاد و روشن روان

بپرسید زان پس کز[12] ایران سپاه — که دارد نگین و درفش و کلاه[13]

کدامست[14] جنگی و گردان[15] کیند — نشسته برین کوه[16] سر بر[17] چیند[18]

چنین داد پاسخ بدو پهلوان — که بیداردل باش و روشن روان

درود جهان آفرین بر تو باد — که کردی بپرسش دل بنده[19] شاد

ببخت تو شادانم و تن درست — روانم همی[20] خاک پای تو جست

از ایرانیان هرچ[21] پرسید شاه — نه گنج و سپاهست و نه تاج[22] و گاه[23]

بی اندازه پیکار جستند[24] و جنگ — ندارند از[25] جنگ[26] جز خاره[27] سنگ

چو بی کام[28] وبی‌نام[29] و بی تن[30] شدند — گریزان بکوه هماون شدند

سپهدار طوس است[31] مردی[32] دلیر — بهامون نترسد ز پیکار شیر

بزرگان[33] چو گودرز کشوادگان — چو[34] گیو و چو[34] رهّام ز[35] آزادگان

ببخت سرافراز[36] خاقان چین — سپهبد نبینند سپهرا جزین[37]

---

[1] K — فرود آمدن; VI — آن [2] K — اندیشه‌ها درگرفت [3] K — یا [4] IV — بزمگاه [5] K — یا [6] I, IV — ماه [I — و оп.]; VI — یا چرخ و یا رزمگاه [7] K — بر تخت [8] K — بگفتش که [9] K — ایا [10] I, IV — نشستم; VI — نشستیم [11] K — ترا که دیدم [12] K, VI — که [13] K, I, IV, VI — که دارد کلاه [14] K — کدامند [15] VI — کرامنده (؟) گردان جنگی [16] IV — بر کوه [17] K — بران کُه از بهر [18] VI — درین که نشسته زبهر کیند; Б — و سایله عن عسکر ایران و عددهم و رؤسائهم و أمرائهم [19] K — پیر [20] K, VI — همه [21] K, I, IV — آنچه; VI — بس به [22] K, I, IV — نه تخت و کلاهست و نه مهر [23] VI — نه تخت و کلاه و نه تاج و نه گاه [24] I — جستند پیکار [25] I, IV, VI — ندیدند ازان [26] VI — گنج [27] K — خار و [28] I, IV, VI — ذام; [29] I, IV, VI — کام [30] VI — بر [31] VI — доб. و [32] IV, VI — مرد [33] K — ز گردان [34] I — چه [35] K — ز оп.; I, IV, IV — و [36] VI — بتخت سپهدار [37] K, I, IV, VI — доб.:

بهامون نیایند [IV — بیابند] هنگام صف * ندارند جز سنگ خارا بکف

بدو گفت خاقان که نزدیک[1] من / بباش[2] و بیاور یکی انجمن
یک امروز با کام دل می خوریم[3] / غم[4] روز نا آمده نشمریم
بیاراست خیمه چو باغ[5] بهار / بهشتست گفتی برنگ و نگار

* * *

چو بر گنبد چرخ رفت آفتاب / دل طوس و[6] گودرز شد پر[7] شتاب
که امروز ترکان چرا[8] خامش اند / برای بد[9] اند ار[10] ز می بیهش اند
اگر مستمندند[11] گر شادمان / شدم در[12] گمان از بد بدگمان
اگرشان به پیکار یار آمدست / چنان دان که بد روزگار آمدست
تو ایرانیانرا[13] همه کشته گیر / وگر زنده از رزم[14] برگشته گیر
مگر رستم آید بدین رزمگاه[15] / وگرنه بد آید بما زین سپاه[16]
ستودان نیابیم یک تن[17] نه گور[18] / بکوبندمان سر[19] بنعل ستور[20]
بدو گفت گیو[21] ای سپهدار شاه / چه بودت که اندیشه کردی تباه[22]
از اندیشهٔ ما[23] سخن دیگرست / ترا کردگار جهان یاورست
بسی تخم نیکی پراگندهایم / جهان آفرینرا پرستندهایم
و دیگر ببخت جهاندار شاه / خداوند شمشیر و تخت و کلاه[24]
ندارد جهان آفرین دست باز / که آید ببدخواه مارا نیاز
چو رستم بیاید بدین رزمگاه / بدیها سرآید همه بر سپاه
نباشد ز یزدان کسی ناامید / وگر[25] شب شود روی روز سپید
بیک روز کز ما نجستند جنگ / مکن دل ز[26] اندیشه بر خیره تنگ

---

[1] VI — بنزدیك [2] VI — بیا [3] VI — میخوریم [4] I, IV, VI — پی [5] I — بباغ; IV — چو باد
[6] I, IV — و оп. [7] VI — در [8] K — چنین [9] Л — در [10] K — برای اندرند یا [11] K — مستمندیم
[12] VI — بد [13] K, I, IV — ایران سپه [14] K, I, IV, VI — جنگ [15] I, IV, VI — بیاری سپاه
[16] K, I, IV, VI — بمابر ز شاه [17] K, I, IV, VI — یکسر [18] IV — ستودان بیابیم یکسر بگور
[19] K — بکوبند سرمان [20] Б — в эпизоде бб. 811—817 گودرز отсутствует. [21] I, IV — طوس
[22] I, IV, VI — خداوند شمشیر و تخت و کلاه [23] K, I, IV — بد [24] I, IV — چه بودت که اندیشه کردی تباه; см. б. 818. [25] I, IV, VI — اگر [26] K — بر دل

نبستند بر ما در[1] آسمان   بپایان رسد هر[2] بد بدگمان
اگر[3] بخشش کردگار بلند   چنانست کاید بما بر گزند
بپرهیز[4] و اندیشهٔ نابکار   نه برگردد از ما[5] بد روزگار[6]
یکی کنده سازیم پیش[7] سپاه   چنانچون بود رسم و[8] آیین و راه
همه جنگرا تیغها[9] برکشیم   دو روز دگر ار[10] کشند ار[11] کشیم
ببینیم تا چیست آغازشان   برهنه شود بی گمان[12] رازشان
از ایران بیاید همان[13] آگهی   درخشان[14] شود شاخ سرو سهی[15]

* * *

سپهدار گودرز بر تیغ کوه   برآمد برفت از میان گروه
چو خورشید تابان ز گنبد بگشت[16]   ز بالا همی سوی خاور گذشت[17]
بزاری خروش آمد از دیدهگاه   که شد کار گردان ایران تباه
سوی باختر گشت گیتی ز گرد[18]   سراسر بسان شب لاژورد
شد از خاک[19] خورشید تابان بنفش   ز بس پیل و[20] بر[21] پشت پیلان درفش[22]
غو دیده بشنید گودرز و[23] گفت   که جز خاک تیره نداریم[24] جفت[25]
رخش گشت ز اندوه[26] بر سان قیر   چنان شد کجا خسته گردد بتیر
چنین گفت کز اختر[27] روزگار   مرا بهره کین آمد و کارزار
ز گیتی مرا شوربختیست بهر[28]   پراگنده بر جای تریاک زهر

---

[1] IV — دم [2] K, VI — مشو بدنهان از; I, IV — مشو بدگمان از [3] I, IV — وگر [4] I — ز پرهیز; IV — بتدبیر [5] VI — ز ما برنگردد [6] I, IV — доб.:
که کار خدایی نه کارست خرد * قضای نبشته نشاید سترد
[7] K — گرد [8] Л, VI — و оп. [9] K, I, IV, VI — تیغها جنگرا [10] K, I, IV, VI — بسه روز دیگر [11] K — پس اندر [12] IV — بیگنه [13] I — همی; IV — یکی [14] K — درفشان [15] Б — перевод бб. 818—832 отсутствует. [16] VI — گذشت [17] K — б. стоит после б. 835. [18] VI — گودرز و گفت (ошибочно переписано из б. 838). [19] K — گرد [20] Л — و оп. [21] K — از [22] Б — فلمّا كان بعد زوال الشمس رأى الأرض من ناحية توران تموج بالرماح و الأعلام و تمور بالخيل و الفيلة
[23] K, I — و оп. [24] VI — ندانند [25] I, IV — ندارم نهفت [26] K — ازان گفته [27] I, IV — گردش
[28] VI — بس (нет рифмы).

نبیره پسر[1] داشتم لشکری / شده نامبردار هر کشوری
بکین سیاوش همه کشته شد / ز من بخت بیدار برگشته شد
ازین زندگانی شدم ناامید / سیه شد مرا بخت و[2] روز سپید
نزادی مرا کاشکی مادرم / نگشتی سپهر بلند از[3] برم[4]
چنین گفت با دیده‌بان پهلوان / که ای مرد بینا و[5] روشن‌روان
نگه کن بتوران و ایران[6] سپاه / که آرام دارند[7] از آوردگاه[8]
درفش سپهدار ایران[9] کجاست / نگه کن چپ لشکر و دست راست
بدو دیده‌بان گفت کز[10] هر دو روی / نه[11] بینم همی جنبش[12] و گفت‌وگوی[13]
ازان کار[14] شد پهلوان پر ز درد / فروریخت از دیدگان آب زرد[15]
بنالید و[16] گفت اسپ‌را[17] زین کنید / ازین[18] پس مرا خشت بالین کنید
شوم پر کنم چشم و آغوش[19] را / بگیرم ببر گیو و شیدوش‌را
همان بیژن[20] گیو و رهّام‌را / سواران جنگی و[21] خودکام‌را
به پدرود کردن رخ هر کسی / ببوسم ببارم ز مژگان بسی[22]
نهادند زین بر سمند چمان / خروش آمد از دیده هم در[23] زمان
که ای پهلوان جهان شاد باش / ز تیمار و[24] درد و غم آزاد باش
که از راه ایران یکی تیره گرد / پدید آمد و روز شد[25] لاژورد
فراوان درفش از میان سپاه / برآمد[26] بکردار تابنده ماه
بپیش اندرون گرگ پیکر یکی[27] / یکی ماه پیکر ز دور اندکی[28]

---

[1] T — نبیره و پسر; Б — قد کان حولی من أولادی و احفادی عسکر [2] K, VI — روی [3] VI — بلا بر [4] IV, VI — سرم [5] I — بیدار; IV, VI — بینای [6] I, IV — بایران و توران [7] VI — گیرند [8] K — که آن نامداران آورد خواه [9] K — پیران [10] K, I, IV — از [11] K, I, IV — به [12] I — جستن [13] K, I, IV, VI — جست‌وجوی; Б—перевод бб. 846—849 отсутствует. [14] K, IV, VI — ز فرزند [15] IV — آب از دو دیده بدرد; I — б. оп. [16] I — و оп. [17] VI — اسپ [18] Л — کزین; K — وزین [19] K — دیده و گوش [20] VI—доб. و [21] K, I, IV, VI — جنگئ [22] Б — бб. 850—854: و وقع علیع البکاء و العویل ثم أمر بإسراج فرسه عازما علی أن یودع من بقی من أولاده و یستسلم للهلاك [23] K — اندر [24] VI — و оп. [25] K — شد هوا [26] VI — درآمد [27] K — گرد پیکر درفش [28] K — درفش بنفش

درفشی بدید[1] اژدها پیکرش * پدید آمد و[2] شیر زرّین[3] سرش
بدو گفت گودرز انوشه[4] بَدی[5] * ز دیدار[6] تو دور چشم[7] بدی
چو گفتارهای تو آید بجای * بدین سان[8] که گفتی بپاکیزه رای
ببخشمت چندان گرانمایه[9] چیز * کزان پس نیازت نیاید[10] بنیز[11]
وزان پس چو[12] روزی بایران شویم * بنزدیك شاه دلیران شویم
ترا پیش تختش برم ناگهان * سرت[13] برفرازم بجاه از[14] مهان[15]
چو باد دمنده ازان جایگاه[16] * برو سوی سالار[17] ایران سپاه[18]
همه[19] هرچ دیدی بدیشان[20] بگوی * سبك باش و از هر کسی مژده[21] جوی[22]
بدو دیده‌بان گفت کز دیده‌گاه * نشاید شدن پیش ایران سپاه[23]
چو بینم که روی زمین تار گشت * برین دیده‌گه دیده بیکار گشت
بکردار سیمرغ ازین دیده‌گاه[24] * برم آگهی سوی ایران سپاه[25]
چنین گفت با دیده‌بان پهلوان * که اکنون نگه کن بروشن[26] روان
دگر باره بنگر ز کوه[27] بلند * که ایشان بنزدیك ما[28] کی رسند
چنین داد پاسخ که فردا پگاه * بکوه هماون رسد[29] آن سپاه
چنان شاد شد زان سخن پهلوان * چو[30] بیجان شده باز یابد[31] روان
وزان روی پیران بکردار گرد * همی راند لشکر بدشت نبرد

[1] I, IV, VI — دگر [2] K — بران نیزه‌بر [3] VI — جنگی [4] K — نوشه [5] VI — بزی [6] VI — گفتار [7] I, IV, VI — بادا [8] K, VI — بر [9] I, IV — ز هر گونه [10] K — نباشد نیازت; I — نباشد; IV — نیارد [11] K, IV, VI — بچیز [12] IV — که [13] VI — سرت‌را [14] I — بقدر از; IV, VI — بقدر [15] VI — جهان [16] I, IV, VI — ز بهر من اکنون ازین [VI — بدین] دیده‌گاه [17] VI — نشاید شدن پیش [18] K — бб. 865, 866 оп. [19] K, IV — سخن; I — چنان [20] K — گفتی بایشان [21] I, IV — چاره [22] I — б. стоит после б., доб. к б. 868. [23] I — доб.:

چنین گفت گودرز بار دگر * که رو پیش لشکر بگو سربسر

затем следует б. 867, после чего доб.:

بدو دیده‌بان گفت ای پهلوان * همیشه بزی شاد و روشن‌روان

[24] Л — رزمگاه [25] VI — бб. 867 — 870 оп. [26] I, IV, VI — که بیداردل باش و روشن‌روان [27] I, VI — بکوه [28] VI — تا [29] VI — رسند [30] K, I, IV, VI — که [31] VI — گفتی برافشاند خواهد

سواری[1] بمژده[2] بیامد ز پیش … بگفت آن کجا رفته بد کمّ و بیش
چو بشنید هومان بخندید و[3] گفت … که شد بی گمان بخت بیدار جفت
خروشی بشادی ازان رزمگاه[4] … بابر اندرآمد ز توران سپاه[5]
بزرگان ایران پر از داغ[6] و درد … رخان زرد و لبها شده لاژورد
باندرز کردن همه همگروه … پراگنده گشتند بر گرد کوه
بهر جای کرده یکی انجمن … همی مویه کردند بر خویشتن
که زار این[7] دلیران خسرونژاد … کزیشان بایران[8] نگیرند یاد
کفنها کنون[9] کام شیران بود[10] … زمین پر ز خون دلیران بود[10]
سپهدار با بیژن[11] گیو گفت … که بر خیز و[12] بگشای راز از نهفت
برو تا سر تیغ کوه بلند … ببین تا کیند[13] و چه و چون و چند[14]
همی بر کدامین ره آید[15] سپاه … که دارد سراپرده و تخت و گاه[16]
بشد بیژن گیو تا تیغ کوه … برآمد بی[17] انبوه دور از[18] گروه
ازان کوهسر کرد هر[19] سو نگاه … درفش[20] سواران و پیل و سپاه
بیامد بسوی سپهبد دوان … دل از غم پر از درد و خسته[21] روان
بدو گفت چندان سپاهست و پیل … که روی زمین گشت بر سان[22] نیل
درفش و سنانرا خود اندازه نیست … خور از گرد بر آسمان تازه نیست
اگر بشمری نیست انداز و[23] مر … همی از[24] تبیره شود گوش[25] کر
سپهبد چو بشنید گفتار اوی … دلش گشت پردرد[26] و پر آب روی[27]

---

[1] K — نوندی [2] I — مبارز; IV — نبرده; VI — جریده [3] I — و оп. [4] K, I, IV, VI — ز توران سپاه [5] K, I, IV, VI — ازان رزمگاه; Б — перевод бб. 855 — 878 отсутствует. [6] I, IV, VI — پر اندوه [7] K — زارا [8] IV — ز ایران [9] I — کنون گورمان; IV, VI — کنون گورها [10] Л — شود [11] Л, K — доб. و [12] VI — خریره [13] IV, VI — که آید [14] K — ببین تو که چونند لشکر و چند [15] K — آمد [16] K — پیل و گاه; IV — تخت و کلاه (метр нарушен). [17] I, IV — ز; VI — از [18] K — بدیدار انبوه توران [19] K, I, IV, VI — [K, VI — کوه هر] همی کرد ازان که بهر [20] K — доб. و [21] K, VI — تیره [22] K — همرنگ; I, IV — شد بکردار [23] K — اندازه [24] K — ز بانگ [25] VI — کوه [26] K — غمگین [27] VI — تیمار اوی; K, I, IV — доб.:

ز فرزند شد پهلوان پر ز درد * فرو [K — همی] ریخت از دیدگان آب زرد

см. б. 850.

سران سپه‌را همه گرد کرد   بسی[1] گرم و[2] تیمار لشکر بخورد
چنین گفت کز گردش روزگار   نبینم همی جز غم[3] کارزار[4]
بسی گشته‌ام بر[5] فراز و نشیب   بروویم نیامد[6] ازینسان[7] نهیب[8]
کنون چارهٔ کار ایدر یکیست   اگر چه سلیح[9] و سپاه[10] اندکیست
بسازیم و امشب شبیخون کنیم   زمین‌را ازیشان چو[11] جیحون کنیم[12]
اگر کشته آییم در کارزار   نکوهش نیابیم از شهریار[13]
نگویند بی[14] نام گردی بمرد   مگر زیر خاکم بباید[15] سپرد[16]
بدین رام گشتند یکسر[17] سپاه   هرانکس که بود اندران[18] رزمگاه[19]
چو شد روی گیتی چو دریای[20] قیر   نه ناهید پیدا نه بهرام و تیر[21]
بیامد[22] دمان[23] دیده‌بان پیش طوس   دوان[24] و شده[25] روی چون سندروس
چنین گفت کای پهلوان سپاه   از ایران سپاه آمد از نزد شاه
سپهبد بخندید با مهتران   که ای نامداران و[26] کنداوران[27]
چو یار آمد[28] اکنون نسازیم[29] جنگ   گهی با شتابیم و گه با درنگ
بنیروی یزدان گو پیلتن   بیاری بیاید[30] بدین انجمن[31]

---

[1] VI — همه [2] Л — و оп.; I, IV — درد و [3] I, IV — غم و [4] VI — روزگار; I, IV — б. стоит после б. 893. [5] K — من; I, IV, VI — گشتم اندر [VI — بسی] که تا [6] K, I, IV, VI — نیامد [IV, VI — بیامد] بروویم [7] K — برینسان [8] I, IV — обратный порядок мисра. [9] IV — سلاح [10] K — سپاه و سلیح [11] K — ز خون رود [12] I — б. стоит после б. 896. [13] K, I, IV, VI — سپهبد بود چون [K — یا] بود روزگار [K — شهریار; VI — کارزار]; VI — бб. 898, 899 приписаны на полях, между ними доб.:

مگر دست گیرد جهاندار ما * دگر گون بدست اختر کار ما

[14] K — بگویند با [15] K, I — نباید; VI — نیاید [16] K, I, IV, VI — شمرد [17] K, I, IV, VI — شد [IV, VI — доб. و] پهلوان [18] K — بودند در [19] Б — перевод бб. 884—901 отсутствует. [20] I, IV, VI — بکردار [21] K, I, IV, VI — доб.:

سر از برج [VI — اوج] ماهی برآورد ماه * بدرّید تا ناف شعر سیاه

[22] I, IV, VI — پیاده [23] I — دوان [24] IV, VI — دمان [25] I, IV — دوان گشته و [26] Л — و оп. [27] K — فرّخ سران [28] I, IV — باز آیم [29] K, I, IV, VI — نجوییم [30] IV, VI — بیامد [31] K, I, IV, VI — доб.:

ازان دیده‌بان گشت روشن‌روان   همه مژده دادند[1] پیر و جوان
طلایه فرستاد بر دشت[2] جنگ   خروش آمد از کوه و آوای زنگ

* * *

چو خورشید بر چرخ گنبد[3] کشید   شب تار شد از جهان[4] ناپدید
یکی انجمن کرد خاقان چین   بدیبا بیاراست روی[5] زمین
بپیران چنین گفت کامروز جنگ[6]   بسازیم[7] و[8] روزی نباید[9] درنگ[10]
یکی با[11] سرافراز[12] گردنکشان   خنیده سواران دشمن[13] کشان[14]
ببینیم[15] کایرانیان بر چیند   بدین رزمگاه[16] اندرون با[17] کیند
چنین گفت پیران که خاقان چین   خردمند شاهیست با آفرین
بران رفت باید که اورا[18] هواست   که رای تو بر ما همه[19] پادشاست
وزان پس برآمد[20] ز پرده‌سرای   خروشیدن[21] کوس با کرّنای
سنانهای رخشان و جوشان سپاه   شده روی کشور ز لشکر سیاه[22]
ز پیلان نهادند بر پنج[23] زین   بیاراست دیگر[24] بدیبای[25] چین
زبرجد نشانده بزین[26] اندرون   ز دیبای زربفت پیروزه‌گون[27]

ز ترکان برآید همه کام [کار — VI] ما * برآید بخورشیدبر نام ما
затем K — доб.:
ز کار شبیخون نکردند یاد * سپاه و سپهبد همه گشت شاد
[1] VI — شاد گشتند [2] K — کوه [3] K, I, IV, VI — لشکر [4] K, I, IV, VI — تازنده شد [5] I, IV, VI — توران [VI — شاهان] بزرگان و گردان; Б — عبی الخاقان عساکره [6] K — کار [7] I, IV — نسازیم; Б — نستعدّ للحرب و نحرّب الایرانیین و نبصر طرائقهم [8] I, IV, VI — و оп. [9] K, I, VI — بباید [10] K — با گرزهٔ گاوسار [11] K, I, VI — تا [12] K, I, IV — доб. و [13] K — سرافراز و مردم; I, IV, VI — ابا این سواران و مردم [14] I — доб.:
بیاساید از رنج راه دراز * هم از تاختن در نشیب و فراز
IV, VI — доб. вариант б. [15] K — ببینید [16] I — رزمگه [17] I — تا [18] K — بدان ره رود کش مراد و; I, IV, VI — بران راند امروز کش دل [19] K, I, IV, VI — که او بر سپه سربسر [20] K, I, IV, VI — خروشیدن آمد [21] K, I, IV, VI — همان نالهٔ [22] K, I, IV, VI — б. стоит после б. 926. [23] K — ابر پشت پیلان نهادند [24] K — لشکر; I, IV — دهرا [25] VI — بیاراسته دید [26] K — بزر [27] K — ز دیبای زرد و ز پیروزه‌گون دیبای

بزرّین رکیب[1] و جناغ پلنگ[2] — بزرّین و سیمین[3] جرسها و[4] زنگ
ز افسر سر پیلبان پرنگار[5] — همه پاك با طوق و با گوشوار
هوا شد ز بس پرنیانی درفش — چو بازار چین سرخ و زرد[6] و بنفش
سپاهی برفت اندران[7] دشت رزم — کزیشان همی آرزو خواست[8] بزم[9]
زمین شد بکردار چشم خروس — ز بس رنگ[10] و آرایش و پیل[11] و کوس
برفتند شاهان[12] لشکر ز جای — هوا پر شد از نالهٔ کرّنای
چو از دور طوس سپهبد بدید — سپاه[13] آنچ بودش رده[14] برکشید
ببستند گردان ایران میان — بیاورد گیو اختر کاویان
از[15] آوردگه تا سر تیغ کوه — سپه بود از ایران[16] گروها گروه
چو کاموس و منشور و خاقان چین — چو بیورد و چون شنگل بافرین[17]
نظاره بکوه هماون شدند — نه بر آرزو پیش دشمن شدند
چو از دور خاقان چین بنگرید — خروش سواران ایران شنید[18]
پسند آمدش گفت کاینت[19] سپاه — سواران زره‌آور و کینه‌خواه[20]
سپهدار پیران دگر گونه گفت — هنرهای مردان نشاید نهفت
سپهدار کو[21] چاه پوشد بخار[22] — برو اسپ تازد بروز[23] شکار
ازان به که بر خیره روز نبرد — هنرهای دشمن کند زیر[24] گرد
ندیدم سواران و[25] گردنکشان — بگردی و مردانگی زین نشان[26]
بپیران چنین گفت خاقان چین — که اکنون چه سازیم بر دشت[27] کین

---

[1] I, IV, VI — ستام [2] K, VI — جنای [VI — جناح] و خدنگ [3] K — بسیمین دوال و; I, IV — بزرّین درای و; VI — بزین‌بر ببسته [4] Л — جرسهای [5] VI — بر کنار [6] K — زرد و سرخ [7] K — ایدر از [8] K, I — خاست [9] VI — رزم [10] K, VI — بانگ [11] K, I, IV, VI — نای [12] I — گردان; IV — شاهان و [13] I, IV — سپه [14] K — سپاه انجمن کرد و صف; I, IV — صفی [15] I — ز; IV — چو ز [16] I, IV, VI — از ایران سپه بد [17] K — چو فرطوس و بیور همه پر ز کین; I, IV, VI — پیش بین [18] K, VI — بدید [19] K, I, IV, VI — اینت [20] K, I, IV, VI — رزمخواه [K — گردنکش و] مردافگن [21] K, I, IV, VI — سپهبد سر [22] IV — برشد بخوار [23] K — ز بهر [24] VI — روز [25] K — و оп. [26] Б — бб. 926—937: و جاءوا حتی صافوا طوسا فی جموعه و صفوفه [27] K, VI — ازین رزم [VI — دشت]

11*

ورا[1] گفت پیران کز اندك سپاه   نگیرند[2] یاد اندرین رزمگاه[3]

کشیدی چنین رنج و راه[4] دراز   سپردی و دیدی نشیب و فراز[5]

بمان تا سه روز اندرین[6] رزمگاه   بباشیم و آسوده گردد سپاه

سپه‌را کنم زان سپس بدو[7] نیم   سرآمد[8] کنون روز پیکار و بیم[9]

بتازند[10] شبگیر تا نیمروز   نبرده[11] سواران گیتی‌فروز

بژوپین و[12] خنجر بتیر[13] و کمان[14]   همی رزم جویند[15] با بدگمان

دگر نیمهٔ روز[16] دیگر گروه[17]   بکوشند[18] تا شب برآید ز کوه

شب تیره آسودگانرا بجنگ[19]   برم تا بریشان شود کار تنگ

نمانم که آرام[20] گیرند[21] هیچ   سواران من[22] با سپاه و[23] بسیچ[24]

بدو[25] گفت کاموس کین[26] رای نیست   بدین مولش[27] اندر[28] مرا جای[29] نیست

بدین مایه مردم بدین گونه جنگ[30]   چه باید بدین گونه[31] چندین درنگ

بسازیم یکبار و[32] جنگ آوریم   بریشان در و[33] کوه تنگ آوریم

بایران گذاریم ز ایدر سپاه   نمانیم تخت و نه تاج و نه شاه[34]

بر و بومشان پاك[35] ویران کنیم   نه جنگ[36] یلان جنگ[37] شیران کنیم

---

[1] K, I, IV — مرا [2] K, IV, VI — بگیرند [3] K, I, IV, VI — б. стоит после б. 937. [4] K, I, IV, VI — [I, IV — راهی] بدو گفت پیران که راه [5] Б — فقال أيها الملك قد طويت مراحل بعيدة و تحملت تعبا و مشاق كثيرة [6] VI — بمانیم تا روز در; Б — و الرأى أن ينصرف الملك و يستريح هو و عسكره ثلاثة أيام [7] I, IV, VI — بر دو [8] K — آید [9] VI — روزگاران بیم [10] Л, K — بباشیم; IV — بیارند; VI — بتابیم [11] Л, K, VI — نبرد; IV — بنزد [12] VI — و оп. [13] K, I, IV, VI — بگرز [14] VI — بگرز گران [15] I — جوییید; VI — همی زو مجویید [16] Л — دگر نیم روز آن; K — نیمه تا روز [17] IV — دگر نیمه روز دگر هم‌گروه [18] K — بکوشید [19] VI — برنج (нет рифмы). [20] K, I, IV, VI — نمانیم کارام [21] K — نباید که گیرند آرام [22] I, IV, VI — ما [23] Л — با سواران; VI — و оп. [24] Б — бб. 946, 947: فانه عند ذلك يضيق الأمر عليهم فنهجم عليهم فنقتل البعض و نستأثر البغض [25] K, I, IV, VI — چنین [26] K — خاقان که این [27] K — گفتن [28] K — هوش ایدر [29] K, I, IV — پای; VI — رای [30] K — بدان کوه سنگ [31] K — چرا بایدت جست; I, IV — چرا جست باید بـ; VI — چرا باید و جست [32] K, I, IV — و یکباره [33] VI — و оп. [34] K — کلاه; VI — نمانم نه تاج و نه تخت و کلاه [35] K, I, IV, VI — بوم یکباره [36] VI — بجنگ [37] I, IV — بکام دلیران و

زن و کودك[1] خرد و[2] پیر و جوان ‌ ‌ ‌ نه شاه و[3] کنارنگ و نه پهلوان
بایران نمانم بر و بوم[4] و جای ‌ ‌ ‌ نه کاخ و نه ایوان و نه چارپای
ببد روز چندین چه باید گذاشت ‌ ‌ ‌ غم و درد و تیمار بیهوده[5] داشت
یك امشب گشاده مدارید راه ‌ ‌ ‌ که ایشان برانند[6] زین رزمگاه
چو باد سپیده دمان بردمد ‌ ‌ ‌ سپه[7] جمله باید که اندر[8] چمد[9]
تلی[10] کشته[11] بینی ببالای کوه ‌ ‌ ‌ تو فردا ز گردان ایران گروه
بدانسان که[12] ایرانیان سربسر ‌ ‌ ‌ ازین پس نبینند جز[13] مویه‌گر
بدو گفت خاقان[14] جزین رای[15] نیست ‌ ‌ ‌ بگیتی چو تو[16] لشکرآرای[17] نیست[18]
همه نامداران بدین همسخن ‌ ‌ ‌ که کاموس[19] شیراوژن[20] افگند بن
برفتند وز جای برخاستند ‌ ‌ ‌ همه شب همی لشکر آراستند

* * *

چو خورشید بر گنبد[21] لاژورد ‌ ‌ ‌ سراپردهٔ زد ز دیبای زرد
خروشی بلند آمد از[22] دیده‌گاه ‌ ‌ ‌ بگودرز کای پهلوان سپاه
سپاه آمد و راه نزدیك[23] شد ‌ ‌ ‌ ز گرد سپه[24] روز تاریك[25] شد[26]
بجنبید گودرز از[27] جای خویش ‌ ‌ ‌ بیاورد پوینده بالای خویش[28]

---

[1] I, IV — доб. و ‌ [2] K — و оп. ‌ [3] VI — و оп. ‌ [4] VI — نمانیم بر بوم ‌ [5] I, IV, VI — درد بیهوده تیمار ‌ [6] IV, VI — برآیند ‌ [7] VI — کیه (?) ‌ [8] IV — ایدر ‌ [9] K — доб.:

درفش مرا با سپهدار هند * برآرید بر روی کوه بلند

[10] I, IV — یکی ‌ [11] I — پشته ‌ [12] I, IV, VI — کز ‌ [13] K, I, IV, VI — نبینند ازین پس مگر ‌ [14] K — پیران ‌ [15] K, VI — راه ‌ [16] IV — چنو ‌ [17] K — به از رزم کوتاه ; VI — جز از راه کوتاه ‌ [18] Л — б. оп.; Б — فاستعدّوا اللیلة و ینبغی أن یکون جمیع العسکر وقت تبلج الإصباح حاضرین فی هذا الفضاء ‌ [19] K — خاقان ‌ [20] VI — افگن ‌ [21] I, IV, VI — کشور ‌ [22] K — خروشی برآمد ازان ‌ [23] K — روز تاریك ‌ [24] VI — ز گردان سیه ‌ [25] K — چشم باریك ‌ [26] VI — доб.:

از ایران سپه پیکر مهرچهر * همی تابد از گرد چون تیر و مهر

[27] K — بر ‌ [28] I, IV, VI — доб.:

نشست از بر بارهٔ رهنمای * برانگیخت برسان ابری [IV, VI — آتش] ز جای

11 3100

سوی گزد تاریك بنهاد روی   همی شد خلیده‌دل و[1] راهجوی
بیامد چو نزدیك ایشان رسید   درفش فریبرز کاوس[2] دید
که او بد بایران[3] سپه[4] پیشرو   پسندیده و خویش[5] سالار نو
پیاده شد از اسپ گودرز پیر   همان لشکرافروز دانش پذیر
گرفتند مر یکدگررا[6] کنار   خروشی برآمد ز هر دو بزار[7]
فریبرز گفت ای سپهدار پیر   همیشه بجنگ اندری[8] ناگزیر
ز کین[9] سیاوش تو داری[10] زیان   دریغا[11] سواران گودرزیان
ازیشان ترا مزد[12] بسیار باد   سر بخت دشمن نگونسار باد
سپاس از خداوند خورشید و ماه   که دیدم ترا زنده بر جایگاه
ازیشان بباريد گودرز خون   که بودند کشته[13] بخاك اندرون
بدو گفت بنگر که از[14] بخت بد   همی بر سرم هر زمان[15] بد رسد
درین[16] جنگ پور و نبیره نماند   سپاه و درفش[17] و تبیره نماند
فرامش شدم[18] کار آن کارزار   کنونست رزم و کنونست کار
سپاهست چندان برین دشت و راغ   که روی زمین گشت چون پرّ زاغ
همه لشکر طوس با این سپاه   چو تیره شبانست با نور ماه[19]
ز چین و ز سقلاب وز هند و روم   ز ویران گیتی و[20] آباد بوم
همانا نماندست یك جانور   مگر بسته بر جنگ ما بر کمر
کنون تا نگویی که رستم کجاست   ز غمها نگردد مرا پشت راست
فریبرز گفت از[21] پس من ز جای[22]   بیامد نبودش[23] جز از رزم رای

---

[1] VI — б. оп.
[2] I, IV — سپهبد فریبرز
[3] I, IV — بود از ایران
[4] VI — بود از ایرانیان
[5] K — پسندیدهٔ خویش و
[6] IV — در
[7] K, I, IV, VI — بباريد گودرز خون بر [IV — در] کنار
[8] K, I, IV, VI — اندرون
[9] VI — بکین
[10] VI — کردی
[11] VI — دریغ آن
[12] K, T — مژده
[13] I, IV, VI — خفته
[14] K — ازین
[15] VI — هر زمان بر سرم
[16] K, I, IV, VI — ازین
[17] VI — درفش و سپاه
[18] Л — فراموش شد; K — فرا مشت شد
[19] K, I, IV, VI — چو ابر سیاهست بر چرخ ماه [I — ابری]; T — چو گاو سپیدست و موی سیاه; Б — إنّ جميع عساكر الطوس با لنسبة اليهم كشعرة بيضاء فی جلد بقرة سوداء
[20] IV — ز
[21] K — گفتا; I, IV, VI — او
[22] K, VI — بجای
[23] VI — نبودش چو آمد

شب تیره‌را[1] تا سپیده دمان   بپاید بره‌بر نجوید[2] زمان
کنون من کجا گیرم آرامگاه   کجا رانم این خوارمایه سپاه
بدو گفت گودرز رستم چه گفت   که گفتار اورا نشاید[3] نهفت
فریبرز گفت ای جهاندیده[4] مرد   تهمتن نفرمود مارا نبرد
بباشید گفت اندران رزمگاه   نباید شدن پیش روی سپاه
بباید بدان رزمگاه[5] آرمید   یکی تا درفش من آید پدید
برفت او[6] و[7] گودرز با او برفت   براه هماون خرامید[8] تفت

* * *

چو لشکر پدید آمد از دیده‌گاه   بشد[9] دیده‌بان پیش[10] توران سپاه[11]
کز ایران یکی لشکر آمد بدشت   ازان روی[12] سوی[13] هماون گذشت
سپهبد بشد پیش[14] خاقان چین   که آمد سپاهی ز ایران زمین
ندانیم[15] چندست و[16] سالار کیست   چه سازیم و درمان این کار چیست
بدو گفت کاموس رزم‌آزمای[17]   بجایی[18] که مهتر تو باشی بپای[19]
بزرگان درگاه افراسیاب   سپاهی بکردار دریای آب
تو دانی[20] چه کردی بدین[21] پنج ماه   برین دشت با خوارمایه سپاه
کنون چون زمین سربسر لشکرست   چو خاقان و منشور[22] کنداورست[23]
بمان تا هنرها پدید آوریم   تو در بستی و[24] ما کلید آوریم
گر از کابل و زابل و مای و[25] هند   شود روی گیتی چو رومی[26] پرند[27]

---

1 K — تیره هم; I — تیره فر   2 K, I, IV, VI — نجوید بره‌بر   3 K — نباید   4 I, IV, VI — گرانمایه   5 VI — رزمگه   6 I, IV, VI — همیرفت   7 VI — و оп.   8 Л, VI — доб. و   9 VI — شب (؟)   10 K, I, IV — نزد   11 I, IV — доб.:

بپیران چنین گفت پس دیده‌بان * که بر جنگ بندید یکسر میان

12 IV — доб. و   13 K — سوی کوه   14 VI — سوی   15 K — ندانم که; I, IV, VI — ببینم که   16 I — و оп.   17 I, IV, VI — جنگ آزمای   18 K, VI — که جایی   19 K, I, IV — بجای   20 K — بباری; I, IV — داری   21 K, VI — درین   22 I, IV — доб. و   23 K, I, IV — چون من سرست; VI — چو بین سرست   24 K, I, IV, VI — بستهٔ   25 Л, VI — ما و; I, IV — مرز   26 I, IV — چینی   27 IV — نژند

همانا به تنها تن من[1] نبیند — نگویی که ایرانیان خود کیند
تو ترسانی از رستم نامدار — نخستین ازو من برآرم دمار[2]
گرش[3] یکزمان اندرآرم بدام — نمانم که ماند بگیتیش نام
تو از لشکر سیستان خستهٔ — دل خویش در جنگشان[4] بستهٔ
یکی بار[5] دست من اندر نبرد — نگه کن که برخیزد از دشت[6] گرد
بدانی که اندر جهان مرد کیست — دلیران کدامند و پیکار چیست
بدو گفت پیران کانوشه بدی[7] — همیشه ز تو دور دست بدی[7]
بپیران چنین گفت خاقان چین — که کاموس‌را راه دادی بکین
بکردار پیش آورد هرچ گفت — که با کوه[8] یارست و با پیل جفت
از ایرانیان نیست چندین سخن — دل جنگجویان چنین[9] بد مکن
بایران نمانیم یک[10] سرفراز — برآریم گرد از[11] نشیب و فراز
هرانکس که هستند با جاه و آب — فرستیم[12] نزدیک افراسیاب
همه پای کرده به بند گران — وزیشان فگنده فراوان[13] سران
بایران نمانیم برگ[14] درخت — نه گاه[15] و نه شاه[16] و نه تاج[17] و نه تخت[18]
بخندید پیران و کرد آفرین — بران نامداران و[19] خاقان چین
بلشکرگه آمد دلی[20] شادمان — برفتند ترکان[21] هماندر زمان
چو هومان و لهاک و فرشیدورد — بزرگان و شیران روز نبرد
بگفتند کامد ز ایران سپاه — یکی پیشرو با درفشی[22] سیاه
ز کارآگهان نامداری[23] دمان — برفت و بیامد هماندر زمان

---

[1] I, IV — به تنها چو من کس [2] Б — و قد فزعت من رستم و عسكر سجستان و أذا يک [3] K — سرش [4] K — خستگان; VI — خستگی [5] K — فلست افكر فيهم و لا أبالى بهم انبار [6] VI — آب [7] VI — بزی (нет рифмы); K — доб.:

همه هر چه گفتی همان باد و بس * مبادا هم‌آورد تو هیچکس

[8] VI — شیر [9] K — بدین [10] I — نمانم یکی; IV — نمایم یکی [11] K — بویرانی آرم [12] K, I, IV — فرستم به [13] K, I, IV — فراوان بریده [14] K — доб. و [15] K — شاخ; I, IV — شاه [16] K — کاخ; I, IV — تاج [17] K, I, IV — گاه [18] VI — бб. 1015, 1016 оп. [19] K — ز; VI — و оп. [20] K, I, IV, VI — شده [21] K, I, IV, VI — گردان [22] VI — درفش [23] VI — نامدار

فریبرز کاوس گفتند[1] هست * سپاهی[2] سرافراز و[3] خسروپرست[4]
چو رستم نباشد ازو[5] باک نیست * دم او برین زهر تریاک نیست
اپا آنک کاموس روز نبرد * همی پیلتن‌را ندارد بمرد
مبادا که او آید ایدر[6] بجنگ * وگر چند[7] کاموس گردد نهنگ[8]
نه رستم نه از سیستان لشکرست * فریبرززرا خاک و خون ایدرست[9]
چنین گفت پیران که از تخت و[10] گاه * شدم سیر[11] و بیزارم از هور و ماه
که چون من شنیدم کز[12] ایران سپاه * خرامید و آمد بدین رزمگاه
بشد[13] جان و مغز سرم[14] پر ز درد * برآمد یکی از دلم[15] بادسرد
بدو گفت کلباد[16] کین درد چیست * چرا باید از[17] طوس و رستم گریست
ز بس گرز و شمشیر و پیل و[18] سپاه * میان اندرون بادرا نیست راه
چه ایرانیان پیش مادر[19] چه خاک * ز کیخسرو و[20] طوس و رستم چه باک
پراگنده گشتند ازان جایگاه * سوی خیمهٔ خویش کردند[21] راه
ازان پس[22] چو آگاهی آمد بطوس * که شد روی کشور پر آوای کوس
از ایران بیامد گو پیلتن * فریبرز[23] کاوس و آن[24] انجمن
بفرمود تا برکشیدند کوس[25] * ز گرد سپه کوه گشت[26] آبنوس[27]
ز کوه هماون برآمد خروش * زمین آمد از بانگ اسپان بجوش
سپهبد بریشان زبان برگشاد * ز مازندران کرد بسیار یاد
که با دیو در جنگ رستم چه کرد * بریشان چه آورد روز نبرد

---

1 K — شاید که; I, VI — گویند; IV — گوید که 2 K — سواری 3 VI — و оп. 4 I, IV, VI — доб.:

چنین گفت پیران بهومان گرد * نباید ز وی بر دل اندیشه برد

5 VI — مرا 6 I, IV, VI — اندر [I — ایدر] آید 7 Л, K — چنگ 8 K — پلنگ 9 T — доб.:

بدو گفت هومان که ای پهلوان * چه داری باندیشه تیره روان

10 I — و оп. 11 K, I, IV, VI — دور 12 K, IV, VI — از 13 K — که شد 14 VI — سخت جان و دلم 15 K — برآوردم از دل یکی; I, IV, IV — ازین دل یکی 16 K — هومان 17 K — چه باید ز 18 K — تیغ و ژوپین و گرد 19 I — ما و 20 Л, VI — و оп. 21 K — جستند 22 K — سو 23 IV, VI — доб. و 24 K — کاؤس با 25 VI — نای 26 K, I, IV — گشت کوه 27 VI — برفتند گردان لشکر ز جای

سپاه آفرین خواند[1] بر پهلوان / که بیداردل باش و روشن‌روان
بدین آمژده گر دیده خواهی رواست[2] / که این مژده آرایش جان ماست
کنون چون تهمتن بیامد[3] بجنگ / ندارند[4] پا این سپه با[5] نهنگ[6]
یکایک بران گونه[7] رزمی کنیم[8] / که این ننگ از ایرانیان بفگنیم[9]
درفش سرافراز خاقان و[10] تاج / سپرهای زرّین و آن تخت[11] عاج
همان[12] افسر پیلبانان بزر / سنانهای[13] زرّین و زرّین کمر[14]
همان زنگ زرّین و زرّین جرس / که اندر جهان آن ندیدست کس
همان چتر کز دمّ[15] طاوس نر / برو بافتستند چندان[16] گهر
جزین نیز[17] چندی[18] بچنگ آوریم / چو جانرا بکوشیم و جنگ آوریم
بلشکر چنین گفت بیدار طوس / که هم با[19] هراسیم و هم با[19] فسوس
همه دامن کوه پر لشکرست / سر نامداران ببند[20] اندرست
چو رستم بیاید[21] نکوهش کند / مگر کین[22] سخن‌را پژوهش کند
که چون مرغ پیچیده بودم[23] بدام / همه[24] کار ناکام[25] و پیکار[26] خام
سپهبد همان بود و لشکر همان / کسی‌را ندیدم ز گردان دمان[27]
یکی حمله آریم[28] چون شیر نر / شوند[29] از بن کُه مگر زاستر[30]
سپه گفت کین برتری خود مجوی / سخن زین نشان هیچ گونه مگوی
کزین[31] کوه[32] کس پیشتر نگذرد / مگر رستم این رزمگه بنگرد
بباشیم بر[33] پیش یزدان بپای / که اویست بر نیکوی[34] رهنمای
بفرمان دارندهٔ هور و ماه / تهمتن بیاید بدین رزمگاه

---

1 K — کرد 2 VI — مژد[ه] کردند [گر دیده] خواهی تراست 3 I, IV, VI — بیاید 4 IV — بدارید 5 VI — سپه‌را 6 K — بی درنگ 7 I, IV — کوه 8 VI — کنم 9 VI — بفگنم 10 VI — و оп. 11 VI — ابا تخت 12 K — همه 13 K — سپرهای 14 VI — سپر 15 K — پرّ 16 I, IV, VI — بافته چند گونه 17 I — چیز; IV — چند 18 I, IV — چندان 19 I — پر 20 K, I, IV, VI — بدام 21 VI — بیامد 22 I, IV — این 23 K — که چون بی پر و بال مانده; I, IV, VI — مرغ پی خسته ماند [ماندم — VI] 24 I, IV, VI — همان 25 K — کام و ناکام; IV — با کار 26 VI — و هم مانده 27 VI — زمان 28 K, I, IV, VI — سازیم 29 I — کنند 30 I, VI — کوه زانسو گذر; IV — کوه زان سر مگر; K — б. оп. 31 K, I, IV, VI — ازین 32 IV — گونه 33 VI — در 34 K, I, IV, VI — نیک و بد

چه داری دژم[1] اختر خویش‌را * درم بخش و دینار درویش‌را[2]
بشادی ز گردان ایران گروه * خروشی برآمد[3] ز بالای کوه[4]

* * *

چو خورشید زد پنجه بر پشت گاو * ز هامون برآمد[5] خروش چکاو
ز درگاه کاوس برخاست غو * که او بود اسپ[6] افگن و پیش‌رو[7]
سپاه انجمن کرد و[8] جوشن بداد * دلش پر ز رزم[9] و سرش پر ز باد[10]
زره بود در زیر[11] پیراهنش * کله ترگ بود و قبا جوشنش[12]
بایران خروش آمد از دیده‌گاه * کزین روی تنگ[13] اندرآمد سپاه
درفش سپهبد گو پیلتن * پدید آمد از دور با[14] انجمن
وزین روی دیگر[15] ز توران[16] سپاه * هوا گشت بر سان ابر[17] سیاه
سپهبد سواری[18] چو یک لخت کوه * زمین گشته[19] از نعل[20] اسپش[21] ستوه
یکی گرز همچون سر گاومیش * سپاه از پس و نیزه‌دارانش[22] پیش
همی جوشد از گرز آن[23] یال و کفت * سزد گر بمانی ازو[24] در شگفت
وزین روی ایران سپهدار طوس * بابر اندرآورد آوای کوس

---

[1] K — دژ نژند; I, IV — بلند; VI—неразборчиво. [2] Л — б. стоит после б. 1060. [3] K, I, IV, VI — خروشیدن آمد [4] I, IV, VI — доб.:
برفتند شادان سوی جای [خان — I] خویش * همه شب همی بود با رای [ببودند آن شب بمهمان — I] خویش
Б — перевод бб. 1009—1060 отсутствует. [5] K — برآمد ز هامون [6] I, IV — مرد [7] VI — تیزرو [8] VI — و оп. [9] Л — بزم [10] VI — داد [11] I, IV — تنش; VI — بر تنش بود [12] I, IV, VI — доб.:
ز گردنکشان لشکری برگزید * بدیبا و آهن شده ناپدید
ز دیده بدیدار [بدیده ز — VI] گرد سپاه * ز شمشیر و جوشن ندیدند راه
K — доб. вариант этих бб. [13] VI — تنگ روی [14] K — پسش اندر; I, IV — پس اندر; VI — اندر سر [15] K, I, IV, VI — گیتی [16] K — گرد [17] K — ابری [18] K — بیاید [19] K — گشت [20] I, IV, VI — سمّ [21] K — اسپان; VI — نعلش [22] Л — نامدارانش; K — ز نیزه‌داران [23] K, VI — ازان گرز آن جوشد; I, IV — گرزبر نهاده بران [24] K — بدو

خروشیدن دیده‌بان پهلوان / چو بشنید شد شاد و روشن‌روان
ز نزدیک[1] گودرز کشواد تفت[2] / سواری بنزد فریبرز رفت[3]
که توران سپه سوی جنگ آمدند / رده برکشیدند و تنگ[4] آمدند[5]
تو آن[6] کن که از گوهر تو سزاست / که تو مهتری و پدر پادشاست
که گرد تهمتن برآمد ز راه / هم‌اکنون بیاید[7] بدین رزمگاه
فریبرز با لشکری گرد نیو / بیامد بپیوست با[8] طوس و[9] گیو
بر[10] کوه لشکر بیاراستند / درفش خجسته بپیراستند
چو با میسره راست شد میمنه / همان ساقه و[11] قلب و جای بنه
برآمد خروشیدن کرّنای / سپه چون سپهر اندرآمد ز جای
چو کاموس تنگ اندرآمد بجنگ / بهامون زمانی نبودش[12] درنگ
سپه‌را بکردار دریای آب / که از کوه سیل[13] اندرآید شتاب[14]
بیاورد و پیش هماون رسید[15] / هوا[16] نیلگون شد زمین[17] ناپدید
چو نزدیک شد سر سوی کوه کرد / پر از خنده رخ[18] سوی انبوه کرد[19]
که این[20] لشکری گشن[21] و[22] کنداورست / نه پیران و هومان و آن لشکرست
که دارید[23] ز ایرانیان[24] جنگجوی / که با من بروی اندرآرند روی[25]
ببینید بالا و[26] برز مرا / بر و بازوی و[27] تیغ[28] و گرز مرا
چو بشنید گیو این سخن بردمید / برآشفت[29] و تیغ از میان برکشید

---

[1] K, I, IV, VI — بنزدیک [2] K, I, VI — رفت [3] K, I, VI — تفت [4] VI — گرازان بسان پلنگ [5] K — доб.:

نباید که انبوه بر ما زنند * پراگنده مارا ز بن برکنند

[6] K — همان [7] VI — بیامد [8] K — بر زنگه و [9] I, IV — گرد [10] K — ابر [11] VI — و оп. [12] K, I, VI — نبودش [VI — بدیدش] زمانی [13] K, VI — کُه برود [14] I, IV — که کشتی بدو اندرآید بخواب; VI — آمد بتاب [15] K — کشید [16] I — زمین [17] I — هوا [13] K — لب; VI — رخرا (метр нарушен). [19] I — б. оп.; K, I, IV, VI — доб.:

که ایرانیانرا گه کارزار * هم آورد او [I, IV, VI — با] مرد باید [I, IV, VI — بودی] بکار

[20] I, IV, VI — کنون [21] K, I, VI — تیز [22] I — و оп. [23] K, I — دارند [24] K, I, IV — از ایران سپه [25] K, IV — آرد بروی [26] K — بر و یال و; I — بالای [27] I. IV — بازو و [28] K — همان تیز شمشیر [29] VI — بزد دست

چو نزدیکتر شد بکاموس[1] گفت — که اینرا مگر زنده پیلست جفت
کمان برکشید و بزه برنهاد — ز دادار[2] نیکی‌دهش کرد یاد
بکاموس‌بر تیرباران گرفت — کمانرا چو ابر بهاران گرفت
چو کاموس دست و[3] گشادش بدید — بزیر سپر کرد سر ناپدید
بنیزه درآمد بکردار گرگ[4] — چو شیری بر افراز پیلی سترگ
چو آمد بنزدیک بدخواه اوی — یکی نیزه زد بر کمرگاه اوی
چو شد گیو جنبان بزین اندرون — ازو دور شد[5] نیزهٔ آبگون
سبک تیغرا برکشید از نیام — خروشید و جوشید و برگفت نام
به پیش سوار اندرآمد دژم — بزد تیغ و شد نیزهٔ او[6] قلم
ز قلب سپه طوس چون بنگرید — نگه کرد و[7] جنگ دلیران بدید[8]
بدانست کو[9] مرد کاموس نیست — چنو[10] نیزه‌ور نیز جز[11] طوس نیست
خروشان بیامد ز[12] قلب سپاه — بیاری بر گیو[13] شد کینه‌خواه
عنانرا بپیچید کاموس تنگ — میان دو گرد اندرآمد بجنگ[14]
ز تگ[15] اسپ طوس دلاور[16] بماند[17] — سپهبد برو نام یزدان بخواند
به نیزه پیاده به[18] آوردگاه — همی گشت با او بپیش سپاه
دو گرد گرانمایه و یک سوار — کشانی نشد[19] سیر زان[20] کارزار
برین گونه تا تیره شد جای هور — همی بود بر دشت هر گونه[21] شور

---

[1] K — چو کاموس نزدیک شد گیو [2] K, I, IV, VI — یزدان [3] Л — و оп. [4] K, I, IV, VI — زمین پر ز گرگ [K — مرد] و هوا پر ز مرگ [K — گرد] [5] K — از آهن بد آن; I, IV, VI — ازان آهنین [6] VI — نیزه اورا [7] K, I, IV, VI — غمی شد چو [8] K — доб.:

بدید آنکه کاموس جنگی چو گرد * چگونه نماید بدو دستبرد

[9] K — کان [10] K, I — چنان; IV — جز از; VI — چو او [11] Л — از در; K — نیز هم; I, IV — نیز با [12] K — به [13] VI — بیاریٔ گیو [14] K — доб.:

یکی نیزه زد بر سر اسپ طوس * برآمد ز توران سپه بوق و کوس

[15] I, IV — نخست [16] I, IV — سپهبد [17] K, VI — بخست اسپ طوس و ز تگ باز ماند [18] VI — در [19] IV — بشد [20] K — نظاره شده سیر از; VI — کشان دل بشد سیر از ان [21] K — همی بد برین گونه بر دشت

چو شد دشت[1] بر گونهٔ آبنوس   پراگنده گشتند کاموس و طوس
سوی خیمه رفتند هر دو گروه   یکی سوی دشت و دگر[2] سوی کوه[3]

* * *

چو گردون تهی شد ز خورشید و ماه   طلایه برون شد[4] ز هر دو سپاه
ازان دیده‌گه دیده بگشاد لب   که شد دشت پر[5] خاک و تاریک شب
پر از گفت‌گویست هامون و راغ   میان یلان نیز چندین[6] چراغ
همانا که آمد[7] گو پیلتن   دمان و ز زابل یکی انجمن[8]
چو بشنید گودرز کشواد تفت[9]   شب تیره از کوه خارا برفت[10]
پدید آمد آن اژدهافش درفش   شب تیره‌گون کرد[11] گیتی بنفش
چو گودرز روی تهمتن بدید   شد از آب دیده رخش ناپدید
پیاده شد از اسپ و[12] رستم همان   پیاده بیامد چو باد دمان[13]
گرفتند مر یکدگررا[14] کنار   ز هر دو برآمد خروشی[15] بزار
ازان نامداران گودرزیان   که از کینه[16] جستن سرآمد زمان[17]
بدو گفت گودرز کای پهلوان   هشیوار و جنگی و روشن‌روان
همی تاج و گاه[18] از تو گیرد فروغ   سخن هرچ گویی نباشد دروغ

[1] K — چو شب گشت [2] K — دو تن; IV, VI — یکی [3] Б — бб. 1061—1107: و لمّا کان من الغد رکب کاموس فی عساکره الی فضاء المعترک و رکب طوس من الجانب الآخر فتناوشوا الحرب من اوّل النهار الی آخره و لمّا جنحت الشمس للغروب رجع کلّ الفریقین تیغها الی مضاربهم [4] K, I, IV, VI — بیامد [5] VI — که دشتی پر از [6] K, I, IV — چندی; VI — چون [7] K — بیاید هم اکنون [8] K — доб.:
ازان مژده شد شادمان پهلوان * بدانسان که یابد همی مرده جان
[9] K — رفت [10] K — بتفت [11] K, I, IV, VI — تیره و روی [12] IV — و оп. [13] VI — شیر ژیان [14] I, IV — در [15] K, I, IV, VI — خروشی برآمد ز هر دو [16] I — سود; IV — ازان سود [17] I, IV — وزان زیان; که آمد VI — б. оп.; I, IV, VI — доб.:
که هم خویش بودند از دیرباز * که داماد او بد گو سرفراز
همان بیژن از دختر [VI — خواهر] پیلتن * گوی بد سرافراز در انجمن
[18] K, I, IV, VI — تخت

تو ایرانیانرا ز مام و پدر | بهی هم ز گنج و ز تخت[1] و گهر[2]
چنانیم بی تو چو[3] ماهی بخاک | بتنگ اندرون سر[4] تن اندر هلاک[5]
چو دیدم کنون[6] خوب چهر ترا | همین پرسش گرم و مهر ترا
مرا سوگ آن ارجمندان نماند | ببخت تو جز روی خندان نماند[7]
بدو گفت رستم که دل شاد دار | ز غمهای گیتی سر[8] آزاد دار
که گیتی سراسر فریبست[9] و بند[10] | گهی سودمندی و گاهی گزند[11]
یکیرا ببستر[12] یکیرا بجنگ[13] | یکیرا بنام و یکیرا بننگ
همی رفت باید کزین چاره نیست | مرا نیز از مرگ پتیاره نیست
روان تو از[14] درد بیدرد باد | همه[15] رفتن ما بآورد باد[16]
ازان پس چو[17] آگاه شد طوس و گیو | ز ایران نبرده سواران نیو
که[18] رستم بکوه هماون رسید | مر اورا جهاندیده گودرز دید
برفتند چون باد لشکر[19] ز جای | خروش آمد و نالهٔ کرّنای
چو آمد درفش تهمتن[20] پدید[21] | شب تیره لشکر برستم رسید[22]
سپاه و سپهبد پیاده شدند | میان بسته و دلگشاده شدند
خروشی برآمد ز لشکر بدرد | ازان کشتگان زیر خاک نبرد
دل رستم از درد ایشان بخست | بکینه بنوی[23] میانرا[24] ببست[25]
بنالید ازان پس بدرد[26] سپاه | چو آگه شد از کار[27] آوردگاه

---

1 I, IV, VI — ز تاج و ز تخت و ز گنج   2 I, IV, VI — доб.:
وزینها همه مهتر [برتر — VI] و بهتری * که بی تو مبادا سر و سروری
3 K, I, IV — که   4 I, IV — شد   5 K — سر شد و تن هلاک; Б — و قد کنّا قبل مجیئک کالحیتان علی الیبس   6 K, I, IV, VI — من این   7 Б — و نحمد الله علی أن وصلنا بخدمتک و أقر أعیننا بطلعتک و فی نظری الیک من الفرح ما یهوّن علیّ قتل الأولاد و الأحفاد   8 K, I, IV, VI — ز هر بد [گیتی — K] تن مهتر   9 K — فسوس است   10 K, I, IV, VI — رنج
11 K, I, IV, VI — سرآید همی چون نمایدت گنج   12 K — بمرگ و; I, VI — به بیشی; IV — به بیش و   13 I, IV — بتنگ   14 K, VI — زین; I, IV — زان   15 I — همین   16 Б — перевод бб. 1124—1128 отсутствует.   17 Л — که   18 IV — چو   19 K, I, IV, VI — گردان   20 K, I, IV, VI — سپهبد   21 VI — رسید   22 K — رستم بلشکر رسید; VI — رستم بلشکر کشید   23 K, I — بنوّی   24 VI — بنوّی میانرا بکینه   25 IV — б. оп.   26 IV — ز درد   27 VI — доб. و

بسی پندها داد و گفت ای سران   بپیش آمد امروز رزمی[1] گران
چنین است آغاز و فرجام جنگ[2]   یکی تاج یابد یکی گور تنگ[3]
سراپرده زد گرد گیتی‌فروز   پس پشت او لشکر نیمروز[4]
بکوه اندرون خیمه‌ها ساختند   درفش سپهبد برافراختند
نشست از بر تخت بر پیلتن   بزرگان لشکر[5] شدند[6] انجمن
ز یکدست[7] بنشست گودرز و گیو   بدست[8] دگر طوس و گردان[9] نیو
فروزان یکی شمع بنهاد پیش   سخن رفت[10] هر گونه بر[11] کمّ و بیش[12]
ز کار بزرگان و جنگ سپاه   ز رخشنده[13] خورشید و گردنده[14] ماه
فراوان ازان لشکر بی‌شمار   بگفتند با مهتر[15] نامدار
ز کاموس و شنگل ز خاقان چین   ز منشور جنگی و مردان[16] کین
ز کاموس خود جای گفتار نیست   که مارا بدو راه دیدار نیست
درختیست بارش همه گرز و تیغ   نترسد اگر[17] سنگ[18] بارد ز[19] میغ
ز پیلان جنگی ندارد[20] گریز   سرش پر ز کینست[21] و دل[22] پر ستیز[23]
ازین کوه[24] تا پیش دریای شهد   درفش و[25] سپاهست و پیلان و مهد[26]

---

[1] VI — راه و [2] I, IV, VI — رزم [3] I, IV, VI — کمانست و شمشیر [VI — که آبشی] خرامش; بزم; Б — бб. 1135—1138: فبکی رستم عند ذلک [4] K — (так) گرد گیتی‌فروز [5] I, IV, VI — همه راند [6] VI — آن [7] I — بیکدست [8] K — ز دست [9] K — مردان [10] K, I, IV, VI — راند ذامداران [11] K, I, IV, VI — از [12] VI — بیش و کم (нет рифмы). [13] K — گردنده; I, IV — تابنده [14] K — تابنده; I, IV — رخشنده [15] K — رستم; I, IV — پهلو; VI — پهلوی [16] I, IV, VI — گردان [17] K, I, IV — که گر بر سرش [18] I — گرز [19] VI — بود سبز برگش بکردار [20] I, IV — نجوید; VI — ندانند از پیل جنگی سران پر ز کینه دلان [21] I, IV — کینه [22] I, IV — دلش; VI — دلان [23] K, I, IV, VI — доб.:

ز منشور خود بر زمین جای نیست * چو کرکویکی [K — کرکوی یک; VI — گرد یک] لشکر آرای نیست

см. б. 1147. [24] I, IV — گونه [25] VI — و оп. [26] IV, VI — доб.:

ز ترگ و ز جوشن خود اندازه نیست * برین دشت یک مردرخ تازه [VI — بیگانه] نیست
همه دشت خرگاه و پرده‌سرای * ز دیبای چینست کرده بپای

K — доб. второй б. после б., добавленного к б. 1149; I — доб. второй б.

اگر سوی ما پهلوان سپاه   نکردی گذر کار گشتی[1] تباه
سپاس از خداوند پیروزگر   که او آورد[2] رنج و سختی بسر[3]
تن ما بتو زنده[4] شد بی‌گمان   نبد هیچ[5] کس‌را امید زمان[6]
ازان کشتگان یکزمان پهلوان   همی بود[7] گریان و تیره‌روان
ازان پس چنین گفت کز چرخ[8] ماه   برو[9] تا سر[10] تیره خاک سیاه
نبینی مگر گرم[11] و تیمار و رنج   برینست رسم سرای سپنج
گزافست[12] کردار گردان سپهر   گهی زهر و جنگست[13] و گه نوش[14] و مهر
اگر کشته گر[15] مرده هم بگذریم   سزد گر بچون و چرا ننگریم[16]
چنان رفت باید[17] که آید زمان   مشو تیز[18] با گردش آسمان
جهاندار پیروزگر یار باد[19]   سر بخت[20] دشمن نگونسار باد[19]
ازین پس همه کینه باز آوریم   جهانرا[21] بایران[22] نیاز آوریم[23]
بزرگان همه[24] خواندند آفرین   که بی تو مبادا زمان و زمین[25]
همیشه بدی[26] نامبردار[27] و شاد   در[28] شاه پیروز بی تو مباد[29]

* * *

چو از کوه بفروخت گیتی‌فروز   دو زلف شب تیره بگرفت روز
ازان چادر قیر بیرون کشید   بدندان لب ماه در خون کشید

---

1 I, IV, VI — بودی 2 I, IV; VI — آوردمان 3 I — ببر 4 VI — دیده 5 K — نبود ایچ 6 VI — ازین بد امان; Л — б. оп. 7 K, I, IV, VI — غمی گشت; I, VI — доб. و 8 IV — доб. و 9 I, IV — ببین 10 K — بر 11 K — درد; I, IV — همه گرم و دردست 12 K — فریب‌ست; I, IV, VI — چنین 13 I, IV, VI — جنگ و زهرست 14 K — جنگ بهرست و گه درد 15 K — زنده ار 16 I — جهانرا بریشان نیاز آوریم (см. второе мисра б. 1161); IV — بنگریم 17 VI — شاید 18 Л, I — تیره 19 VI — ماست 20 VI — تخت 21 K — جهانی 22 I, IV — بر ایشان 23 I — سزد گر بچون و چرا ننگریم (см. второе мисра б. 1158). 24 K, I, IV, VI — برو 25 K — که ای افسر تیغ و مهر و نگین; VI — که با افسر و تیغ و تاج و نگین; I, IV — کلاه و نگین 26 K, I, IV, VI — بزی 27 I — نامداران 23 VI — دل 29 I, IV — بر تو جهان بشاه [IV — سپاه] پیروز باد; Б — бб. 1152—1163: ثمّ حمدوا اللّه علی خلاصهم به من ذلک و نجاتهم بمقدمه ثم خرجوا من عنده

تبیره برآمد ز هر دو[1] سرای | برفتند گردان لشکر ز جای
سپهدار هومان به[2] پیش سپاه | بیامد همی کرد هر سو نگاه
که ایرانیانرا که یار آمدست | که خرگاه و خیمه بکار آمدست
ز پیروزه دیبا سراپرده دید | فراوان بگرد اندرش[3] پرده دید
درفش و سنان سپهبد بپیش[4] | همان گردش اختر بد بپیش[5]
سراپردهٔ دید دیگر سیاه | درفشی[6] درفشان بکردار ماه
فریبرز کاوس با پیل و کوس | فراوان زده خیمه نزدیک[7] طوس
بیامد پر از غم بپیران بگفت | که شد روز با رنج بسیار جفت
کز[8] ایران ده[9] و دار و بانگ و خروش | فراوان ز هر شب فزون بود دوش[10]
بتنها برفتم ز خیمه پگاه | بلشکر بهر جای کردم نگاه
از ایران فراوان سپاه آمدست | بیاری برین رزمگاه آمدست[11]
ز دیبا یکی سبز پردهسرای | یکی اژدهافش درفشی بپای
سپاهی بگرد اندرش زابلی | سپردار و[12] با خنجر کابلی
گمانم که رستم ز نزدیک شاه | بیاری بیامد بدین رزمگاه
بدو گفت پیران که[13] بد روزگار | اگر رستم آید بدین کارزار[14]
نه کاموس ماند نه خاقان چین | نه شنگل نه گردان توران زمین
همانگه[15] ز لشکرگه اندرکشید | بیامد سپهداررا[16] بنگرید
وزانجا دمان سوی[17] کاموس شد | بنزدیک منشور و فرطوس شد[18]

---

1 T — پرده; Б — من الجانبین 2 K — ز 3 I, VI — اندرون; IV — بگردش درون 4 K, I, IV — ز پیش 5 K — همان نیزه و جوشن و خود پیش; I, IV, VI — آمد بپیش 6 VI — درفش 7 VI — بر گرد 8 K, I, IV, — از 9 I, IV, VI — دم 10 VI — бб. 1173, 1174 оп. 11 Л — б. стоит после б. 1173. 12 I, IV — و оп. 13 VI — هر گه 14 IV — б. оп. 15 IV, VI — همانا 16 K, I, IV, VI — سپهرا همه 17 I, IV, VI — پیش 18 I, IV, VI — доб.:

چنین گفت پیران بکاموس [بکاوس — I, VI] گرد * که ای نامبردار جنگی نه خرد

IV — доб.:

برفتم بشبگیر از ایدر پگاه * بلشکر بهر جای کردم نگاه

см. б. 1175.

که شبگیر ز ایدر برفتم[1] پگاه   بگشتم همه[2] گرد ایران سپاه[3]
بیاری فراوان سپاه[4] آمدست   بسی کینه‌ور رزمخواه[5] آمدست
گمانم که آن رستم پیلتن   که گفتم همی پیش این انجمن
برفت از در شاه ایران سپاه   بیاری بیامد بدین رزمگاه[6]
بدو گفت کاموس کای پرخرد   دلت یکسر اندیشهٔ بد برد
چنان دان که کیخسرو آمد بجنگ   مکن خیره دلرا بدین کار تنگ[7]
ز رستم چه رانی تو چندین سخن   ز زابلستان یاد چندین[8] مکن[9]
درفش مرا گر ببینند بچنگ   بدریای چین بر[10] خروشد نهنگ[11]
برو لشکر آرای و برکش سپاه   درفش اندرآور بآوردگاه
چو من با سپاه اندرآیم بجنگ   نباید که باشد شمارا درنگ[12]
ببینی تو پیکار مردان کنون[13]   شده[14] دشت یکسر چو دریای خون
دل پهلوان زان سخن شاد گشت   ز اندیشهٔ رستم آزاد[15] گشت[16]
سپهرا همه ترگ و جوشن بداد   همی کرد[17] گفتار کاموس یاد
وزانجایگه پیش[18] خاقان چین   بیامد ببوسید روی زمین
بدو گفت شاها انوشه بدی[19]   روانرا[20] بدیدار[21] توشه بدی[19]
بریدی[22] یکی[23] راه دشوار و[24] دور   خریدی چنین رنج مارا بسور
بدین[25] سان بآزرم[26] افراسیاب   گذشتی به[27] کشتی ز[28] دریای آب
سپاه از تو دارد همی پشت راست   چنان[29] کن که از گوهر تو سزاست

---

[1] K — از پرده رفتم; VI — برفتم بشبگیر از ایدر [2] K — همی [3] VI — بلشکر بهر جای کردم نگاه [4] I — سوار [5] K, IV, VI — نامور کینه خواه; I — نامور کینه‌دار [6] I, IV, VI — بدین [I, IV — همی] کینه خواه [7] K — б. стоит после б. 1193. [8] K, I, IV, VI — هرگز [9] I, IV, VI — после б. повторяют б. 1004. [10] K — چون; I, IV — بآب اندرون خون [11] VI — نباید که باشد شمارا درنگ, см. второе мисра б. 1193. [12] VI — бб. 1192, 1193 оп. [13] I — که چون [14] VI — همه [15] IV — آگاه [16] K, I, IV, VI — доб.:

بیامد دلی شاد و رایی درست * روانرا بآب دلیری بشست

[17] IV — گفت [13] K — سوی [19] VI — بزی [20] K, I, IV, IV — خردرا [21] I, IV, VI — باندیشه [22] I, IV — بکردی; VI — برفتی [23] K — چنین [24] K, I, IV — و оп. [25] I, IV — ازین [26] K — ابا رزم [27] K — ز [28] K, VI — به [29] VI — تو آن

بیارای پیلان[1] بزنگ و درای — جهان پر کن از نالهٔ کرّنای
من امروز جنگ آورم با سپاه — تو با پیل[2] و با کوس[3] در قلبگاه
نگه دار پشت سپاه مرا — بابر اندرآور کلاه مرا
چنین گفت کاموس جنگی بمن — که تو پیشرو باش زین انجمن
بسی[4] سخت سوگندهای دراز[5] — بخورد و برآهیخت گرز از فراز[6]
که امروز من جز بدین گرز[7] جنگ — نسازم[8] وگر[9] بارد از ابر سنگ
چو بشنید خاقان بزد کرّنای — تو گفتی که کوه اندرآمد ز جای[10]
ز بانگ تبیره زمین و سپهر — بپوشید[11] کوه[12] و بیفگند مهر
بفرمود تا مهد[13] بر پشت پیل — ببستند و شد روی گیتی چو[14] نیل[15]
بیامد گرازان بقلب سپاه — شد از گرد خورشید تابان[16] سیاه
خروشیدن زنگ و هندی[17] درای — همی دل برآورد گفتی ز[18] جای
ز بس تخت پیروزه[19] بر پشت پیل — درفشان بکردار دریای نیل[20]
بچشم اندرون روشنایی نماند — همی[21] با روان آشنایی نماند[22]
پر از گرد[23] شد چشم و کام[24] سپهر — تو گفتی بقیر اندراندود چهر[25]
چو خاقان بیامد بقلب[26] سپاه — بچرخ اندرون ماه گم کرد راه[27]
ز کاموس چون کوه شد میمنه — کشیدند بر سوی هامون بنه
سوی[28] میسره نیز پیران[29] برفت — برادرش[30] هومان و کلباد تفت[31]

---

[1] IV — پیران [2] K — کوس [3] K — پیل [4] I, IV — یکی [5] Л, K, VI — گران [6] Л, VI — گرز گران; K — تیغ از میان [7] VI — گیر و [8] K, I, IV, VI — نجویم [9] K, VI — اگر [10] K, I, VI — دارد تن خاک پای; IV — دارد تن حال جای [11] Л, K — بپوسید [12] I, IV — گوش; VI — جنگ [13] K, I, IV — مهره [14] K — زدند و جهان شد بکردار [15] K — доб.:

نهادند و آواز برداشتند * همی نعره از چرخ بگذاشتند

затем K повторяет б. 1214. [16] K, I, IV, VI — گردون چو ابر [17] VI — چندی [18] VI — بچرخ اندرون ماه گم کرد [19] K — درخشیدن تخت [20] K — فروزان شده دشت بر چند میل; VI — б. оп. [21] VI — همه [22] K — б. стоит после б., добавленного к б. 1210. [23] K, I, IV, VI — خاک [24] K — کام و چشم [25] VI — آورد مهر; Б — перевод бб. 1167—1215 отсутствует. [26] K — ز قلب [27] Л, VI — б. оп. [28] K — چو بر [29] VI — تیرباران [30] VI — بران درش [31] IV — б. оп.

چو رستم بدید آنک[1] خاقان چه کرد　　بیاراست در قلب جای[2] نبرد[3]
چنین گفت رستم که گردان سپهر　　ببینیم تا بر که گردد بمهر
چگونه بود بخشش[4] آسمان　　کرا زین بزرگان[5] سرآید زمان
درنگی نبودم[6] براه اندکی　　دو[7] منزل همی کرد رخشم یکی
کنون سمّ[8] این بارگی[9] کوفتست　　ز راه دراز[10] اندرآشوفتست
نیارم برو کرد نیرو بسی　　شدن جنگ[11] جویان[12] به پیش کسی
یک امروز در جنگ یاری کنید　　برین دشمنان کامگاری کنید
که گردان سپهر جهان یار ماست　　مه و مهر گردون نگهدار ماست[13]
بفرمود تا طوس بربست کوس　　بیاراست لشکر چو چشم[14] خروس[15]
سپهبد بزد نای و[16] رویینه خم　　خروش آمد و نالهٔ گاودم[17]
بیاراست گودرز بر میمنه　　فرستاد بر کوه خارا بنه
فریبرز کاوس بر میسره　　جهان چون نیستان شده یکسره
بقلب اندرون طوس نوذر بپای[18]　　زمین شد پر از نالهٔ کرّنای[19]
جهان شد بگرد اندرون ناپدید　　کسی از یلان خویشتن‌را ندید
بشد پیلتن[20] تا سر تیغ کوه　　بدیدار خاقان و توران گروه
سپه دید چندانک دریای روم　　ازیشان نمودی چو یک مهره موم
کشانی و شگنی و سقلاب و هند[21]　　چغانی و رومی و وهری[22] و سند[23]
جهانی شده سرخ و زرد و سیاه[24]　　دگر گونه جوشن دگر گون کلاه[25]

---

[1] I, IV — آنچه　[2] K — لشکر بدشت　[3] K, I, IV, VI — после б. стоит б. 1226.　[4] I, IV — گردش　[5] K — دو لشکر　[6] IV — چنین گفت رستم　[7] I, IV — سه; Б — فی کلّ یوم مسیرة　[8] VI — ببینم　[9] K, I, IV — بارکش　[10] I, IV — راه و رنج　[11] K — رزم　[12] K, I, IV, VI — یومیین جستن　[13] K, I, IV, VI — б. оп.　[14] I, IV — بسان　[15] K, I, IV, VI — б. стоит после б. 1219.　[16] IV, VI — و оп.　[17] IV — порядок бб.: 1211, 1217, 1219, 1227, 1218, 1220, 1221, 1212, 1213, 1214, 1215, 1216, 1222, 1223, 1224, 1225, 1228.　[18] K, I, IV, VI — نژاد　[19] K, I, IV, VI — زمین پر ز خاک و هوا پر ز باد; VI — ز هر　[20] I, IV, VI — پهلوان　[21] I, IV — وهری سپاه　[22] K — سو سپاه　[23] I, IV, VI — دگر گونه جوشن دگر گون کلاه; جمانی و بحری و رومی (см. второе мисра б. 1236).　[24] K — چغانی و چینی و هرّی سپاه; I, IV, VI — چغانی و چینی　[25] I — و سقلاب و [VI — و оп.] هند; IV — کمانی و کمان رومی و تیر بهری ز سند; VI — ز رومی و وهری بهری ز سند; رومی و نهری ز سند

زبانی[1] دگر گون بهر[2] گوشهٔ   درفش نوآیین و نو توشهٔ
ز پیلان[3] و[4] آرایش و[5] تخت عاج   همان یاره و افسر و طوق و تاج
جهان بود یکسر چو باغ بهشت   بدیدار ایشان شده خوب[6] زشت
بران کوهسر ماند رستم شگفت   بپرگشتن اندیشه اندرگرفت
که تا چون نماید بما چرخ مهر[7]   چه بازی[8] کند پیرگشته سپهر
فرود آمد از کوه و دل بد نکرد[9]   گذر[10] بر سپاه و سپهبد نکرد[11]
همی گفت تا من کمر بسته‌ام   بیک جای یک سال[12] ننشسته‌ام
فراوان سپه دیده‌ام پیش ازین   ندانم[13] که لشکر بود[14] بیش ازین
بفرمود تا برکشیدند کوس   بجنگ اندرآمد سپهدار طوس
ازان کوهسر سوی هامون کشید   همی[15] نیزه از کینه در خون کشید
بیک نیمه[16] از روز[17] لشکر گذشت   کشیدند صف بر دو فرسنگ دشت[18]
ز گرد سپه روشنایی نماند   ز خورشید شب‌را جدایی نماند
ز تیر[19] و ز پیکان هوا تیره گشت   همی آفتاب اندران خیره گشت[20]
خروش سواران و اسپان ز دشت[21]   ز بهرام و کیوان همی برگذشت[22]
ز جوش سواران و زخم تبر   همی سنگ خارا برآورد پر[23]
همه تیغ و ساعد ز خون[24] بود[25] لعل   خروشان دل[26] خاک در زیر نعل
دل مرد بددل گریزان ز تن   دلیران ز خفتان بریده کفن
برفتند ازان جای[27] شیران نر   عقاب دلاور برآورد[28] پر[29]
نماند ایچ با روی خورشید رنگ   بجوش آمده خاک بر کوه[30] و[31] سنگ

---

[1] IV — زبانشان [2] K — ز هر گونه بر [3] VI — پیران [4] IV — و op. [5] IV, VI — و op. [6] I, IV, VI — چه خوب و چه [7] K — چهر [8] VI — ببازی [9] IV — بکرد [10] VI — خبر [11] IV — بکرد; Б — نزل و رجع الی أصحابه [12] K — بیکسال بیکجای; VI — ماه [13] K, I, IV, VI — ندیدم [14] I, IV, VI — بدی [15] K — همه [16] K, IV, VI — همی نیمی [17] I — چو نیمی ازان روز [18] VI — همی آفتاب اندرو خیره گشت (см. второе мисра б. 1249). [19] K, I, IV — پرّ [20] VI — бб. 1248, 1249 оп. [21] K — بدشت [22] K — ز کیوان و بهرام برتر گذشت; VI — کشیدند صف بر دو فرسنگ دشت (см. второе мисра б. 1247). [23] VI — سر [24] VI — بخون [25] K, I, IV, VI — گشته [26] I, IV, VI — شده [27] K — هر جای; I — خاک; VI — ز تاب دلیران و [28] K, VI — بیفگند; I — بگسترد [29] IV — б. оп. [30] K — روی [31] Л, K, IV — و оп.

بلشکر چنین گفت کاموس گرد   که گر[1] آسمانرا بباید[2] سپرد[3]
همه تیغ و گرز و کمند آورید   بایرانیان تنگ و بند[4] آورید
جهانجوی‌را دل[5] بچنگ اندرست   وگر نه سرش زیر سنگ اندرست[6]

* * *

دلیری کجا[7] نام او اشکبوس   همی برخروشید بر سان کوس
بیامد که جوید ز ایران نبرد   سر هم‌نبرد اندرآرد بگرد
بشد تیز[8] رهّام با خود[9] و گبر   همی گرد رزم[10] اندرآمد بابر[11]
برآویخت رهّام با اشکبوس   برآمد ز هر دو سپه بوق و کوس[12]
بران نامور تیرباران گرفت   کمانش کمین سواران گرفت[13]
جهانجوی در زیر پولاد بود   بخفتانش‌بر تیر چون باد بود
نبد[14] کارگر تیر بر گبر[15] اوی   ازان تیزتر شد دل[16] جنگجوی[17]
بگرز گران دست برد اشکبوس[18]   زمین آهنین شد سپهر[19] ابنوس[20]
برآهیخت رهّام گرز گران   غمی شد ز پیکار دست سران[21]
چو رهّام گشت از کشانی ستوه   بپیچید زو روی و شد سوی کوه[22]
ز قلب سپاه[23] اندرآشفت طوس   بزد اسپ[24] کاید بر اشکبوس
تهمتن برآشفت و[25] با طوس[26] گفت   که رهّامرا جام باده‌ست[27] جفت
بمی‌در همی[28] تیغ‌بازی کند   میان یلان سرفرازی کند
چرا[29] شد کنون روی چون سندروس   سواری بود[30] کمتر از اشکبوس

---

[1] Л — گرد [2] IV — نباید [3] Л — سترد [4] K, I, IV, VI — بدین رزمگاه بلند [5] K — تازان; I, IV, VI — جان [6] K — мисра стерто. [7] K, I, IV, VI — که بد [8] VI — خود و [9] VI — تیر [10] VI — اسپ [11] VI — بگرد (нет рифмы). [12] K — мисра стерто. [13] K — доб. б., который стерт. [14] K — نشد [15] I, IV — ترگ [16] K, VI — سر [17] I, IV — اگر چند می‌جست خود مرگ اوی [18] K — вторая половина мисра стерта. [19] K — هوا [20] VI — доб.:

چو شیران جنگی برآشوفتند * همی بر سر یکدگر کوفتند

[21] I — б. стоит после б. 1268; VI — б. стоит после б. 1267. [22] K — برشد بکوه [23] VI — سپه [24] I, IV — دست; VI — براند اسپ [25] Л — و оп. [26] I — доб. و [27] I — کوه قاف‌ست [28] K — ببزم اندرون [29] K, I, IV — کجا [30] T — نبد

تو قلب سپه‌را بآیین بدار * من اکنون پیاده کنم کارزار
کمان بزه‌را[1] ببازو فگند * ببند کمربر بزد تیر چند
خروشید کای مرد رزم[2] آزمای * هم‌آوردت آمد مشو[3] باز جای
کشانی بخندید و خیره بماند * عنان‌را گران کرد و او را بخواند[4]
بدو گفت خندان که نام تو چیست * تن بی[5] سرت‌را که خواهد گریست
تهمتن چنین داد پاسخ که نام * چه پرسی کزین پس[6] نبینی[7] تو کام
مرا مادرم[8] نام مرگ تو کرد * زمانه مرا پتک ترگ تو کرد
کشانی بدو گفت بی بارگی * بکشتن دهی سر[9] بیکبارگی[10]
تهمتن چنین داد پاسخ بدوی * که ای بیهده مرد پرخاشجوی
پیاده ندیدی[11] که جنگ آورد * سر سرکشان زیر سنگ[12] آورد
بشهر تو شیر و نهنگ و پلنگ[13] * سوار اندرآیند هر سه بجنگ
هم‌اکنون ترا ای نبرده سوار * پیاده بیاموزمت کارزار
پیاده مرا زان فرستاد طوس * که تا اسپ بستانم از اشکبوس
کشانی پیاده شود همچو من * ز دو[14] روی خندان شوند[15] انجمن
پیاده به از چون تو پانصد[16] سوار * بدین روز و این گردش[17] کارزار
کشانی بدو گفت با تو[18] سلیح[19] * نبینم همی جز فسوس و مزیح[20]
بدو گفت رستم که[21] تیر و کمان * ببین تا هم[22] اکنون سراری[23] زمان[24]

---

[1] K, I, IV — کمانرا بزه‌بر [2] K, I, IV — جنگ [3] I, IV, VI — مرو [4] Л — تیره بماند [5] I, IV — به بی تن [6] K, I, IV, VI — که هرگز [7] K — نیابی [8] I, IV, VI — مام من [9] IV — تن [10] Л — далее повторяет б. 1279. [11] I — نه بینی [12] IV — چنگ [13] K, I, IV, VI — پلنگ و نهنگ [14] K, I, IV, VI — بدو [15] K, VI — شود [16] I, IV — بباشد; VI — سیصد [17] K, VI — بدین دست و این زور و این; I, IV — برین دشت و این روز و این [18] K, I, IV — کویت [19] K — ملیح [20] K — سلیح [21] K — تهمتن بدو گفت [22] I, IV — ببینی که [23] K — سرآری هم اکنون; I — سرآرد; IV — سرآمد [24] K — бб. 1288, 1289 стоят после б. 1279; VI — доб.:

پیاده ازانم که ننگ آمدم [IV—آیدم] * که با چون تو مردی بجنگ آمدم [IV—آیدم]
بهبینی کنون زین پیاده نثار * ز چاچی کمان تیرهای تتار

IV — доб. первый б. на полях.

چو نازش[1] باسپ گرانمایه دید   کمانرا بزه کرد و اندرکشید[2]
یکی تیر زد بر بر[3] اسپ اوی   که اسپ اندرآمد ز بالا بروی
بخندید رستم بآواز گفت   که بنشین به پیش گرانمایه جفت
سزد گر بداری سرش در[4] کنار   زمانی برآسایی[5] از کارزار
کمانرا بزه کرد زود[6] اشکبوس   تنی[7] لرز[8] لرزان و رخ[9] سندروس
برستم بر آنگه[10] بباریدتیر   تهمتن بدو گفت بر خیره خیر
همی رنجه داری تن خویش‌را   دو بازوی و[11] جان بداندیش‌را
[تهمتن به بند کمر برد چنگ   گزین کرد یک چوبه تیر[12] خدنگ[13]]
یکی تیر الماس[14] پیکان چو آب   نهاده برو چار پرّ عقاب[15]
کمانرا بمالید رستم بچنگ   بشست اندرآورد تیر خدنگ[16]
برو راست خم کرد و چپ کرد[17] راست   خروش از خم چرخ چاچی بخاست[18]
چو سوفارش آمد بپهنای[19] گوش   ز شاخ[20] گوزنان[21] برآمد خروش[22]

---

[1] Л — او را [2] K — بزد دست و تیر از میان [3] Л, K — سر; Б — الی نحر فرسه [4] I, IV, VI — بر [5] K, I, IV, VI — برآساید [6] K, I, IV — پس [7] IV — تن [8] K — سست و [9] I, VI — لرزان رخی; IV — لرزان رخ [10] K — ببر ببیان‌بر; VI — به تندی [11] Л — و оп.; I, IV, VI — بازو و [12] IV — یک تیر دیگر [13] Л, K, VI — б. оп.; VI — доб.:

کمانرا بمالید رستم بچنگ * بر آورد یکچوبه تیر خدنگ

см. бб. 1299 и 1297. [14] K — خدنگی گزین کرد; I, IV, VI — خدنگی برآورد [15] K — б. стоит перед б. 1300; VI — б. стоит после б. 1299. [16] I, IV, VI —

بمالید چاچی کمانرا بدست * بچرم گوزن اندر [گوزنان بر—IV] آورد شست

K — вместо б. 1299:

بمالید چاچی کمانرا بدست * بسان گوزنان درآورد شست
کمانرا بمالید رستم بچنگ * نگه کرد یک چوبه تیر خدنگ

[17] IV — ستون کرد چپ و خم آورد; VI — الف کرد خم‌را و خم کرد [18] Л — бб. 1298, 1300 приписаны на полях другим почерком. [19] K — چو آورد سوفار نزدیک; VI — چو سوفار زه برد نزدیک [20] I, IV — چرم [21] K — گوزنش [22] VI — доб.:

چو سوفار او گشت با گوش راست * بچرخ اندرون شور و آشوب خاست

IV — доб. вариант б. другим почерком на полях.

چو بوسید پیکان[1] سرانگشت اوی   گذر کرد بر مهرهٔ پشت اوی[2]
بزد بر بر و[3] سینهٔ اشکبوس   سپهر آنزمان دست او داد بوس
قضا گفت گیر و قدر گفت ده   فلک گفت احسنت و[4] مه[5] گفت زه[6]
کشانی هم‌اندر زمان جان بداد   چنان شد که گفتی[7] ز مادر نزاد
نظاره بریشان دو رویه سپاه   که دارند[8] پیکار گردان[9] نگاه
نگه کرد کاموس و[10] خاقان چین   بران برز و بالا و آن زور و[11] کین
چو برگشت رستم هم‌اندر زمان   سواری فرستاد خاقان دمان
کزان نامور تیر بیرون کشید   همه تیر تا پَر پُر از[12] خون کشید
همه[13] لشکر آن تیر برداشتند[14]   سراسر همه[15] نیزه پنداشتند
چو خاقان بدان[16] پرّ و پیکان تیر   نگه کرد[17] برنا دلش گشت پیر
بپیران چنین گفت کین مرد کیست   ز گردان ایران ورا نام چیست
تو گفتی که لختی فرومایه‌اند   ز گردنکشان[18] کمترین[19] پایه‌اند
کنون نیزه با تیر ایشان یکیست   دل[20] شیر[21] در جنگشان اندکیست
همی خوار کردی سراسر سخن   جز آن بد که گفتی ز سر تا به بن
بدو گفت پیران کز ایران سپاه   ندانم کسی‌را[22] بدین پایگاه
کجا تیر او بگذرد بر[23] درخت   ندانم چه دارد بدل شوربخت
از ایرانیان گیو و طوس‌اند[24] مرد[25]   که با فرّ و برزند روز نبرد[26]
برادرم[27] هومان بسی پیش طوس   جهان[28] کرد بر گونهٔ آبنوس

---

[1] I, IV — ببوسید پیکان [2] Л — бб. 1301, 1302 приписаны неразборчиво другим почерком на полях. [3] Л — و оп.; IV — بر بر سر [4] K — و оп. [5] VI — احسن ملک [6] Л — б. вписан другим почерком в промежуток между столбцами. [7] K, I, IV, VI — تو گفتی که او خود [VI — هرگز] [8] I, IV — کردند [9] IV — ترکان [10] VI — و оп. [11] Л, IV — و оп. [12] K, I, IV — پرّ در آن تیررا [13] VI — چو آن [14] K — بگذاشتند; I, IV — میان سپه تیر بگذاشتند [15] I, IV — مر [16] I, IV, VI — خاقان چین [17] Л, VI — доб. و [18] K — جنگ‌آوران [19] IV — کهترین [20] IV — دگر [21] I, IV, VI — کوه [22] K, I, IV, VI — کسی‌را ندانم [23] K — در [24] I — ست [25] I, IV, VI — گرد [26] I, IV, VI — برزند و با دست‌برد [27] I, IV, VI — در آورد [28] VI — زمین

بایران ندانم که این مرد کیست / بدین لشکر اورا هم‌آورد کیست
شوم باز پرسم[1] ز[2] پرده‌سرای / بیارند ناکام[3] نامش بجای

* * *

بیامد پراندیشه و[4] روی‌زرد / بپرسید زان‌نامداران مرد
بپیران چنین گفت هومان گرد / که دشمن ندارد خردمند خرد
بزرگان ایران[5] گشاده‌دلند / تو گویی که آهن همی بگسلند
کنون تا بیامد از ایران سپاه / همی برخروشند[6] زان رزمگاه
بدو گفت پیران که هرچند یار / بیاید بر طوس از ایران سوار
چو رستم نباشد[7] مرا[8] باک نیست / ز[9] گرگین و بیژن[10] دلم[11] چاک نیست[12]
سپه را دو رزم گرانست پیش / بجویند هر کس[13] بدین نام خویش
وزانجایگه پیش[14] کاموس رفت[15] / بنزدیک منشور و فرطوس تفت[16]
چنین گفت کامروز رزمی بزرگ / برفت[17] و پدید آمد از میش گرگ
ببینید[18] تا چارهٔ کار چیست / بران خستگیهابر آزار[19] چیست
چنین[20] گفت کاموس کامروز جنگ / چنان بد که نام اندرآمد بننگ
برزم اندرون کشته شد اشکبوس / وزو[21] شادمان شد دل گیو و طوس
دلم زان پیاده بدو نیم شد[22] / کزو لشکر ما پر از بیم شد[22]
ببالای او بر زمین مرد نیست / بدین[23] لشکر اورا هم‌آورد نیست

---

[1] K, I, IV, VI — تا بپرسم [2] I, IV — بـ [3] K — ناچار [4] K — با [5] VI — ایشان [6] VI — خروشید [7] K — نیاید [8] IV — ورا [9] VI — بـ [10] K — گستهم و گرگین [11] I, IV — مرا دل برو [12] K — доб.:

ز گردان ایران چو کاموس نیست * فریبرز و بیژن چو فرطوس نیست

I, IV, VI — доб.:

چنان دان که جنگی تر [از—I] از طوس نیست * فریبرز و گرگین چو کاموس نیست

[13] I, IV, VI — یک [14] K — سوی; I, IV, VI — نزد [15] I, IV — تفت [16] K, I, IV — رفت [17] K — ببود [18] K — ببینم [19] K — کز ایرانیانرا هم‌آورد [20] K — بدو [21] K, I, IV, VI — ازان [22] K — گشت [23] K, VI — وزین; I, IV — درین

کمانش تو دیدی و تیر ایدرست   بزور او[1] ز پیل[2] ژیان برترست
همانا که آن سگزیٔ جنگجوی   که چندین[3] همی[4] برشمردی ازوی[5]
پیاده بدین رزمگاه آمدست   بیاریٔ ایران سپاه[6] آمدست
بدو گفت پیران که او دیگرست   سواری[7] سرافراز و کنداورست
بترسید[8] پس مرد بیداردل   کجا بسته بود اندران کار دل
ز پیران بپرسید کان[9] شیرمرد   چگونه خرامد بدشت نبرد
ز بازو و برزش[10] چه داری نشان[11]   چه گوید بآورد[12] با سرکشان
چگونست مردی و دیدار اوی   چگونه شوم[13] من بپیکار اوی
گر ایدونک اویست کامد ز راه[14]   مرا رفت باید بآوردگاه
بدو گفت پیران که این خود مباد   که او آید ایدر[15] کند رزم یاد
یکی مرد بینی چو سرو سهی   بدیدار با زیب و با فرّهی
بسا رزمگاها که افراسیاب   ازو گشت پیچان و دیده پر آب
یکی رزمسازست و[16] خسروپرست   نخست او برد سوی شمشیر دست
بکین سیاوش کند کارزار   کجا او بپروردش اندر کنار
ز مردان کنند[17] آزمایش بسی[18]   سلیح ورا برنتابد کسی[19]
نه برگیرد از جای گرزش نهنگ   اگر بفگند بر زمین روز جنگ
زهی بر کمانش‌بر[20] از چرم شیر   یکی تیر و[21] پیکان او ده ستیر[22]
برزم اندرآید بپوشد[23] زره   یکی جوشن از بر ببندد گره

---

1 I, IV, VI — بنیرو 2 I, IV — شیر 3 K, VI — چندی; I, IV — چندان 4 VI — همه
5 IV — تو زوی 6 I, IV, VI — ز نزدیک شاه 7 VI — سوار 8 (تصحیح قیاسی) Л, K, VI — ببرسید; I — بمرسید; IV — بپرسید 9 K — کای; I, IV, VI — کین 10 I, IV, VI — زورش
11 K — ز بالا و رویش چه داری نهان 12 VI — چه گویی ز آورد 13 VI — روم 14 K — آمد بدین رزمگاه; I, IV — آمد بیاری سپاه; VI — آمد از ایران سپاه 15 K — که با او سواری; I, IV, VI — ایدر آید 16 K, I, IV — و оп. 17 K — گردان کنند 18 I, IV, VI — کنند [VI — کند] آزمایش ز گردان بسی; K, I, IV, VI — обратный порядок мисра. 19 K, I, IV, VI — доб.:
برزم اندرون چون ببندد میان * تنش زور دارد به [چو — VI] پیل ژیان
20 IV — پر 21 K, I, IV, VI — و оп. 22 K, I, IV, VI — доб.:
اگر سنگ خارا بچنگ آیدش * شود موم و از موم ننگ آیدش
23 VI — نپوشد

یکی جامه دارد ز چرم پلنگ   بپوشد بر و[1] اندرآید بجنگ
همی نام ببربیان خواندش   ز خفتان و جوشن فزون داندش[2]
نسوزد در آتش نه از[3] آب تر   شود چون بپوشد برآیدش پر[4]
یکی رخش دارد بزیر اندرون   تو گفتی[5] روان شد که بیستون
همی آتش افروزد از خاک[6] و سنگ   نیارامد از بانگ هنگام جنگ[7]
ابا این شگفتی بروز نبرد   سزد گر نداری[8] تو اورا بمرد[9]
چو بشنید کاموس[10] بسیارهوش   بپیران سپرد آنزمان[11] چشم[12] و[13] گوش[14]
همانا خوش آمدش گفتار اوی   برافروخت زان کار[15] بازار[16] اوی
بپیران چنین گفت کای پهلوان   تو بیداردل باش و روشن‌روان
ببین[17] تا چه خواهی ز سوگند سخت   که خوردند شاهان بیداربخت
خورم من فزون[18] زان[19] کنون[20] پیش تو   که روشن شود زان دل و کیش[21] تو
که زین‌را نبردارم[22] از پشت بور   بنیروی یزدان[23] کیوان و هور[24]
مگر بخت و رای تو[25] روشن کنم   بریشان[26] جهان چشم سوزن کنم
بسی آفرین خواند[27] پیران بدوی   که ای شاه بینادل و[28] راستگوی
بدین شاخ و این یال و بازوی و[29] کفت   هنرمند باشی ندارم[30] شگفت[31]
بکام[32] تو گردد همه کار ما   نماندست بسیار پیکار ما
وزانجایگه[33] گرد لشکر بگشت   بهر خیمه و پردهٔ[34] برگذشت
بگفت این سخن پیش خاقان چین   همی گفت با هر کسی همچنین[35]

---

[1] K — ز بر; I, IV, VI — بزیر [2] IV — خواندش [3] I, IV, VI — در [4] IV, VI — تر [5] I, IV — که گویی; VI — که کوه [6] VI — آب [7] K — бб. 1356—1358 оп. [8] IV — بداری [9] K, I, IV, VI — после б. 1359 стоит б. 1368. [10] I — پیران [11] I — بکاموس بسپرد پس [12] I, IV — هوش; VI — گوش [13] IV, VI — و оп. [14] K — آن دل و جان و هوش; VI — هوش [15] K — از [16] I — گفت [16] I — زی کار و پیکار; IV — از کار و پیکار [17] IV — برین [18] I, IV — کنون [19] K, VI — زان فزون من [20] I — کنون оп.; IV — فزون [21] K — که روشن جان و اندیش (метр нарушен); T — دل ریش [22] I, IV — که زین برندارم من از [23] K — доб. و [24] I, IV, VI — بنیرو و [VI — بنیروی] زور [و .VI — доб] خداوند هور [25] K, I, IV, VI — مگر بخت [26] K — بر ایران [27] K — کرد [28] I, IV, VI — و оп. [29] K, VI — با زور; I, IV — [جان — I, IV] تو شاد و بازو و [30] K, IV, VI — نباشد; I — نباشی [31] K, I, IV, VI — б. стоит после б. 1359. [32] VI — بکار [33] K — از انجایگه [34] K, I, IV, VI — پرده و خیمهٔ [35] Б — перевод бб. 1322—1371 отсутствует.

* * *

ز خورشید چون شد جهان[1] لعل فام شب تیره بر چرخ بگذاشت[2] گام
دلیران لشکر شدند انجمن که بودند دانا و شمشیرزن
بخرگاه خاقان چین آمدند همه دل پر از رزم[3] و کین آمدند
چو کاموس اسپ[4] افگن[5] شیرمرد چو منشور و فرطوس مرد[6] نبرد[7]
شمیران[8] شگنی و شنگل ز هند ز سقلاب چون کندر و[9] شاه سند[10]
همی رای زد رزم را هر کسی از ایران سخن گفت هر کس بسی
ازان[11] پس بران رایشان[12] شد درست که یکسر بخون دست بایست شست
برفتند هر کس[13] بآرام خویش بخفتند در خیمه[14] با کام خویش[15]
چو باریک و خمّیده شد پشت ماه ز تاریک زلف شبان سیاه
بنزدیک خورشید چون شد درست برآمد پر از آب رخرا بشست
سپاه دو کشور[16] برآمد بجوش بچرخ بلند اندرآمد خروش
چنین گفت خاقان که امروز جنگ نباید که چون دی بود[17] با درنگ
گمان برد باید که پیران نبود نه[18] بی او نشاید نبرد آزمود
همه همگنان رزمساز آمدیم بسیاری ز راه دراز آمدیم
گر[19] امروز چون دی[20] درنگ آوریم همه نامرا زیر ننگ[21] آوریم
و دیگر که فردا ز افراسیاب سپاس اندر آرام جوییم[22] و خواب[23]
یکی رزم باید همه همگروه شدن پیش لشکر بکردار کوه
ز من هدیه و برده[24] زابلی بیابید با[25] شارهٔ کابلی[26]

---

1 K, I, IV, VI — هوا 2 K, I, IV, VI — بگذارد 3 IV — پر آزرم 4 I, IV — پیل 5 K — доб. و 6 K — روز 7 I, IV, VI — چو منشور جنگی سپهر نبرد 8 K — سواران; IV, VI — доб. و 9 K — فرطوس با 10 I, IV, VI — б. стоит после б. 1374. 11 K, I, IV, VI — وزان 12 VI — رایها 13 K — یک 14 K — بخیمه بخفتند; I, IV, VI — بخیمه ببودند 15 Б — перевод бб. 1371—1379 отсутствует. 16 I, IV — لشکر 17 I, IV — که باشد چو دی 18 K, T — که 19 VI — چو 20 VI — رسم 21 K, I, IV, VI — نام جستن بننگ 22 K — گیریم 23 Л — اندرآریم و گیرد شتاب. 24 K, I, VI — برده و هدیهٔ 25 K, I — و هم 26 K, I, VI — б. стоит после б. 1401; IV — б. оп.

ز ده[1] کشور ایدر[2] سرافراز هست   بخواب و به خوردن نباید[3] نشست
بزرگان ز هر جای[4] برخاستند   بخاقان چنین خواهش آراستند
که بر لشکر امروز فرمان تراست   همه کشور چین و توران[5] تراست
یک امروز بنگر بدین[6] رزمگاه   که شمشیر بارد ز ابر سیاه[7]
وزین روی رستم بایرانیان   چنین گفت کاکنون سرآمد زمان
اگر کشته شد زین سپاه اندکی   نشد[8] بیش و کم از دو سیصد یکی[9]
چنین یکسره دل مدارید تنگ   نخواهم تن زنده[10] بی نام و ننگ[11]
همه لشکر ترک از[12] اشکبوس   برفتند رخساره چون سندروس[13]
کنون[14] یکسره دل پر از کین کنید   بروهای جنگی[15] پر از چین کنید
که من رخش‌را بستم امروز نعل   بخون کرد خواهم سر[16] تیغ[17] لعل
بسازید کامروز روز نوست   زمین[18] سربسر گنج کیخسروست
میانرا ببندید کز[19] کارزار   همه تاج یابید با گوشوار
بزرگان برو خواندند آفرین   که از تو فروزد[20] کلاه و نگین
بپوشید رستم سلیح نبرد   بآوردگه رفت با داروبرد
زره زیر بد جوشن اندر میان   ازان پس[21] بپوشید ببربیان
گرانمایه مغفر بسر بر[22] نهاد   همی کرد بدخواهش[23] از مرگ یاد
بنیروی[24] یزدان میانرا ببست   نشست از بر رخش چون پیل مست
ز بالای او آسمان خیره گشت   زمین از پی رخش او تیره گشت

* * *

[1] I — دو صد [2] VI — اندر [3] K, I, IV, VI — نشاید [4] Л — بزرگان هر جای [5] I, IV, VI — ترکان [6] K — ازین [7] K — мисра́ стерто. [8] IV, VI — بشد [9] VI — از دو صد اندکی [10] VI — دیده [11] K — мисра стерто. [12] K — ازان [13] K — آبنوس [14] K, I, IV, VI — همه [15] K, I, IV, VI — سواران بروها [16] K — خواهم بر و; I, IV — برو کرد خواهم بر و [17] VI — برو کرد خواهم بخون دشت [18] VI — جهان [19] I, IV — در [20] K — فزاید; I, IV — بی تو مبادا [21] I, IV — ببالا; VI — فرازش [22] I, IV — ز فولاد چینی ترگ بر سر [23] VI — بد خواه [24] K, I, IV, VI — بفرمان

برآمد ز هر دو سپه بوق و کوس   زمین آهنین شد سپهر آبنوس[1]
جهان[2] لرز لرزان شد و[3] دشت و کوه   زمین شد ز نعل ستوران ستوه[4]
وزین روی کاموس بر میمنه   پس پشت او ژنده پیل و بنه
ابر میسره لشکرآرای هند   زره‌دار[5] با تیغ[6] و[7] هندی[8] پرند
بقلب اندرون جای خاقان چین   شده آسمان تار و جنبان زمین
وزین رو[9] فریبرز بر میسره   چو خورشید تابان ز برج[10] بره
سوی[11] میمنه پور کشواد بود   که کتفش همه[12] زیر[13] پولاد بود
بقلب اندرون طوس نوذر بپای   به پیش سپه[14] کوس با کرّنای
همی دود[15] آتش برآمد ز آب   نبیند چنین رزم[16] جنگی بخواب
برآمد ز هر سوی[17] لشکر[18] خروش   همی پیل‌را زان[19] بدرّید گوش
نخستین که آمد میان دو صف   ز خون جگر بر لب آورده کف
سپهبد سرافراز کاموس بود   که با لشکر و پیل و با کوس بود[20]
همی برخروشید چون پیل مست   یکی گرزهٔ گاوپیکر بدست[21]
که آن جنگجوی پیاده کجاست   که از نامداران[22] چین[23] رزم خواست
کنون گر بیاید بآوردگاه[24]   تهی ماند از تیر او جایگاه[25]
ورا دیده بودند گردان نیو   چو طوس سرافراز و رهّام و[26] گیو[27]
کسی‌را نیامد همی رزم رای   ز گردان ایران تهی ماند جای

---

[1] K, I, IV, VI— نماند ایچ راه فسون و فسوس [2] I, IV, VI— همه [3] I, IV, VI— شده [4] K—б. стоит после б. 1407. [5] K, I—доб. و [6] K— در زیر; I, IV, VI— در چنگ [7] K, I, VI— و оп. [8] K— چینی [9] K, VI— سو [10] I, IV— ببرج [11] K— ابر [12] IV— نهفته تنش [13] I— نهفته بتن برش; VI— که گفتی همه کوه [14] K— اندرون [15] K— یکی دود و [16] I, IV— جنگ; VI— نماند چنان (метр нарушен). [17] K— ز سو [18] VI— ز لشکر بهر سو [19] VI— راند (?) [20] Л—б. стоит после б. 1417. [21] I, IV—доб.:

چو آمد بمیدان زبان برگشاد * بگردن‌کشش گردن آواز داد

[22] K— رزمخواهان [23] K, I, IV, VI— همی [24] K— بتیر و کمان; I, IV, VI— ببینند کمان [25] K, VI— بتیر و کمانش سرآید زمان; I, IV— بتیر و کمان بر سرآرد زمان [26] IV, VI— و оп. [27] IV— نیو (нет рифмы); Б— فعلم طوس و جیو و أصحابهما أنهم لا طاقة لهم بمقاومته

که با او[1] کسی را نبد تاو[2] جنگ   دلیران[3] چو آهو و او چون[4] پلنگ
یکی زابلی بود الوای[5] نام   سبک تیغ کین[6] برکشید از نیام
[کجا[7] نیزهٔ رستم او داشتی   پس پشت او هیچ نگذاشتی][8]
بسی رنج برده[9] بکار عنان   بیاموخته گرز[10] و تیر[11] و سنان
برنج[12] و بسختی جگر سوخته[13]   ز رستم هنرها[14] بیاموخته[15]
بدو گفت رستم که بیدار باش   بآورد این ترک هشیار باش[16]
مشو غرق[17] ز آب[18] هنرهای خویش   نگه دار بر جایگه[19] پای خویش
چو قطره[20] بر ژرف دریا بری   بدیوانگی ماند این داوری
شد[21] الوای[22] آهنگ کاموس کرد   که جوید بآورد با او نبرد
نهادند آوردگاهی بزرگ   کشانی بیامد بکردار گرگ
بزد نیزه و برگرفتش ز زین   بینداخت[23] آسان بروی[24] زمین
عنانرا گران کرد و[25] اورا بنعل   همی کوفت تا خاک او[26] کرد[27] لعل

* * *

تهمتن ز الوای شد[28] دردمند   ز فتراک بگشاد پیچان[29] کمند
چو آهنگ جنگ سران[30] داشتی   کمندی و گرزی[31] گران داشتی

---

[1] K—ابا او; I, IV—وی [2] K—تاب; I, VI—جای; IV—پای [3] I, IV, VI—سواران [4] K—همان [5] IV—کیوان به; Б—آلواذ [6] K—تیغ را [7] K—که ایشان چو آهو بدند او [8] Л, VI—б. оп.; K—б. стоит после б. 1429. [9] K—دیده [10] K, VI—تیغ; I, IV—تیر [11] K, I, IV, VI—گرز [12] K—بجنگ [13] K—پخته بود [14] K—هنرهای رستم; I, IV—هنرها ز رستم [15] K—بیامخته بود; Б—و قد أفنی عمره فی معالجة الحروب و تعلم من رستم الفروسيّة و طرائق القتال [16] K, I, IV, VI—б. оп.; K—доб.:
بمردی نباید شدن در گمان * که بر تو درازست دست زمان
I, IV, VI—доб.:
چه گفت آن سخن‌گوی دانای پیر * سخن چون ازو بشنوی یاد گیر
K—доб. этот б. после б. 1431. [17] K—غرّه; I, IV—غرقه [18] K—آن [19] K—کینه‌گه [20] I, IV, VI—چشمه [21] K, VI—چو [22] I, IV—چو کیوان شد [23] IV—доб. و [24] I—ورا بر; IV—بزد بر [25] IV—و оп. [26] K, I, IV—ازو [27] K, I, IV, VI—گشت [28] I, IV—ز کیوان بشد [29] IV—بند [30] K, I, IV—مازندران; VI—یلان [31] VI—گرز

بیامد بغرّید چون پیل مست کمندی ببازو[1] و گرزی[2] بدست
بدو گفت کاموس چندین مدم[3] بنیروی این رشتهٔ شصت خم
چنین پاسخ آورد رستم که شیر چو نخچیر بیند بغرّد دلیر
نخستین برین کینه[4] بستی[5] کمر ز ایران بکشتی[6] یکی نامور
کنون[7] رشته خوانی کمند مرا ببینی همی[8] تنگ و[9] بند مرا[10]
زمانه ترا از کشانی براند چو ایدر بدت[11] خاک جایت[12] نماند[13]
برانگیخت کاموس اسپ[14] نبرد همآورد را دید با داروبرد
بینداخت[15] تیغ[16] پرندآورش[17] همی خواست از تن بریدن[18] سرش
سر تیغ بر گردن رخش خورد ببرّید برگستوان نبرد
تن رخش را زان نیامد[19] گزند گو پیلتن حلقه کرد آن کمند[20]
بینداخت و افگندش اندر میان برانگیخت از جای[21] پیل ژیان
بزین[22] اندرآورد و[23] کردش دوال عقابی شده[24] رخش با پرّ و بال
سوار از[25] دلیری بیفشارد[26] ران گران شد رکیب و سبک شد عنان[27]
همی خواست کان[28] خمّ خام[29] کمند بنیرو ز هم[30] بگسلاند ز[31] بند
شد از هوش کاموس و[32] نگسست خام گو پیلتن رخش را کرد رام[33]
عنانرا بپیچید و اورا ز زین نگون اندرآورد[34] و زد بر زمین
بیامد ببستش بخمّ[35] کمند بدو گفت کاکنون شدی بی گزند

---

[1] K—بفتراک [2] Л—بـبازوی کمانی; Б—و فی إحدی یدیه الجرز و فی الأخری الوهق [3] VI—چندی ندم [4] I, IV, VI—کین تو [5] K—تو بستی بدین کین [6] K—از تو کشتی; I, IV, VI—ایران تو کشتی [7] K, I, IV, VI—همی [8] K, I, IV, VI—کنون [9] K—و оп. [10] Б—و أمّا هذا الحبل فستخبّرك عنه رقبتك [11] IV—بدن [12] I, IV, VI—جایی [13] K—که ایدر ترا خاک اینجا بماند [14] I, IV—گرد; VI—جنگی; Б—فثوّر کاموس فرسه [15] I—درانداخت [16] IV—بزد تیغ تا; VI—تیغی [17] K—کمند اوژنش [18] I, IV—گسستن [19] K, I, IV, VI—نیامد تن رخش [I—اسپ] را زان [20] K—обратный порядок мисра. [21] Л—از جا چو [22] K, I, IV, VI—بران [23] Л—و оп. [24] K—شد آن [25] VI—سواری [26] K, VI—بیفشرد [27] K, VI—گران [VI—رکابش] رکیبش و عنان شد سبک; K—б. стоит после б. 1459. [28] K—کز [29] K, I, IV—خام خمّ [30] I, IV, VI—بنیروی تن [31] K—بدرّد میانش نماند به [32] Л—و оп. [33] IV—خام [34] K—بپنداخت آسان [35] I, IV—ببند

ز تو تنبل و[1] جادوی دور گشت   روانت بر دیو مزدور گشت
سرآمد بتوبر همه روز کین   نبینی زمین کشانی و چین
گمان تو آن بد که هنگام جنگ   کسی چون تو نگرفت خنجر بچنگ
مبادا که کین آورد سرفراز   که بس زود بینند نشیب و فراز[2]
دو دست از پس پشت بستش چو سنگ   بخمّ کمند اندرآورد چنگ[3]
بیامد خرامان[4] بایران سپاه   بزیر کشی اندر تن کینه خواه
بگردان چنین گفت کین رزمجوی   ز بس زور و کین[5] اندرآمد بروی
چنین است رسم سرای فریب   گهی در[6] فراز و گهی[7] در[8] نشیب[9]
بایران همی شد که ویران کند   کنام پلنگان و[10] شیران کند
به[11] زابلستان و به[11] کابلستان   نهٔ ایوان بود نیز[12] و نه گلستان
نیندازد[13] از دست گوپال را   مگر کم کند رستم زال را
کفن شد کنون مغفر و جوشنش[14]   ز خاك افسر و گرد[15] پیراهنش
شما را بکشتن چگونست رای   که شد کار کاموس جنگی ز پای[16]
بیفگند بر خاك[17] پیش سران[18]   ز لشکر برفتند کنداوران[19]
تنش را بشمشیر کردند چاك   بخون[20] غرقه شد زیر او سنگ و خاك
بمردی نباید شد اندر[21] گمان   که بر تو درازست دست زمان[22]

---

1 VI—و оп. 2 K, I, IV—бб. 1457—1459 оп.; VI—бб. 1458, 1459 оп. 3 VI—تنگ 4 I, IV, VI—پیاده بیامد 5 Л—و оп.; K—زور و کین; I, IV, VI—کین و زور 6 K—بر; VI—با 7 I, IV—با فرازست و گه 8 K—بر; I, IV, VI—با 9 K, I, IV, VI—доб.:

ازو شادمانی و زو مستمند * گهی بر زمین گه بر ابر بلند
کنون این سرافراز مرد دلیر * که بودی همیشه هم‌آورد [K—هم‌آورد او نرّه] شیر

10 K, I, IV, VI—بر و بوم ما جای 11 I—نه 12 K—نماند نه ایوان; I—ایوان بماند 13 Л—بیندازد; K—به بندازد; I—بیندازد; VI—بینداخت 14 K—جوشن و مغفرش 15 I, IV, VI—گور 16 K, VI—ز جای; I, IV—بپای 17 VI—بر خاك افگند 18 Л—هر آنکس که بودند جنگی سران 19 Л—обратный порядок мисра. 20 K—ز خون 21 K, I, IV, VI—شدن در 22 K—б. стоит после б. 1427; K, IV—доб.:

چنین است رسم جهان [K—سپهر] و زمان * گهی باغم و درد و گه شادمان
مرا [K—همی] درد و رنج‌ست و تیمار و غم * بمردی نباشد ترا بیش و کم

بپایان شد[1] این رزم کاموس گرد   همی شد که جان[2] آورد جان[3] ببرد[4]

تنت زیر بار گناه اندرست * روانت بتیمار و غم درخورست [چاه اندرست —IV]
همی تا توانی بنیکی گرای * ستایش کن اورا که او [بد—IV] رهنمای
I—доб. эти бб. после б. 1472; K—доб.:

تو با خاك یابی همه دستبرد * نگه کن بآورد مردان گرد

[1] VI— بپای آمد [2] K— تاج [3] K— دیر [4] Л—б. оп.; K, I, IV, VI—доб.:

کنون رزم خاقان چین آوریم * روانرا بران بر یقین [یلانرا بدین دشت کین —K] آوریم

داستان خاقان چین

[کنون ای خردمند[1] روشن روان — بجز نام یزدان[2] مگردان زبان[3]]
[که اویست بر نیک و بد رهنمای — وزویست گردون گردان بجای[4]]
[همی[5] بگذرد بر تو ایام تو — سرایی جزین باشد آرام تو]
[چو[6] باشی بدین گفته[7] همداستان — که دهقان همی گوید از باستان]
ازان پس[8] خبر شد بخاقان چین — که شد کشته کاموس بر دشت کین[9]
کشانی و شگنی و گردان بلغ — ز کاموس شان تیره شد روز و[10] تلغ
همه یک بدیگر نهادند روی — که این[11] پرهنر مرد پرخاشجوی
چه مردست[12] و این مردرا نام چیست — همآورد او در جهان مرد کیست
چنین گفت هومان بپیران[13] شیر — که امروز شد جانم از رزم[14] سیر
دلیران ما چون فرازند چنگ[15] — که شد کشته کاموس جنگی بجنگ[16]

---

[1] K—ز من بشنو ای مرد [2] I, IV—ایزد [3] Л—бб. 1—5 текста оп. [4] K—بپای; VI—هم او دست گیرد بهر دو سرای; K—доб.:

کجا آفریند او روان و خرد * ستایش جز اورا نه اندر خورد

VI—доб.:

خداوند هست و خداوند نیست * همه بندگانیم و ایزد یکیست

[5] K—کنون [6] K—چه [7] K—برین گونه; VI—برین گفته [8] K—ازان سر; I, IV—وزان پس [9] VI—доб.:

سر آمد بآن نامور کار اوی * شد آن گردش کار و پیکار اوی

Б — бб. 1—4 текста не переведены. [10] Л, К, I, VI—و оп. [11] IV—ای [12] VI—کدامست [13] VI—پیران بهومان [14] K, I, IV, VI—جانم شد از جنگ [15] I, IV, VI—گزینند جنگ [16] I, IV—امروز جنگی نهنگ; VI—کزین گونه شد کشته باز این نهنگ

13—3199

بگیتی چنو نامداری نبود   وزو[1] پیلتن تر سواری نبود[2]
چو کاموس گورا[3] بخمّ کمند   بیاوردگه بر توان کرد بند[4]
سزد گر سر[5] پیل را روز کین   بگیرد بر آرد زند[6] بر زمین
سپه سر بسر پیش خاقان شدند   ز کاموس با[7] درد و گریان[8] شدند[9]
که[10] آغاز و فرجام[11] این رزمگاه   شنیدی و دیدی بنزد[12] سپاه[13]
کنون چارهٔ کار ما باز جوی   بتنها تن خویش و کس را[14] مگوی
بلشکر نگه کن ز کار آگهان[15]   کسی کو[16] سخن باز جوید نهان
ببیند که این شیر دل مرد کیست   وزین لشکر اورا هم آورد کیست
ازانپس[17] همه تن بکشتن دهیم   بیاوردگه بر سر و تن[18] نهیم[19]
بپیران چنین گفت خاقان چین   که خود درد ازینست و تیمار ازین
که تا کیست زان لشکر[20] پر گزند   کجا پیل[21] گیرد بخمّ کمند
ابا آنک از مرگ خود چاره نیست   ره خواهش و پرسش و یاره نیست
ز مادر همه مرگ را زاده ایم   بناکام[22] گردن بدو[23] داده ایم
کس از گردش آسمان نگذرد   وگر بر زمین پیل را بشکرد
شما دل مدارید ازو[24] مستمند   کجا کشته شد زیر خمّ[25] کمند
مرانرا[26] که کاموس ازو شد هلاک   ببند[27] کمند اندر آرم بخاک

---

1 K, I, IV—ازو   2 VI—доб.:

که دانست کان اژدهای دلیر * بخم کمند اندر آید بزیر

3 Л—کی را; K—پیل را; VI—جنگی   4 K—доб.:

مرا و ترا نیست جای سخن * سر آب را سوی بالا مکن

5 VI—تن   6 K—و بسی زند (метр нарушен); I, IV—کسی بر زند; VI—همان بر زند   7 K, I, IV—پر   8 IV—بریان   9 K, I, IV, VI—доб.:

برو آفرین کرد پیران بدرد * که ای برتر از گنبد لاجورد

10 K—وز; I, IV, VI—تو   11 K, I, IV—انجام   12 K—بپیش   13 VI—بآوردگاه   14 K, VI—و با کس   15 K, I, IV—بکار آگهان   16 VI—کین   17 K, I, IV, VI—وزانپس   18 K—بسر برو بر; I, IV—سر بدو در; VI—سر بسر بر   19 I—обратный порядок мисра.   20 K, VI—ببر لشکر این; I—این سرور; IV—این لشکر   21 K, I, IV, VI—شیر   22 K, I, IV—به بی کام   23 VI—بدین کار گردن ورا   24 VI—ازین   25 Л—زخم   26 K, VI—من اورا; I, IV—من انرا   27 K—بخم

همه شهر ایران کنم رود آب   بکام دل خسرو افراسیاب
ز لشکر بسی نامور گرد کرد   ز خنجرگذاران و[1] مردان مرد
چنین گفت کین مرد جنگی بتیر[2]   سوار کمندافگن و گردگیر[3]
نگه کرد باید که جایش کجاست   بگرد چپ لشکر و دست راست
هم از شهر پرسد هم از[4] نام او[5]   ازانپس[6] بسازیم فرجام او[7]

* * *

سواری سرافراز و[8] خسروپرست[9]   بیامد ببر زد برین[10] کار دست[11]
که چنگش بدش نام و جوینده بود   دلیر و بهر کار[12] پوینده بود
بخاقان چنین گفت کای سرفراز   جهانرا[13] بمهر تو بادا[14] نیاز
گر او شیر جنگیست[15] بیجان کنم   بدانگه که سر سوی[16] ایران[17] کنم
بتنها تن خویش جنگ آورم   همه نام او زیر[18] ننگ آورم
ازو کین کاموس جویم نخست   پس از مرگ نامش بیارم درست
برو آفرین کرد خاقان چین   بپیشش ببوسید چنگش[19] زمین
بدو گفت ار این کینه[20] باز آوری   سوی من سر بی نیاز آوری
ببخشمت چندان گهرها ز[21] گنج   کزان پس نباید کشیدنت رنج[22]

---

[1] Л—و оп. [2] K, VI—کاموس گیر (K—без рифмы); I, IV—جنگیٔ پیر [3] VI—که گاهی کمند افگند گاه تیر, ср. б. 44 текста. [4] K—و از; I, IV—پرسید و هم [5] VI—پرسیدن و هم ز نام [6] K—کزانپس; I, IV—وزانپس [7] VI—ز گردان ورا نام چون او کدام [8] IV—سواری بیامد; Л, K, VI—و оп., в тексте конъектура. [9] I—سواری ببر زد برین کار دست [10] VI—دران [11] I—که نامش بدی گرد خسرو پرست; IV—همی زد برین کار بر سینه دست; Б—бб. 32—69 не переведены. [12] I, IV, VI—جای [13] K—جهانی [14] K—دارد; I, IV—آمد; VI—доб.:

من اورا بگوپال بیجان کنم * به تنها تن خویش جنگ آورم

[15] K—گرو شیر شرزست; I, IV—گر او شیر نرّست; VI—وگر شیر جنگست [16] VI—من اورا بگوپال [17] Л, VI—بیجان (без рифмы); K—میدان [18] I, IV—به ایران; VI—اورا به [19] I, VI—ببوسید چنگش بپیشش [20] VI—گر کینه [21] K—و [22] VI—доб.:

چو بشنید گفتار خاقان چین * در افگند از خشم ابرو بچین

ازان دشت[1] چنگش بر انگیخت اسپ   همی رفت بر سان[2] آذرگشسپ
چو نزدیك ایرانیان شد بجنگ   ز ترکش برآورد تیر خدنگ
چنین گفت کین جای جنگ منست   سر نامداران بچنگ منست
کجا رفت آن مرد[3] کاموس گیر   که گاهی کمند افگند گاه تیر[4]
کنون گر بیاید بآوردگاه   نمانم که ماند بنزد سپاه[5]
بجنبید با گرز رستم ز جای   همانگه[6] برخش اندر آورد پای
منم گفت شیراوژن و گردگیر[7]   که گاهی کمند افگنم گاه تیر[8]
هم اکنون ترا همچو کاموس گرد   بدیده همی خاك[9] باید سپرد[10]
بدو گفت چنگش که نام تو چیست   نژادت[11] کدامست و[12] کام[13] تو چیست
بدان[14] تا بدانم که روز نبرد   کرا ریختم خون چو بر خاست گرد
بدو گفت رستم که ای شوربخت   که هرگز مبادا گل آن[15] درخت[16]
کجا چون تو در باغ بار آورد   چو تو[17] میوه اندر شمار آورد
سر نیزه و نام من مرگ تست   سرت را[18] بباید ز تن[19] دست شست
بیامد همانگاه چنگش چو باد   دو زاغ کمانرا بزه بر نهاد
کمان جفا پیشه چون ابر بود   هم آورد با جوشن و گبر[20] بود
سپر بر[21] سر آورد رستم چو دید   که تیرش زره را بخواهد برید[22]
بدو گفت باش ای سوار دلیر   که[23] اکنون سرت گردد از رزم[24] سیر[25]

[1] K—هماندگاه; VI—جهانجوی [2] K—همی تاخت بر سان; VI—بیامد بکردار [3] K, I, IV, VI—کمند افگن آن گرد [4] VI—کجایست کورا کشم من بتیر; K—доб.:

همی رفت هر سو ز چپ و ز راست * همی گفت کان مرد جنگی کجاست

[5] K—تهی مانم از تیر او جایگاه; I—تهی ماند از رزم او جایگاه; IV—تهی ماند از قدّ او جایگاه; VI—تهی ماند از نام او جایگاه [6] VI—بتندی [7] K—تاج بخش; I, IV—گردافکن شیرگیر [8] K—تیر و رخش; I, IV, VI—کمند و کمان دارم و گرز و تیر [9] I, IV—نعل [10] I—سترد; IV—شمرد; VI—بدو دیدگان لعل باید شمرد [11] I, IV—مرادت [12] VI—چه جویی ازین جنگ [13] K—رام (?) [14] IV—بگو [15] VI—گلی زان [16] I, IV—تراکام و بخت (без рифмы). [17] K, I, IV, VI—چنین [18] K, I, IV, VI—تنت را [19] K, I, IV, VI—ز سر [20] K, VI—ببر [21] I, IV—در [22] K, I, IV—درید [23] VI—هم [24] K, VI—جنگ [25] I, IV—که گردد کنون جانت از جنگ سیر; I, IV—б. 57 стоит перед б. 56 текста.

نگه کرد چنگش بران[1] پیلتن　　ببالای[2] سرو سهی بر[3] چمن
بدآن اسپ در زیر یك لخت کوه[4]　　نیامد همی از کشیدن ستوه
بدل گفت چنگش که اکنون گریز　　به از با تن[5] خویش کردن ستیز
بر انگیخت آن بارکش را ز جای　　سوی لشکر خویشتن کرد رای
بکردار آتش دلاور سوار　　بر انگیخت رخش از پس نامدار[6]
همانگاه رستم رسید اندروی[7]　　همه دشت زیشان پر از گفت و گوی
دم اسپ ناپاك[8] چنگش گرفت　　دو لشکر بدو مانده اندر شگفت
زمانی همی داشت تا شد غمی[9]　　ز بالا[10] بزد خویشتن[11] بر زمی[12]
بیفتاد زو ترگ و زنهار خواست　　تهمتن ورا کرد با خاك راست
همانگاه[13] کردش سر از تن جدا　　همه کام و اندیشه شد بی نوا
همه نامداران ایران زمین　　گرفتند بر پهلوان آفرین
همی بود[14] رستم میان دو صف　　گرفته یکی خشت رخشان[15] بکف[16]
وزان روی خاقان غمی[17] گشت سخت　　برآشفت با گردش[18] چرخ و بخت[19]

* * *

بهومان چنین گفت خاقان چین　　که تنگست بر ما زمان و زمین
مران نامور پهلوان را تو نام[20]　　شوی باز جویی فرستی پیام[21]
بدو گفت هومان که سندان نیم　　برزم اندرون پیل دندان نیم

---

1 K, I, IV, VI—بدان　2 K, VI—ببالا چو　3 I—در　4 K, I, IV, VI—بران اسپ چون کوه در زیر کوه　5 IV—بود به که با　6 I, IV—б. оп.; VI—
تهمتن چو آتش ز دریای قار * بر انگیخت اسپ از پس نامدار
7 I, IV—چو پیل ژیان رستم آمد بدوی　8 IV—با بال　9 VI—غمین　10 K—ز تندی; VI—ز تنگی　11 I, IV—بزد خویشتن را سبك　12 VI—زمین　13 VI—بشمشیر　14 K, I, IV, VI—گشت　15 I, IV, VI—یکی خشت رخشان گرفته　16 Л, K, IV, VI—б. 70 текста стоит перед б. 69.　17 IV, VI—غمین　18 VI—از چنگش　19 Л—ز تیره بخت; K—ز روز بخت; VI—شوربخت　20 K, I, IV, VI—مگر نام این نامور پهلوان　21 K, I, IV, VI—چنان چون توان

بگیتی چو کاموس جنگی نبود — چنو[1] رزمخواه و درنگی نبود
بخمّ کمندش گرفت این سوار — تو این گرد را خوارمایه مدار
شوم تا چه خواهد جهان‌آفرین — که پیروز گردد بدین[2] دشت کین
بخیمه در آمد بکردار باد — یکی ترگ دیگر[3] بسر بر نهاد
درفشی دگر جست و اسپی دگر — دگر گونه جوشن دگر گون سپر
بیامد چو نزدیک[4] رستم رسید — همی بود تا یال و شاخش[5] بدید[6]
برستم چنین گفت کای نامدار — کمندافگن و گرد و جنگی سوار
بیزدان که[7] بیزارم از تاج و گاه[8] — که چون تو ندیدم یکی رزمخواه[9]
ز تو بگذرد[10] زین سپاه بزرگ — نه‌بینم همی نامداری[11] سترگ
دلیری که چندین بجوید نبرد — برآرد همی از دل شیر گرد[12]
ز شهر و نژاد و ز[13] آرام خویش[14] — سخن گوی و[15] از تخمه و نام خویش[16]
جز از[17] تو کسی‌را ز[18] ایران سپاه — ندیدم[19] که دارد دل[20] رزمگاه[21]
مرا مهربانیست بر مرد جنگ — بویژه که دارد نهاد پلنگ
کنون گر بگویی مرا نام خویش — برو بوم و پیوند[22] و آرام خویش[23]

---

[1] VI—چنان [2] K, I—برین [3] Л—زرین; IV—رومی [4] I—بنزدیك [5] K, I, IV—شاخ و یالش [6] I, IV—доб.:

باستاد و کردش نکوتر نگاه * سواری عجب دید در رزمگاه
دران یال و آن برز ماند او [ماندش—IV] عجب * بدندان گرفتش همانگاه [پس‌آنگاه—IV] لب

[7] I, IV—و [8] K—تخت و گاه; I, IV, VI—تخت شاه [9] K, I, IV, VI—اگر چون تو دیدم یکی کینه‌خواه [10] K—که چون تو دگر; I, IV—چو تو سروری; VI—بجز تو همی [11] I, IV—و نامدار [12] K—доб.:

تو گویی همی ننگ داری ز جنگ * بدین شیر مردی و چندین درنگ

[13] K—ز شهر و بر و بوم و [14] VI—وگاه [15] Л, I, IV—و оп. [16] VI—تخمهٔ نام و ماه; K—б. 84 стоит перед б. 83; Л—доб.:

تو گویی همی ننگ داری ز جنگ * بدین تیز چنگیِ و چندین درنگ

[17] I, IV—بجز [18] K, IV—از [19] K—ندارد [20] VI—درین [21] K—رزمخواه; K—доб.:

جز از تو کسی‌را از ایرانیان * ندانم که دارد دلی زین میان

[22] K, VI—بر و کشور و بوم [23] Л—б. оп.

سپاسی برین کار بر من نهی — کز اندیشه گردد دل من تهی[1]
بدو گفت رستم که چندین سخن — که گفتی و افگندی از مهر بن[2]
چرا تو نگویی مرا[3] نام خویش — بر و کشور و بوم[4] و آرام خویش[5]
چرا آمدستی بنزدیک من — بنرمی و چربی و چندین سخن
اگر آشتی جست خواهی همی — بکوشی که این کینه کاهی[6] همی
نگه کن که خون سیاوش که ریخت — چنین آتش کین بما بر[7] که بیخت[8]
همان خون پرمایه گودرزیان — که بفزود[9] چندین زیان بر[10] زیان[11]
بزرگان کجا با[12] سیاوش بدند — نجستند[13] پیکار و خامش بدند
گنه کار خون[14] سر بی گناه — نگر تا که یابی ز توران[15] سپاه
ز مردان و اسپان[16] آراسته — کز ایران بیاورد[17] با خواسته
چو یکسر سوی ما فرستید باز — من از جنگ ترکان شوم بی نیاز
ازان پس همه نیکخواه منید — سراسر بر آیین[18] و راه منید
نیازم بکین[19] و نجویم نبرد — نیارم سر سرکشان زیر گرد[20]

---

[1] K—доб.:

تهمتن چو بشنید گفتار اوی * بدو گفت کای مرد پرخاشجوی
چه مردیّ و بر گوی نام تو چیست * وزین پرسش خام کام تو چیست
که جستی و گفتی تو چندین سخن * ز هر گونه افگندی از مهر بن

[2] K—б. оп. [3] K, I, IV, VI—همی [4] K—بر و کشور و بوم; I, IV—هم از کشور و جای; VI—بر و بوم و پیوند [5] K—доб.:

تو نام و نژادت مرا باز گوی * پس آنگاه نام من از من بجوی

[6] K, I—وزین کین بکاهی; IV—که کینه نخواهی; VI—کزین کین بکاهی; Б—فان کان الغرض طلب الصلح و إطفاء الفتنة... [7] IV—بر ما [8] VI—بدین مرز و باز آن که آتش بریخت; Л—б. оп. [9] I, IV—بیفزود [10] K—بمابر [11] Л—порядок бб.: 92, 96, 107, 94, 102; бб. 93, 95, 97, 100, 101 оп.; бб. 98 и 99 стоят после б. 110 текста. [12] IV—بر [13] K, IV, VI—نکردند [14] IV—همچون [15] Л—ایران [16] I, IV, VI—اسپان و مردان (в тексте по K). [17] VI—ببردند [18] Л—بآیین; VI—ستوده بآیین سراسر [19] K, IV, VI—نسازیم کین [20] Б—передает бб. 93—100 так: ...فسلموا الینا قاتل سیاوخش و من سعی فی دمه، و قتلة الجوذرزیین مع الخزائن و الخیل التی جاء بها سیاوخش الی بلادکم. فإن فعلتم ذلك صالحناكم و أمسكنا عن محاربتكم. Ср. вариант Б с порядком бб. в Л.

وزانپس[1] بگوییم بکیخسرو این بشوییم دل و مغزش از درد و کین[2]
بتو بر شمارم کنون[3] نامشان که مه[4] نامشان باد و مه[4] کامشان
سر کین ز[5] گرسیوز[6] آمد نخست که درد دل و رنج[7] ایران[8] بجست
کسی‌را که دانی تو از تخم تور[9] که بر خیره این آب کردند شور
گروی‌زره و آنک از وی بزاد[10] نژادی که[11] هرگز مباد آن[12] نژاد
ستم بر سیاوش ازیشان رسید که زو[13] آمد این بند بدرا[14] کلید
کسی کو دل و مغز افراسیاب تبه کرد و خون راند بر سان آب[15]
و دیگر کسی‌را کز[16] ایرانیان نبد کین و بست[17] اندرین کین میان
بزرگان که از تخمهٔ ویسه اند دوروینند و با هر کسی پیسه[18] اند
چو هومان و لهاك و فرشیدورد[19] چو کلباد و نستیهن آن شوخ مرد[20]
اگر این که گفتم[21] بجای آورید[22] سر کینه جستن بپای آورید[22]
ببندم در کینه بر کشورت بجوشن نپوشید باید برت[23]
و گر جز بدین گونه گویی[24] سخن کنم[25] تازه پیکار و[26] کین[27] کهن[28]

---

[1] Л—فرستم [2] K—خشم و کین; K—доб.:

فرستم گنه‌کاررا نزد شاه * مگر مهرش آید ببخشد گناه

[3] VI—همه [4] VI—نه (оба раза). [5] K—سر فتنه [6] IV—گرشیوز [7] VI—دل شاه [8] I, IV—ایشان [9] I—تور [10] K—و آنچ از کور زاد; I, IV—دانک از کام و داد [11] I, IV—نزادست و [12] Л—مبادش [13] K—کزوی; VI—ز مور [14] K—بندهارا; I, IV—کین را [15] Л, K—آب خواست در جوی آب; VI—رفت در جوی آب [16] K—از [17] VI—جست [18] Л, VI—(?) کیسه [19] Б—فرشید [20] K—کجا هست گودرز از ایشان بدرد; I, IV—اندر نبرد; VI—شیر مرد; Л—доб. бб. 98 и 99 текста и после них доб.:

فرستم بگوییم بکیخسرو این * بشوییم دل و مغزش از درد و کین

[21] K—گر این گفتهٔ من; VI—گرین هر چه گفتم [22] K, VI—آوری (оба раза). [23] K—обратный порядок мисра. [24] Л, K—ور ایدونکه جز کینه باشد; VI—ور ایدونک جز گونه باشد [25] I, IV, VI—کنی; Б—أعدت علیکم الداء القدیم [26] Л—و оп.; VI—آیین و [27] I, IV—خون [28] K—доб.:

بر انگیزم آتش ازین کشورت * بسوزم همه مرز و بوم و برت
نمانم یکی زنده بر دشت کین * نه سقلاب و شگنی و خاقان چین

K—бб. 114 и 115 стоят после б. 116 текста; VI—доб.:

ببینند آنگه سزاوار خویش * بکینه پدید آید از گرگ میش

که خو کردهٔ[1] جنگ توران[2] منم
یکی نامداری از ایران[3] منم[4]

بسی سر جدا کرده دارم ز تن
که جز کام شیران[5] نبودش[6] کفن[7]

مرا آزمودی بدین رزمگاه
همینست رسم و همینست راه

ازین[8] گونه[9] هرگز نگفتم سخن
بجز[10] کین نجستم ز سر تا به بن

کنون هرچ گفتم ترا[11] گوش دار
سخنهای خوب اندر[12] آغوش دار

چو بشنید هومان بترسید سخت
بلرزید بر سان برگ[13]. درخت[14]

کزان گونه گفتار[15] رستم شنید
همه کینه از دودهٔ خویش دید

چنین پاسخ آورد هومان بدوی
که ای شیردل مرد پرخاشجوی[16]

بدین زور[17] و این برز و بالای تو
سر تخت ایران[18] سزد[19] جای تو

نباشی جز از[20] پهلوانی[21] بزرگ
وگر[22] نامداری[23] ز ایران سترگ

بپرسیدی از گوهر و نام من
بدل دیگر آمد ترا کام من

مرا کوه‌گوشست[24] نام ای دلیر
پدر بوسپاسست مردی[25] چو شیر[26]

من از وهر[27] با این سپاه آمدم
سپاهی بدین رزمگاه آمدم[28]

ازان باز جویم همی نام تو
که پیدا کنم در جهان کام تو

کنون گر بگویی مرا نام خویش
شوم شاد دل[29] سوی[30] آرام خویش

همه[31] هرچ گفتی بدین رزمگاه
یکایک بگویم به پیش سپاه

همان[32] پیش منشور و خاقان چین
بزرگان و گردان توران زمین

بدو گفت رستم که نامم مجوی[33]
ز من هرچ دیدی[34] بدیشان بگوی

---

[1] K—کرده در; IV—کرده بر [2] Л—ترکان [3] Л—زگردان [4] I, IV—обратный порядок мисра. [5] K, I, IV, VI—خاك تیره [6] K—نبدشان; IV—ندارم; VI—نباشد [7] Б—бб. 114 и 115 текста не переведены. [8] I—بدین; IV—برین [9] VI—روی [10] K—که جز; I, IV—جز از [11] K—توآن [12] VI—خوبم در [13] I, IV—شاخ [14] Б—бб. 119—131 текста не переведены. [15] K—آواز [16] VI—تیزدل مهتر نامجوی [17] K—روی [18] K—چرخ گردان [19] VI—شود [20] I, IV—بجز [21] VI—پهلوان [22] I, IV—ویا [23] VI—کامگاری [24] I, IV—کوزکوهست [25] I, IV—پیری [26] K—بگفتم بپیش تو ای شیرگیر; VI—مرد دلیر (без рифмы). [27] K—چو من از ویز; VI—از راه [28] K—доб.:

ز بس خواهش شاه توران سپاه * ز بس بدره و ساز آوردگاه

[29] I, IV—شادمان [30] K—گیرم [31] I, IV—سخن [32] VI—همه [33] I—ای نامجوی [34] VI—چون شنیدی

ز پیران مرا دل[1] بسوزد همی — ز مهرش روان[2] بر فروزد همی
ز خون سیاوش جگر خسته اوست[3] — ز ترکان کنون راد و[4] آهسته اوست[5]
سوی من فرستش هم اکنون دمان[6] — به بینیم تا بر چه گردد زمان[7]
بدو گفت هومان که ای سر فراز — بدیدار پیرانت آمد نیاز
چه دانی تو پیران و کلبادرا — گروی زره‌را و پولادرا
بدو گفت چندین چه پیچی[8] سخن — سر آب‌را سوی بالا مکن
نه بینی که پیکار چندین سپاه — بدویست و زو آمد این رزمگاه[9]

* * *

بشد تیز هومان هم اندر زمان — شده گونه از روی و آمد[10] دمان[11]
بپیران چنین گفت کای نیک بخت — بد افتاد مارا ازین[12] کار[13] سخت
که این شیردل رستم زابلیست — برین[14] لشکر اکنون بباید گریست
که[15] هرگز نتابند با او[16] بجنگ — بخشکی پلنگ و بدریا نهنگ
سخن گفت و بشنید[17] پاسخ بسی — همی یاد کرد[18] از بد[19] هر کسی
نخست ای برادر مرا نام برد — ز کین سیاوش بسی بر شمرد[20]
ز کار گذشته بسی[21] کرد یاد — ز پیران و گردان ویسه نژاد[22]
ز بهرام وز تخم گودرزیان — ز هر کس که آمد بریشان زیان[23]

---

[1] Л—دل من; K—مرا جان [2] K, I, IV—دل از مهر او; VI—روان از غمش [3] K—جزاو خسته نیست [4] I, IV—یکی مرد; VI—خردمند و; Б—صاحب رأی [5] K—(؟) بتوران چو نو راد و آهسته نیست [6] K—که هستم نیاز; VI—هم اندر زمان (без рифмы). [7] K—هم اکنون تو اورا درنگی مساز; Б—бб. 135—138 не переведены. [8] K—گویی; I, IV—پرسی [9] K, I, IV—ز بهر تو است اندرین [K—اند] رزمگاه; VI—ز بهر که است اندر آوردگاه [10] K—گشته [11] VI—شده گونهٔ روی چون زعفران [12] K—ازان; I, IV—بدین [13] VI—رزم [14] I, IV—بدین [15] VI—هم [16] K, I, IV, VI—ابلیس با او نتابد [17] VI—گفت بسیار و [18] I, IV—کرد یاد [19] K—گذر یابد از بد بدین [20] VI—б. оп. [21] I, IV, VI—همی [22] K—ز کوران و گرسیوز کام داد; I, IV—ز ویران و آباد و ز کام و داد; VI—б. оп. [23] I—زمان; K—доб.:

همی گیرد آتش ز تیغش فروغ * نه بینی تو زین گفتنم یک دروغ

ср. б. 151 текста.

بجز بر تو بر کس ندیدمش مهر — فراوان سخن گفت و نگشاد[1] چهر[2]
ازین لشکر اکنون ترا خواستست — ندانم که بر دل چه آراستست
برو تا به بینیش نیزه بدست — تو گویی که بر کوه دارد نشست
ابا جوشن و ترگ[3] و ببر بیان[4] — بزیر[5] اندرون ژنده پیلی[6] ژیان
ببینی که من زین نجستم[7] دروغ — همی گیرد آتش ز تیغش فروغ[8]
ترا تا نبینند نجنبد ز جای — ز بهر[9] تو ماندست زانسان[10] بپای[11]
چو بینیش با او[12] سخن نرم گوی — برهنه مکن تیغ و منمای[13] روی[14]
بدو[15] گفت پیران که ای رزمساز[16] — بترسم که روز بد آید[17] فراز
گر ایدونك این تیغ زن[18] رستمست — بدین[19] دشت مارا گه ماتمست[20]
بر آتش بسوزد[21] بر و بوم ما — ندانم چه کرد اختر شوم ما[22]
بشد پیش خاقان پر از آب چشم — جگر خسته و دل پر از درد[23] و خشم
بدو گفت کای شاه تندی[24] مکن — که اکنون دگر گونه گشت این[25] سخن
چو کاموس گورا[26] سرآمد زمان — همانگاه بَرد این دل من[27] گمان
که این بارهٔ آهنین[28] رستمست — که خام[29] کمندش خم اندر خمست
گر[30] افراسیاب آید اکنون چو آب[31] — نه بینند جز سهم اورا[32] بخواب

---

[1] IV, VI—بگشاد [2] K—سخن گفت بسیار و ننمود چهر; Б—бб. 144—147 не переведены. [3] I, IV, VI—گرز [4] VI—تیر و کمان [5] I, IV—بزین [6] K, I, IV, VI—پیل [7] I, IV—به بینی کزین من نگفتم [IV—نه بینی] [8] K—б. оп. [9] I—مهر [10] VI—آنجا [11] Л—б. 152 стоит перед б. 151 текста. [12] K, I, VI—وی [13] Л—بنمای [14] IV—б. оп. [15] K, I, IV, VI—چنین [16] I, IV—سرفراز [17] K, I, IV—زمانه بترسم که آید; VI—آمد زمانم [18] VI—شیردل [19] I, IV, VI—برین [20] Л—доб.:

چه افراسیاب ایدر اکنون چه آب * نبینند جز سهم اورا بخواب

(ср. б. 161). [21] K, VI—بر آتش بر آمد; I, IV—فتاد آتش اندر [22] Б—бб. 154—156 не переведены. [23] K, I, IV, VI—داغ [24] K, I, IV—تیزی [25] K, I, IV, VI—دگر گشت مارا [26] Л, K—کی را; VI—پل را [27] I, IV—همانگه ببرد این دل; VI—همانگه دل من ببرد این [28] VI—نامور پیلتن [29] K, VI—خم [30] VI—چه [31] VI—ایدر اکنون چه من; I—اندر آید به آب; IV—ایدر آید بخواب (без рифмы). [32] K, I, IV, VI—کسی پشت اورا نبینند

ازو دیو سیر[1] اید اندر نبرد   چه یك مرد با او[2] چه یك دشت مرد
بزابلستان[3] چند[4] پرمایه بود   سیاوش[5] را آن زمان[6] دایه بود
پدروار با درد جنگ آورد   جهان بر جهاندار[7] تنگ آورد[8]
شوم[9] بنگرم تا چه خواهد همی   که از غم روانم بکاهد همی
بدو گفت خاقان[10] برو پیش اوی   چنان چون بباید سخن نرم[11] گوی[12]
اگر آشتی خواهد و دستگاه   چه باید برین دشت رنج سپاه
بسی هدیه بپذیر و پس باز گرد   سزد گر نجوییم چندین[13] نبرد
وگر[14] زیر چرم[15] پلنگ اندرست   همانا که رایش بجنگ اندرست
همه یکسره تیز[16] جنگ آوریم   برو دشت پیکار تنگ آوریم[17]
همه پشت را سوی یزدان[18] کنیم   بنیروی او[19] رزم شیران[20] کنیم[21]
هم اورا تن از آهن[22] و روی نیست   جز از خون وز گوشت وز موی نیست
نه اندر هوا باشد اورا نبرد   دلت را چه سوزی[23] بتیمار و درد
چنان دان که گر[24] سنگ و آهن خورد   همان تیر و ژوپین برو بگذرد[25]
بهر[26] مرد ازیشان ز ما سیصدست   درین[27] رزمگه غم کشیدن بدست
همین[28] زابلی نامبردار مرد[29]   ز پیلی فزون نیست گاه[30] نبرد
یکی پیلبازی[31] نمایم بدوی   گزان پس نیارد سوی جنگ[32] روی[33]

---

[1] IV — شیر [2] K, I, IV — پیششی [3] Л — بزاولستان [4] VI — شاه [5] K — سیاوخش; I — سیاووش [6] VI — مهربان [7] I, IV — جهانجوی [8] Б — доб.: و قد أرسل يطلبنى; K — доб.:
مرا جست ازین بیکران انجمن * ندانم چه خواهد ز من پیلتن
[9] I, IV, VI — روم [10] I, IV — اکنون [11] Л, K — چنان چون بباید همه خوب; I — سخن چون بباید همی چرب [12] IV — سخن چون بباید همی جست و جوی [13] VI — با او [14] K, I, IV, VI — چو تن [15] K — چنگ [16] K, I, VI — تیز [17] K — б. 171 стоит перед б. 170 текста; IV — обратный порядок мисра. [18] K — توران [19] I, IV — بنیرو برو [20] I — خندان; IV, VI — چندان [21] K — بنیرو بسی رزم گوران کنیم [22] K — همو ز آهن و آتش; IV — تن آهن [23] K — تو دلرا چه سوزی; I, IV, VI — چه سوزی دلت را [24] K, I, IV — او [25] K — ازو نگذرد; I — برو نگذرد [26] K, I, IV — بیک [27] K, IV, VI — بدین; I — برین [28] Л — همان [29] K — گرد [30] K — ز روز; I, IV, VI — اندر [31] K — پیل تازی [32] VI — رزم [33] I, IV — نیاید برم جنگجوی; VI — доб.:
نباید بدل مرترا ترس و باك * اگر گرد كاموس ازو شد هلاك

همی رفت پیران پر از درد[1] و بیم — شد از کار رستم دلش بدونیم[2]

بیامد[3] بنزدیك ایران سپاه — خروشید کای مهتر رزمخواه[4]

شنیدم کزین لشکر بی شمار — مرا یاد کردی بهنگام کار[5]

خرامیدم از پیش آن[6] انجمن — بدین انجمن تا چه خواهی ز من[7]

بدو گفت رستم که[8] نام تو چیست — بدین آمدن رای و کام تو چیست[9]

چنین داد پاسخ که پیران منم — سپهدار این شیرگیران[10] منم

ز هومان ویسه مرا خواستی — بخوبی[11] زبان را بیاراستی[12]

دلم تیز شد تا[13] تو از مهتران[14] — کدامی ز گردان جنگ‌آوران[15]

بدو گفت من رستم زابلی — زره‌دار[16] با خنجر کابلی

چو بشنید پیران ز پیش سپاه[17] — بیامد بر رستم کینه‌خواه[18]

بدو گفت رستم که ای پهلوان[19] — درودت ز خورشید روشن‌روان[20]

هم از مادرش[21] دخت افراسیاب — که مهر تو بیند همیشه[22] بخواب[23]

بدو گفت پیران[24] که ای پیلتن — درودت ز یزدان و از[25] انجمن[26]

---

[1] I, IV—پر آزار; VI—پر از ترس [2] K, I, IV, VI—دل از کار رستم شده بر دو نیم; K—بدونیم [3] K—چو آمد [4] I—ошибочно доб. б. 182 текста. [5] K, I, IV, VI—ز ترکان مرا کردهٔ خواستار [6] K—این [7] K—بدان تا چه پرسد سپهبد ز من; VI—پرسی ز من; I—доб.:

چو آگاه شد رستم رزم‌ساز * که آمد ز ترکان یکی سرفراز
بنزدیك او شد ز پیش سپاه * نهاده بسر بر ز آهن کلاه

K, IV, VI—доб. те же бб. с незначительными вариантами; Б—бб. 182—184 текста и два бб. интерполяции не переведены. [8] K, I, IV, VI—کای ترک [9] K—доб.:

گزین سپه بود افراسیاب * بر پهلوانان با جاه و آب

[10] K—سپهدار و از گرز گیران; I, IV—سپه دار آن نامداران [11] I—بچربی [12] I, IV—بر من آراستی [13] K, I—بر; IV—با [14] K—بر تو ای پهلوان [15] I, IV—نگویی کدامین [IV—کدامی] ز کنداوران; VI—کدامی نگویی ز کنداوران [16] K—ابا گرز و; I, IV, VI—زره پوش [17] K—آواز آن سرفراز; I, IV, VI—ازان سرفراز [18] K, I, IV, VI—فرود آمد از اسپ و بردش نماز; Б—فترجل بیران و قبل الارض [19] VI—سرفراز [20] VI—خسرو نیاز [21] K—هم از ماه و از; IV—هم از مادرت [22] K—که مهتر نبیند همه شب; I, IV—که مهر تو بیند همه شب [23] Б—(так!) فأقرأه رستم سلام الملك كيخسرو و أمه فرى كيس [24] VI—چنین داد پاسخ [25] IV—و آن [26] I—درودی ز یزدان بدان انجمن; VI—درود فراوانت بر جان و تن

ز نیکی دهش آفرین بر تو باد — فلك را گذر[1] بر نگین تو باد[2]
ز یزدان سپاس و بدویم پناه — كه دیدم ترا زنده[3] بر جایگاه[4]
زواره فرامرز و زال[5] سوار — كه او ماند از[6] خسروان یادگار
درستند و شادان دل و سرفراز — كزیشان مبادا جهان بی نیاز[7]
بگویم ترا گر نداری گران — گِله كردن كهتر از مهتران
بكشتم درختی[8] بباغ اندرون — كه بارش كبست آمد و برگ[9] خون
ز دیده[10] همی آب دادم برنج — بدو بُد مرا زندگانی و گنج
مرا زو[11] همه رنج بهر آمدست — كزو[12] بار تریاك زهر آمدست
سیاوش مرا چون پدر داشتی — بپیش بدیها سپر داشتی[13]
بسا درد و سختی و رنج[14] كه من — كشیدم ازان[15] شاه و زان انجمن
گوای[16] من اندر جهان ایزدست — گوا خواستن دادگر را بدست
كه اكنون بر آمد بسی روزگار — شنیدم بسی پند[17] آموزگار
كه شیون نه بر خاست از خان[18] من — همی آتش افروزد از جان من
همی خون خروشم[19] بجای سرشك — همیشه گرفتارم اندر پزشك
ازین كار بهر من آمد گزند — نه بر آرزو گشت[20] چرخ بلند

---

[1] K— (؟) كمند [2] VI— ز بدهات یزدان نگهدار باد [3] K— شاد [4] VI— доб.:

عقاب از سر ترگ تو نگذرد * وگر بگذرد نیز دم نشمرد
جهان ایمن از فر و از برز تست * خنك آنكه در سایهٔ گرز تست

[5] I, IV— سام [و — IV] فرامرز [6] K— كه ماندند ازان [7] I— б. оп.; IV— обратный порядок мисра; Б— ثم سایله عن أبیه زال بن سام و أخیه زواره و ابنه فرامرز; [8] K— بكشتی درختی; VI— درختی بكشتم [9] I, IV— برگش كبست آمد و بار [10] Л— بویژه; I, IV— بدیده [11] VI— كنون این [12] I, IV— وبرو; VI— گل و [13] VI— доб.:

گرامی بپیوستمش دخترم * كه رخشنده گردد ازو گوهرم
كنون آن گهر كم ازو بد فرود * ز جان و ز دل دادم اورا درود
بزاری بكشتند با دخترم * چنین بود گویی مگر دخترم (اخترم)

[14] K— رنج با درد و سختی; I, IV— رنج و سختی و دردا; VI— درد با رنج و سختی [15] K— كشیدستم از [16] VI— گواه [17] I— پند از [18] K— خوان; IV, VI— جان (без рифмы). [19] K— ببارم [20] I, IV, VI— رفت

ز تیره شب و[1] دیده ام نیست شرم[2] | که من چند جوشیده ام[3] خون گرم[4]
ز کار سیاوش چو آگه شدم | ز نیک و ز بد دست کوته شدم
میان دو کشور دو شاه[5] بلند | چنین خوارم و زار و دل[6] مستمند
فرنگیس را من خریدم بجان | پدر بر سر آورده بودش زمان
بخانه[7] نهانش همی داشتم | برو[8] پشت هرگز نه بر گاشتم[9]
بپاداش جان خواهد از من همی | سر بدگمان[10] خواهد از من همی
[پر از دردم ای پهلوان از دو روی[11] | ز دو انجمن سر پر از گفتگوی[12]]
نه راه گریزست ز[13] افراسیاب | نه جای دگر دارم[14] آرام و خواب

[1] I, IV— شبان [2] K— شرم نیست; I— رنج نیست [3] IV— چندین خروشیده ام; VI— چندین فرو ریختم [4] K— مرا هم بپیش کس آزرم نیست; I— که چندین خروشیدم از درد و رنج (без рифмы). [5] I, IV— دو شاه دو کشور [6] K— چنین خوار و زارم بدل; I, IV— چنین خوار و زار و چنین; VI— چنان خوار و زار و دل [7] K— بجایی [8] VI— ازو [9] K, IV— هر گونه نگذاشتم; VI— доб.:

وزان چون ز خسرو ز مادر بزاد * مرا دل بدیدار او گشت شاد
خود ایزد برین بر گواه منست * خرد نیز کو رهنمای منست
که با شاه ترکان بروز و بشب * نبستم نه بیگاه و نی گاه لب
که تا خسرو از چنگ آن اژدها * بکردار و گفت من آمد رها
همی گفت با من رد افراسیاب * نخواهی که یابیم آرام و خواب
بفرجام آید ازو بد بمن * به پیچند از آن نامور انجمن
بیاید بفرجام ازو بد پدید * بسان پدر سر بباید برید
بدو گفت ای شاه والاگهر * چه بندی دل اندر ستاره شمر
بیزدان پناه و بیزدان گرای * که اویست بر نیک و بد رهنمای
چو با گفت من رای همراه کرد * بصد حیله زو چنگ کوتاه کرد
کنون تا که خسرو بایران گذشت * شب و روز بر خلق یکسان گذشت
پر از دردم ای نامور از دو روی * ز دو انجمن با غم گفت و گوی
بخسرو بسی رنجها برده ام * بسی انده کار او خورده ام

ср. Т, т. IV, стр. 972—973, разночтение 15 к б. 211, соответствующему б. 202 текста. [10] K— سرم را زیان; I— سرم بدگمان [11] VI— سپاه [12] VI— از آنسو ز خسرو و ز آنسو ز شاه; Л—б. оп. [13] I, IV— از [14] K, VI— نه جای دگر روی; I, IV— بجای دگر خورد و

14*

همم[1] گنج و بوم است و هم چارپای — نه بینم همی روی رفتن بجای
پسر هست و پوشیده رویان بسی — چنین خسته و بستهٔ هر کسی
اگر جنگ فرماید افراسیاب — نماند که چشم اندر آید[2] بخواب
بناکام لشکر بباید کشید — نشاید ز فرمان او آرمید[3]
بمن بر کنون جای بخشایشست — سپاه اندر[4] آوردن آرایشست
اگر نیستی بر دلم درد و غم[5] — ازین تخمه جز کشتن پیلسم
جز او نیز چندی دلیر و جوان[6] — که در جنگ سیر آمدند از روان[7]
ازین[8] پس مرا[9] بیم جانست نیز[10] — سخن چند گویم ز[11] فرزند و چیز[12]
به پیروزگر بر تو ای پهلوان — که از[13] من نباشی خلیده روان
[ز خویشان من بد نداری نهان — بر اندیشی از کردگار جهان[14]]
بروشن روان سیاوش که مرگ — مرا خوشتر[15] از جوشن و تیغ[16] و ترگ
گر[17] ایدونکه جنگی بود هم گروه[18] — تلی[19] کشته[20] بینی ببالای کوه
کشانی و سقلاب و شگنی و[21] هند — ازین مرز تا پیش دریای سند
ز خون سیاوش همه بی گناه — سپاهی کشیده بدین رزمگاه
ترا[22] آشتی بهتر[23] آید که[24] جنگ — نباید گرفتن چنین[25] کار تنگ
نگر تا چه بینی تو داناتری — برزم دلیران[26] توانا تری
ز پیران چو بشنید رستم سخن — نه بر[27] آرزو پاسخ افگند بن
بدو گفت تا من بدین رزمگاه[28] — کمر بسته‌ام با دلیران شاه
ندیدستم از تو بجز[29] راستی — ز ترکان[30] همه راستی خواستی

1 K, I, IV, VI— غم 2 I, IV, VI— آرم 3 IV—бб. 217—219 оп. 4 K— ایدر 5 VI— در دلم هیچ غم 6 I— جز از پیلسم نیز چندان دلیر; IV, VI— فرود و جز او نیز چندی دلیر 7 I, IV— که هر گز نبودند از جنگ سیر; VI— که هر گز نبدشان دل از جنگ سیر 8 K, I, IV, VI— وزان 9 VI— ابا این همه 10 IV— و بس 11 I, VI— همان بیم مالست و 12 IV— همان بیم مالست و فرزند و کس; K—б. оп. 13 Л— بر 14 Л—б. оп. 15 VI— بهتر 16 VI— خود 17 I, IV— ار 18 IV— پژوه 19 I, IV— یکی 20 I— بسته 21 K—(так!) شکانی و سقلاب و شنگل ز; VI— کشانی و شگنی و از روم و 22 K, I, IV, VI— مرا 23 VI— ایدر 24 K, I, IV, VI— ز 25 K— بدین 26 I, IV— و بمردی 27 VI— بدین 28 I, IV— کینه گاه 29 K— مگر; I— جز از 30 IV— ز ایران

پلنگ این شناسد که پیکار و جنگ نه خوبست و داند همی[1] کوه و سنگ
چو کین سر شهریاران بود سر و کار با تیر باران بود
کنون آشتی[2] را دو راه[3] ایدرست[4] نگر تا شمارا چه اندر خورست
یکی آنک هر کس که از[5] خون شاه بگسترد بر خیره این[6] رزمگاه
ببندی فرستی بر شهریار سزد گر نفرماید این کارزار
گنه کار خون سر بی گناه سزد گر نباشد[7] بدین رزمگاه[8]
و دیگر که با من ببندی[9] کمر بیایی بر شاه پیروزگر
ز چیزی که ایدر بمانی همی تو[10] آنرا گرانمایه دانی[11] همی
بجای یکی ده بیابی ز شاه مکن یاد بنگاه توران سپاه
بدل[12] گفت پیران که ژرفست[13] کار ز توران شدن پیش آن شهریار
دگر چون گنه[14] کار جوید[15] همی دل از بیگناهان بشوید همی[16]
بزرگان و خویشان[17] افراسیاب که با گنج و تختند[18] و با جاه و آب
ازین در[19] کجا گفت یارم[20] سخن نه سر باشد این آرزورا[21] نه بن[22]
چو هومان و کلباد و فرشیدورد کجا هست گودرز زیشان بدرد[23]
همه زین شمارند و این[24] روی نیست مر این آب را در جهان جوی نیست[25]
مرا چارهٔ خویش باید گرفت ره جست را[26] پیش باید گرفت
بدو گفت پیران که ای پهلوان همیشه جوان باش[27] و روشن روان

---

1 VI— همین 2 I— راستی 3 I, IV— کار 4 I— اندرست 5 Л, IV— او; VI— بر
6 K— بگسترده خیره بدان 7 I, IV— بریزد همی خون; VI— سزد گر بریزی
8 K—доб.:

چو هومان و لهاك و فرشیدورد * کجا هست گودرز از ایشان بدرد

ср. б. 246 текста. 9 VI— مگر تو که بندی 10 VI— که 11 K, I, IV, VI— خوانی 12 VI— بدو; Б— و قال فی نفسه 13 I, IV— زفتست 14 VI— دگر گونهٔ 15 K, I, IV, VI— خواهد 16 K, I, IV, VI— ز کین سیاوش بکاهد همی 17 VI— ز ترکان و گردان 18 I, IV— تخت و گنجند 19 K, I, VI— چنین خود; IV— چنین چون 20 I, IV— خواهم; VI— نارم 21 VI— ببینم این گفتهارا 22 K— رازرا و نه بن; I, IV— این را و نه نیز بن 23 K—б. оп. 24 K— بتابند و زین 25 K— بکین برادر جهانجوی نیست 26 K— جنگ را; I, IV — خویش را; VI— خشکرا 27 K— بزی شاد

شوم باز گویم بگردان همین[1]   بمنشور[2] و شنگل[3] بخاقان چین[4]
هیونی فرستم بافراسیاب   بگویم[5] سرش را بر آرم[6] ز خواب

* * *

و زانجا بیامد بلشکر چو باد   کسی را[7] که بودند ویسه نژاد
یکی انجمن کرد و بگشاد راز   چنین گفت کامد نشیب و[8] فراز
بدانید کین شیردل رستمست   جهانگیر و از تخمهٔ نیرمست[9]
بزرگان و شیران زابلستان   همه نامداران کابلستان[10]
چنو کینه‌ور[11] باشد و رهنمای   سواران گیتی ندارند پای
چو گودرز کشواد و چون گیو و طوس   بناکام رزمی بود با فسوس
ز ترکان گنه‌کار خواهد[12] همی   دل از بی‌گناهان بکاهد[13] همی
که دانی[14] که ایدر[15] گنه‌کار نیست[16]   دل شاه ازو پر ز تیمار نیست[17]
نگه کن که این بوم ویران شود   بکام دلیران ایران شود
نه پیر و جوان ماند ایدر نه شاه   نه گنج و سپاه و نه تخت و کلاه
همی گفتم این شوم[18] بیدادرا   که چندین مدار آتش و بادرا
که روزی شوی ناگهان سوخته   خرد سوخته[19] چشم دل دوخته[20]
نکرد آن جفاپیشه فرمان[21] من   نه فرمان این نامدار انجمن[22]
بکند این گرانمایگان را[23] ز جای   نزد با دلیر و[24] خردمند[25] رای

---

[1] VI — چو چین (؟) [2] Б — منشور [3] VI — کندر (?) [4] K — گردوی و خاقان چین
[5] VI — بکوشیم [6] I, IV — در آرم [7] VI — هر انکس [8] I — از [9] K — کنون رزمگاه از در ماتمست; I, IV — مرین رزمگه ازدر ماتمست; VI — چنین رزمگاه از در ماتمست [10] VI — доб.:
بسی شهریار و بسی نامدار * شده انجمن لشکر بیشمار
[11] I, IV, VI — چو او کینه‌کش [12] K, I, IV, VI — جوید [13] K, I, IV, VI — بشوید [14] K, VI — داند [15] I, IV — کزایدر [16] K, I, VI — کیست [17] K — او پر ز تیمار کیست; I, VI — کیست
[18] I, IV — شاه [19] Л — بوخته (؟) [20] Л — доб.:
مکش گفتمش پور کاوس را * که دشمن کنی رستم و طوس را
[21] VI — پیمان [22] IV — نامداران من [23] VI — آن گرانمایه شه را [24] K, I, IV — دلیری
[25] VI — نزد با خردمند خود هیچ

به بینی که نه شاه ماند نه تاج[1]
نه پیلان جنگی نه این تخت عاج[2]

بدین شاد دل شاه ایران بود
غم و درد بهر دلیران بود

دریغ آن دلیران و چندین سپاه
که با فرّ و برزند و با تاج و گاه

بتاراج بینی همه زین سپس
نه بر گردد از رزمگه شاد کس

بکوبند مارا بنعل ستور
شود آب این بخت بیدار شور

ز هومان دل من بسوزد همی
ز رویین روان[3] بر فروزد همی

دل رستم آگنده از کین اوست
بروهاش یکسر پر از چین اوست

پر از غم شوم پیش خاقان چین
بگویم که مارا[4] چه آمد ز کین

بیامد بنزدیک خاقان چو گرد
پر از خون رخ و دیده پر آب زرد[5]

سراپردهٔ او پر از ناله دید
ز خون کِشته بر زعفران[6] لاله[7] دید[8]

ز خویشان کاموس چندی[9] سپاه
بنزدیک خاقان شده دادخواه[10]

همی گفت هر کس که افراسیاب
ازین پس بزرگی نبیند بخواب

چرا کین پی[11] افگند کش نیست مرد
که آورد سازد[12] بروز نبرد

سپاه کشانی سوی چین شویم
همه دیده پر[13] آب و با کین شویم

ز چین و ز بربر[14] سپاه آوریم
که کاموس را کینه‌خواه[15] آوریم

ز بزگوش و سگسار و مازندران
کس آریم با گرزهای گران[16]

---

1 I, IV—تاج ماند نه شاه; VI—شاه ماند نه تخت 2 I, IV — تخت و سپاه; VI—بخت بیدار 3 K—برویین دلم; VI—ز دردش رخم 4 K, I, IV—بر من; VI—بر ما 5 K—پر از خون دل و چشم پر آب زرد; I, IV—پر از خون دل و رخ پر از آب سرد; VI—پر از خون شود دل رخ از آب زرد 6 VI—بر ارغوان 7 IV, VI—ژاله 8 I—б. оп. 9 VI—چندان
10 Л—доб.:

هم از دودهٔ چنگش و اشکبوس * خروشیدنی بود چون زخم کوس

11 K—چرا کینه 12 I, IV—شاید 13 K—با 14 VI—ز چین و کشانی; Б—نستنجد البربر و الهند و غیر هما 15 VI—دادخواه 16 I, IV—б. оп.; K—доб.:

که از رزم رستم بر آرند جوش * نه آواز یارد شنیدن بگوش
اگر کین همی جوید افراسیاب * نه آرام باید که یابد نه خواب
وزان دودهٔ چنگش و اشکبوس * خروشیدنی بود چون زخم کوس
همی از پی دوده هر یک بدرد * ببارید بر چهره بر آب زرد

مگر[1] سیستان‌را پر آتش کنیم   بریشان شب و روز ناخوش کنیم
سر رستم زابلی‌را بدار   بر آریم بر سوگ آن[2] نامدار[3]
تنش‌را بسوزیم و خاکسترش   همی بر فشانیم گرد درش[4]
اگر کین همی جوید افراسیاب   نه آرام باید که یابد نه خواب[5]
همی از پی دودهٔ هر کس بدرد   ببارید بر ارغوان آب زرد
چو بشنید پیران دلش[6] خیره گشت[7]   ز آواز ایشان رخش[8] تیره گشت[7]
بدل[9] گفت کای زار و[10] بیچارگان   پر از درد و تیمار و[11] غمخوارگان
ندارید ازین اگهی بی گمان   که ایدر شمارا سر آمد[12] زمان
ز دریا نهنگی بجنگ آمدست   که جوشنش چرم[13] پلنگ آمدست
بیامد بخاقان[14] چنین گفت باز   که این[15] رزم کوتاه ما شد دراز
از این نامداران هر کشوری[16]   ز هر سو که بد نامور مهتری
بیاورد و این رنجها شد بباد   کجا خیزد از[17] کار بیداد داد

همی گفت با دیدگانی پر آب * کزین پس نجوییم آرام و خواب
I, IV—доб.:
اگر کین همی جوید افراسیاب * نه آرام باید که یابد نه خواب
که ایدر ز رستم بر آرند هوش * که آواز او کس نیوشد بگوش
همی از پی دوده هر کس نبرد(؟) * ببارند بر زعفران لاجورد
VI—доб.:
که ایدر ز رستم بر آرند هوش * نه آواز یارد شنیدن بگوش
اگر کین همی جوید افراسیاب * نباید که آرام جوید نه خواب
هم از دودهٔ چنگش و اشکبوس * خروشیدنی بود بر سان کوس
همه از پی دوده هر کس بدرد * بباریده از زعفران آب زرد

[1] K, I, IV, VI— که ما [2] K, VI— این [3] I, IV—б. оп. [4] K— بر کشورش; I— بپیش سرش; IV— بپیش تنش; VI— گرد سرش [5] K, I, IV, VI—бб. 285 и 286 текста оп. (ср. разночтение к б. 281). [6] K— سرش; VI— سخن [7] VI— شد (оба раза). [8] K, VI— دلش [9] I, IV— بدو [10] K— کین زار; I, IV, VI— کای زار [11] Л, K, I, IV, VI— و оп., в тексте конъектура. [12] VI— آرد [13] K— جنگی [14] Л— بدان سوگواران; K— بدان رزمسازان; VI— وزآنجا بخاقان [15] I, IV— آن [16] T— که رستم ز هر جا که بدْ لشگری [17] K— نخیزد ازین

سر شاه کشور چنین[1] گشته شد سیاوش[2] بر دست او کشته شد
بفرمان گرسیوز کم خرد سر اژدهارا کسی نسپرد[3]
سیاوش جهاندار و پرمایه بود ورا رستم زابلی دایه بود
هر آنگه که[4] او جنگ[5] و کین آورد همی آسمان بر زمین آورد
نه چنگ پلنگ[6] و نه خرطوم پیل نه کوه بلند و نه دریای نیل
ببندست[7] با او بآوردگاه چو آورد گیرد به پیش سپاه
یکی رخش دارد بزیر اندرون که گویی روان شد کُه بیستون[8]
کنون روز[9] خیره نباید شمرد که دیدند هر کس ازو[10] دستبرد
یکی آتش آمد ز چرخ کبود دل ما شد از تفّ[11] او پر ز دود
کنون سر بسر تیزهش بخردان[12] بخوانید[13] با موبدان[14] و ردان
به بینید تا چارهٔ کار[15] چیست بدین[16] رزمگه مرد پیکار کیست
همی رای[17] باید که گردد درست از آغاز کینه نبایست[18] جست
مگر زین بلا سوی کشور شویم اگر چند با بخت لاغر شویم
ز پیران غمی گشت خاقان چین بسی[19] یاد کرد از جهان آفرین
بدو گفت مارا کنون چیست روی چو[20] آمد سپاهی چنین[21] جنگجوی
چنین[22] گفت شنگل که ای سرفراز چه باید کشیدن سخنها دراز
بیاریء افراسیاب آمدیم ز دشت و ز دریای آب آمدیم
بسی باره و هدیها[23] یافتیم ز هر کشوری تیز بشتافتیم[24]

---

[1] K— توران زتن [2] K— که سیاوش; I— سیاووش [3] K— سر اژدهارا بسی بسپرد; I, IV— سر اژدهارا کسی نشمرد; VI— ز دستش بر آمد چنان [I— چنین] کار بد I, IV—доб.:

کسی کو شود نزد نر اژدها * ز زهر و ز یَشکش نیابد رها

[4] K, I, IV, VI— کنون هرك; T— کنون مرگ [5] VI— رزم [6] K— نهنگ [7] K— نباشند [8] K, I, IV— که کشتی نخواهد بدریای خون; VI— که کشتی بر آید ز دریای خون [9] VI— رزم [10] I, IV— چو دیدند ازو هر کسی; VI— چو دیدند هر یک ازو [11] I, IV, VI— درد [12] K, VI— موبدان [13] I, IV— بجویند [14] K— ابا بخردان [15] K— کار فرجام [16] VI— درین [17] K— اگر کار; I, IV— همه کار [18] I— نبایدت [19] K— یکی; I, IV— همی [20] K, VI— که [21] VI— سپاه گشن [22] VI— بدو [23] VI— بدرها و گهر [24] I, IV—доб.:

بیك مرد سگزی که آمد بجنگ　　چرا شد چنین بر شما[1] کار تنگ[2]

ز یك مرد ننگست گفتن سخن[3]　　دگر گونه‌تر باید[4] افگند بن[5]

اگر گرد[6] کاموس‌را زو زمان　　بیامد[7] نباید شدن بدگمان[8]

سپیده‌دمان گرزها بر کشیم[9]　　وزین دشت یکسر سر اندر کشیم[10]

هوارا چو[11] ابر بهاران کنیم　　بریشان یکی تیربااران کنیم

چو شیر آمدیم و چو روبه شویم * ز پیگار اگر دست کوته شویم

برفتیم چون شیر جنگی دمان * بره بر نجستیم روزی زمان

VI—доб.:

برفتیم چون شیر جنگی دوان * بره بر نجستیم روزی زمان

بدین جای پیگار وروبه شدیم * ز پیگار او دست کدته شدیم

[1] VI—چرا بر شما رو چنین [2] K—доб.:

برفتیم چون شیر جنگی دمان * بره بر نجستیم روزی زمان

بدین جای پیگار روبه شدیم * ز پیگار او دست کوته شدیم

[3] K—گفت این سخن; VI—ز مردی نه نیکست چندین سخن [4] I, IV—گونه بایدت

[5] K, I, IV, VI—доб.:

چنان دان که او زنده پیلست مست * بآوردگه شیر گیرد بدست

[6] Л—زانکه; IV—بود [7] VI—سر آمد [8] VI—بیگمان; K—доб.:

چو پیران ز رستم بترسد همی * کسی کو جز از ما نترسد همی

ز گردان کسی دارد اورا بکس * که او دست یازد بفریادرس

نه پیل ژیانست چندانك پیران بگفت * جزاینست با شیر جفت

بدین رایها کرد باید درست * نباید دل از بیم او کرد سست

I, IV—доб.:

چو پیران ز رستم بترسد همی * کسی چون که از ما نترسد همی

ز گردان کسی دارد اورا بکس * کنون دست یازد بفریادرس

یکی پیل نر گشته با شُیر جفت * هنر نیست چندان که پیران بگفت

برین رایها کرد باید درست * نباید دل از کین او پاك شست

VI—доб. те же четыре бб. с незначительными вариантами. [9] IV—بر کشند [10] K—برایشان درو دشت یکسر سر اندر کشیم; IV—درو دشت یکباره لشکر کشیم; I, VI—یکی تیز لشکر کشند; I, IV—порядок бб.: 317, 316, 315. [11] I, IV—هوا همچو

ز گرد سواران و زخم تبر نباید که داند کس از پای[1] سر[2]
شما یکسره چشم بر من[3] نهید چو من بر خروشم دمید[4] و دهید
همانا که[5] جنگ‌آوران صد هزار فزون باشد از ما دلیر و سوار
ز یك[6] تن چنین زار و پیچان شدیم همه پاك نا[7] کشته بیجان[8] شدیم[9]
چنان دان که او ژنده پیلست مست بآوردگه شیر گیرد بدست[10]
یکی پیل بازی نمایم بدوی کزان پس نیارد سوی رزم روی
چو بشنید لشکر ز شنگل سخن جوان شد دل مرد گشته کهن
بدو گفت پیران کانوشه بدی[11] روان را بپیگار[12] توشه بدی[13]
همه نامداران و خاقان چین گرفتند بر شاه هند آفرین
چو پیران بیامد بپرده سرای برفتند پرمایه ترکان ز جای
چو هومان و نستیهن و بارمان که با تیغ بودند گر با سنان[14]
بپرسید هومان ز پیران سخن که گفتارشان[15] بر چه آمد[16] ببن
همی آشتی‌را کند پایگاه و گر کینه[17] جوید سپاه از سپاه
بهومان بگفت آنچ شنگل بگفت سپه گشت با او به پیگار[18] جفت

[1] VI—کسی باز [2] VI—доб.:
چو من پیش سگزی شوم همنبرد * شما بآسمان اندر آرید گرد
[3] K, VI—بر هم [4] K, I, IV—چو بخروشم اندر نهید [5] K, I, IV, VI—ز [6] VI—بیک [7] K—چون [8] VI—گریان [9] VI—б. 320 стоит перед б. 319. [10] K—вместо бб. 321 и 322 текста стоит:
چو من پیش سگزی شوم همنبرد * شما بآسمان اندر آرید گرد
نباید که یابد یکی تن رها * دل مرد بددل ندارد بها
I, IV—вместо бб. 321 и 322 текста стоит:
چو من پیش سگزی شوم جنگجوی * در آرید یکسر شما رو بروی
نباید که یابند یك تن رها * دل مرد بددل ندارد بها
VI—стоит искаженный второй б. приведенной интерполяции. [11] I, IV—که تو شاد زی; VI—که نوشه بزی (без рифмы). [12] K—بدیدار [13] I, IV—ز اندُه و اندیشه آزاد زی; VI—همیشه ز تو دور دست بدی. [14] VI—که گه شادمان بودند و گه تیره; K—اگر تیره باشد که تا شادمان; I, IV—اگر غمگنانند اگر شادمان [15] K, VI—گفتارتان; I, IV—پیکارتان [16] K, VI—آید [17] K—و گر چند; I, IV, VI—و یا جنگ [18] K, IV—گفتار

غمی گشت هومان ازان کار[1] سخت بر آشفت با شنگل شور[2] بخت[3]
به پیران چنین گفت کز آسمان گذر نیست تا بر چه گردد زمان[4]
بیامد بره پیش کلباد گفت که شنگل مگر با خرد نیست جفت[5]
بباید شدن یکزمان زین میان نگه کرد باید بسود و زیان
بهبینی کزین لشکر بیکران جهانگیر و با گرزهای گران
دو بهره بود زیر خاک اندرون کفن جوشن و ترگ شسته بخون
بدو گفت کلباد ای تیغ زن[6] چنین تا توان[7] فال بدرا مزن
تن[8] خویش یکباره[9] غمگین[10] مکن مگر کز گمان دیگر اید سخن
بناآمده کار دلرا بغم سزد گر نداری نباشی دژم[11]
وزین روی[12] رستم یلانرا بخواند سخنهای بایسته چندی براند
چو طوس و چو گودرز و رهام[13] و گیو فریبرز و گستهم[14] و خرّاد[15] نیو
چو گرگین[16] کارآزموده سوار چو بیژن فروزندهٔ کارزار
تهمتن چنین گفت با بخردان هشیوار و بیداردل موبدان
کسی را[17] که یزدان کند نیکبخت سزاوار باشد ورا تاج و تخت[18]
جهانگیر و[19] پیروز باشد بجنگ نباید که بیند ز خود زور چنگ[20]
ز یزدان بود زور ما خود کییم بدین تیره خاک اندرون بر[21] چییم
بباید[22] کشیدن گمان از بدی ره ایزدی باید و بخردی

---

[1] I—بگفتا که; IV—ز گفتار [2] K—از شور; I, IV—امروز [3] K—порядок бб.: 333, 331, 332. [4] K—доб.:

گر این رستمست آنك من دیده ام * ز گردنکشان نیز بشنیده ام
نه شنگل بماند برین دشت کین * نه گردوی (؟) و منشور و خاقان چین

[5] I, IV, VI—доб.:

گران [اگر—VI] رستمست آنکه من دیده ام * ز گردنکشان نیز بشنیده ام

[6] Л, I, IV, VI—کای پیل تن [7] I, IV—تویی [8] I, IV—دل [9] VI—خود بیک مرد [10] K, VI—تنگی [11] Л—б. оп. [12] VI—وزانسوی [13] VI—فرهاد [14] VI—گر گین [15] K—گردان [16] VI—گستهم [17] I, IV, VI—که آنرا [18] K—ورا گنج و تخت; VI—بتاج و بتخت [19] K—و оп. [20] K—نترسد ز پیل و نهنگ و پلنگ; VI—نباید کشیدن بنیروی چنگ; I, IV— [21] K—بهر—برین خاک تیره ز [22] I, IV, VI—نباید نبیند همی روز تاریك و تنگ

که گیتی نماند[1] همی[2] بر کسی / نباید بدو[3] شاد بودن بسی
همی[4] مردمی باید[5] و راستی / ز کژّی بود کمی[6] و کاستی
چو پیران بیامد بر من[7] دمان / سخن[8] گفت با درد[9] دل یک زمان
که از[10] نیکوی با سیاوش چه[11] کرد / چه آمد برویش ز تیمار و درد
فرنگیس و کیخسرو از[12] اژدها / بگفتار و کردار او شد[13] رها
ابا آنک اندر[14] دلم شد درست / که پیران بکین کشته آید[15] نخست
برادرش و[16] فرزند در پیش اوی / بسی با گهر نامور خویش اوی
ابر دست کیخسرو افراسیاب / شود کشته این دیده‌ام من[17] بخواب
گنه‌کار[18] یک تن نماند بجای / مگر کشته افگنده[19] در زیر پای
و لیکن نخواهم که بر دست من / شود کشته این پیر با[20] انجمن
که اورا[21] بجز[22] راستی پیشه نیست / ز بد بر[23] دلش راه[24] اندیشه نیست
گر ایدونك باز آرد[25] این را[26] که گفت / گناه گذشته بباید[27] نهفت
گنه‌کار[28] با خواسته هرچ بود / سپارد بما کین نباید فزود
ازین[29] پس مرا جای پیکار نیست / به از راستی در جهان کار نیست
وزین[30] نامداران ابا[31] تخت و پیل / سپاهی بدین[32] سان چو دریای نیل[33]
فرستند نزدیک[34] ما تاج و گنج / ازایشان نباشیم[35] زین[36] پس برنج[37]

---

[1] K— نباید [2] VI— همان [3] I, IV— همی [4] K, I, IV— هنر; VI— همه [5] K, I, IV— باشد [6] VI— ننگی [7] VI— ما [8] VI— همی [9] K, I, IV— داغ [10] VI— همه [11] VI— که [12] K— فرنگیس و شاه از دم; I, IV— فرنگیس را از دم [13] K— و تدبیر او شد; I— او بود کامد; IV— او بد که آمد; VI— وی بد که آمد [14] K— آنک این بر; VI— این همه در [15] IV— آمد [16] Л— و оп. [17] K, VI— من دیدم این را [18] I, IV— چنان دان که [19] Л— و خسته [20] Л— در [21] I, IV— این را [22] K, I, IV, VI— جز از [23] I, IV— در [24] I, IV, VI— هیچ [25] K, I, IV— آید [26] VI— اینها [27] VI— نباید [28] Л— доб. و [29] K, I, IV, VI— ازان [30] K— کزین [31] Л— که با; K— با [32] K— برین [33] I, IV— б. оп.; K— доб.:

فرستند نزدیک ما ساو و باز * ز پیکار ایشان شوم بی‌نیاز

[34] I, IV, VI— فرستد بنزدیک [35] I, VI— نباشم [36] K, I, IV— ازان; VI— ازین [37] I, IV— доб.:

پذیرند یک یک ز ما [I— بما] باژ و ساو * که با ما ندارند پیکار و تاو

VI— доб.:

پذیرند هر یک ز ما باژ و ساو * ندارند بر ما به پیکار تاو

نداریم گیتی[1] بکشتن[2] نگاه   که نیکی دهش را جزاینست راه[3]
جهان پر ز گنجست و[4] پر[5] تاج و تخت   نباید[6] همه بهر یک[7] نیک بخت[8]
چو بشنید گودرز بر پای خاست   بدو گفت کای مهتر راد و راست[9]
ستون سپاهی و زیبای گاه   فروزان[10] بتو شاه و[11] تخت و کلاه
سر مایهٔ[12] تست روشن خرد   روانت همی از خرد بر خورد[13]
ز جنگ آشتی بی‌گمان بهترست   نگه کن که گاوت بچرم[14] اندرست
بگویم یکی پیش تو داستان   کنون بشنو از گفتهٔ باستان
که از راستی[15] جان بدگوهران   گریزد چو گردون ز بار[16] گران
گر[17] ایدونک بیچاره پیمان کند   بکوشد که آن راستی بشکند[18]
چو کژ آفریدش جهان آفرین   تو مشنو سخن زو و[19] کژّی مبین[20]
نخستین که ما رزمگه ساختیم   سخن رفت[21] زین کار و[22] پرداختیم
ز پیران فرستاده آمد برین   که بیزارم از دشت و ز رنج و کین[23]
[که من دیده دارم همیشه پر آب   ز گفتار و کردار[24] افراسیاب[25]]
میان بسته‌ام بندگی شاه را   نخواهم بر و بوم و خرگاه را[26]

---

[1] I, IV — کس را [2] K — بداریم گیتی ز کشتن; VI — بداریم گیتی بکشتی [3] K — جزاینست راه; I, IV — که نیکی دهش مان خرد داد راه; IV, VI — رای و همینست راه [4] IV, VI — و оп. [5] VI — با [6] K — بیابد; VI — نیامد [7] K, VI — بهرهٔ [8] I, IV — بباید همه بهره یک یک ز بخت [9] K — تاج و; IV, VI — مهتر داد راست; شیر با داد و راست [10] I, IV — فراوان [11] K, VI — شاد [12] K — سر مایه بر; I — مرا سایهٔ [13] VI — پرورد [14] K, I, IV — کارت بچرم [15] K — آشتی [16] K — و سنگ; I, IV — سنگ [IV — چو] ز; VI — ز باد [17] K, I, IV, VI — ور [18] I, IV — کنند; VI — پس آنرا دگرسان کنند; که این داوری بشکنند [19] Л — و оп. [20] VI — همیشه دل آرزو دارد بکین (метр нарушен); VI — доб.:

چو کهتر بیاورد از آنسو سپاه * جهان گشت بر چشم او بر سیاه

[21] K, I, IV — доб. و [22] K, I, IV — و оп. [23] K — از جنگ و; I, IV — از رزم و از دشت کین; از دشت کین; VI — вместо этого б.:

پیامی فرستاد نزدیکه من * که از گفت او خیره شد انجمن

[24] VI — ز پیکار و گفتار [25] K, I, IV — б. оп. [26] K — بنگاه را

بسی پند و اندرز بشنید و گفت   کزین پس نباشد مرا جنگ جفت[1]
شوم گفت بپسیچم این کار تفت   بخویشان بگویم که مارا چه رفت[2]
مرا تخت و گنجست و هم چارپای   بدیشان[3] نمایم سزاوار جای[4]
چو گفت این بگفتیم کاری[5] رواست   بتوران ترا تخت و گنج و نواست[6]
یکی گوشهٔ گیر تا نزد[7] شاه   ز تو[8] آشکارا نگردد گناه[9]
بگفتیم و پیران برین[10] باز گشت   شب تیره با دیو[11] انباز گشت
هیونی فرستاد نزدیک شاه   که لشکر بر آرای[12] کامد سپاه[13]
تو گفتی که با ما بگفت[14] این سخن   نه سر بود ازان کار هر گز[15] نه بن[16]
کنون با تو ای پهلوان سپاه   یکی دیگر افگند بازی[17] براه[18]
جز از رنگ و[19] چاره نداند همی   ز دانش سخن بر فشاند همی[20]
کنون از کمند تو ترسیده شد   روا بد[21] که ترسیده از دیده شد
همه پشت ایشان بکاموس بود   سپهبد چو سگسار و فرطوس بود
سر بخت کاموس[22] بر گشته دید[23]   بخم کمند اندرش[24] کشته دید[23]
در[25] آشتی جوید[26] اکنون همی   نیارد نشستن بهامون همی
چو داند که تنگ اندر آمد نشیب[27]   بکار آورد بند و رنگ و فریب
گنه‌کار[28] با گنج و با خواسته[29]   که گفتست پیش آرم آراسته[30]

[1] K — بخویشان بگویم که مارا چه گفت (без рифмы). [2] K — б. оп. [3] I, IV — بایشان [4] K — بمانم بیایم بجای [5] K, IV — بگفتم ازیدر بیایی; I — بگفتم اریدر نیایی [6] VI — б. оп. [7] VI — یکی گوشه گیرم بنزدیک [8] VI — زما [9] K — доб.:

شوم تیز و ببسیچم آن کار گفت * کزین پس نباشد مرا جنگ جفت

(ср. б. 379). [10] I — چو گفتیم و پیران بدین; IV — چو گفتم بپیران بدین [11] I, IV — باد [12] K, VI — بیارای [13] I, IV — б. оп. [14] K, I — تو گفتی که با وی نرفت; IV — تو اکنون که با وی برفت; VI — تو گفتی که بر ما برفت [15] K, I, IV — ازان کار پیدا; VI — این عهدرا و [16] I, IV — б. 386 стоит перед б. 385 текста; K — доб.:

دهم روز لشگر بهامون کشید * جهانی سراسر سپه گسترید

[17] K — چاره; I, IV — باید [18] VI — یکی رای دیگر فگند او براه [19] Л, VI — و оп. [20] I, IV — б. оп. [21] IV — همانا [22] I, IV — چو کاموس را بخت [23] VI — شد (оба раза). [24] K, I, IV — اندرون [25] K — ز ترسی [26] I, IV — کو بد [27] Л — نهیب [28] K — доб. و [29] K — خواستست [30] K — آورم کاستست

ببینی[1] که چون بردمد[2] زخم کوس   بجنگ اندر آید سپهدار[3] طوس
سپهدار[4] پیران بود پیش‌رو   که جنگ آورد هر زمان نو بنو
دروغ‌ست یکسر همه گفت اوی   نشاید جز از اهرمن جفت اوی
اگر بشنوی سر بسر پند من   نگه کن ببهرام فرزند من
سپه را[5] بدان چاره اندر نواخت[6]   ز گودرزیان گورستانی[7] بساخت[8]
که تا زنده‌ام خون سرشک منست   یکی تیغ هندی پزشک منست
چو بشنید رستم بگودرز گفت   که گفتار تو با خرد باد[9] جفت
چنین است پیران و این راز نیست   که او[10] نیز با ما هم‌آواز نیست
و لیکن من از خوب کردار[11] اوی   نجوییم همی کین و[12] پیکار اوی[13]
نگه کن که با شاه ایران چه کرد   ز کار سیاوش چه تیمار خورد
گر از گفتهٔ خویش باز آید اوی   بنزدیک[14] ما رزم‌ساز[15] آید اوی
بفتراک بر بسته دارم کمند   کجا ژنده پیل اندر آرم[16] ببند
ز نیکو گمان[17] اندر آیم نخست   نباید مگر جنگ و پیکار جست
چنو باز گردد ز گفتار[18] خویش   ببینند[19] ز ما درد و تیمار خویش
برو آفرین کرد گودرز و طوس   که خورشید بر تو ندارد فسوس
بنزدیک تو بند و رنگ و دروغ   سخنهای پیران نگیرد[20] فروغ
مباد این[21] جهان بی[22] سر و[23] تاج[24] شاه   تو بادی همیشه ورا پیشگاه[25]
چنین گفت رستم که شب تیره گشت   ز گفتارها مغزها[26] خیره گشت
بباشیم و تا نیم‌شب می خوریم   دگر نیمه تیمار لشکر بریم
ببینیم تا کردگار جهان   برین[27] آشکارا چه دارد نهان

[1] I, IV — تو دانی [2] K — بر کشد [3] K, I, IV — فریبرز و [4] K — سپهبد [5] VI — که اورا [6] K, I, IV — نشاخت [7] I, IV — بما بر کمینی بدانسان [8] I, IV — доб.:
ز گودرزیان روز جنگ و نبرد * چنان گورستانی [کورساندی — IV] پدیدارکرد
[9] IV, VI — بود [10] Л — آن; K, I, IV — این [11] K, I, IV — گفتار [12] I, IV — نیز; VI — خیره [13] K — تیز بازار اوی [14] K, VI — چنین نزد [15] I, IV — و گر پیش ما جنگساز [16] I — آرد [17] K — ز تیر و کمان [18] I, IV — ز پیکار; VI — بگفتار [19] I, IV — نبینند [20] I, IV — نگیرد ز پیران; VI — پیران ندارد [21] K, IV — مبادا [22] VI — که بادا همیشه [23] Л — و — оп. [24] I — و доб. [25] K — تو بودی همیشه ورا دستگاه [26] K — مغزما [27] K — بدین

بایرانیان[1] گفت کامشب بمی ... یکی اختری افگنم نیک پی
که فردا من این[2] گرز سام سوار ... بگردن بر آرم کنم[3] کارزار
از ایدر بران سان[4] شوم سوی جنگ ... بدانگه کجا پای دارد نهنگ[5]
سراپرده و افسر و گنج[6] و تاج ... همان ژنده پیلان و هم تخت عاج
بیارم سپارم بایرانیان ... اگر تاختن را ببندم میان
بر آمد خروشی ز جای نشست ... ازان نامداران خسروپرست
سوی خیمهٔ[7] خویش رفتند باز ... بخواب و بآسایش آمد نیاز[8]
چو خورشید بنمود[9] رخشان کلاه ... چو سیمین سپر دید[10] رخسار ماه
بترسید[11] ماه از پی گفت وگوی ... بخمّ اندر امد بپوشید روی
تبیره برآمد ز درگاه طوس ... شد از گرد[12] اسپان[13] زمین ابنوس
زمین نیلگون شد هوا پر ز گرد ... بپوشید رستم سلیح نبرد
سوی میمنه[14] پور کشواد بود ... که با جوشن و گرز[15] پولاد بود
فریبرز بر[16] میسره جای جست ... دل نامداران ز کینه[17] بشست
بقلب اندرون طوس نوذر بپای ... نماند آن زمان برزمین نیز[18] جای
تهمتن بیامد بپیش سپاه ... که دارد یلانرا ز دشمن نگاه
و زان روی خاقان بقلب اندرون ... ز پیلان زمین چون کُهٔ بیستون[19]
ابر میمنه کندر شیر گیر[20] ... سواری دلاور[21] بشمشیر و تیر[22]

---

[1] VI — بایران سپه [2] K, IV — از; I — آن [3] K — که گردی نماند بران; I, IV, VI — که کردم بمازندران [4] K, IV, VI — بگردن بر آرم [5] I —

بگردن بر آرم شوم جنگجوی * بپیکار خون اندر آرم بجوی

[6] K, I, IV, VI — گرز [7] IV — خانهٔ [8] I, IV — доб.:

کنون رزم خاقان چین آوریم * همان رسم مردی و کین آوریم

[9] I, IV — بنمود خورشید [10] I, IV — سپردند [11] IV — بپرسید [12] K, I — سمّ; IV — نعل [13] VI — مردان [14] VI — میسره [15] VI — доб. و [16] IV — ابا [17] K, I — بکینه [18] K — هیچ [19] I — доб. б.:

چو شنگل که با شیر کردی نبرد * سواری دلاور بگاه نبرد

[20] I, IV — شیرمرد [21] K — سواری دلاور; IV — دلاور سوار [22] I — بزد کوس واز دشت بگاه نبرد; IV — برخاست گرد

سوی میسره جنگ دیده گهار[1] زمین خفته[2] در زیر نعل سوار[3]
همی گشت پیران به پیش سپاه[4] بیامد بر شنگل رزم[5] خواه[6]
بدو گفت کای نامبردار هند ز بربر[7] بفرمان تو[8] تا بسند[9]
مرا گفته بودی که فردا پگاه ز هر سو بجنگ اندر آرم[10] سپاه[11]
وزان پس ز رستم بجوییم[12] نبرد سرش را ز ابر اندر آرم بگرد
بدو گفت شنگل من از گفت خویش نگردم نبینی زمن کمّ و بیش
هم اکنون شوم[13] پیش این[14] گرد گیر[15] تنش[16] را کنم پاره پاره بتیر[17]
ازو کین کاموس جوییم بجنگ بایرانیان[18] بر[19] کنم کار تنگ
هم آنگه[20] سپهرا بسه بهر[21] کرد بزد کوس وز دشت برخاست گرد
برفتند یک بهره با ژنده پیل سپه بود صف بر کشیده دو[22] میل
سر پیلبان پر ز رنگ[23] و نگار همه پاک با افسر و گوشوار
بیاراسته گردن از طوق زر میان بند کرده بزرّین کمر

---

[1] I — همه پاک با طوق وبا گوشوار [2] VI — خسته [3] Л — استوار [4] VI — доб.:
که دارد یلانرا ز دشمن نگاه * همی راند از پیش آن قلبگاه
[5] I, IV — ذام; VI — نیک [6] I — перед б. доб.:
سوی میسره جنگ دیده گهار * سوی میمنه شنگل نامدار
برآمد ز هر سو دم کرّنای * دل مرد بد دل برآمد ز جای
[7] I, IV — شروان [8] I, IV — ترا [9] Л — доб. б.:
بایران و توران ترا نیست یار * زمانه نبیند چنو یک سوار
K — доб.:
همه زیر فرمان تو هند و سند * ز بربر بفرمان تو تا بسند
[10] VI — آور [11] I, IV — доб.:
برآرم ز گردان ایران نفیر * نه برنا گذارم بجای و نه پیر
[12] K, I, IV — بجوییم ز رستم; VI — شوم پیش رستم بجوییم [13] K, I, IV — شوم هم کنون [14] IV, VI — آن [15] IV — گرد دلیر; VI — گوشه گیر; Б — الفارس المقدام [16] VI — تنم [17] K — فاغربل; Б — بغربال بتیر; VI — مغلبر بتیر; IV — من مغربل بتیر; I — خستهٔ زخم تیر جسده بنوافذ السهام [18] K, I, IV — بر ایرانیان [19] VI — من [20] VI — هم اکنون [21] K, I, IV, VI — بهره [22] K — سه [23] K — پیلبانان برنگ; I, IV — نقش; VI — سر پیل پر رنگ و نقش همه جامه پیل نقش

فروهشته از پیل دیبای چین[1]   نهاده برو تخت و مهدی زرین[2]
برآمد دم نالهٔ کرّنای   برفتند پیلان جنگی ز جای
بیامد سوی میسره[3] سی[4] هزار   سواران گردنکش[5] و[6] نیزه‌دار[7]
سوی میمنه[8] سی[9] هزار دگر   کمان برگرفتند و چینی سپر
بقلب اندرون پیل و خاقان چین   همی برنوشتند روی زمین
جهان سر بسر آهنین گشته بود   بهر جایگه بر تلی کشته بود[10]
ز بس نالهٔ نای و بانگ درای   زمین و زمان اندرآمد ز جای
ز جوش سواران و از دار و گیر   هوا دام کرگس بد از پر تیر
کسی را نماند اندر آن دشت هوش   ز بانگ تبیره شده[11] کرّه‌گوش
همی گشت[12] شنگل میان دو صف   یکی تیغ هندی گرفته[13] بکف
یکی چتر هندی بسر بر بپای   بسی مردم از دنبر و مرغ و مای[14]
پس پشت و دست چپ و دست راست[15]   بجنگ اندرآورده زان سو که خواست[16]
چو پیران چنان دید دل شاد کرد   ز رزم تهمتن دل[17] آزاد کرد
بهومان چنین گفت کامروز کار[18]   بکام دل ما کند[19] روزگار[20]
بدین ساز[21] و چندین سوار دلیر   سرافراز[22] هر یک بکردار شیر
تو امروز پیش صف اندر[23] مپای   یک امروز و فردا مکن رزم رای
پس پشت خاقان چینی بایست   که داند ترا با سواری[24] دویست
که گر زابلی با درفش سیاه   ببینند ترا کار گردد تباه
ببینیم[25] تا چون بود کار ما   چه بازی[26] کند بخت بیدار ما

[1] K — دیبا حریر [2] K — زابر پشت پیلان سریر; I, IV, VI — مهد زرین [3] K, I, IV — میمنه [4] K — صد [5] VI — جنگ‌آور [6] I, IV, VI — و оп. [7] K, I — نامدار [8] K, I, IV, VI — میسره [9] K — صد [10] K, I, IV, VI — бб. 448—450 оп. [11] K, I, IV, VI — بشد [12] K, I, IV, VI — همی رفت [13] VI — تیغ بگرفته هندی [14] K — ابا او بسی مردم و مرغ و مای; I — مرغ مای [15] I, IV — راست اوی; VI — پشت او و چپ و دست راست [16] K — ابا او بجنگ اندر آورد خواست; I, IV — ابا او بجنگ اندر آورده روی; VI — همی رفت با او ازان سان که خواست [17] VI — ز کار تهمتن سر [18] VI — جنگ [19] K, I, IV, VI — بود [20] VI — بیدرنگ [21] K, I — سان [22] I, IV — доб. و [23] IV — ایدر [24] VI — سوار [25] VI — ببینم که [26] K — یاری

وزانجایگه شد بدان انجمن ‌‌ بجایی که[1] بد سایهٔ پیلتن
فرود آمد و آفرین کرد چند ‌‌ که زور[2] از تو گیرد سپهر بلند
مبادا که روز تو گیرد[3] نشیب ‌‌ مبادا که آید برویت نهیب
دل شاه ایران بتو شاد باد ‌‌ همه کار تو سربسر داد باد[4]
برفتم زنزد تو ای پهلوان ‌‌ پیامت بدادم بپیر و جوان
بگفتم هنرهای تو هرچ بود ‌‌ بگیتی[5] ترا خود که یارد[6] ستود
هم از آشتی راندم[7] هم زجنگ ‌‌ سخن گفتم از هر دری بی درنگ[8]
بفرجام گفتند کین[9] چون کنیم ‌‌ که از رای او[10] کینه بیرون کنیم
توان داد گنج و زر و[11] خواسته ‌‌ زما هرچه او خواهد آراسته
نشاید گنه‌کار دادن بدوی ‌‌ براندیش و این رازها باز جوی[12]
گنه‌کار جز خویش افراسیاب ‌‌ که[13] دانی سخن‌را مزن در شتاب[14]
زما هرک[15] خواهد همه مهترند ‌‌ بزرگند و با تخت[16] و با افسرند
سپاهی بیامد بدین سان ز چین ‌‌ ز سقلاب و ختلان و[17] توران زمین
کجا[18] آشتی خواهد[19] افراسیاب ‌‌ که چندین سپاه آمد[20] از خشک[21] و آب
بپاسخ نکوهش بسی یافتم ‌‌ بدین سان سوی پهلوان تافتم[22]
وزیشان[23] سپاهی چو دریای آب ‌‌ گرفتند برجنگ جستن شتاب[24]

---

[1] I, IV — بدان جا که [2] K — نور [3] I, IV — از تو گیرد [IV — زور] که روز [4] K, I, IV, VI — б. оп. [5] K, I, IV — ز گیتی [6] VI — داند [7] K, IV — доб. و [8] I, IV — از هر یکی رازهارا بجوی — I [12] دل — Л [11] تو — K [10] گفتیم کین — VI ;این — K [9] رنگ رنگ [13] K — چو [14] IV — برشتاب; K — порядок бб. таков: 471, 474, 472, 473, 478, 477, 476, доб. лишний б., 479, 480, 475, 481, и 482; VI — это мисра и бб. 473, 474, а также первое мисра б. 475 оп. [15] IV — زما هرچه [16] K — بزرگان با تاج [17] K — ز هندو; IV — (!) و خندان و [18] K, I, IV — همی [19] I, IV — خواست [20] K, I, IV, VI — آرد [21] VI — و оп. [22] K —

بپاسخ بسی سرزنش یافتم * ازیرا ابر پهلوان تافتم

и доб.:

پسند تو رهجو بماندمی (؟!) * ترا جز که سگزی بخواندمی

I, IV — از ایران سوی پهلوان تافتم; VI — ازیرا بنزد تو بشتافتم [23] I, IV — ازیشان [24] I — доб.:

ز شنگل سخن خود نراند همی * ترا جز بسگزی نخواند همی

نبرد تو خواهد همی شاه هند / بتیر و کمان و بهندی پرند[1]
مرا این درستست کز پیلتن / بفرجام[2] گریان شوند[3] انجمن
چو بشنید رستم برآشفت سخت / بپیران چنین گفت کای شور بخت
تو با این چنین[4] بند[5] و چندین فریب / کجا پای داری[6] بروز[7] نهیب
مرا از دروغ تو شاه جهان / بسی یاد کرد آشکار و نهان
وزان پس کجا پیر گودرز گفت / همه بند و نیرنگت اندر نهفت[8]
بدیدم کنون دانش و رای تو / دروغست یکسر سراپای[9] تو
بغلتی همی[10] خیره در خون خویش / بدست این و زین بتّر[11] آیدت پیش[12]
چنین زندگانی نیارد[13] بها / که باشد سر[14] اندر دم اژدها[15]
مگر گفتم آن[16] خاک بیداد[17] و شوم / گذاری بیابی[18] بآباد بوم
ببینی[19] مگر شاه با داد و مهر / جوان و نوازنده و خوب چهر
بدارد ترا چون پدر بیگمان / برآرد سرت برتر از آسمان[20]
ترا پوشش از خود[21] و چرم پلنگ / همی خوشتر آید ز[22] دیبای رنگ[23]
ندارد کسی با تو این[24] داوری / ز تخم پراکندهٔ[25] خود بر خوری[26]

IV — доб.:

زمانه ز چیزی نماندمی * ترا جز بسگزی نخواهندمی

VI —

زما نیز چیزی نماند همی * ترا جز بسگزی نخواهد (!) همی

[1] K — بچین و کمان و بهندو پرند [2] K — سرانجام [3] K — شود [4] K — چه رانی چنین; I, IV — چو دانی چنین; VI — ترا با چنین [5] K — رنگ; VI — مکر [6] VI — یابی [7] K, I, IV, VI — تو اندر [8] K, I, IV, VI — б. оп. [9] VI — سر و پای [10] IV, VI — همه [11] K — بدتر; IV, VI — و این نیز [12] K, I, IV, VI — доб.:

اگر دوزخستی [IV — وگر دوزخ وگر] بهشتست جای * ز بومی [K — زتخمی] که داری تو در زیر پای

[13] VI — ندارد [14] VI — دُم [15] K — که تان شد سر اندردم اژدها; K, I, IV, VI — б. переставлен со следующим б. [16] K — مکن گفتم این; I, IV, VI — این [17] K, I, IV, VI — و оп. [18] IV — گذاری نیابی (!) [19] I — نبینی [20] K, I, IV, VI — б. оп. [21] K, I, IV, VI — ترا خوردن مار [22] VI — از [23] K, I, IV, VI — دیبا برنگ [24] I, IV, VI — زین [25] K, I, IV, VI — پراکنده [26] VI — کیفر بری; K — б. стоит после б. 488.

بدو گفت پیران که ای نیکبخت   برومند و شاداب و زیبا درخت
سخنها که داند جز از تو چنین[1]   که از مهتران بر[2] تو باد آفرین
مرا جان و دل زیر فرمان تست   همیشه روانم گروگان تست
یک امشب زنم رای با خویشتن   بگویم سخن نیز با انجمن
وزانجا بیامد بقلب سپاه[3]   زبان[4] پر دروغ و روان[5] کینه خواه[6]
چو برگشت پیران ز هر دو گروه   زمین شد بکردار جوشنده[7] کوه
چنین گفت رستم بایرانیان   که من جنگرا بسته دارم میان
شما یک بیک سر[8] پر از کین کنید   بروهای جنگی پر از چین کنید
که امروز رزمی[9] بزرگست پیش   پدید آید اندازهٔ گرگ و میش
مرا گفته بود آن[10] ستاره‌شناس   ازین[11] روز بودم دل اندر هراس
که رزمی بود در میان دو کوه   جهانی شوند اندر آن[12] همگروه
شوند انجمن کاردیده مهان   بدان جنگ[13] بیمرد گردد جهان
پی کین نهان گردد از روی بوم   شود گرز پولاد برسان موم
هر آنکس که آید بر ما[14] بجنگ   شما دل مدارید از آن[15] کار تنگ
دو دستش ببندم بخمّ کمند   اگر[16] یار باشد سپهر بلند
شما سربسر یک بیک همگروه   مباشید از آن نامداران ستوه
مرا گر برزم اندر آید زمان   نمیرم ببزم[17] اندرون بی‌گمان[18]
همی[19] نام باید که ماند دراز   نمانی همی کار چندین مساز
دل اندر سرای سپنجی مبند   که پر خون شوی چون ببایدت کند[20]

---

[1] K — جز از تو که داند چنین [2] VI — با [3] K — سوی قلبگاه [4] K — لبش [5] K — سرش [6] I, IV, VI — دلش پر دروغ و سرش پرگناه [7] I, IV, VI — رخشنده [8] K — دل [9] K — جنگی; VI — روز [10] Л, K, VI — این [11] VI — وزین [12] I, IV, VI — جهانرا بشوید بخون [13] I, IV — رزم [14] K, I, IV, VI — من [15] VI — این [16] IV — گرم [17] K, I — بمیرم برزم [18] K — доб.:

بنام نکو گر بمیرم رواست * مرا نام باید که تن مرگ راست

[19] K — مرا; I, IV, VI — ترا [20] K — که هر چون شوی زو بیابی گزند (!); I, IV — از عنا و گزند; VI — شود از عناد گزند

اگر یار باشد روان با[1] خرد   بنیک و ببد روز را بشمرد[2]
خداوند تاج و خداوند گنج   نبندد دل اندر سرای سپنج
چنین داد پاسخ برستم سپاه   که فرمان تو بر تر از چرخ[3] ماه
چنان رزم سازیم با تیغ تیز   که ماند ز ما نام تا[4] رستخیز
ز دو رویه تنگ[5] اندرآمد سپاه   یکی ابر گفتی[6] برآمد سیاه
که باران او بود شمشیر و تیر   جهان[7] شد بکردار دریای قیر
ز پیکان پولاد و پرّ عقاب   سیه گشت رخشان رخ آفتاب
سنانهای نیزه[8] بگرد اندرون   ستاره بیالود گفتی بخون[9]
چرنگیدن گرزهٔ گاو چهر   تو گفتی همی[10] سنگ بارد سپهر[11]
بخون و بمغز اندرون خار و خاک   شده غرق و برگستوان[12] چاک چاک[13]
همه دشت یکسر پر از جوی خون   بهر جای چندی فگنده نگون[14]
چو پیلان فگنده بهم میل میل   برخ چون زریر و بلب همچو نیل
چنین[15] گفت گودرز با پیر[16] سر   که تا من ببستم بمردی[17] کمر
ندیدم که رزمی بود زین نشان   نه هرگز شنیدم ز گردنکشان
که از کشته گیتی برین[18] سان بود   یکی خوار و دیگر تن آسان بود
بغرّید شنگل ز پیش[19] سپاه   منم گفت گرد اوژن[20] رزم خواه

---

[1] K, VI — روان و; I, IV — روانرا [2] K — هم بگذرد; I — نشمرد [3] K, IV, VI — доб. و
[4] IV — با [5] VI — دو رویه بتنگ [6] K — تو گفتی که ابری [7] K — زمین [8] Л — تیره
[9] K — شده ابر تاریک و بارانش خون [10] K — همه [11] I, IV, VI — доб.:

درفشیدن تیغ الماس گون * شده ابر و باران آن ابر خون
گرایدن گرزهای گران * چنان چون بود پتک آهنگران

K — доб. бб.:

سلحهای پیکان ز پرندگی * شده (далее испорчен текст)
تبرزین بخون یلان گشته غرق * چو (далее испорчен текст)

[12] K, I, IV — غرق [K — و] ترگ سران [I — سر از]; VI — غرق و ترگ از سرش [13] K — доб.:

تو گفتی جهان گشت دریای خون * شده ابر و باران آن ابر خون

[14] K, I, IV, VI — бб. 521 и 522 оп. [15] VI — همی [16] I, VI — پیره [17] I, IV — بمردی ببستم
[18] Л, K — بران; VI — بدان [19] K, I, IV, VI — بپیش [20] K — شیر اوژن; I, IV, VI — گرد افگن

بگویید کان[1] مرد سگزی کجاست[2] / یکی کرد خواهم برو نیزه راست[3]
چو آواز شنگل[4] برستم رسید / ز لشکر نگه کرد و او را بدید
بدو گفت هان آمدم رزمخواه / نگر تا نگیری بلشکر پناه[5]
چنین گفت رستم که از کردگار[6] / نجستم جزین[7] آرزوی آشکار[8]
که بیگانه‌ای زان[9] بزرگ انجمن / دلیری کند رزم جوید زمن
نه سقلاب ماند[10] ازیشان[11] نه هند / نه شمشیر هندی نه چینی پرند[12]
پی و بیخ ایشان نمانم بجای / نمانم بترکان سر و دست و پای[13]
بر[14] شنگل آمد بآواز گفت / که ای بد نژاد فرومایه جفت[15]
مرا نام رستم کند زال زر / تو سگزی چرا خوانی ای بدگهر[16]
نگه کن که سگزی کنون مرگ تست / کفن بی‌گمان جوشن و ترگ تست
همی‌گشت[17] با او بآورد گاه / میان دو صف برکشیده سپاه[18]
یکی نیزه زد برگرفتش ز زین / نگونسار کرد و بزد[19] بر زمین
برو[20] بر گذر کرد و اورا نخست[21] / بشمشیر برد آنگهی[22] شیر[23] دست
برفتند زان[24] روی کنداوران / بزهر آب داده پرندآوران[25]

---

1 K — ببینم که این; I, IV, VI — ببینم که آن 2 I, IV — بجنگ 3 K, VI — برو دست راست; I, IV — چه دارد ز مردانگی ساز و سنگ; I, IV — доб.:

براند اسپ تا جایگاه نبرد * درآمد بمیدان و آواز کرد
که آن جنگجو مرد سگزی کجاست * همانا بجنگم گر آید رواست
کنون گر شوم سوی جنگش رواست * یکی کرد خواهم بدو دست راست

4 Л, K — رستم بشنگل 5 K, I, IV, VI — б. оп. 6 K, I, IV, VI — کز کردگار جهان 7 VI — همی 8 K, I, IV, VI — آشکار و نهان 9 I, IV — زین 10 K, VI — مانم 11 K — نه ایشان; VI — بدیشان 12 I, IV —

نه شنگل بمانم نه خاقان چین * نه گردان و مردان توران زمین

13 K, I, IV, VI — б. оп. 14 VI — برو 15 K — فرو مایه زفت 16 Л — بدهنر 17 VI — همی گفت
18 I, IV — доб.:

در آمد بدو پیلتن همچو باد * بکین بازوی پهلوی بر گشاد

19 K, I, IV, VI — زدش 20 K — بدو 21 Л, K, I, IV, VI — دخست; T — نخست 22 K, I, IV, VI — آنزمان 23 IV — سر 24 K, I, IV — ازان 25 VI — б. стоит после б. 543 и вместо него доб.:

گرفتند چون گورش اندر میان * ربودندش از پیش شیر ژیان

چو شنگل گریزان شد از پیلتن | پراگنده گشتند زان انجمن[1]
دو بهره از یشان بشمشیر کشت | دلیران توران نمودند پشت
بجان شنگل از دست رستم بجست | زره بود و جوشن تنش را نخست[2]
چنین گفت شنگل که این[3] مرد نیست[4] | کس او را بگیتی[5] هم‌آورد نیست[6]
یکی ژنده پیلست بر پشت کوه | مگر رزم سازند یکسر[7] گروه
بتنها کسی رزم[8] با[9] اژدها | نجوید چو جوید نیابد رها[10]
بدو گفت خاقان ترا بامداد | دگر بود رای و دگر بود یاد
سپه را بفرمود تا همگروه | برانند[11] یکسر بکردار کوه
سرافراز را در میان آورند | تنومند را جان[12] زیان[13] آورند
بشمشیر برد آن زمان شیر دست | چپ لشکر چینیان برشکست
هر آنگه که خنجر برانداختی[14] | همه ره تن بی[15] سر انداختی
نه با جنگ او کوه را پای[16] بود | نه با خشم او پیل را جای[17] بود
بدانسان گرفتند گرد اندرش | که خورشید تاریک شد از برش[18]
چنان[19] نیزه و خنجر و گرز و تیر | که شد ساخته بریل شیرگیر
گمان برد کاندر نیستان شدست | ز خون روی کشور میستان شدست
بیک زخم ده[20] نیزه کردی[21] قلم | خروشان و جوشان و[22] دشمن دژم

---

[1] K, I, IV, VI — бб. 541 и 542 оп.; K, I, IV — вместо этих бб. дают:

یکی حمله بردند بر پهلوان * ز ترکان سقلاب و از هندوان
گرفتند چون گورش اندر میان * ربودندش از پیش شیر ژیان

[2] K, I, IV — доб.:

گریزان و رخسارگان پر ز چین * همی رفت تا پیش خاقان چین

VI — см. прим. к б. 540. [3] K — کین بخاقان چنین گفت [4] K — کیست [5] K — بگیتی مر او را; I, IV, VI — بگیتی کس او را [6] K — کیست [7] I, IV — جمله; VI — مگر حمله آرید جمله [8] VI — جنگ [9] K, VI — این; IV — نزّ [10] VI — доб. б., добавляемый K, I и IV после б. 543 (см. прим. 2); I — бб. 546, 547, 548 оп. [11] K, IV, VI — برانید [12] K, I, IV, VI — سر [13] VI — زمان [14] I — برافراختی [15] I, IV — دشت بی تن; VI — همو ره تن بی [16] I, IV — جای [17] I, IV — پای [18] K, I, IV, VI — بر سرش [19] I, IV — ز بس; VI — زمین [20] I, IV — صد; VI — زخمه ده [21] K — کردش [22] IV — و оп.

دلیران[1] ایران پس پشت اوی — بکینه دل آگنده و جنگ جوی
ز بس نیزه و گرز و گوپال[2] و تیغ — تو گفتی همی[3] ژاله بارد زمیغ[4]
ز کشته همه دشت آوردگاه — تن و پشت[5] و سر بود و ترگ و کلاه[6]
ز چینی و شگنی و از هندوی[7] — ز سقلاب و هری و از پهلوی[8]
سپه بود چون خاک در پای کوه[9] — ز یک مرد سگزی[10] شده همگروه[11]
که با او بجنگ اندرون[12] پای نیست — چنو در جهان لشکر آرای نیست
کسی کو کند[13] زین سخن داستان — نباشد خردمند همداستان
که پرخاشخر[14] نامور صد هزار[15] — بسنده نبودند با یک سوار[16]
ازین کین بد آمد[17] بافراسیاب — ز رستم کجا یابد آرام و خواب
چنین گفت رستم بایرانیان — کزین جنگ دشمن کند جان[18] زیان

---

[1] VI — доб. و [2] I — گرز پولاد [3] IV — هوا [4] K — ببارد ز تاریک میغ [5] K, I, IV, VI — دست [6] K — تیغ و کلاه; K, I, IV, VI — доб.:

بلند آسمان چون زمین شد ز خاک * بسی گردن و بر شده چاک چاک

VI — еще доб.:

چنین گفت لشکر همه همگروه * که از کشتگان گشت هامون چو کوه

[7] K, VI — و از هندوان [8] K — و از ترک هر سو دمان; VI — و از دهری پهلوان [9] K, I, IV, VI — بر خاک و دریا و کوه [10] I — خستو; IV, VI — خشنو; T — خسته [11] K — ندیدند مر یک دگررا گروه; K, VI — доб.:

چنین گفت پیران بخاقان چین * که شیر ژیانست رستم بکین

[12] IV — ترا با چنین پیلتن [13] I, IV, VI — زند [14] K, I, IV, VI — پرخاشجو [15] K — مرد سیصد هزار [16] K, I, IV, VI — доб.:

نه بازارگانیست این جنگجوی * زهر کشوری آمده نزد اوی
یکی آنکه مارا نکوهش کنند * چو از رزم [K, IV — آزرم] جایی پژوهش کنند
و دیگر که اورا بخشم آوری * رهایی نیابد سر از داوری

K — доб. еще один б.:

و لیکن چو نیروی یزدان بود * عجب نیست گر باب سندان بود

VI — доб. вариант этого б. [17] K, IV — پسش بد آید; VI — بر آمد [18] K, I, IV, VI — مارا نیامد [I — سر آید]

هم اکنون ز پیلان و از خواسته[1] همان[2] تخت و آن[3] تاج آراسته
ستانم ز چینی بایران دهم بدان شادمان روز فرخ نهم[4]
نباشد جز ایرانیان شاد کس پی رخش و ایزد مرا یار بس
یکی را ز شگنان و سقلاب و چین[5] نمانم که پی برنهد بر زمین
که امروز پیروزئی[6] روز ماست بلند آسمان لشکر افروز ماست[7]
گر ایدونک نیرو دهد دادگر[8] پدید آورد[9] رخش رخشان هنر
برین دشت من گورستانی[10] کنم برومندرا شارستانی[11] کنم
یکی از شما سوی لشکر شوید بکوشید و با باد همبر[12] شوید
بکوبید[13] چون من بجنبم ز جای شما برفرازید سنج[14] و درای[15]
زمین را سراسر کنید[16] آبنوس بگرد سواران و آوای کوس
بکوبید[17] گوپال و[18] گرز گران چو پولاد را[19] پتک آهنگران
از[20] انبوه[21] ایشان مدارید باک ز دریا بابر اندر آرید خاک
همه دیده بر مغفر[22] من نهید چو من برخروشم دمید و دهید[23]
بدرید صفهای سقلاب و[24] چین نباید که بینند هوا را[25] زمین
وزانجایگه رفت چون پیل مست یکی گرزهٔ گاو پیکر[26] بدست

---

1 K — آن خاسته; I, IV, VI — من این [I — ازین] پیل و این خواسته 2 K, VI — همین; I, IV — چنین 3 K, I, IV, VI — این 4 Л, K — б. оп.; VI — доб.:

ستانم ز خاقان شمارا دهم * وزان نیز بر خود مباهی دهم(!)

5 K, VI — ز سقلاب و شگنان و چین; I, IV — ز سقلاب و شنگل ز چین 6 I — پیروزی و
7 K, VI — доб.:

بریشان اثر کرد کردار بد * از آیین پیشین و از کار بد

I, IV —

بدیشان نشان کرد کردار بد * بد آمد بپیش اندر از کار بد

8 VI — کارگر 9 K — آمد و 10 IV — گورسازی; VI — گورسانی 11 K, I — شورستانی; IV — شورسازی; VI — شورسانی 12 K — از باد همبر; IV — همره (нет рифмы). 13 K — بکوشید 14 VI — صلح (!) 15 I, IV — б. оп. 16 K — کنم سر بسر 17 I, IV — بکوبند 18 VI — هر 19 VI — پولاد با 20 K, I, IV — ز 21 IV — اندوه 22 K — خود (нарушен метр). 23 K, I, IV, VI — б. переставлен со следующим б. 24 Л — و оп. 25 VI — سوار از 26 VI — همان گرز سام نریمان

خروشان سوی میمنه راه جست   ز لشکر سوی کندر آمد نخست[1]
همه میمنه پاک برهم درید   بسی ترگ وسر بد که تن را ندید[2]
یکی خویش کاموس بد ساوه نام   سرافراز و هرجای گسترده کام[3]
بیامد بپیش تهمتن بجنگ   یکی تیغ هندی گرفته بچنگ
بگردید گرد[4] چپ و دست راست   ز رستم همی‌کین کاموس خواست
برستم چنین گفت کای ژنده پیل   ببینی کنون موج دریای نیل
بخواهم کنون[5] کین کاموس خوار   اگر باشدم[6] زین سپس کارزار[7]
چوگفتار ساوه برستم رسید   بزد دست و گرز گران[8] برکشید
بزد بر سرش گرز را پیلتن   که جانش برون شد بزاری زتن[9]
برآورد[10] و زد بر سر و مغفرش   ندیدست گفتی تنش را سرش
بیفگند و رخش از بر او براند[11]   ز ساوه بگیتی نشانی نماند
درفش کشانی نگونسار کرد[12]   و زو جان[13] لشکر پر آزار کرد[14]
نبد نیز کس پیش او[15] پایدار   همه خاک مغز سر آورد بار[16]
پس از میمنه[17] شد سوی میسره   غمی گشت لشکر همه یکسره
گهار گهانی[18] بدان جایگاه   گوی شیرفش[19] با درفش[20] سیاه
برآشفت چون ترگ رستم بدید   خروشی چو شیر ژیان برکشید[21]

---

[1] K, VI — کید آمد نخست; VI — б. переставлен со следующим б. [2] K — ازان پس کسی کیدرا هم ندید; I, IV — که شد ناپدید; VI — بسی سر که آن لحظه از تن پرید [3] VI — سرانرا ز هر جای گسترده دام [4] K, I, IV, VI — دست [5] K — ز تو [6] K, IV — نبینی مگر; VI — ببینی مگر [7] VI — доб. б.:

کنون ای ستمکارهٔ رزمساز * بخواهم ز تو کین کاموس باز

[8] K, VI — گرز از میان [9] K, I, IV, VI — б. оп. [10] VI — بیاورد [11] Л — ز رخش و بِر او براند; K, I, IV, VI — обратный порядок мисра. [12] K — نمودار شد; VI — شد [13] I — وزانجای [14] K, VI — شد [15] K, VI — پیش رستم کسی; I, IV — بپیشش کسی [16] Л — همه خار مغزش سر آورد بار; K — ز خاک و ز خاور سرآورد بار; I, IV — همه نعل رخشش سر آورد بار [17] K, VI — وزان میمنه; I, IV — وزان جایگه [18] I، — کشانی; VI — گهان گهانی [19] K, IV, VI — گو شیردل; I — شیردل [20] K, I — درفشی [21] VI — روانش تو گفتی ز تن بر پرید

بدو گفت من کین ترکان چین[1]   بخواهم ز سگزی[2] برین دشت کین[3]
برانگیخت اسپ از میان سپاه   بیامد بر پیلتن کینه خواه
ز نزدیک چون ترگ رستم بدید   یکی باد سرد از جگر برکشید[4]
بدل گفت پیکار با ژنده پیل   چو غوطه است خوردن بدریای نیل[5]
گریزی[6] بهنگام با[7] سربجای   به از رزم جستن بنام و برای[8]
گریزان بیامد سوی قلبگاه   برو بر نظاره ز هر سو[9] سپاه
درفش تهمتن میان گروه   بسان درخت[10] از بر تیغ کوه
همی تاخت رستم پس او چو گرد   زمین لعل گشت و هوا لاژورد
گهار گهانی بترسید سخت   کزو بود برگشتن تاج و تخت[11]
برآورد یک بانگ برسان کوس   که بشنید آواز گودرز و طوس
همی خواست تا کارزاری کند   ندانست کین بار زاری کند
چه نیکو بود هرکه خود را شناخت   چرا تا ز دشمن ببایدش تاخت
پس او گرفته گو پیلتن   که هان چارهٔ گور کن گر کفن
یکی نیزه زد برکمربند اوی[12]   بدرید خفتان و پیوند اوی[12]
بینداختش همچو[13] برگ درخت   که بر شاخ او برزند باد سخت
نگونسار کرد[14] آن درفش کبود   تو گفتی گهار گهانی[15] نبود

---

[1] K, I, IV — توران و چین [2] Л — ز شنگل بخواهم; K — زسگزی بخواهم [3] VI — бб. 598, 599, 600 оп.; K, I, IV — доб.:

نبرد وی از مهتران با منست * دل شیر و گرز گران با منست

[4] K, I — روانش تو گفتی ز تن بردمید; IV — برخسار شد چون گل‌شنبلید [5] K — этот б. оп. и вместо него дает:

چو آمد بنزدیک رستم فراز * بدانست کامد زمانش فراز
همی خواست کزپیش آن پیلتن * گریزد بگیرد سر خویشتن

I, IV —

تو گفتی براند دگر گفت نی * دو گفتارگان با خرد جفت نی

[6] I, IV — گریز [7] K — گریزد بهنگام تا [8] VI — б. оп. [9] K — دو [10] VI — مهی [11] K, I, IV, VI — бб. 606, 607, 608, 609 и 610 оп. [12] Л — او [13] K, I, IV, VI — بینداخت برسان [14] K, VI — گشت [15] I — کشانی; IV — کمانی

بدیدند[1] گردان که رستم چه کرد   چپ و[2] راست برخاست گرد نبرد
درفش همایون ببردند و[3] کوس   بیامد سرافراز گودرز وطوس
خروشی برآمد ز[4] ایران سپاه   چو[5] پیروز شد گرد لشکر پناه
بفرمود[6] رستم کز ایران سوار[7]   بر من[8] فرستید صد[9] نامدار
هم اکنون من آن[10] پیل و آن[10] تخت عاج   همان یاره و سنج[11] و آن طوق و تاج
ستانم ز چین و[12] بایران دهم   به پیروز شاه دلیران دهم
از ایران بیامد همی صد سوار[13]   زره‌دار[14] با گرزهٔ گاوسار
چنین گفت رستم بایرانیان   که یکسر ببندند[15] کین را میان
بجان و[16] سر شاه و خورشید و ماه   بخاک سیاوش بایران[17] سپاه
بیزدان دادار جان آفرین   که پیروزی آورد بر دشت کین[18]
که گر نامداران ز[19] ایران سپاه[20]   هزیمت پذیرد ز توران سپاه[21]
سرش را ز تن برکنم در زمان   ز خونش کنم جویهای روان[22]
بدانست لشکر که او شیرخوست   بچنگش سرین‌گوزن[23] آرزوست
همه سوی خاقان نهادند روی   بنیزه شده هر یکی جنگ جوی[24]
تهمتن بپیش اندرون[25] حمله برد   عنانرا برخش تگاور سپرد
همی خون چکانید بر چرخ ماه   ستاره نظاره بر آن رزمگاه
ز بس گرد کز رزمگه بردمید   چنان شد که کس روی هامون ندید
ز بانگ سواران و زخم سنان   نبود ایچ پیدا رکیب از عنان[26]

---

1 VI — چو دیدند 2 Л, VI — و оп. 3 VI — و оп. 4 K, VI — خروش آمد از قلب; I, IV — خروش آمد از بوق و 5 K, VI — که 6 VI — چنین گفت 7 K — سپاه 8 I — برفتن 9 Л — چند نامدار; K — صد رزمخواه 10 K, IV — این 11 K, I, IV, VI — بارهٔ زر 12 K — ز خاقان 13 K — دلاور هزار 14 K, VI — доб. و 15 K, IV, VI — ببندید 16 Л — و оп. 17 Л, K, I, IV — بتوران 18 K, I, IV, VI — б. оп. 19 K, I, IV — ز نامداری 20 K, I, IV, VI — زمین 21 K, I, IV, VI — سالار چین 22 K, I, IV, VI —
نه بیند مگر دار یا بند و چاه * نهاده بسر بر ز کاغذ کلاه
23 Л — بچنگ گوزنش همی; VI — سرون‌گوزن 24 K, I, IV, VI — سپه داغ دل شاه دیهیم جوی 25 I, IV — سپه 26 K, I, IV, VI — доб.:
تو گفتی که خورشید درپرده شد * زمین زیر نعل اندر آزرده شد

هوا گشت چون روی زنگی سیاه / ز کشته ندیدند[1] بر دشت راه
همه مرز تن[2] بود و خفتان و خود / تنانرا همی داد[3] سرها درود
ز گرز سوار ابر بر باد شد[4] / زمین پر ز آواز پولاد شد[4]
بسی نامدار از پی[5] نام و ننگ / بدادند بر خیره سرها[6] بجنگ
برآورد رستم[7] برانسان[8] خروش / که گفتی برآمد زمانه[9] بجوش
چنین گفت[10] کان[11] پیل وآن[12] تخت عاج / همان[13] یاره و افسر[14] و طوق و تاج
سپرهای چینی و پرده سرای / همان افسر و آلت چارپای[15]
بایران سزاوار کیخسروست / که او در جهان شهریار نوست
که چون او بگیتی سرافراز شاه / نبود و ندیدست خورشید و ماه[16]
شمارا چه کارست با تاج زر[17] / بدین[18] زور[19] و این کوشش و این هنر[20]
همه دستها سوی بند آورید / میانرا[21] بخم کمند آورید
شما را ز من زندگانی بسست / که تاج و نگین بهر دیگر کسست[22]
فرستم بنزدیک شاه[23] زمین / چه منشور و شنگل چه[24] خاقان چین
و گرنه من این خاک آوردگاه / بنعل ستوران برآرم بماه[25]
بدشنام بگشاد خاقان زبان / بدو گفت کای بدتن بدروان[26]
مه[27] ایران مه[28] آن شاه و آن انجمن / همی زینهاریت باید چو من[29]

---

1 IV — ندیدست 2 K, VI — دشت سر; I, IV — دشت زین 3 K — ز تنها همی داد; VI — ز تنها تو گفتی که 4 K, VI — ببود; K — перед б. доб.:
فتاده درین پهن دشت درشت * سر نا تراشیده چون خار پشت
5 I — نامداران از پی; VI — نامداران ز оп. پی и метр нарушен. 6 K — بخیره سرها 7 VI — برآورد تهمتن 8 K — برآورد اسب تهمتن; I — بدانسان; VI — ناگه 9 K, I, IV, VI — تو گفتی زمانه [I, IV — که دریا] برآمد 10 VI — همی گفت 11 K, I, IV — کین; VI — آن 12 K, I, IV — واین; VI — پیل با 13 K — همین 14 VI — همان افسر چینی و 15 K, I, IV, VI — б. оп. 16 I, IV, VI — б. оп. 17 K, I, IV — تاج و فر; VI — تاج زرد 18 K — بداین; VI — بود 19 Л — روز 20 Л — زور فر 21 K, VI — میانها 22 K, I, IV — بدین رزمگه [K — رزمگاه] این کمانی بسست и б. переставлен со следующим б. 23 VI — بر شاه ایران 24 K, I, IV, VI — نه منشور مانم [I — ماند; IV — یابد] نه 25 IV — براه 26 K — بدنهان; VI — بدنشان 27 K, I, VI — به 28 K — ببر; I, IV — و; VI — برشاه 29 VI — б. переставлен со следующим б.

تو سگزی که ازهر کسی[1] بتری[2] ... همی شاه چین بایدت لشکری
یکی[3] تیر باران بکردند سخت ... چو باد خزان برجهد بردرخت
هوا را بپوشید پرّ عقاب ... نبینند چنان رزم[4] جنگی بخواب
چو گودرز باران الماس دید ... ز تیمار رستم دلش بردمید
برهام گفت ای[5] درنگی مایست[6] ... برو با کمان وز سواری دویست[7]
کمانهای چاچی و تیر خدنگ ... نگه دار پشت تهمتن بجنگ[8]
بگیو آن زمان[9] گفت برکش سپاه ... برین[10] دشت زین[11] بیش دشمن[12] مخواه[13]
نه هنگام آرام و[14] آسایش است ... نه نیز از در رای[15] و آرایش[16] است
برو[17] با دلیران سوی دست راست ... نگه کن که پیران و هومان[18] کجاست
تهمتن نگر پیش خاقان چین ... همی آسمان بر زند بر زمین[19]
برآشفت رهام همچون پلنگ ... بیامد بپشت[20] تهمتن بجنگ[21]
چنین گفت رستم برهّام شیر ... که ترسم که رخشم شد از کار[22] سیر
چنو[23] سست گردد پیاده شوم ... بخون و خوی آهار داده شوم
یکی لشکرست این چو مور و ملخ ... تو با پیل و با[24] پیلبانان مچخ[25]
همه پاک در[26] پیش خسرو بریم ... ز شگنان و چین هدیهٔ نو بریم
و ز انجایگه بر خروشید و گفت ... که با روم[27] و چین اهرمن باد جفت

---

[1] K— و از هر کسی; VI— سگی [2] K, IV— بدتری; VI— کمتری [3] K— برو [4] I, IV— جنگ [5] I, VI— گفتا [6] I— مساز [7] I— برو با سواران و جنگی بساز; VI— بجنبان عنان با سوارای دویست [8] VI — доб.:

بران دوره هرگز مباد آفرین * که نفرین سگالد برو بر زمین

[9] K, I, IV, VI— گهی [10] K, I, IV— بدین; VI— درین [11] K, I, IV, VI— ازین [12] K, VI— لشکر [13] T— مکاه [14] IV— و оп. [15] VI— نه روز درنگست [16] K, IV, VI— آسایش; I— بخشایش [17] K, I, VI— بشو [18] VI— مردان [19] K, I, IV — доб.:

[بدین — I] بران دیده هرگز مباد آفرین * که نفرین سگالد برو روز کین

[20] IV, VI — بپیش [21] VI — доб.:

کمانور بیاورد صد مرد گرد * سرگردشان نیز گردون سپرد

[22] K, VI — جنگ [23] I, IV, VI — چو او [24] K — با оп. [25] K — ونج (؟); T — بچخ [26] K — تازه در; I, IV — پاکشان [27] I, IV — ترک

ایا گم شده بخت بیچارگان   همه زار و با درد[1] غم خوارگان
شما را ز رستم نبود آگهی   مگر مغزتان از خرد شد تهی
کجا[2] اژدها را ندارد بمرد   همی پیل جوید بروز[3] نبرد
شمارا سر از رزم من سیر نیست   مرا هدیه جز گرز و شمشیر نیست
ز فتراک بگشاد پیچان[4] کمند   خم خام در کوههٔ[5] زین فگند
برانگیخت رخش[6] و برآمد خروش   همی اژدها را بدرید گوش
بهر سو که[7] خام اندر[8] انداختی   زمین از دلیران بپرداختی[9]
هرانگه که او مهتری را ز زین[10]   ربودی بخمّ کمند از کمین[11]
بدین[12] رزمگه بر[13] سرافراز[14] طوس   بابر اندر افراختی بوق و کوس
ببستی از ایران کسی[15] دست اوی   ز هامون نهادی[16] سوی کوه روی[17]
نگه کرد خاقان ازان[18] پشت پیل   زمین دید بر سان[19] دریای نیل
یکی پیل بر پشت کوه بلند   ورا نام بد رستم دیوبند[20]
همی کرگس آورد ز ابر[21] سیاه   نظاره بران اختر و چرخ ماه[22]
یکی نامداری ز لشکر بجست   که گفتار ایران بداند[23] درست
بدو گفت رو پیش آن[24] شیرمرد   بگویش که تندی مکن در نبرد
چغانی و شگنی و چینی و وهر   کزین کینه هرگز[25] ندارند بهر
یکی شاه ختلان[26] یکی[27] شاه چین   ز بیگانه مردم ترا نیست کین

[1] K, VI — ناچیز; I, IV — بیچاره [2] K, I, IV, VI — که او [3] K — بدشت [4] I — آنگه
[5] Л — کوه [6] I, IV — اسپ [7] K, VI — سوکجا [8] K — چرمه; VI — خامه [9] K, I, IV, VI — доб.:
نبودش جز از رزم چین آرزوی * ببازو خم خام و چین در بروی
[10] VI — از مهتری بد بزین [11] K — کمند و کمین; I, IV — کمند گزین; T — کمندش ز زین
[12] IV — برین [13] K, VI — در [14] K, I, IV, VI — سپهدار [15] K — یکی; VI — گرفتاری را [16] VI, T — نهاده [17] I, IV — б. оп. [18] Л — زان [19] I, IV — جنبان چو; VI — مانند [20] K, VI — دلیران گرفته بخمّ کمند; I, IV — بچنگ اندر از چرم شیران کمند [21] K — آرد ز ابر; I, IV — از ابر [22] K, I, IV, VI — ستاره نظاره بران جنگ [IV — خیل] و ماه; I, IV — доб.:
چو خاقانش از پشت پیل سفید * ورا دید ببرید از جان امید
[23] IV — بدآید [24] Л, K — این [25] K — هریک; I, IV — که از کین جز اندک; VI — جستن
[26] K, VI — روم و; IV — جیلان (!) [27] VI — دگر

یکی شهریارست افراسیاب   که آتش همی بد شناسد[1] ز آب[2]
جهانی بدین[3] گونه کرد انجمن   بد آورد ازین رزم[4] بر خویشتن
کسی نیست بی آزو[5] بی نام و ننگ   همان آشتی بهتر آید ز جنگ
فرستاده آمد بر پیلتن   زبان پر ز گفتار و دل[6] پر شکن
بدو گفت کای مهتر رزمجوی   چو رزمت سرآمد کنون بزم جوی
نداری همانا زخاقان چین   ز کار گذشته بدل هیچ[7] کین
چنو باز گردد تو زو[8] باز گرد   که اکنون سپه را سرآمد[9] نبرد
چو کاموس بر دست تو کشته شد   سر رزمجویان[10] همه گشته شد
چنین داد پاسخ[11] که پیلان و تاج   بنزدیک من[12] باید و تخت عاج
بتاراج ایران نهادست[13] روی   چه باید کنون لابه و گفت و[14] گوی
چو داند که لشکر بجنگ آمدست[15]   شتاب سپاه از درنگ آمدست[16]
فرستاده گفت ای خداوند رخش   بدشت آهوی ناگرفته مبخش[17]
که داند که خود چون بود روزگار   که پیروز برگردد از کارزار[18]
چو بشنید رستم برانگیخت رخش[19]   منم گفت شیراوژن تاج بخش[20]
تنی[21] زورمند و ببازو[22] کمند   چه[23] روز فریبست[24] و هنگام بند[25]
چه[26] خاقان چینی کمند مرا   چه شیر ژیان دست[27] بند مرا

[1] I — (؟) که نشناسند آتش بسی را; IV — نه شناسد [2] VI — که آتش برآرد ز دریای آب [3] K — نهانی برین; I, IV, VI — برین [4] K, VI — کینه [5] K, VI — بی آب و [6] K — لب [7] VI — تیغ و [8] VI — هم [9] K, VI — سر آمد سپهرا [10] I, IV — سرفرازان [11] VI — گفت رستم [12] I, IV — ما [13] VI — نهادند [14] Л — و оп. [15] K, I, IV — منست [16] K, I, IV — منست; I, IV — доб.:

ببخشم سرش طوق و تاجش مراست * همان پیل با تخت عاجش مراست

K, VI — доб. варианты этого б.; VI — еще доб.:

فرستم بنزدیک شاه جهان * نمایم بدو تخت و تاج مهان

[17] K, I, IV, VI — доб.:

همه دشت مردست و پیل و سپاه * چو خاقان که با تاج و گنجست و گاه

[18] K, VI — گردد بدین کارزار [19] I — اسب [20] I — در رزم آذر گشسب [21] I, IV, VI — بتن [22] Л, K — ببازوی [23] VI — نه [24] I, IV — فسوسست [25] I, IV — پند [26] K — چو [27] K — ژیانست

بینداخت آن تابداده کمند   سران سواران همی‌کرد بند[1]
چو آمد[2] بنزدیک پیل سپید   شد آن شاه چین از روان[3] نا امید
چو از دست رستم رها شد کمند[4]   سر شاه چین[5] اندر آمد ببند[6]
ز پیل اندرآورد و زد بر زمین   ببستند بازوی خاقان چین
پیاده همی راند تا رود شهد[7]   نه پیل و نه تاج و نه تخت[8] و نه مهد
چنینست رسم سرای فریب   گهی بر فراز و گهی بر نشیب
چنین بود تا بود گردان سپهر   گهی جنگ و زهرست و گه[9] نوش[10] و مهر[11]
ازان پس[12] بگرز گران دست برد   بزرگش همان وهمان بود خرد
چنان شد در و[13] دشت آوردگاه   که شد تنگ بر مور و بر پشه راه
ز بس کشته و خسته شد جوی خون   یکی بی سر و دیگری سر نگون
چُنان[14] بخت تابنده[15] تاریک شد   همانا بشب روز نزدیک شد

[1] K — میان سوار اندر آمد ببند; VI — бб. 697 и 698 оп. [2] I, IV — بیامد [3] I, IV — شهنشاه چین شد ز جان شهریار [4] VI — ز هر سو بینداخت خم کمند [5] K — نامدار; I, IV — شهریار [6] I, IV — перед б. доб.:

گو پیلتن رستم زال سام * برانداخت بر شاه آن خم خام

[7] K, I, IV, VI — کوه شهد [8] I, IV, VI — نه تاج و نه تخت [9] I, IV — زهر و گهی [10] K, VI — گهی نوش و گه زهر و گه کین و مهر [11] K, VI — доб.:

یکی را برآری بچرخ بلند * یکی را کنی خار و زار و نژند
یکی را ز تخت کهی در کشی * یکی را ز خاک سیه در کشی
یکی را براری و قارون کنی * یکی را بنانی جگرخون کنی
یکی را براری و شاهی دهی * یکی را بدریا بماهی دهی
یکی را بدادی دگر را بده * میان دو آزاده کینه منه
نه با آنت مهر و نه با اینت کین * که بدان تویی ای جهان‌آفرین
ز تو شادمانی و از تو غمیست * یکی را فزونی دگر را کمیست
جهانرا بلندی و پستی تویی * ندانم چه‌ای هر چه هستی تویی
وزآنجا بیاورد خاقان چین * ببسته دو بازو و دل پر ز کین
سپردش بدان روزبانان طوس * سپهبد بگردون برافراخت کوس

[12] K, VI — تهمتن; IV — ازین پس [13] K — درِ [14] K, I, IV, VI — چو آن [15] VI — رخشنده تخت

برآمد یکی ابر و بادی[1] سیاه بشد[2] روشنایی ز خورشید و ماه
سر از پای دشمن ندانست باز بپایان گرفتند و راه دراز
نگه کرد پیران بدان کارزار چنان تیز برگشتن[3] روزگار[4]
نه[5] منشور و فرطوس و[6] خاقان چین نه آن[7] نامداران و مردان کین[8]
درفش بزرگان نگونسار دید بخاک اندرون خستگان[9] خوار دید
بنستیهن[10] گرد و[11] کلباد گفت که شمشیر و نیزه[12] بباید نهفت
نگونسار کرد آن درفش سیاه[13] برفتند پویان ببی راه و راه[14]
همه میمنه‌گیو تاراج کرد در و دشت چون پرّ درّاج کرد
بجست از چپ لشکر و[15] دست راست بدان تا بداند که پیران کجاست
چو او را ندیدند گشتند باز دلیران سوی رستم سرفراز[16]
تبه گشته اسپان جنگی ز کار همه رنجه[17] و خستهٔ[18] کارزار
برفتند با کام دل سوی کوه تهمتن بپیش اندرون با گروه
همه ترگ و جوشن بخون و بخاک[19] شده غرق و برگستوان چاک چاک[20]
تن از جنگ[21] خسته دل از رزم[22] شاد جهانرا چنینست ساز و نهاد
پر از خون بر و تیغ و پای[23] و رکیب ز کشته نه پیدا فراز از[24] نشیب
چنین تا بشستن[25] نپرداختند[26] یک از دیگری[27] باز نشناختند[28]
سر و تن بشستند و دل شسته بود که دشمن ببند گران[29] بسته بود

---

[1] K, I, VI — باد و ابری; IV — باد و گردی [2] VI — که شد [3] I, IV — تیره بدگردش; VI — دران تیره‌گون گردش [4] K — رزمگاه * چنین تیره‌گون گردش هور و ماه [5] K, I, IV, VI — به [6] VI — منشور فرطوس [7] K, I, IV, VI — بدان [8] K — نامداران و گردان کین; I, IV — نامداران توران زمین [9] K, VI — کشتگان [10] K, VI — доб. و [11] Л, K, IV, VI — و оп. [12] K, I, IV, VI — ژوپین و خنجر [13] VI — سپاه [14] K — لرزان ازان رزمگاه; VI — همی راه راه [15] VI — و оп. [16] K — بر رستم سرفراز; I, IV — کینه ساز [17] Л — رحنه (!); K — мисра неразборчиво. [18] I, IV — خسته در; VI — خسته و رنجه از [19] Л — پراز خون و خاک [20] VI — از ضرب و از چاک چاک [21] K — رنج; VI — رزم [22] K — جنگ; VI — بزم [23] I — پای و تیغ; IV — پای تیغ [24] K, IV, VI — و [25] K — نشستن; VI — سراسر [26] K, VI — بپرداختند [27] I, IV, VI — یکی از دگر [28] K, VI — б. переставлен с предыдущим б.; I — доб. вариант б. 720. [29] I — غمان

چنین گفت رستم بایرانیان   که اکنون بباید گشادن میان
بپیش[1] جهاندار[2] پیروزگر   نه[3] گوپال باید[4] نه بند کمر[5]
همه سر بخاک سیه برنهید   کزین[6] پس همه[7] تاج بر سر نهید
کزین نامداران یکی[8] نیست کم   که اکنون شدستی دل ما دژم[9]
چنین گفت رستم بگودرز و گیو   بدان نامداران وگردان نیو[10]
چو آگاهی آمد بشاه جهان   بمن باز گفت این سخن درنهان[11]
که طوس سپهبد بکوه آمدست   ز پیران و هومان[12] ستوه آمدست[13]
از[14] ایران برفتیم با[15] رای و هوش   برآمد ز پیکار مغزم[16] بجوش[17]
ز بهرام گودرز وز[18] ریونیز   دلم تیرتر[19] گشت برسان شیز[20]
از ایران همی تاختم تیزچنگ   زمانی بجایی[21] نکردم درنگ
چو چشمم برآمد بخاقان چین   بران[22] نامداران و مردان[23] کین
بویژه[24] بکاموس و آن فرّوبرز   بران[25] یال و آن شاخ و[26] آن دست و گرز
که بودند هر یک چو کوهی بلند   بزیر اندرون ژنده پیلی نژند[27]
بدل گفتم آمد زمانم بسر   که تا من ببستم بمردی کمر
ازین بیش مردان و زین بیش ساز   ندیدم بجایی بسال[28] دراز
رسیدم بدیوان مازندران   شب تیره و گرزهای گران

---

[1] VI — بنزد [2] K, I, IV, VI — خداوند [3] IV — که [4] IV — یابد [5] K — نه تیغ و کمر; I — نه گنج و کمر; IV — به گنج و کمر; VI — نه تیغ و نه سر; K, VI — доб.:
گشادند گردان سراسر کمر * برآسوده از جنگ و از شور و شر
بآب اندر اندام شستند پاک * نیایش کنان پیش یزدان پاک
[6] K, I, IV — ازان کسی [7] K, I, IV, VI — کجا [8] Л — کسی [9] K, VI — دل ما شدستی دژم; I — شدستنست دل ما دژم; IV — شدی پر ز غم [10] K, I, IV, VI — б. оп. [11] K, VI — آشکار و نهان; I, IV — ناگهان [12] VI — ز خاقان و پیران [13] K — б. оп. [14] I, IV — ز [15] I, IV — برفتم ابی; VI — ازان آگهی شد مرا [16] VI — ز پیکار مغزم برآمد [17] K — б. оп. [18] K, I, VI — و از; IV — بهرام و گودرز وز [19] K — خیره; I, IV — تیره [20] I, IV — و سرم خیره نیز; VI — مانند شیز [21] K, VI — برهبر [22] VI — بدان [23] K, VI — گردان [24] I, IV — بخاصه [25] K, I, IV — چنان; VI — بدان [26] IV — و оп. [27] K, I, IV, VI — б. оп. [28] K, I, VI — بعمر; IV — بعمری

ز مردی نه پیچید هرگز دلم / نگفتم که از آرزو[1] بگسلم
جز آن دم که دیدم ز کاموس جنگ / دلم گشت یکباره زین کینه تنگ[2]
کنون گر همه پیش یزدان پاک / بغلتیم[3] با درد یکیک بخاک
سزاوار باشد که او داد زور / بلنداختر و[4] بخش[5] کیوان و[6] هور
مبادا که این کار گیرد[7] نشیب / مبادا که آید بما بر نهیب
نگه کن که کار آگهان ناگهان[8] / برند آگهی نزد شاه[9] جهان
بیاراید[10] آن[11] نامور بارگاه[12] / بسر بر نهد خسروانی[13] کلاه
ببخشد فراوان بدرویش[14] چیز / که بر جان او آفرین باد نیز
کنون جامهٔ رزم بیرون کنید[15] / بآسایش آرایش[16] افزون کنید[17]
غم و کام دل بیگمان بگذرد / زمانه دم ما همی بشمرد
همان به که ما[18] جام می بشمریم[19] / بدین[20] چرخ نامهربان ننگریم
سپاس از جهاندار پیروز گر / کزویست مردی و بخت و هنر[21]
کنون می گساریم[22] تا نیم شب / بیاد بزرگان گشاییم لب
سزد گر دل اندر سرای سپنج / نداریم[23] چندین بدرد و برنج
بزرگان برو خواندند آفرین[24] / که بی تو مبادا کلاه و نگین[25]
کسی را که چون پیلتن کهترست / ز گردون گردان سرش برترست[26]

---

1 Л — آرزوی; K — هرگز ازو 2 K, I, IV, VI —

بدین رزم تاریک شد روز من * سیه شد دل گیتی افروز من

3 K — بگردیم; VI — بغلطیم 4 VI — و оп. 5 IV — доб. و; VI — بخت 6 VI — و оп. 7 I, IV — گردد 8 VI — آگهانِ جهان 9 I, IV, VI — زین بشاه 10 IV — بیارامد 11 VI — این 12 K — بزمگاه; I, IV — پیشگاه 13 K — آن کیانی 14 K — همی او بدرویش; I, IV, VI — بدرویش بسیار 15 I, IV — کنیم 16 K — بآرامش و رامش; I, IV — بآرایش آسایش; VI — آرامیش 17 I, IV — کنیم 18 VI — با 19 VI — بشکریم (؟) 20 K, IV — برین 21 K — بپیروزی و زو هنر; VI — فرّ و هنر; IV — б. переставлен со следующим б. 22 K — بسازیم 23 VI — مبندیم 24 VI — آفرین خواندند 25 VI — ورا پهلوان گزین خواندند и далее доб.:

که بی تو مبادا کلاه و نگین * ز نیکی دهش بر تو باد آفرین

26 I, IV — б. переставлен со следующим б.

پسندیده باد این[1] نژاد و گهر هم آن بوم[2] کو چون تو آرد ببر[3]
تو دانی که با ما چه کردی بمهر[4] که از جان تو شاد بادا سپهر
همه مرده[5] بودیم و برگشته روز بتو زنده گشتیم و گیتی فروز
بفرمود تا پیل با تخت عاج بیارند با طوق زرین و[6] تاج
می خسروانی بیاورد و جام نخستین ز شاه جهان برد نام
بزد کرّنای[7] از[8] بر ژنده[9] پیل همی رفت آوازشان بر دو[10] میل
چو خرّم شد از می رخ[11] پهلوان برفتند شادان و روشن روان
چو پیراهن شب بدرید ماه نهاد از بر چرخ پیروزه‌گاه
طلایه پراگند[12] بر گرد دشت[13] چو زنگی دو رنگ[14] شب اندر گذشت
پدید آمد آن خنجر تابناک بکردار یاقوت شد روی خاک
تبیره برآمد ز پرده[15] سرای برفتند گردان لشکر ز جای
چنین گفت رستم بگردنکشان که جایی نیامد ز پیران نشان[16]
بباید شدن سوی آن رزمگاه بهر سو فرستاد[17] باید سپاه
شد از پیش او[18] بیژن شیرمرد[19] بجایی کجا بود[20] دشت نبرد
جهان دید پر کشته و خواسته[21] بهر[22] سو نشستی بیاراسته[23]
پراگنده کشور[24] پر از خسته[25] دید بخاک اندر افگنده پا بسته[26] دید
ندیدند زنده کسی را[27] بجای زمین بود و[28] خرگاه و پرده سرای
بنزدیک رستم رسید آگهی که شد روی کشور ز ترکان تهی

[1] K, I, IV — آن [2] I — مام; IV — نام [3] K — همان بوم و بَر کو تو آرد ببر; I, IV — دارد پسر; K, VI — б. стоит после б. 759. [4] I, IV — ز مهر [5] K, I, IV, VI — کشته [6] K, IV — و زرینه [7] Л — کرّنا [8] VI — از оп. (метр нарушен). [9] K — ازپس پشت; I, IV, VI — بر پشت [10] K, VI — آواز بر چند [11] K — شدند از می; I, IV — جهان [12] IV — پراگنده [13] K — پهن دشت; I, IV — بر کوه و دشت [14] K, I, IV — چو رنگی درنگئ; VI — چو زنگی درنگی [15] VI — هر دو [16] Л — б. оп. [17] K, VI — ز هر سو فرستاد; IV — فرستاده [18] I, IV — بشد پیش‌رو [19] K — بشد در زمان بیژن تیزمرد [20] I, IV — که بودند [21] IV — خاسته (!) [22] K — ز هر [23] VI — یکی گنج آراسته [24] I, IV — همه روی هامون [25] VI — همه کشته [26] K — ذابسته; VI — آغشته [27] K, VI — کسی را ندیدند زنده [28] K, I — پر ز; IV — و оп.

ز ناپاکی[1] و[2] خواب ایرانیان — برآشفت رستم چو شیر ژیان
زبانرا بدشنام بگشاد و گفت — که کس را[3] خرد نیست با مغز[4] جفت
بدین[5] گونه دشمن میان دو کوه — سپه چون گریزد[6] ز ما[7] همگروه
طلایه نگفتم[8] که بیرون کنید — در و راغ چون دشت و[9] هامون کنید
شما سر بآسایش و خوابگاه — سپردید[10] و دشمن بسیچید راه[11]
تن آسان غم و رنج بار آورد — چو رنج آوری[12] گنج بار آورد
چو گویی[13] که روزی تن آسان شوند[14] — ز تیمار ایران هراسان شوند[14]
ازین[15] پس تو پیران وکلبادرا — چو هومان[16] و رویین و[17] پولادرا[18]
نگه کن بدین[19] دشت با لشکری — تو در کشوری[20] رستم از[21] کشوری
اگر تاو[22] دارید[23] جنگ آورید — مرا زین سپس کی بچنگ آورید[24]
که[25] پیروز برگشتم از کارزار — تبه شد نکو گشته[26] فرجام کار
برآشفت با طوس و[27] شد چون پلنگ — که این جای خوابست گر دشت[28] جنگ
طلایه نگه کن که از خیل کیست — سرآهنگ آن دوده‌را نام چیست
چو مرد طلایه بیابی بچوب — هم اندر زمان دست وپایش بکوب
ازو چیز[29] بستان و پایش ببند — نگه کن یکی پشت پیلی[30] بلند
بدین[31] سان فرستش بنزدیک شاه — مگر پخته[32] گردد بدان[33] بارگاه
ز یاقوت وز[34] گوهر و تخت عاج — ز دینار[35] وز افسر و گنج و تاج

[1] I, IV — زنامردی; VI — ز بی باکی [2] Л — و — оп. [3] VI — که هرگز [4] VI — با طوس
[5] K, IV — برین [6] VI — خواب گیرد [7] I, IV, VI — همه [8] K, I, IV — بگفتم [9] Л, K — و — оп.
[10] VI — نهادید [11] K, I, IV — برنج و براه [12] Л — آورد [13] K, I, IV, VI — گویم [14] K — شویم; I, IV, VI — شوم [15] K — ازان [16] VI — هامون(!) [17] Л, IV — و — оп. [18] I — زیلبادرا; IV — کلبادرا [19] IV — برین; VI — درین [20] K, VI — جنگ [21] K, VI — دگر [22] K, VI — تاب; I — پای [23] I — دارند [24] I, IV — доб.:

هران چه شمارا فتد باز رای * یکایک بیارید با من بجای

[25] K, I, IV, VI — چو [26] K — همه گشته; I — همه کرده; IV — همه کوه; VI — گشت و بیهوده [27] K, I, IV, VI — و با طوس [28] K — تا جای; I, IV, VI — یا دشت [29] VI — خیرو(!) [30] I, IV — پیل [31] K — برین [32] K — سخت; I, IV — رام [33] I, IV — ازان [34] K, I, VI — ز دینار [35] K, I — ز دیبا و از; IV — و از

نگر تا که دارد ز[1] ایران سپاه / همه یکسره خواسته[2] پیش خواه
ازین هدیهٔ شاه باید نخست / پس آنگه مرا و ترا بهر[3] جست[4]
بدان[5] دشت بسیار شاهان بدند / همه نامداران گیهان بدند
ز چین و ز سقلاب وز[6] هند و وهر / همه گنج داران[7] گیرنده شهر
سپهبد بیامد همه گرد کرد / برفتند گردان بدشت نبرد
کمرهای زرّین[8] و بیجاده تاج / ز دیبای رومی و از[9] تخت عاج
ز تیر و کمان و ز برگستوان / ز گوپال وز[10] خنجر هندوان
یکی کوه بد[11] در میان دو کوه / نظاره شده گردش اندر گروه
کمانکش سواری گشاده بری / بتن زورمندی و کند اوری
خدنگی بینداختی چارپر / ازین سو[12] بدان سو[12] نکردی[13] گذر
چو رستم نگه کرد[14] خیره بماند / جهان آفرین را فراوان بخواند
چنین گفت کین روز ناپایدار / گهی بزم سازد گهی کارزار[15]
همی گردد این خواسته زان برین[16] / بنفرین بود گه[17] گهی بآفرین[18]
زمانه نماند بآرام خویش / چنینست[19] تا بود آیین و کیش[20]
یکی گنج ازین سان همی پرورد / یکی[21] دیگر آید کزو[22] برخورد
بران بود کاموس و خاقان چین / که آتش برآرد ز[23] ایران زمین
بدین ژنده پیلان و این[24] خواسته / بدین لشکر و گنج آراسته
به گنج و[25] بانبوه بودند شاد / زمانی ز یزدان نکردند یاد

---

1 K — دارند از; I, IV, VI — از 2 K — خواسته هر چه بود; I, IV — خواسته یکسره 3 K, I, IV, VI — بهره 4 K, I, IV, VI — б. стоит после б. 795. 5 K, I, IV — بدین; VI — برین 6 I — واز; IV — و 7 VI — تاج داران 8 Л — فرزین 9 Л — وز; K — ز دیبا و از یاره و 10 K, I, VI — و از 11 K — شد 12 I — سر; IV — رو 13 IV — بکردی 14 Л — доб. و 15 VI — доб.:

گهی شادمانی گهی تندرست * گهی خشمناك و گهی مرگجست

16 K, I, IV, VI — بدین 17 K — گاه و; I, IV — دهد گه; VI — دهدگاه 18 K — گاه آفرین; I, VI — گاه بآفرین 19 VI — چنین بود 20 K, I, IV — б. оп.; VI — б. стоит после б. 803. 21 K, I, IV — کسی 22 VI — ازو 23 K, I, IV, VI — برآرند از 24 K — آن پیلان 25 Л, K — و оп.

که چرخ سپهر[1] و زمان آفرید * بسی آشکار و[2] نهان آفرید
ز یزدان شناس و بیزدان[3] سپاس * بدو بگرود مرد نیکی شناس[4]
کزو بودمان زور و فرّ و هنر[5] * ازو دردمندی و هم زو گهر[6]
سپه بود و هم گنج آباد بود * سگالش همه کار بیداد بود
کنون از[7] بزرگان هر کشوری * گزیده ز هرکشوری مهتری
بدین[8] ژنده پیلان فرستم بشاه * همان[9] تخت زرین و زرین کلاه
همان[9] خواسته بر[10] هیونان مست * فرستم سزاوار چیزی که هست
وز ایدر شوم تازیان[11] چون پلنگ[12] * درنگی نه والا بود مرد سنگ[13]
کسی کو گنهکار[14] و خونی بود * بکشور بمانی[15] زبونی بود[16]
زمین[17] را بخنجر بشوییم زکین[18] * بدانرا نمانم همی بر زمین[19]
بدو گفت گودرز کای نیک رای * تو تا جای ماند بمانی بجای[20]
بکام دلِ شاد بادی و راد * بدین رزم دادی چو بایست داد[21]
تهمتن فرستادهای را بجست * که با شاه گستاخ باشد نخست
فریبرز کاوس را برگزید * که با شاه نزدیکی اورا سزید[22]
چنین[23] گفت کای نیکپی[24] نامدار * هم از تخم[25] شاهی[26] و هم شهریار
هنرمند و[27] با دانش و بانژاد * تو شادان[28] و کاوس شاه[29] از تو شاد[30]

---

[1] I, IV, VI — زمین [2] Л — آشکارا [3] K — ز یزدان; VI — بیزدان پناه و ز یزدان [4] I, IV — б. оп. [5] K — زور و زو فرهی; VI — فرّ و ز او هنر [6] K — بهی; I, IV — б. оп.; VI — ازو سودمندی وزو خود گهر [7] K, I, IV — این [8] I, IV — برین [9] K, I — همین; VI — همه [10] K — با [11] Л, K — زمان [12] VI — تا زمان تا بگنگ [13] K, I, IV — جنگ [14] I — کند کار [15] K, VI — بماند [16] I, IV — доб.:

جهانرا بتیغ و بنیروی دست * گشادم سراسر بدین سان که هست
نمانم بد و بدگرانرا بدهر * بهرکس رسانم ازین تیغ زهر
بخون یکایک بشوییم دست * بدانرا نمانم که باشد نشست

IV — второй б. оп. [17] K, VI — جهان [18] K — نخست; VI — بشوییم پست [19] K — ماند درست; VI — که باشد نشست; I, IV — б. оп. [20] K — بدان گیتیت نیز نیکست جای [21] K, I, IV, VI — б. оп. [22] VI — б. оп. [23] K — بدو [24] K — نیکی; I, IV, VI — مهتر [25] VI — تخمهٔ [26] K — شاهان [27] K — و оп. [28] I, IV, VI — شادی [29] K, VI — واین گوهران; I, IV — واین دیگران [30] I, IV — доб.:

نباشد چو تو در جهان دیگری * دلاور جوانی هنر پروری

یکی رنج[1] برگیر و ز ایدر برو   ببر نامهٔ من بر شاه نو
ابا[2] خویشتن بستگانرا ببر   هیونان و این خواسته سربسر
همان افسر و یاره و گرز[3] وتاج   همان ژنده پیلان و هم[4] تخت عاج
فریبرز گفت ای هژبر ژیان   منم راه را تنگ بسته میان
دبیر جهاندیده‌را پیش خواند   سخن هرچ[5] بایست با او براند
بفرمود تا[6] نامهٔ خسروی[7]   ز عنبر[8] نوشتند[9] بر پهلوی[10]
سر نامه کرد آفرین خدای   کجا[11] هست و باشد همیشه بجای
برازندهٔ ماه و کیوان و هور   نگارندهٔ فرّ و دیهیم و زور
سپهر و زمان و زمین آفرید[12]   روان و خرد داد و دین آفرید[13]
وزو[14] آفرین باد بر شهریار   زمانه مبادا[15] ازو یادگار
رسیدم بفرمان میان دو کوه   سپاه دو[16] کشور شده همگروه
همانا که شمشیرزن صد هزار   ز دشمن فزون بود در کارزار
کشانی و شگنی و چینی[17] و هند   سپاهی ز چین تا بدریای سند
ز کشمیر تا دامن رود[18] شهد   سراپرده و پیل دیدیم و مهد[19]
نترسیدم[20] از دولت شهریار   گزین رزمگاه اندرآید نهار[21]

---

[1] VI — گنج [2] I — که با [3] I, IV — زیاره وافسر و طوق; VI — طوق [4] K — این; I, IV — آن [5] K, I, IV, VI — هرچه [6] K — بقرطاس بر; I, IV, VI — بفرمانش بر [7] I, IV — خسروان [8] VI — بعنبر [9] K — نوشته ابر; I, IV — نبشتند [10] I, IV — پرنیان; Л, VI — доб. заголовок — فتح نامه رستم بشاه کیخسرو و فرستادن خاقان; K — доб.: نامه رستم زال بشاه کیخسرو; I — доб.: نامه رستم بکیخسرو و رفتن چینن و پادشاهان دیگر وخواستها بردست فریبرز بفیروزی [11] IV — که جا [12] I, IV — آن اوست [13] I, IV — زیر فرمان اوست [14] I, IV, VI — ازو [15] I, IV, VI — مماناد [16] K, VI — سه [17] VI — چینی و شگنی [18] K, I, IV, VI — کوه [19] K — بوند و پیلان و مهد и доб. б.:

شده انجمن صد هزاران هزار * همه نامدار از در کارزار

[20] VI — بترسیدم [21] K, I, IV — دمار [K — بیغ ایشان] برآوردم از رزمگه‌شان; VI — اندر آمد بهار

چهل روز باهم همی[1] جنگ بود تو گفتی بریشان جهان تنگ بود
همه شهریاران کشور بدند نه برباد [و] با بخت لاغر بدند[2]
میان دو کوه از بر راغ و دشت ز خون و ز کشته[3] نشاید گذشت
همانا که فرسنگ باشد چهل پراگنده از خون زمین بود[4] گل
سرانجام ازین دولت دیریاز[5] سخن گویم این نامه گردد دراز
همه شهریاران که دارند بند[6] ز پیلان گرفتم بخم کمند[7]
سوی جنگ دارم کنون[8] رای و روی مگر پیش گرز من آید گروی[9]
زبانها پر از آفرین تو باد سر چرخ گردان زمین تو باد
چو نامه بمهر اندرآمد بداد[10] بمهتر[11] فریبرز خسرو[12] نژاد
ابا شاه و پیل و[13] هیونی هزار ازان رزمگه برنهادند بار[14]
فریبرز کاوس شادان برفت بنزدیك خسرو بسیچید و[15] تفت
همی رفت با او گو پیلتن بزرگان و گردان آن انجمن
بپدرود کردن گرفتش کنار ببارید آب از غم[16] شهریار

---

[1] K — یکسان همی; I, IV — پیوسته‌مان; VI — برهم همی [2] K, I, IV, VI — ابا تاج و با تخت و افسر بدند; VI — б. стоит после б. 840. [3] VI — ز خون کسان برنشاید [4] K — همچو; I, IV — پر ز; VI — زیر [5] Л, K, I — دیربار; IV, VI — باز [6] I, IV — بستم ببند [7] K — доб.:

فرستادم اینك بر شهریار * ابا هدیه و گوهر بی‌شمار

VI — доб.:

چو فرطوس و منشور و خاقان چین * که لرزی بدی زیر اسبش زمین
بشمشیر کاموس کردیم چاك * کزو بود لشکر بترس و بباك

[8] K — کنگ دارم همی [9] VI — بر وی; I, IV — доб.:

همانا که شمشیرزن سی هزار * ز دشمن فگندم گه کارزار

VI — доб.:

سر او کنم افسر نیزه من * بکین سیاوش سر انجمن

[10] VI — بیاد [11] K — یگرد; I, IV, VI — ببردش [12] K, I, IV — فرّخ [13] K — پیلان [14] K — доб.:

هر آن چیز کان از در شاه بود * فریبرزرا دست کوتاه بود
ببخشید دیگر همه بر سپاه * نجنبید یکی چند ازان رزمگاه

I, IV — б. переставлен со следующим б. [15] K — خرامید و; I, IV — و оп. [16] I, IV — مژه

وزانجایگه سوی لشکر کشید چو جعد دو زلف شب[1] آمد پدید
نشستند بآرامش و رود و[2] می[3] یکی دست[4] رود و دگر دست[5] نی[6]
برفتند هر کس[7] بآرام خویش گرفته ببر هر کسی[8] کام خویش
چو خورشید با رنگ[9] دیبای زرد[10] ستم کرد بر تودهٔ[11] لاژورد
همانگه ز دهلیز پرده‌سرای برآمد خروشیدن کرّ نای
تهمتن میان تاختن را ببست بران[12] بارهٔ تیزتگ برنشست[13]
بفرمود تا توشه برداشتند همی راه دشوار بگذاشتند
بیابان گرفتند و راه دراز بیامد چنان لشکری رزمساز[14]
چنین گفت با طوس و[15] گودرز و گیو که ای نامداران و گردان نیو[16]
من این بار چنگ[17] اندرآرم[18] بچنگ بداندیشگانرا شود[19] کار[20] تنگ
که دانست کین چاره‌گر[21] مرد سند سپاه آرد از چین و سقلاب و هند
من اورا چنان مست[22] و بیهش کنم تنش خاک گور[23] سیاوش کنم
که از هند و سقلاب و توران[24] و چین نخوانند[25] ازین پس برو آفرین
بزد کوس وز دشت برخاست گرد هوا پر ز گرد و زمین پر ز مرد[26]
ازان نامداران پرخاشجوی بابر اندرآمد یکی گفت و[27] گوی
دو منزل برفتند زان[28] جایگاه[29] که از کشته بد روی گیتی[30] سپاه

---

[1] I — چو زلف شب تیره [2] Л — و оп. [3] VI — (؟) بآرامش دست و می [4] IV — همه نامداران [5] IV — ببیک دست; VI — دگر مست [6] K — یکی مستِ; VI — ببیکدست [7] K, I, IV, VI — ازان پس [8] K — یکی [9] Л — доб. و [10] IV — بفرخنده پی; I — б. оп. [11] K, I, IV, VI — پردهٔ [12] VI — بدان [13] K — ببارهٔ کوه پیکر نشست; VI — تاریک دینار زرد [14] IV — б. оп. I — б. оп. [15] Л — و оп. [16] K — گردان نیو; VI — доб.:

چنین گفت رستم که ای مهتران * جهاندیده و کاردیده سران

[17] I, IV, VI — تنگ [18] IV, VI — آیم [19] IV — بود; VI — کنم [20] I, IV — جای [21] Л — چاره بر [22] K — پست [23] VI — گور خاک [24] K, I, IV — شگنان و سقلاب; VI — شگنان [25] I — بخوانند; VI — بخوانید [26] VI — доб.:

برفتند یکسر بکردار ابر * زمین گشت برسان کام هژبر

[27] Л — و оп.; K, I, IV, VI — همی گفت و [28] K, I, IV, VI — ازان [29] K — رزمگاه [30] IV — کشور

یکی بیشه دیدند و آمد فرود * سپه[1] شد ز[2] لشکر همه دشت[3] و رود[4]
همی بود با رامش و می بدست * یکی شاد و خرّم یکی[5] خفته مست[6]
فرستاده آمد ز هر کشوری[7] * ز هر نامداری و هر مهتری[8]
بسی[9] هدیه و ساز و چندی[10] نثار * ببردند[11] نزدیک آن نامدار[12]
چو بگذشت ازین داستان روز چند * ز گردش بیاسود[13] چرخ بلند[14]
کس آمد بر شاه ایران سپاه * که آمد فریبرز کاوس شاه
پذیره شدش[15] شاه کنداوران * ابا بوق و کوس و سپاهی[16] گران[17]
فریبرز نزدیک خسرو رسید * زمین را ببوسید کورا بدید[18]

1 IV — سپه   2 I, IV — گشت   3 K — مرز   4 K — доб.:

بدان بیشه بودند یکچند گاه * برآسود لشکر هم از رنج راه

I, IV — доб.:

هران چیز کان از در شاه بود * فریبرز ازان دست کوتاه بود
ببخشید دیگر همه بر سپاه * نجنبید یک تن ازان رزمگاه

VI — доб.:

فرود آمد آنجای بنشست شاد * بزرگان لشکرش کردند یاد
ببخشید یکسر همه بر سپاه * نجنبید یکتن از آنجایگاه

5 K — دگر   6 VI — می پرست   7 K, VI — مهتری   8 K, VI — کشوری   9 VI — یکی   10 K — ساو و چندی; IV, VI — چندین   11 VI — بیامد   12 K — بر رستم نامدار   13 K, I, IV — نیاسود

14 VI — доб.:

وزان سو فریبرز کاوس شاه * سوی شاه ایران بپیمود راه
هران چیز کان از در شاه بود * فریبرز را دست کوتاه بود

15 I, IV — شد آن   16 IV, VI — سپاه   17 K —

پذیره شدش با سپاه گران * همه نامداران و کنداوران

18 K — доб.:

بسی آفرین کرد بر شهریار * ستودش فراوان شه نامدار
سپهر بلند از تو خالی مباد * زمین و زمان از تو آباد باد
بدو داد آن نامه پس پهلوان * جهاندار برخواند آنرا روان
شگفتی فروماند از آن رزمگاه * کجا گفته بد پهلوان سپاه

VI — доб. варианты первых двух бб.

نگه کرد خسرو بران[1] بستگان   هیونان و پیلان و آن خستگان

عنانرا بپیچید و آمد براه[2]   ز سر برگرفت آن کیانی[3] کلاه

فرود آمد و پیش یزدان بخاک   بغلتید[4] و گفت ای جهاندار پاک

ستمکاره‌ای کردبر من ستم   مرا بی پدر کرد[5] با درد و غم

تو از درد و سختی[6] رهانیدیم   همی تاج‌را پرورانیدیم

زمین و زمان پیش من بنده شد   جهانی[7][9] ز[8] گنج من آگنده شد

سپاس از تو دارم نه از انجمن   یکی جان رستم تو مستان ز من

بزد اسپ[10] و زانجایگه بازگشت   بران[11] پیل وان[12] بستگان برگذشت[13]

بسی آفرین کرد[14] بر پهلوان   که او باد[15] شادان و روشن روان[16]

بایوان شد و نامه پاسخ نوشت[17]   بباغ بزرگی درختی بکشت

نخست آفرین کرد بر کردگار   کزو بود روشن دل و بختیار[18]

خداوند ناهید[19] و گردان سپهر   کزویست پرخاش و آرام و مهر[20]

سپهری برین[21] گونه بر پای کرد   شب و روزرا گیتی[22] آرای کرد

یکی‌را چنین تیره بخت آفرید   یکی‌را سزاوار[23] تخت آفرید

غم و شادمانی ز یزدان شناس[24]   کزویست هر گونه بر ما سپاس[25]

---

[1] K, I, VI — بدان [2] VI — ز راه [3] IV — هیونی [4] IV, VI — بغلطید [5] I — доб. و [6] K — رنج و سختی; I, IV — غمها [7] I, IV — جهان پر [8] VI — به [9] K — بهر; VI — زان [10] K — پر از گرد; I, IV — براند اسپ [11] K — ابر; I, IV, VI — بدان [12] VI — پیلبان [13] K — б. переставлен со следующим б.; VI — доб.:

بفرمودشان تا بزندان برند * بدان خانهٔ مستمندان برند

ببردند و او شاد از آنجا براند * بره بر همی نام یزدان بخواند

[14] K — خواند [15] K — کزو بود [16] I, IV — که بی او مبادا زمین و زمان [17] I — نبشت [18] K, I, IV, VI — کزو دید نیک و بد روزگار [19] K — کیوان; I, IV, VI — فرمان [20] K — پیوند مهر; I, IV — کزویست مان جان و پیوند و مهر [21] VI — ازین [22] IV — روز بر گیتی [23] I, IV — سرافراز [24] I, IV, VI — پاک [25] I, IV — مردی و هم ترس و باک; VI — مردی و ناباک و باک и далее доб.:

وزان پس چنین گفت کای پهلوان * تو پاکیزه تن باش و روشن روان

رسید آنچ دادی[1] بدین بارگاه — اسیران و پیلان و[2] تخت و کلاه[3]
هیونان بسیار و افگندنی — ز پوشیدنی هم ز گستردنی[4]
همه آلت[5] ناز[6] و سورست و بزم — بپیش تو زین[7] سان که آید برزم
مگر آنکسی کش[8] سر آید بپیش[9] — بدین گونه سیر آید[10] از جان خویش
وزان رنج بردن ز توران[11] سپاه — شب و روز بودن بآوردگاه
ز کارت خبر بد مرا روز و شب[12] — گشاده نکردم به بیگانه لب
شب و روز بر[13] پیش یزدان پاک[14] — نوان بودم و دل شده چاک چاک[15]
کسی‌را که رستم بود پهلوان — سزد گر بماند همیشه جوان
پرستنده چون تو ندارد[16] سپهر — ز تو بخت[17] هرگز مبرّاد مهر[18]
نویسنده پردخته[19] شد ز آفرین — نهاد از بر نامه خسرو نگین
بفرمود تا خلعت آراستند — ستام و کمرها بپیراستند[20]
صد از جعدمویان زرین کمر[21] — صد[22] اسپ گرانمایه با زین زر
صد[23] اشتر همه بار دیبای چین — صد اشتر[24] ز افگندنی هم چنین[25]
ز یاقوت رخشان دو انگشتری — ز خوشاب و در افسری بر سری[26]
ز پوشیدن[27] شاه دستی بزر — همان یاره و طوق و زرین کمر
سزانرا همه هدیه‌ها ساختند — یکی گنج زین[28] سان[29] بپرداختند
فریبرز با تاج و گرز[30] و درفش — یکی تخت[31] زرین و زرینه کفش

---

1 K— آنک گفتی; I, IV, VI — گفتی 2 VI — امیران و پیران 3 K, I, IV, VI — доб.:
ز دیبای چینی و از تخت عاج * ز اسپان تازی و از طوق و تاج
4 I, IV, VI — آگندنی 5 I, IV — доб. و 6 I, IV, VI — ساز 7 VI — ز پیشش ازین 8 VI — کو 9 K, I, IV, VI — ز پیش 10 VI — آمد 11 K— ز چندان; I, IV, VI — بتوران 12 K— ز غمی بوده‌ام روز و شب; VI — چه بودم بروز و بشب 13 I, IV, VI — در 14 K— بپای 15 K— بودم از پهلو نیک رای 16 K, VI — نداند 17 VI — ز بخت تو 18 VI — доб. б.:
درود جهان آفرین بیکران * ز ما باد بر گیو و بر پهلوان
19 K— پردخت 20 I — بیاراستند 21 K— بسته‌کمر 22 K, VI — ده 23 K— ده 24 IV, VI — استر 25 I — б. оп. 26 K— ز خوشاب دو افسر برتری; I — ز خوشاب یک افسر خسروی; IV — وز خسروی افسری; VI — و زر افسر بر سری 27 I, IV, VI — پوشیدنی 28 I, VI — ازین 29 IV — ازیشان 30 K— تیغ; I — فریبرز را گرز و تیغ; IV — با گرز و تیغ; VI — فریبرز را گرز 31 I, IV, VI — تاج و تخت

فرستاد و فرمود تا باز گشت   از ایران[1] بسوی سپهبد گذشت
چنین گفت کز جنگ افراسیاب   نه آرام باید[2] نه خورد و نه خواب
مگر کان سر شهریار گزند[3]   بخمّ کمند تو آید ببند[4]
فریبرز برگشت زان بارگاه[5]   بکام دل شاه ایران سپاه
پس آگاهی آمد بافراسیاب   که آتش برآمد ز دریای آب
ز کاموس و منشور و خاقان چین   شکستی نو آمد بتوران[6] زمین
از ایران یکی لشکر آمد[7] بجنگ   که شد چرخ گردنده‌را راه تنگ
چهل روز یکسان همی‌جنگ بود   شب و روز گیتی بیک رنگ بود
زگرد سواران نبود[8] آفتاب   چو بیدار بخت اندرآمد بخواب
سرانجام زان لشکر بیشمار[9]   سواری نماند از در کارزار
بزرگان و آن نامور مهتران   ببستند یکسر ببند گران
بخواری فگندند بر پشت پیل   سپه بود گرد آمده بر دو میل[10]
زکشته چنان بد که در[11] زرمگاه   کسی‌را نبد جای رفتن براه[12]
وزین[13] روی پیران براه[14] ختن   بشد با یکی نامدار[15] انجمن[16]
کشانی و شگنی[17] و وهری[18] نماند   که منشور شمشیر رستم نخواند[19]
وزین روی تنگ اندرآمد سپاه   بپیش اندرون رستم[20] کینه‌خواه

---

1 VI — وز آنجا   2 K — بیابم; VI — یابد   3 K, I, IV, VI — اندکی   4 K, I, IV, VI — یکی
5 K — ازان جایگاه; I, IV — از پیش شاه   6 K, I, IV — که آمد بتواران; VI — برآمد بتوران; T — تو امّید توران   7 K — نهنگی بیامد   8 VI — بشد   9 K — ازین لشکر نامدار; I, IV, VI — ازین لشکر بیشمار   10 K — بر چند میل; VI — доб.:

ببردند از ایدر بایران زمین * بزرگان هزاران و خاقان چین

11 VI — بر   12 K, I, IV — б. оп.; VI — سپاه   13 I, IV — وزان   14 VI — ز راه   15 IV — نامور
16 K — доб. б.:

بیامد بنزدیک افراسیاب * سخنها برو خواند یک یک جواب

17 K, I, VI — چینی   18 K — بری; I — هندی; IV — چینی   19 K — ز خرگاه و مرز و ز شهری نماند; I — بخواند; K, I, IV, VI — доб.:

پر از خون همه مرز بیش از دو میل * تهی شد زمین از بزرگان و پیل

20 K, I, IV — تهمتن بپیش اندرون

گر آیند زی ما برزم[1] آن گروه   شود کوه هامون و هامون چو کوه[2]
چو افراسیاب این سخنها شنود   دلش گشت پر درد و سر پر ز دود
همه موبدان و ردانرا بخواند   ز کار گذشته فراوان[3] براند
کز ایران یکی لشکری[4] جنگجوی   بدان[5] نامداران نهادست[6] روی
شکسته شدست[7] آن سپاه گران   چنان ساز[8] و آن لشکر[9] بی‌کران
ز اندوه[10] کاموس و خاقان چین   ببستند گفتی مرا بر[11] زمین
سپاهی چنان بسته و خسته[12] شد   دو بهره ز گردنکشان بسته شد
بایران کشیدند بر پشت پیل   زمین پر ز خون بود تا[13] چند میل
چه سازیم و این‌را چه درمان کنیم   نشاید که این بر دل آسان کنیم
گر ایدونك[14] رستم بود پیش‌رو   نماند برین بوم و بر خار و[15] خو[16]
که من دستبرد ورا[17] دیده‌ام   ز کارآگهان نیز بشنیده‌ام[18]
که او با بزرگان ایران زمین   چه کردست از نیکوی روز کین[19]
چه کردست[20] با شاه مازندران   ز گرزش چه آمد[21] بران[22] مهتران[23]

---

[1] K, I, VI — بجنگ; IV — بجنگ زی‌مان [2] I, IV — تو هامون شمر کوه برگرد کوه; VI — تو هامون شمر کوه و هم کوه کوه [3] I, IV — سخنها [4] K — کزیشان یکی لشکری [5] K — بدو; I, IV — بدین [6] K, I, IV — نهادند [7] I, IV — شدند; VI — بشد [8] K — بدان ساز; IV — شاد [9] Л — لشکری [10] Л — ز نیروی [11] K — گویی مرا بر; I — در [12] K, I, VI — کشته و خسته; IV — خسته و کشته [13] K, I, IV — بر [14] VI — ایدونکه [15] VI — و оп.
[16] VI — доб.:

همانست رستم که من دیده‌ام * بسی از نبردش بپیچیده‌ام
یکی کودکی بود برسان نی * که من لشکر آورده بودم بری
بیامد چنانم ز زین برگرفت * که ماندند گردان درو در شگفت
کمربند بگسست و بند قبای * ز چنگش فتادم نگون زیر پای

[17] K — دستبردش بسی [18] VI — بسی از نبردش بپیچیده‌ام [19] K —

که او با بزرگان مازندران * چه کرد و چه آمد بران مهتران

[20] I, IV — همان نیز [21] I, IV — چه کرد و چه آمد [22] VI — بدان [23] K —

همان با بزرگان توران زمین * چه کردست از بد برین دشت کین

VI — доб.:

بدرید پهلوی دیو سپید * بکرگاه اولاد غندی دهید(؟)

گرانمایگان پاسخ آراستند / همه یکسر از جای برخاستند
که گر نامداران سقلاب و چین / بایران همی رزم جستند و کین[1]
نه از لشکر ما کسی کم شدست / نه این[2] کشور از خون[3] دمادم شدست[4]
ز رستم چرا بیم داری همی / چنین کام دشمن[5] بخاری[6] همی
ز مادر همه مرگرا زادهایم / میان تا ببستیم[7] نگشادهایم
اگر خاک مارا بپی بسپرند[8] / ازین[9] کردهٔ خویش کیفر برند[10]
بکین گر ببندیم زین پس[11] میان / نماند کسی زنده ز ایرانیان[12]
ز پرمایگان شاه پاسخ شنید / ز لشکر زبان آوری[13] برگزید
دلیران و گردنکشانرا بخواند / ز خواب و ز آرام[14] و خوردن بماند[15]
در گنج بگشاد و دینار داد / روانرا بخون دل آهار داد[16]
چنان شد ز گردان جنگی زمین / که گفتی سپهر اندر آمد[17] بکین[18]
چو این بند بدرا سرآمد کلید[19] / فریبرز نزدیک رستم رسید
بدل شاد با خلعت شهریار / بدو[20] اندرون تاج گوهر نگار[21]
ازان[22] شادمان شد گو پیلتن / بزرگان لشکر شدند انجمن[23]

---

1 K, I, IV, VI — доб.:

مهانرا بیاری همی خواندهٔ * همه گنج بر خیره بفشاندهٔ

2 Л — آن 3 Л — خود 4 K — پر از غم شدست 5 K — رستم; VI — نام دشمن 6 K — ببراری; I, IV — چه خاری; VI — نخاری 7 K — میانرا بجاوید 8 K, I, IV — بسپرد 9 I — هم از; VI — ازان 10 K, I, IV — برد 11 I, IV — یکسر 12 VI — تاجاودان 13 I, IV, VI — زبان آوران 14 I, IV — به خواب و بآرام 15 I, IV — نشاند; VI — نماند 16 Л — اندر نهاد 17 VI — آرد

18 VI — доб.:

کزانسان ندیدند گردنکشان * نه کس داد هرگز بجایی نشان
وزانروی گردان ایرانیان * بکین یک بیک تنگ بسته میان
فریبرز چون شد زنزدیک شاه * بیامد بر پهلوان سپاه

19 I, IV, VI — پدید 20 K — بدوی 21 K, I, IV, VI — باگوشوار 22 K, I, IV — او 23 K — доб.:

بزرگان بپرسید هر یک ز شاه * ز شاه و ز کشور ز تخت و کلاه
بدیشان چنین گفت خسرونژاد * که شاه جهان تن درست و تو شاد
همه نامداران ایران سپاه * شده شادمان از فراز شاه(؟) (метр нарушен)

گرفتند بر پهلوان آفرین   که آباد بادا برستم[1] زمین
بدو جان[2] شاه جهان شاد باد   بر و بوم ایرانش[3] آباد باد[4]
همه مر ترا[5] چاکر و بنده‌ایم   بفرمان و رایت[6] سر افگنده‌ایم[7]
وزانجایگه شاد[8] لشکر براند   بیامد بسغد و دو هفته بماند
بنخچیر گور[9] و بمی دست برد   ازین[10] گونه یک چند خورد و شمرد[11]
وزانجایگه لشکر اندرکشید   بیک منزلی بر یکی شهر دید
کجا نام آن شهر بیداد بود   دژی بود وز[12] مردم[13] آباد بود[14]
همه خوردنیشان ز مردم بدی   پری‌چهره‌ای هر زمان گم بدی[15]
بخوان چنان شهریار پلید   نبودی جز از[16] کودک نارسید
پرستندگانی که نیکو[17] بدی   بدیدار و بالا بی‌آهو[18] بدی
ازان[19] ساختندی بخوان بر خورش[20]   بدین گونه بد شاه‌را پرورش[21]
تهمتن بفرمود تا سه هزار   زره‌دار برگستوان‌ور سوار
بدان دژ فرستاد با گستهم   دو گرد خردمند[22] با او بهم
مرین مردرا[23] نام کافور بود   که اورا بران[24] شهر منشور بود[25]

[1] K — ز رستم   [2] K — چشم   [3] K — آن کشور; VI — ایران بس   [4] I — б. стоит после б. 958; K — доб. б.:

سران خلعت شاه برداشتند * همی نعره از ابر بگذاشتند

[5] K — که ما شاهرا   [6] K — ورایش   [7] I, IV — б. оп.; VI —

کجا چون تو خیزد ازو پهلوان * هنرمند و بینا و روشن‌روان

[8] K, I, IV, VI — تیز   [9] VI — کوه   [10] K, VI — ازان   [11] I — ستزد; IV — سپرد; IV — б. переставлен со следующим б.   [12] K — دید کز; I — واز   [13] VI — دژی بود آنجا و   [14] VI — обратный порядок мисра.   [15] VI — до б. 1057 оп., т. е. весь эпизод «Кафур-людоед».   [16] K — مگر; I, IV — بجز   [17] K — که با او; I — پرستندگان آنک نیکو; IV — پرستندگانش آنکه نیکو   [18] K, IV — بالای آهو   [19] K, I, IV — او   [20] I — پرورش; IV — بخورد خورش   [21] I — بودی مرایشان خورش   [22] K — هنرمند; I, IV — گرانمایه   [23] I — مه شهررا; IV — مر آن شهررا   [24] I, IV — وی‌را بدان   [25] IV — مشهور بود; K — этот б. оп. и вместо него приводит следующие бб.:

یکی بیژن گیو و دیگر هجیر * که در جنگ بودند با دار و گیر
در آن دژ درون بود دو مرد گرد * که سالار بودند با دار و برد
یکی گردرا نام کافور بود * که از راستی طبع او دور بود
چو بشنید کامد ز ایران سپاه * سپهبد یکی نامور کینه‌خواه

بپوشید کافور خفتان جنگ — همه شهر با او بسان پلنگ[1]
کمند افگن و زورمندان[2] بدند — برزم اندرون پیل دندان[3] بدند[4]
چو گستهم گیتی[5] بران گونه دید — جهان در کف دیو وارونه دید[6]
بفرمود تا تیر باران کنند — بریشان کمین سواران کنند
چنین گفت کافور با سرکشان — که سندان نگیرد ز پیکان[7] نشان
همه تیغ و گرز و کمند آورید — سر سرکشانرا ببند آورید[8]
زمانی بران سان برآویختند — که آتش ز دریا برانگیختند
فراوان ز[9] ایرانیان کشته شد — بسربر سپهر بلا گشته شد
ببیژن چنین گفت گستهم زود — که لختی عنانت[10] بباید بسود[11]
برستم بگویی[12] که چندین مایست — بجنبان[13] عنان با سواری دویست
بشد بیژن گیو برسان باد[14] — سخن بر تهمتن همه کرد یاد[15]
گران کرد رستم زمانی رکیب — ندانست لشکر فراز از[16] نشیب
بدانسان بیامد بدان[17] رزمگاه — که باد اندرآید ز کوه[18] سیاه
فراوان ز[19] ایرانیان کشته دید — بسی سرکش از جنگ برگشته دید[20]
بکافور گفت ای سگ بدگهر[21] — کنون رزم و رنج تو آمد بسر[22]

[1] I — نهنگ   [2] I, IV — مرد میدان   [3] K, I, IV — سنگ و سندان   [4] K — доб.:
برآویخت کافور با گستهم * دو گرد سرافراز پیچان بهم
یکی رزم کردند برسان شیر * که پیش گوزن اندر آید دلیر
ز گردان ایران بسی کشته شد * سر رزمجویان همه گشته شد
[5] K — لشکر   [6] K — بزد اسپ و لشکر برو برکشید   [7] K — زپیکان نه بیند   [8] I, IV —
بگرز گران دست را آورید * نه بر نیستی هست را آورید
и далее доб.:
بکوشید یکسر بدین دشت جنگ * چو درنده [غرنده — IV] شیر و چو شرزه پلنگ
دلیری و گردی بجای آورید * سرانشان همه زیر پای آورید
[9] I, IV — از   [10] K — عنایت   [11] I — ستود   [12] IV — نگویی   [13] IV — مجنبان   [14] I, IV — دود
[15] I, IV — همی بر سرود   [16] K, IV — و   [17] K — ازان سان برآمد بران ; I, IV — بران سان برآمد
[18] K — کوهی   [19] I, IV — از   [20] K — б. оп.   [21] K — بی هنر ; I, IV — گو بی هنر   [22] K, I, IV — بدان رزم‌را برتو آرم بسر

یکی حمله آورد کافور سخت — بران بارور[1] خسروانی درخت
بینداخت تیغی بکردار تیر[2] — که آید مگر بر یل شیرگیر
بپیش اندرآورد رستم سپر — فروماند کافور پرخاشخر
کمندی بینداخت برسوی طوس — بسی کرد رستم بروبر[3] فسوس
عمودی بزد برسرش پور زال — که برهم شکستش سر و ترگ و یال[4]
چنین تا در دژ یکی حمله برد — بزرگان نبودند پیدا ز خرد
در دژ ببستند وز باره تیز[5] — برآمد خروشیدن رستخیز[6]
بگفتند کای مرد با زور و هوش — برین گونه با ما بکینه مکوش[7]
پدر نام تو چون بزادی چه کرد — کمند افگنی گر[8] سپهر نبرد
دریغست رنج اندرین شارستان[9] — که داننده خواند ورا[10] کارستان[11]
چو تور[12] فریدون ز[13] ایران براند — ز هر گونه دانندگانرا بخواند
یکی باره افگند زین گونه پی — ز سنگ و ز خشت و ز چوب و ز نی[14]
برآورد ازینسان بافسون و رنج — بپالود[15] رنج و تهی کرد گنج
بسی رنج بردند مردان مرد — کزین بارهٔ دژ برآرند گرد
نبد کس بدین شارستان[16] پادشا — بدین[17] رنج بردن نیارد[18] بها
سلیحست و ایدر بسی[19] خوردنی — بزیر اندرون راه آوردنی
اگر سالیان رنج و رزم آوری — نباشد بدستت جز از داوری
نیاید برین باره بر منجنیق — از[20] افسون سلم و دم جاثلیق

---

[1] I, IV — شیر دل [2] K — قیر [3] Л — بسی کرد بیژن برو بر; K — برو کرد رستم فراوان [4] K — доб.:

ببینی فرود آمدش مغز سر * بیفتاد کافور پرخاشخر

[5] IV — و از باره تیر [6] K — دار و گیر; IV — فرو ریختند از پی دار وگیر; I — б. оп. [7] K, I, IV — پیلی پلنگینه پوش [8] K, I — یا; IV — با [9] IV — شارسان [10] K, I — خواندش; IV — خواندش ورا [11] K — پیکرستان; I — پیکارستان; IV — کارسان [12] K — سلم; IV — پور [13] I, IV — از [14] K — و ز چوب و ز خشت و ز نی; I, IV — و ز چوب و ز گچّ و ز نی [15] I — (!) بباد [16] K — داستان; I, IV — برین باره بر [17] I, IV — برین [18] I, IV — نداری [19] K — سلیح اندرویست و بس [20] I, IV — ز

چو بشنید رستم پراندیشه شد[1] * دلش از غم و درد چون بیشه شد[2]
یکی رزم کرد آن[3] نه برآرزوی[4] * سپاه اندر آورد بر چار سوی[5]
بیک روی گودرز و یک روی طوس * پس پشت او پیل[6] با بوق و کوس
بیک روی بر لشکر زابلی * زره‌دار با خنجر کابلی[7]
چو آن دید رستم[8] کمان برگرفت * همه دژ بدو ماند[9] اندر شگفت
هر آنکس که از باره سر برزدی * زمانه سرش‌را بهم در[10] زدی
ابا مغز پیکان همی راز گفت * ببد سازگاری همی‌گشت[11] جفت
بن[12] باره زان پس بکندن گرفت * ز دیوار مردم فگندن گرفت
ستونها نهادند زیر اندرش * بیالود نفط سیاه از برش
چو نیمی ز دیوار دژ کنده شد * بچوب اندر آتش پراگنده شد
فرودآمد آن بارهٔ تور[13] گرد * ز هر سو سپاه اندرآمد بگرد
بفرمود رستم که جنگ آورید * کمانها و تیر خدنگ آورید
گوان از پی گنج و فرزند خویش * همان از پی بوم و پیوند خویش
همه سر بدادند یکسر بباد * گرامی‌تر[14] آنکو ز مادر نزاد
دلیران پیاده شدند آن زمان * سپرهای چینی[15] و تیر و کمان
برفتند با نیزه‌داران بهم * بپیش اندرون بیژن و گستهم
دم آتش تیز و باران تیر * هزیمت بود زان سپس ناگزیر
چو از بارهٔ دژ بیرون[16] شدند * گریزان گریزان[17] بهامون شدند[18]
در دژ ببست آنزمان جنگجوی * بتاراج و کشتن نهادند روی

---

[1] K — سرش خیره شد [2] K — دل رزمجویان همه تیره شد; I, IV — دل رزمجویش چو یک بیشه شد; K — доб.:
بدر بر خود و لشکر زابلی * زره‌دار و با خنجر کابلی
[3] I, IV — بودش [4] K — آرزو [5] K — سو [6] K — گیو [7] K — б. оп. [8] K — جهاندیده رستم
[9] K, I, IV — مانده [10] K — همی سر; I, IV — همی در [11] K — بگشتند [12] K, I — پی [13] K — سلم [14] I — گرامی هر [15] I, IV — سپرها گرفتند [16] K — شهر بیرون; IV — دژ ببیرون
[17] Л — گریزان و گریزان; K — گریزان و گریان [18] I — бб. 1017 и 1018 оп.

چه مایه بکشتند و چندی اسیر   ببردند زان شهر برنا و پیر[1]

بسی سیم و زرّ[2] و گرانمایه چیز   ستور و غلام و پرستار نیز

تهمتن بیامد سر و تن بشست   بپیش جهانداور آمد[3] نخست

ز پیروز گشتن نیایش گرفت   جهان آفرین را ستایش گرفت[4]

بایرانیان گفت با[5] کردگار   بیامد نهانی هم از آشکار[6]

بپیروزی اندر نیایش[7] کنید   جهان آفرین را ستایش کنید[8]

بزرگان بپیش جهان آفرین   نیایش گرفتند سر بر زمین[9]

چو از پاک یزدان بپرداختند   بران نامدار آفرین ساختند

که هر کس که چون تو[10] نباشد بجنگ   نشستن به آید بنام و بننگ[11]

تن پیل داری و چنگال شیر[12]   زمانی نباشی ز پیکار سیر

تهمتن چنین گفت کین زور و فر   یکی خلعتی باشد از دادگر

شما سربسر بهره دارید زین   نه جای گله ست از جهان آفرین

بفرمود تا گیو با ده[13] هزار   سپردار و برگستوان ور سوار[14]

شود[15] تازیان تا بمرز ختن   نماند که ترکان شوند[16] انجمن

چو بنمود شب جعد زلف سیاه   از[17] اندیشه خمّیده شد[18] پشت ماه[19]

بشد گیو با آن سواران جنگ[20]   سه روز اندر آن[21] تاختن شد درنگ

بدانگه که خورشید بنمود تاج   برآمد نشست از بر تخت عاج

ز توران بیامد سرافراز گیو   گرفته بسی نامداران نیو

---

1 I, IV —

از ایشان بکشتند بهری بتیر * دگر بهر کردند گردان اسیر

2 K, I, IV— زر و سیم 3 I, IV— جهان آفرین شد 4 K, IV— بران نیکویها فزایش گرفت; I — б. оп. 5 K — کز 6 K — مران نیکویها ستایش گرفت — I; ببیاید نهان بهتر از آشکار 7 K — ستایش 8 K — نیایش; I, IV — б. оп. 9 K — همه بر نهادند سر بر زمین; I, IV — نبایدش بی نام و ننگ 10 K— که هرگز چنو کس 11 K— نهادند یکرویه رخ بر زمین; I, IV— تن پیل و این زهره و جنگ شیر 12 K, I, IV — بمردن به آید ز نام و ز ننگ 13 K — دو; IV — با گیو تا ده 14 K — و سوار; IV — وز سوار 15 K — رود 16 VI— شود 17 K — ز 18 K — در خم شده; I, IV — باریک شد 19 I, IV— خمّ ماه 20 K, I — سواران بجنگ 21 I, IV — اندرین

بسی خوب چهره بتان طراز — گرانمایه اسپان و هر گونه ساز
فرستاد یک نیمه[1] نزدیک[2] شاه — ببخشید دیگر همه بر سپاه
وزان[3] پس چو گودرز و چون طوس و گیو — چو گستهم و شیدوش و فرهاد نیو[4]
ابا بیژن گیو برخاستند — یکی آفرین[5] نو آراستند
چنین گفت گودرز کای سرفراز[6] — جهانرا بمهر تو آمد نیاز
نشاید که بی آفرین تو لب — گشاییم زین پس بروز و بشب
کسی کو بپیمود روی زمین — جهان دید و آرام و پرخاش و کین[7]
بیک[8] جای زین بیش لشکر ندید — نه از موبد سالخورده شنید
ز شاهان و پیلان وز[9] تخت عاج — ز مردان و اسپان و از گنج و تاج[10]
ستاره[11] بدان دشت[12] نظّاره بود — که این لشکر از جنگ بیچاره بود
بگشتیم گرد دژ[13] ایدر[14] بسی — ندیدیم جز کینه[15] درمان کسی
که خوشان[16] بدیم از دم اژدها — گمان تو[17] آورد مارا رها
توی پشت[18] ایران و تاج[19] سران — سزاوار[20] و[21] ما پیش تو کهتران
مکافات این کار یزدان کند — که چهر تو همواره خندان کند
بپاداش تو[22] نیستمان دسترس — زبانها[23] پر از آفرینست و بس
بزرگیت هر روز بافزون ترست — هنرمند رخش[24] تو صد لشکرست[25]
تهمتن بریشان گرفت آفرین — که آباد بادا بگردان زمین
مرا پشت ز[26] آزادگانست راست — دل روشنم بر زبانم گواست

---

1 K — بهره 2 I, IV — بهری بنزدیک 3 K — ازان 4 K — چو رهام و شیدوش و گستهم نیو; I, IV — رهام و شیدوش نیو 5 K — آفرینی 6 IV — گیو ای گو سرفراز 7 K — جهاندید و پرخاش و آرام و کین 8 K — بدین 9 K — و از; I — و از پیل و از; IV — وز پیل وز 10 K — و هر گونه تاج 11 IV — ستاده 12 K — جای 13 I, IV — دل 14 K, I — اندر 15 K — ندیدم بجزکنده; I, IV — جزکنده 16 K, I, IV — خروشان 17 K — گمان از تو 18 K, IV — تاج 19 K, IV — پشت 20 K, I, IV — سرافراز 21 Л — و оп. 22 K — این 23 K, I, IV — زبان مان 24 K — جنگ 25 I, IV — б. оп.; K — доб. бб.:

چو بشنید رستم دلش شاد گشت * روانش از اندیشه آزاد گشت
بدیشان چنین گفت کای مهتران * سرافراز و بیدار و کنداوران

26 K — به; I, IV — از

ازان پس چنین گفت کایدر سه روز * بباشیم شادان و گیتی فروز
چهارم سوی جنگ افراسیاب * برانیم[1] و[2] آتش برآریم ز[3] آب[4]
همه نامداران بگفتار اوی * ببزم و بخوردن نهادند روی[5]
پس آگاهی آمد بافراسیاب * که بوم و بر از دشمنان[6] شد خراب
دلش زان سخن پر ز تیمار شد[7] * همه پرنیان بر تنش خار[8] شد[7]
بدل گفت[9] پیگار او کار کیست * سپاهست بسیار و سالار کیست
گر آنست رستم که[10] من دیده‌ام * بسی از نبردش به پیچیده‌ام
به پیچید و زان[11] پس بآواز[12] گفت * که با او که داریم[13] در جنگ جفت[14]
یکی کودکی بود برسان نی * که من لشکر آورده[15] بودم بری
بیامد تن من ز زین برگرفت * فروماند زان لشکر[16] اندر شگفت[17]
چنین گفت لشکر بافراسیاب * که چندین سر از جنگ[18] رستم متاب
تو آنی که از خاک آوردگاه * همی جوش خون اندر آری[19] بماه
سلیحست بسیار و مردان جنگ[20] * دل از کار رستم[21] چه داری بتنگ[22]
ز جنگ سواری[23] تو غمگین مشو * نگه کن بدین نامداران نو
چنان دان که او[24] یکسر از آهنست * اگر چه دلیرست هم یک تنست
سخنهای کوتاه زو[25] شد دراز * تو با لشکری چارهٔ او[26] بساز

---

[1] IV — برآریم [2] I — و — оп. [3] K, I, IV, VI — از [4] VI — здесь кончается лакуна. [5] VI — доб.:

چو سر برزد از کوه سبز آفتاب * سپه راند رستم چو کشتی در آب

[6] K, IV, VI — که بوم و بر زادشم [7] VI — گشت [8] I — خوار [9] K, I, IV — همی گفت
[10] K, I, IV — گران رستمست آنکه [11] K, I, IV — ازان [12] K — بگفتار [13] K — نداریم
[14] K — доб. б.:

ز ترکان ندارد کسی پای اوی * که در جنگ ازو بر نه پیچید روی

[15] K, I, IV — لشکر افروز [16] K — دو لشکر بدو مانده; I — بدو مانده آن لشکر; IV — بدو ماندمان لشکر [17] VI — бб. 1063 и 1064 оп. [18] I, IV — رزم [19] Л — خویشتن را براری
[20] K — و مردان جنگی و گنج; I, IV — و مردان و گنج [21] K — از جنگ رستم; I, IV — جنگ جستن [22] K, I, IV, VI — برنج [23] Л, VI — سواران [24] I, IV — وی [25] Л — کوتاه او; I, IV, VI — کوتاه ازو [26] VI — جنگ اورا

سرش را ز زین[1] اندرآور بخاک   ازان[2] پس خود از شاه ایران[3] چه باک
نه کیخسرو آباد ماند نه گنج[4]   نداریم این رزم کردن برنج[5]
نگه کن بدین لشکر نامدار[6]   جوانان و[7] شایستهٔ کارزار[8]
ز بهر بر و بوم و پیوند[9] خویش   زن و کودک[10] خرد و[11] فرزند[12] خویش
همه سربسر تن بکشتن دهیم[13]   بهآید که[14] گیتی[15] بدشمن دهیم[16]
چو بشنید افراسیاب این سخن   فراموش کرد آن نبرد کهن
بفرمود تا لشکر آراستند   بکین نو از جای برخاستند[17]
ز بوم[18] نیاکان وز[19] شهر خویش[20]   یکی تازه[21] اندیشه بنهاد[22] پیش[23]
چنین داد پاسخ که من ساز جنگ   بپیش آورم چون شود کار تنگ[24]
نمانم که کیخسرو از تخت خویش[25]   شود شاد و پدرام از بخت[26] خویش
سر زابلی را[27] بروز نبرد   بچنگ دراز اندرآرم بگرد[28]
برو[29] سرکشان آفرین خواندند   سرافرازرا[30] سوی کین خواندند
که جاوید و شادان و پیروز[31] باش   بکام دلت گیتی افروز باش[32]

---

1 K, I, IV — سر او ز ابر; VI — سر اورا ز زین   2 VI — وزان   3 K, I, IV, VI — ز شاه و ز ایران   4 K, IV, VI — نه تخت; I — мисра оп.   5 K — نه ایوان بوم و نه شاخ درخت; I, IV, VI — نه ایران نه بوم و نه شاخ درخت   6 K — رزم‌دار   7 IV — و оп.   8 I — мисра оп.   9 K, I, IV — فرزند   10 IV — доб. و   11 Л — و оп.   12 K, I, IV — پیوند   13 I, IV — نهیم   14 K, I, IV — ازان به که   15 I, IV — کشور   16 VI — бб. 1075, 1076, 1079, 1080 оп.   17 VI — бб. 1077 и 1078 стоят после б. 1083.   18 K — بهر   19 K, I — و از   20 I, IV — فرزند خویش   21 VI — باره   22 K, IV — افگند   23 I — мисра оп.   24 I — б. оп.   25 I — мисра оп.   26 I — بر تخت; IV — بر بخت   27 VI — زاولی را   28 K, I, IV, VI — доб.:

نبیره ز اندیشه چون کم شود * بمرز نیا هدیه رستم شود
نبیره نمانم نه پرخاشجوی * بشمشیر بنشانم این گفت و گوی

29 VI — بدو   30 VI — سزاواررا   31 K, VI — که جاویدشان دان و بهروز   32 K, VI — همه سال با بخت پیروز باش и доб.:

بدل شادمان بادی و تن درست * بپیکار تو دست بدخواه سست
همه شادمان باشی و گشته سست (پست) * ز تو پور دستان خسرو پرست

I, IV — б. оп.

سپهبد بسی جنگها دیده بود   ز هر کار بهری پسندیده بود
یکی شیردل بود فرغار[1] نام   قفس دیده و جسته چندی[2] ز دام
ز بیگانگان جای[3] پردخته[4] کرد   بفرغار[5] گفت ای گرانمایه[6] مرد
هم اکنون برو سوی ایران سپاه   نگه کن بدین رستم رزمخواه[7]
سواران[8] نگه کن که چنداند[9] و چون   که دارد برین بوم و بر[10] رهنمون
وزان[11] نامداران پرخاشجوی   به بینی[12] که چنداند و بر چند روی[13]
ز گردان پهلومنش چند مرد[14]   که آورد سازند[15] روز نبرد[16]
چو فرغار برگشت و آمد[17] براه   بکاراگهی شد بایران سپاه
غمی شد دل مرد پرخاشجوی[18]   ببیگانگان ایچ[19] ننمود روی
فرستاد و فرزندرا پیش خواند   بسی راز بایسته[20] با او[21] براند
بشیده چنین گفت کای پرخرد   سپاه تو تیمار تو کی[22] خورد
چنین[23] دان که این[24] لشکر بیشمار   که آمد برین مرز چندین هزار[25]
سپهدارشان رستم شیر دل   که از خاک سازد بشمشیر گل
گو پیلتن رستم زابلیست   ببین تا مر اورا هم‌آورد کیست[26]

[1] I, IV — здесь и далее فرخار; VI — فرغازه [2] K — چندی و جسته [3] K — خانه
[4] K, I, IV, VI — پردخت [5] I, IV — بفرخار [6] K — خردمند [7] K — کینه‌خواه [8] K — سپاهش; I, IV, VI — سوارش [9] K, I, IV, VI — چندست [10] K, I, IV, VI — که دارد ازین بوم و بر
[11] K — دگر [12] VI — نگه کن [13] K — نگه کن که چندست و چیست آرزوی и доб.:

کمان‌دار و نیزه‌وران و سوار * ز نام آوران کیست اندر شمار

I, IV — б. оп.; VI — доб.:

سلیح آور و نیزه‌دار و سوار * ز هر مردی کیست یک یک شمار(так)

[14] K — بنزدیک او کیست مرد [15] K — دارند [16] K — доб.:

ز پیلان جنگی و شیران کین * بد و نیک پیکار ایران ببین

I, IV, VI — б. оп. [17] VI — بشنید آمد [18] K, I, IV — دیهیم جوی [19] K — ببیگانهٔ نیز; VI — نیز [20] I, IV — شایسته [21] K — وی [22] I — کی می [23] K, I, IV — چنان [24] I, IV — آن
[25] K — مرز و چندین سوار; I, IV — بدین رزم چندین سوار; VI — بدین حرف چندی سوار
[26] K, I, IV, VI — б. оп.

چو کاموس و منشور[1] و خاقان چین گهار و چو گرگوی[2] با آفرین
دگر کندر و شنگل آن[3] شاه هند سپاهی ز کشمیر تا پیش[4] سند
بنیروی این[5] رستم شیرگیر بکشتند و بردند[6] چندی[7] اسیر
چهل روز با لشکر آویز بود گهی رزم[8] و[9] گه بزم و[10] پرهیز بود
سرانجام رستم بخم کمند ز پیل اندرآورد و بنهاد بند[11]
سواران و گردان هر کشوری ز هر سو که بود از بزرگان سری[12]
بدین[13] کشور آمد کنون زین نشان همان تاج داران[14] گردنکشان
من ایدر نمانم[15] بسی گنج و تخت که گردان شدست اندرین کار سخت
کنون هرچ گنجست و تاج و کمر همان طوق زرین و زرین سپر
فرستم همه سوی الماس رود نه هنگام جامست و بزم و سرود[16]
هراسانم از رستم تیزچنگ تن آسان که باشد بکام نهنگ
بمردم نماند بروز نبرد نه پیچد ز بیم[17] و ننالد ز درد[18]
ز نیزه نترسد نه از تیغ تیز[19] برآرد ز دشمن همی رستخیز[20]
تو گفتی[21] که از روی وز[22] آهنست نه مردم نژادست کآهرمنست[23]
سلیحست چندان برو روز کین که سیر آید[24] از بار پشت[25] زمین
زره دارد و جوشن و خود و گبر[26] بغرد بکردار غرنده ابر

---

[1] K — کردوی; VI — کرکوی [2] K, VI — منشور; I, IV — فرطوس [3] K — و [4] K — مرز; I, IV, VI — رود [5] K — بپیروزئی; I, IV — بپیروزی آن [6] I, IV — بکشتست و بردست [7] K — چندان; VI — بهری ببودند [8] K — گرز [9] I — و оп. [10] K — رزم و; I, IV — گه روئی; VI — گهی تیر و گه رزم و [11] K, VI — آورد و کردش ببند; I, IV — آورد و کردشان ببند [12] K, I, IV, VI — доб.:

سلیح و هیونان و پیلان و تاج * بایران فرستاد با تخت عاج

[13] IV — برین; VI — بدان [14] K, I, IV, VI — همه نامداران و [15] K, IV — بمانم [16] K — کاخست و باد و درود; I — نازست و فر و سرود; IV — نازست و رود و سرود; VI — کامست و نای و سرود [17] I, IV — زخم [18] K — بپیچد ز رستم بنالد زدرد [19] K, VI — تیر و تیغ; I, IV — تیغ و تیر [20] K, VI — وگر گرز بارد بروبر ز میغ; I, IV — وگر گرز بارد برو چرخ پیر [21] K, I, IV, VI — گویی [22] K, I, IV — و از; VI — که از سنگ و از [23] K — اهریمنست; VI — و آهرمنست [24] VI — سیر آمد [25] I, IV — روی [26] K, I, IV — تبر; VI — خود بر (!)

نه برتابد آهنگ او ژنده پیل   نه کشتی سلیحش[1] بدریای نیل
یکی کوه زیرش بکردار باد   تو گویی که از باد[2] دارد نژاد
تگ آهوان دارد و هول[3] شیر   بناورد با شیر گردد[4] دلیر[5]
سخن گوید ار زو کنی خواستار   بدریا چو کشتی بود روز کار[6]
مرا با دلاور[7] بسی بود جنگ   یکی جوشنستش[8] ز چرم پلنگ
سلیحم نیامد برو[9] کارگر   بسی آزمودم بگرز و تبر[10]
کنون آزمون‌را یکی[11] کارزار   بسازیم تا چون بود روزگار[12]
گر ایدونک یزدان بود[13] یارمند   بگردد ببایست چرخ بلند
نه آن شهر ماند نه آن[14] شهریار   سرآید مگر بر من این کارزار[15]
اگر[16] دست رستم بود روز جنگ   نسازم[17] من ایدر فراوان درنگ
شوم تا بدان روی دریای چین   بدو مانم این مرز[18] توران زمین[19]
بدو شیده گفت ای خردمند شاه   انوشه بدی[20] تا بود تاج و گاه
ترا فرّ و برزست و مردانگی[21]   نژاد و دل و بخت و فرزانگی[22]

---

[1] IV — سلاحش [2] K — مگر ز ابر; I, IV, VI — ابر [3] K — زور [4] K, I, IV — بدریا و رود برگذار; I, IV — شود روزگار [5] VI — بدریا چو دیو و بخشکی چو شیر [6] K — روزگار و بخشکی [7] K — سواران; I, IV, VI — سوارش [8] Л, VI — جوشنش بد; K — که جوشن بر اسپش [9] I — نیاید بدو; IV — نیاید همی [10] I, IV — بتیر و تبر; I — перед б. доб. вариант б. 1116:

تگ آهوان دارد و هول شیر * نباشد ز پیکار و از جنگ سیر

VI — доб. бб.:

چو او حمله آرد بآوردگاه * کند کار یکسر تبه برسپاه
یکی رخش دارد بسان هیون * که دشمن بگردد ازو سرنگون

[11] K — آمدست او بدین [12] I, IV — доб.:

همانا که یزدان بمابر قفیز * تمامی نکردست ازین وعده نیز

K, VI — доб. вариант того же б. [13] VI — گر ایدونکه بود او برو [14] K, I, IV — نه ایران بود نه ایوان بود نیز و نی; VI — نیز و نه [15] I, IV, VI — روزگار; K — доб.:

همانا که یزدان بود دستگیر * ببخشد برین خسته برنا و پیر

[16] K, I, IV, VI — وگر [17] VI — بسازم [18] K — بوم [19] I, IV, VI — доб. б.:

بترسم من ای پور جان پدر * ازین بیوفا چرخ بیدادگر

[20] K — بوی; I, IV, VI — بزی [21] K, I — فرزانگی [22] K — بزرگی و مردانگی; I — مردانگی

نباید ترا پند آموزگار   نگه کن بدین گردش روزگار
چو پیران و هومان و فرشیدورد   چو کلباد و نستیهن شیرمرد
شکسته سلیح و گسسته[1] دلند   ز بیم و ز غم هر زمان بگسلند[2]
تو بر باد این جنگ کشتی مران   چو دانی که آمد سپاهی گران
ز شاهان گیتی گزیده[3] توی   جهانجوی و هم کاردیده[4] توی
بجان و سر شاه توران سپاه   بخورشید و ماه و بتخت[5] و کلاه
که از کار کاموس و خاقان چین   دلم گشت پر خون[6] و سر پر ز کین[7]
شب تیره بگشاد چشم دژم   ز غم پشت ماه اندرآمد بخم
جهان گشت برسان مشک سیاه   چو فرغار[8] برگشت ز[9] ایران سپاه[10]
بیامد بنزدیک افراسیاب   شب تیره هنگام آرام و خواب
چنین گفت کز بارگاه بلند   برفتم سوی رستم دیوبند
سراپردهٔ سبز دیدم بزرگ   سپاهی[11] بکردار درنده[12] گرگ
یکی اژدهافش درفشی بپای   نه آرام دارد تو گفتی[13] نه جای[14]
فروهشته برکوههٔ[15] زین لگام   بفتراک‌بر حلقهٔ خم[16] خام[17]
بخیمه درون ژنده پیلی[18] ژیان   میان تنگ بسته به[19] ببر بیان

---

[1] K, VI — گسسته سلیح و شکسته   [2] I, IV — تو گفتی ده از غم همی بگسلند   [3] K — جهاندیده و کارکرده; I, IV, VI — جهان دیده و کاردیده   [4] K — نبرده; I, IV, VI — خنیده
[5] K, VI — و شمشیر و تخت   [6] K, I, IV, VI — درد   [7] I, IV — доб.:
سوی گنگ باید کشیدن سپاه * نباید سوی رزم کردن نگاه
زچین و ز ماچین سپه خواستن * پس انگاه مر دشمنان کاستن
چو این گفته شد رفت تا جای خواب * دلی پر ز کین و سری پر شتاب
[8] I, IV — فرخار   [9] K, I, VI — از   [10] IV — و آمد براه; I, IV — доб.:
فرستاده فرخار ازان رزمگاه * برفت و بیامد بتوران سپاه
[11] K, I, IV — سواری   [12] K — غرّنده   [13] I — تو گویی; VI — داند تو گویی   [14] K — تو گویی
که دارد مگر باد پای; IV — زده خیمه بر پیش پرده سرای; K, VI — доб.:
زده خیمه بر پیش پرده سرای * فراوان درفش بزرگان بپای
[15] K, I, IV, VI — از کوههٔ   [16] K — حلقه کردست; I — بفتراک برحلقه بر خم; IV — بفتراک بر
حلقه اش خم   [17] K, I, IV, VI — б. стоит после б. 1142.   [18] K, I, IV — پیل   [19] Л — چو

یکی بور[1] ابرش به پیشش بپای   تو گفتی همی اندرآید ز جای[2]
سپهدار چون طوس و گودرز و گیو   فریبرز و شیدوش و گرگین[3] نیو
طلایه گرازست[4] با گستهم   که با بیژن گیو باشد بهم
غمی شد ز گفتار فرغار[5] شاه   کسی آمد بر[6] پهلوان سپاه
بیامد[7] سپهدار پیران[8] چو گرد   بزرگان و مردان روز نبرد
ز گفتار فرغار[9] چندی بگفت   که تا کیست با او[10] به پیکار جفت
بدو گفت پیران که ما را ز جنگ   چه چارست[11] جز[12] جستن نام و ننگ[13]
چو پاسخ چنین یافت افراسیاب   گرفت اندران کینه[14] جستن شتاب
بپیران بفرمود تا با سپاه   بیاید[15] بر رستم کینه‌خواه
ز پیش سپهبد ببیرون کشید[16]   همی رزم‌را سوی هامون کشید[17]
خروش آمد از دشت و آوای کوس   جهان شد ز گرد سپاه[18] آبنوس
سپه بود چندانک گیتی جهان   همی گردد از گرد[19] اسپان[20] نهان
تبیره زنان نعره برداشتند   همی پیل بر پیل بگذاشتند
از ایوان بدشت آمد افراسیاب   همی کرد بر جنگ[21] جستن[22] شتاب
بپیران بگفت آنچ بایست گفت   که راز بزرگان بباید[23] نهفت[24]

---

[1] K, VI — اسپ [2] K — یکی ژنده پیلست گویی بجای; I — زده خیمه در پیش پرده سرای; IV — نه آرام داند تو گویی نه جای; VI — تو گویی مگر دارد از باد پای [3] K — گرگین و فرهاد; I, IV — گرگین و شیدوش [4] K, I, IV — گرازه طلایه‌سبت [5] I, IV — فرخار [6] K — طلب کرد مر [7] I, IV — که آمد [8] IV — ایران [9] I, IV — فرخار [10] IV — وی [11] K — کارست [12] K, I, IV — وز [13] K, I, IV, VI — доб.:

ز بهر بر و بوم و فرزند خویش * بکوشیم وز بهر پیوند خویش

[14] K, I, IV — جنگ [15] I, IV — بیامد [16] K, I, IV, VI — سپهدار بیرون شدند [17] K, I, IV, VI — شدند [18] I, IV — سپه [19] K — سمّ [20] I, IV — یکسر [21] I, IV — کینه [22] K, VI — ایران [23] K, I, IV — ز دشت اندرآمد بسوی; VI — نشاید [24] K, I, IV, VI — доб.:

ز بیگانه خیمه بپرداختند * نویسنده‌را پیش بنشاختند
بشیده بگفتش که چندین مه‌ایست * برو در زمان با سواری دویست
دبیر جهاندیده‌را خواند و گفت * که راز بزرگان بباید نهفت

یکی نامه نزدیک پولادوند   بیارای وز رای بگشای بند[1]
بگویش که مارا چه آمد بسر[2]   ازین نامور گرد پرخاشخر[3]
اگر یارمندست چرخ بلند   بیاید بدین دشت[4] پولادوند
بسی لشکر از مرز[5] سقلاب و چین   نگونسار و حیران[6] شدند[7] اندرین[8]
سپاهست بربسان کوه روان[9]   سپهدارشان رستم پهلوان
سپهکش چو رستم سپهدار طوس[10]   برابر اندراورده آوای[11] کوس
چو رستم بدست تو گردد تباه   نیابد[12] سپهر[13] اندرین مرز راه
همه مرززا رنج زویست و[14] بس   تو باش اندرین کار[15] فریادرس
گر اورا بدست تو آید زمان   شود رام روی زمین[16] بی‌گمان[17]
من از پادشاهی آباد خویش   نه برگیرم از رنج[18] یک نیمه[19] بیش
دگر نیمه[20] دیهیم و گنج آن تست   که امروز پیکار و رنج آن تست

---

1 K — وز راز بگشای دلرا ز بند; I, IV — وبگشای بند; I, IV — доб.:

نخست آفرین کن بدادار پاک * کزویست نیرو و هم زو هلاک
خداوند کیوان و گردان سپهر * خداوند ناهید و رخشنده مهر
وزان آفرین کن بران نیز چند * سپهدار فرخنده پولادوند

2 K, VI — بروی; I, IV — بپیش 3 K — مرد پرخاشجوی; VI — وازین زابلی مرد پرخاشجوی; I, IV — ازان نامور مرد بسیار کیش и доб.:

وزین نامور پرهنر مهتران * ز طوس و ز گودرز و کنداوران
ز کار نبیره بگویش همه * خداوند مرزاست و شاه رمه
بپروردم اورا چو جان ارجمند * که از باد نامد برو بر گزند

4 K, VI — رزم; I, IV — مرز 5 K, VI — ترک و; I — یکی لشکر از مرز 6 K, IV — پیچان 7 I — شدست; VI — ناچیز گشت 8 K, VI — доб.:

بسی بوم و برها که ویران شدست * همان از دلیران ایران شدست
ز تیغش زمین شد چو دریای قیر * بسی کودک و زن ببردند اسیر
سر نامداران توران و چین * همه کشته و خسته گشتند از این

9 VI — سپاهیست مانند کوه گران 10 K, VI — سپهبد چو طوس; I, IV — چو گودرز جنگی و چون گیو طوس 11 I — آواز 12 IV — نیاید 13 K, VI — سپاه 14 K, I, IV, VI — همان رنج این مرز ازویست [IV, VI — همه] 15 IV — مرز 16 K — گیتی مرا 17 VI — شود نام و آواز او در جهان 18 VI — گنج 19 K, VI — بهره 20 Л — گفت; K — تخت

نهادند بر[1] نامه بر مهر شاه   چو برزد سر از برج خرچنگ ماه
کمر بست شیده ز[2] پیش پدر   فرستاده او بود و تیماربر[3]
بکردار آتش ز بیم گزند   بیامد بنزدیک پولادوند[4]
برو آفرین کرد و نامه بداد   همه کار رستم[5] برو کرد یاد
که رستم بیامد ز[6] ایران بجنگ   ابا او سپاهی بسان[7] پلنگ[8]
ببند اندرآورد کاموس را   چو خاقان و منشور و فرطوس[9] را[10]
اسیران بسیار و پیلان رمه   فرستاد یکسر بایران همه[11]
کنارنگ و جنگ‌آورانرا[12] بخواند   ز هرگونهٔ داستانها براند[13]
بدیشان بگفت انچ در نامه بود   جهانگیر برنا و خودکامه بود
بفرمود تا کوس بیرون برند   سراپردهٔ او به[14] هامون برند

---

[1] K — از   [2] IV — به   [3] I — б. переставлен со следующим б.   [4] K — доб.:

بدان کوه چین اندرون جای او * نبود اندران بوم همتای او

VI — доб. вариант этого б.; далее K, I, IV — доб.:

یکی پادشا بود پولادوند * رسیده سرش تا بچرخ بلند

и далее I, IV — доб.:

بدان کوه چین اندرون جای او * نبود اندران بوم همتای او
ابا لشکر گشن و مردان جنگ * سپاهش نهنگ و سپهبد پلنگ

[5] K — ز کردار رستم   [6] K — از; VI — ز ایران بیامد   [7] K. VI — بسان هژبر دمان چون
[8] K, VI — доб.:

برآورد این مرز با ارز دود * که هرگز مبادا بروبر درود

I, IV — бб. 1172, 1173, 1174 оп.   [9] K — کاموس   [10] K, VI — доб.:

ببازو کمند و بتن چرم شیر * ز پیکار هرگز نگشتست سیر
ز توران بایران برد خاک را * چه گوییم آن گرد ناپاک را
کنون کرد آهنگ افراسیاب * بجوی اندرآورد خون همچو آب
تبه گشت مارا همه کار ازوی * نمانده بتوران ازو رنگ و بوی

далее VI — еще доб.:

چو بشنید فولادوند این سخن * ازان نامبردار مرد کهن

[11] K, VI — б. оп.   [12] I, IV — با موبدانرا   [13] VI — б. оп.   [14] K, I, IV — سراپرده‌را سوی

سپاه انجمن شد بکردار[1] دیو — برآمد ز گردان لشکر غریو
درفش از پس و پیش[2] پولادوند — سپردار[3] با ترکش و باکمند
فرود آمد از کوه و بگذاشت آب[4] — بیامد بنزدیک افراسیاب
پذیره شدندش یکایک[5] سپاه — تبیره برآمد ز درگاه شاه[6]
ببر درگرفتش جهاندیده مرد — ز کار گذشته بسی یاد کرد
بگفت آنک[7] تیمار ترکان ز کیست — سرانجام[8] درمان این کار چیست[9]
خرامان بایوان خسرو شدند — برای و باندیشهٔ نو شدند
سخن راند هر گونه افراسیاب — ز کار درنگ و ز بهر[10] شتاب[11]
ز خون سیاوش که بردست اوی — چه آمد ز پرخاش وز[12] گفت وگوی
ز خاقان و منشور و کاموس گرد — گذشته سخنها همه برشمرد[13]
بگفت آنک این رنجم[14] از یک تنست — که اورا پلنگینه پیراهنست
نیامد[15] سلیحم بدو[16] کارگر — بران ببر و آن خود و چینی سپر[17]
بیابان سپردی و راه دراز — کنون چارهٔ کار اورا[18] بساز
پراندیشه شد جان پولادوند — که آن بندرا چون شود کار بند
چنین داد پاسخ بافراسیاب — که در جنگ چندین[19] نباید شتاب
گر آنست[20] رستم که مازندران — تبه کرد و بستد بگرز گران
بدرید پهلوی دیو سپید — جگرگاه پولاد غندی و بید[21]
مرا نیست پایاب با[22] جنگ اوی — نیارم ببد کردن آهنگ اوی
تن و جان من پیش رای تو باد — همیشه خرد رهنمای تو باد

---

1 I, IV — کرد گردان 2 K, I, IV — پس پشت 3 VI — سپهدار 4 IV — بگذشت از آب 5 VI — ز توران 6 K, VI — обратный порядок мисра. 7 K, I, IV — بگفتش; VI — بگفتا که 8 K, IV — доб. و 9 K — б. стоит после б. 1185. 10 K — کار 11 VI — бб. 1185 и 1186 оп. 12 K — و از 13 Л — б. стоит после б. 1183. 14 K — این که رنج من; VI — همی گفت رنج من 15 K, I, IV — نیاید 16 K, IV — همی; VI — برو 17 VI — بران نیزه و ان خود بینی سپر 18 IV — مارا 19 K, VI — جستن 20 I, IV — همانست 21 K — پولاد و غندی و بید; I, IV — ز خنجر بداد و بجانش نوید; VI — اولاد غندی و بید 22 K, I, IV, VI — در

من اورا براندیشه دارم[1] بجنگ — بگردش بگردم[2] بسان پلنگ
تو لشکر براغار[3] بر لشکرش — بانبوه تا[4] خیره گردد سرش
مگر چاره سازم و گر نی[5] بدست — بر و یال اورا نشاید[6] شکست
ازو شاد شد جان افراسیاب — می روشن آورد و چنگ و رباب
بدانگه که شد مست پولادوند — چنین[7] گفت با او ببانگ بلند
که من بر فریدون و ضحاک و جم — خور و خواب و آرام کردم دژم
برهمن بترسد ز[8] آواز من — وزین لشکر[9] گردن‌افراز من
من این زابلی‌را بشمشیر تیز — برآوردگه بر کنم ریز ریز[10]

* * *

چو بنمود خورشید تابان درفش — معصفر شد آن پرنیان[11] بنفش
تبیره برآمد ز درگاه شاه — بابر اندرآمد خروش سپاه
بپیش سپه بود پولادوند — بتن[12] زورمند و ببازو کمند
چو صف برکشیدند هر دو سپاه — هوا شد بنفش و زمین شد سیاه
تهمتن بپوشید ببر بیان — نشست از بر ژنده‌پیل ژیان
برآشفت و بر میمنه حمله برد — ز ترکان بیفگند بسیار گرد[13]
ازان پس غمی گشت[14] پولادوند — ز فتراک بگشاد پیچان کمند
برآویخت با طوس چون پیل مست — کمندی ببازوی گرزی[15] بدست

---

[1] I, IV — من اورا یکی حیله سازم; VI — و لیکن یکی چاره سازم [2] K, I — نگردم [3] K, I, VI — براغال [4] I, IV — ز انبوه ما [5] K, VI — سازیم ور نه; I, IV — وگرنه [6] VI — نیارم [7] VI — همی [8] K — بتر شد از; I — بترسید از; IV — بترسد از; VI — بترسد برهمن ز [9] Л — لشکری [10] I, IV — доб.:

چه رستم بپیشم چه یک مشت خاک * ز کیخسرو و گیو و طوسم چه باک

доб. заголовки: Л — رزم رستم زال با پولادوند; K — جنگ کردن افراسیاب با لشکر ایران; I — رزم رستم با افراسیاب و پولادوند; IV — گرفتار شدن طوس و گیو و رهّام و بیژن بدست پولادوند [11] Л — پرنیانی; IV — پَرِّ مانی (!) [12] K, I — تنی [13] K — доб.:

برآمیخت لشکر بیکجا بهم * مبارز بپیش اندرون بیش و کم

[14] I, IV — ازان پس چو آن دید [15] K — ببازو و گرزی; I, IV — عمودی; VI — کمانی

کمربند بگرفت و اورا ز زین | بر آورد و آسان بزد[1] بر زمین
به پیگار او گیو چون بنگرید | سر طوس نوذر نگونسار دید
برآنگیخت از جای شبدیز را | تن و جان بیاراست آویز را
براویخت با دیو چون شیرنر | زره‌دار با گرزهٔ گاوسر[2]
کمندی بینداخت پولادوند | سر گیو گرد[3] اندرآمد ببند
نگه کرد رهام و بیژن ز راه | بدان زور و بالا و آن[4] دستگاه[5]
برفتند تا دست پولادوند | ببندند هر دو بخم[6] کمند
بزد دست پولاد بسیارهوش | برانگیخت اسپ و برآمد خروش[7]
دو گرد از دلیران[8] پرمایه را | سرافراز و گرد و[9] گرانمایه را
بخاک اندرافگند و بسپرد[10] خوار | نظاره بران دشت چندان[11] سوار
بیامد بر اختر کاویان | بخنجر بدو نیم کردش میان[12]
خروشی برآمد ز ایران سپاه | نماند ایچ گرد اندر آوردگاه
فریبرز و گودرز و گردنکشان | گرفتند[13] از ان[14] دیو جنگی نشان[15]
بگفتند با رستم کینه‌خواه | که پولادوند اندرین رزمگاه
بزین بر یکی[16] نامداری نماند | ز گردان لشکر سواری نماند
که نفگند[17] بر خاک پولادوند | بگرز و بخنجر[18] بتیر و[19] کمند
همه رزمگه سربسر ماتمست | بدین[20] کار فریادرس رستمست

---

[1] K — برآورد آسان و زد [2] K — گرز مرد دلیر; VI — б. оп. [3] I, IV — شیرنر [4] K — وان برز و; I, IV — وان گرز وآن; VI — در ان زور و ان برز و آن [5] K, VI — доб.:
برو حمله بردند هر دو دلیر * برآویختند آن دو مردانه شیر
[6] K — ببند; VI — برفتند هر دو بخم [7] K — بجوش [8] K — دو گرد و دو پیروز [9] K, VI — سرافراز و شیر; I, IV — سرافراز مرد [10] I, IV — کشتند [11] K — چندین [12] I, IV — доб.:
درفش اندرآمد بخاک اندرون * ببودند ایرانیانش زبون
[13] K — گشتند; I, IV — چو دیدند [14] Л — زان [15] K — کشان; I, IV — آن جنگی بدنشان
[16] VI — بزین اندرون [17] IV — که بفگند; VI — بیفگند [18] K, VI — доб. و [19] IV — و оп.
[20] K, VI — برین

ازان[1] پس خروشیدن ناله[2] خاست　　ز قلب و[3] چپ لشکر و دست راست[4]
چو کم شد ز گودرز هر دو[5] پسر　　بنالید با[6] داور دادگر
که چندین[7] نبیره پسر داشتم　　همی سر ز خورشید بگذاشتم
برزم اندرون پیش من کشته شد　　چنین اختر و روز من[8] گشته شد
جوانان و من زنده[9] با پیر سر　　مرا شرم باد از کلاه و کمر[10]
کمر بر گشاد و کله بر گرفت　　خروشیدن و ناله اندر گرفت[11]
چو بشنید رستم دژم گشت سخت　　بلرزید برسان برگ[12] درخت
بیامد بنزدیک پولادوند　　ورا دید برسان کوه بلند[13]
سپه را همه بیشتر خسته دید　　وزان روی پرخاش[14] پیوسته دید
بدل گفت کین روز ما تیره گشت　　سر نامداران ما[15] خیره گشت
همانا که برگشت پرگار[16] ما　　غنوده شد آن بخت بیدار ما[17]
بیفشارد[18] ران رخش را تیز کرد　　برآشفت[19] و آهنگ آویز کرد
بدو گفت کای دیو ناسازگار　　ببینی کنون گردش روزگار[20]
چو آواز رستم بگردان رسید　　تهمتن[21] یلانرا پیاده بدید
دژم گشته زو چار گرد دلیر　　چو گوران و دشمن بکردار شیر[22]

---

1 I, IV, VI — وزان　2 K, VI — و نعره　3 Л — و оп.　4 I, IV — доб.:
گمانی چنان برد گودرز پیر * ز رهّام وز بیژن شیر گیر
5 K — سه　6 I, IV, VI — بر　7 K — چندان　8 I, IV — اختر روز　9 K — مانده; I, IV — جوانان من گشته　10 K, VI — доб.:
دریغا ازان نوجوانان من * چنین تیره شد بخت خندان من
11 K, VI — б. оп.　12 I, IV — شاخ　13 K — کوهی بلند; K, I, IV, VI — доб.:
غمی گشت ازان چار گرد دلیر * چو گوران و دشمن بکردار شیر
14 K, VI — پیکار; I — وزانسوی پرخاش　15 K, VI — همه　16 Л — بدکار; VI — پیکار　17 I, IV — доб.:
یکی آنکه امروز من کاهلم [IV — کاملم] * سر از خواب دوشینه می بگسلم
دگر آنکه این دیو ناسازگار * بتن سهمناکست و خیره سوار
18 I, IV, VI — بیفشرد　19 K — و оп.　20 I — کارزار　21 I, IV — سپهبد　22 K, I, IV, VI — б. оп.

چنین گفت با[1] کردگار جهان   که ای[2] برتر از آشکار و نهان[3]
مرا چشم اگر تیره[4] گشتی بجنگ   بهستی ز دیدار این روز تنگ[5]
کزین سان برآمد ز ایران[6] غریو   ز پیران و هومان وز نرّه دیو[7]
پیاده شده[8] گیو و رهام و[9] طوس   چو بیژن که بر شیر کردی فسوس
تبه گشته[10] اسپ بزرگان بتیر   بدین سان[11] برآویخته خیره[12] خیر[13]
بدو گفت پولادوند ای دلیر   جهاندیده و نامبردار و[14] شیر
که بگریزد از پیش تو ژنده پیل   ببینی کنون موج دریای نیل
نگه کن کنون آتش جنگ من   کمند و[15] دل و زور و[15] آهنگ من
کزین[16] پس نیابی ز شاهت نشان[17]   نه از نامداران و[18] گردنکشان
نبینی زمین زین سپس جز[19] بخواب   سپارم سپاهت بافراسیاب
چنین گفت رستم بپولادوند   که تا چند ازین بیم و[20] نیرنگ[21] و بند
ز جنگ‌آوران تیز[22] گویا مباد   چو باشد دهد بی‌گمان سر بباد[23]
چو بشنید پولادوند این سخن   بیاد آمدش گفته‌های کهن

---

[1] I, IV — همی گفت کای   [2] I, IV — تویی   [3] I, IV — доб.:

بمن باز ده زور لشکرشکن * بمن دیو لشکر شکن در شکن

[4] Л — خیره   [5] K, VI — ننگ   [6] K — گردان   [7] K — زین‌گرد دیو; I, IV — و این نرّه دیو; VI — وزین نرّه دیو   [8] VI — شد   [9] VI — و оп.   [10] K, VI — گشت   [11] K, I, IV, VI — پیاده   [12] K, I — خیر   [13] K, I, IV, VI — доб.:

برآویخت با دیو پولادوند * بیانداخت آن تابداده کمند
بدزدید یال آن نبرده سوار * بترسید و سیر آمد از کارزار

и далее I, IV — доб.:

چو نامد کمند تهمتن صواب * ز دزدیدن یال آن نیو تاب

[14] IV, VI — و оп.   [15] IV — و оп.   [16] K, I, IV — ازین   [17] I — شاهنشهان   [18] Л — و оп.   [19] K, VI — نبینی ازین پس بزرگی   [20] Л — و оп.   [21] Л — تهدید; K — که چندست ازین بیم و پیکار; I, IV — که چندست ز آیین و تهدید   [22] I — доб. و   [23] K, VI — доб.:

کجا شاه دژخیم افراسیاب، * بسی دید آرام ما و شتاب
ترا نیز پیش آمد این روزگار * که سیر آیی از بخشش و کارزار

I, IV — доб.:

تو گرچه دلیری و چه سرکشی * نه سامی نه گرشاسب گردنکشی

که هر کو به بیداد جوید نبرد   جگر خسته باز آید و روی زرد
گر از دشمنت بد رسد گر[1] ز دوست   بد و نیک‌را داد دادن[2] نکوست
همان رستم مست این که مازندران   شب تیره بستد بگرز گران
بدو گفت کای[3] مرد رزم[4] آزمای   چه باشیم برخیره چندین بپای
بگشتند وز[5] دشت برخاست گرد   دو[6] پیل ژیان و دو شیر[7] نبرد
برانگیخت آن باره پولادوند   بینداخت پس تاب داده کمند[8]
بدزدید یال آن نبرده سوار   چو زین گونه پیوسته شد کارزار
بزد تیغ و بند کمندش برید   بجای آمد آن بند بدرا کلید
به پیچید زان پس سوی دست راست[9]   بدانست کان روز[10] روز بلاست[11]
عمودی بزد بر سرش پیلتن   که بشنید آواز او[12] انجمن
چنان تیره[13] شد چشم پولادوند   که دستش عنانرا نبد کار بند
تهمتن بران[14] بد که مغز سرش   ببیند پر از رنگ تیره برش[15]
چو پولادوند از بر زین بماند   تهمتن جهان‌آفرین‌را بخواند[16]
که ای برتر از گردش روزگار   جهاندار و بینا و پروردگار
گرین گردش جنگ من داد نیست   روانم بدان گیتی آباد[17] نیست
روا دارم از دست پولادوند   روان مرا برگشاید ز بند
ور[18] افراسیابست بیدادگر   تو مستان ز من دست و زور[19] و هنر
که گر من شوم کشته بر دست اوی   بایران نماند یکی[20] جنگجوی
نه مرد کشاورز و[21] نه پیشه‌ور   نه خاک و نه کشور نه بوم ونه بر[22]

---

[1] IV — یا [2] K — ز یزدان چو دانی ترا آن [3] K — با [4] K, I, IV, VI — جنگ [5] K, I, IV, VI — واز [6] K — چو [7] K — با دو; VI — با دو مرد; IV — و دو مرد; I — واین دو مرد نبرد [8] K, I, IV, VI—этот и следующие два бб. оп. [9] K, VI— از آورد بردست راست; I, IV— چنین گفت کین روز شیر ازان درد بر دست راست [10] K, IV, VI — چنین گفت کامروز; I — خیره [11] K, I, IV, VI—б. переставлен со следующим б. [12] K— آن; I, IV — آوازش ان [13] K, VI— خیره [14] K, I, IV — بدان [15] K, VI — ز بینی بریزد همی برسرش; I, IV — بدو گوش بیرون شدش بر برش [16] K — برونام یزدان بخواند; VI — همی نام یزدان بخواند [17] K, VI — آزاد [18] K — گر [19] K — جان و زور; I, IV — زور دست; VI — فر و زور [20] K, VI — کسی [21] K — و оп. [22] I — б. оп.; K, VI — доб. приложение III; I, IV — доб. приложение IV.

بکشتی گرفتن نهادند روی   دو گرد سرافراز و دو جنگجوی[1]
بپیمان که از هر دو روی[2] سپاه   بیاری نیاید کسی کینه‌خواه
میان سپه نیم فرسنگ بود   ستاره نظاره بران[3] جنگ بود
چو[4] پولادوند و تهمتن بهم   برآویختند آن دو شیر دژم
همی دست سودند یک با دگر[5]   گرفته دو جنگی دوال کمر[6]
چو شیده بر و یال رستم بدید   یکی باد سرد از جگر برکشید
پدررا چنین گفت کین زورمند   که خوانی ورا[7] رستم دیوبند
بدین برز بالا و این[8] دست برد[9]   بخاک اندرآرد سر دیو گرد
نبینی ز گردان[10] ما جز گریز   مکن خیره با چرخ گردان[11] ستیز
چنین گفت با شیده افراسیاب   که شد مغز من زین سخن پرشتاب[12]
برو تا ببینی که پولادوند   بکشتی همی چون کند دست بند[13]
چنین گفت شیده که پیمان[14] شاه   نه این بود با او بپیش سپاه
چو پیمان‌شکن باشی و تیره[15] مغز   نیاید ز دست تو پیکار[16] نغز
تو این آب روشن مگردان سیاه   که عیب آورد برتوبر عیب‌خواه
بدشنام بگشاد خسرو زبان   برآشفت و شد با پسر بدگمان[17]
بدو گفت اگر[18] دیو پولادوند   ازین مرد بدخواه یابد گزند
نماند بدین[19] رزمگه زنده کس   ترا از هنرها زیانست و بس
عنان برگرایید و آمد[20] چو شیر   بآوردگاه دو مرد دلیر

---

[1] K, I, IV — دو کینه‌جوی; VI — دو شیر دلاور دو پرخاشجوی   [2] K, I, IV, VI — رویه   [3] I, VI — بدان   [4] K, I, IV, VI — که   [5] K, IV, VI — بر یکدگر; I — با یکدگر   [6] VI — доб. приложение V.   [7] Л, K — همی   [8] K, VI — هم اکنون بدان زور و آن; I, IV — هم اکنون بدین زور و این   [9] Л — دست وبرد   [10] K, VI — مردان   [11] K — جنگ مردان   [12] VI — در شتاب

[13] I, IV — доб.:

بترکی بیاموز و راهش نمای * مگر پیلتن‌را درآرد ز پای
بگویش که چون او بزیر آوری * بشمشیر کن زان سپس داوری

[14] VI — فرمان   [15] K, I, VI — تیر; IV — تیز   [16] K, VI — یک کار; I, IV — ز پیکار تو کار   [17] VI — ورا بدکنش خواند و تیره‌روان   [18] IV — این   [19] K, I, IV, VI — برین   [20] Л — شیده

نگه کرد پیکار دو پیل مست[1] درآورده بر یکدگر هر دو دست[2]
بپولاد گفت ای سرافراز شیر[3] بکشتی گر آری مر[4] اورا بزیر
بخنجر جگرگاه اورا بکاف[5] هنر باید از کار کردن[6] نه لاف
نگه کرد گیو اندر افراسیاب بدان خیره گفتار و چندان شتاب
برانگیخت اسپ و برآمد[7] دمان چو بشکست پیمان همی[8] بدگمان[9]
برستم چنین گفت کای[10] جنگجوی چه فرمان دهی کهترانرا بگوی
نگه‌کن که پیمان[11] افراسیاب چو جای[12] بلا دید و جای شتاب
بیامد همی دل بیافروزدش[13] بکشتی درون[14] خنجر آموزدش
بدو[15] گفت رستم که جنگی منم بکشتی گرفتن درنگی منم[16]
شمارا چرا بیم آید[17] همی چرا[18] دل بدو نیم آید[19] همی
اگر نیستتان[20] جنگ‌را زور و دست[21] دل من بخیره نباید[22] شکست
گر ایدونک این جادوی بی‌خرد[23] ز پیمان یزدان همی بگذرد
شمارا ز پیمان شکستن چه باک گر[24] او ریخت بر تارک خویش خاک[25]
من[26] اکنون سر دیو پولادوند بخاک اندرآرم ز چرخ بلند[27]

---

[1] K — (?) کمشت; I, IV — دو مرد شیر; VI — دو پیل و شیر [2] K — خروشان چو رعد بهاران بدشت; I, IV, VI — خروشان چو رعد آن دو گرد دلیر [3] K, VI — سوار دلیر [4] K, VI — تو [5] K, I, IV, VI — او بر شکاف [6] VI — شیر مردان [7] K, I, IV, VI — بیامد [8] IV — همان [9] VI — یکزمان [10] K — ای [11] K — که بپیمان; I, IV — بیکردار; VI — بپیمان [12] VI — چه روز [13] K, VI — برافروزدش; I, IV — تا دل افروزدش [14] K, I, IV, VI — همی [15] VI — چنین [16] Перед б. доб.: K —

چنین گفت رستم که بر روی خاک * نترسم... (?) ز یزدان پاک

I, IV —

چو بشنید گفتار او نرّه شیر * چنین داد پاسخ بگرد دلیر

[17] K — باید; I, IV — باشد [18] K, I, IV, VI — چنین [19] K — باشد; I, IV — باشد [20] K, I, IV — وگر نیست این [21] K, I — زوور دست; VI — اگر نیست آن مردی و زور دست [22] I, IV — چه باید [23] VI — چو افراسیاب ان رد بی‌خرد [24] IV — که; VI — چو [25] VI — обратный порядок мисра; K и VI — доб. приложение VI. [26] K, I, IV, VI — هم [27] I — ز ابر بلند; IV — بچرخ بلند; K, I, IV, VI — б. стоит после б. 1304.

وزان پس بیازید چون[1] شیر چنگ — گرفت آن بر و یال جنگی نهنگ[2]
بگردن برآورد و زد بر زمین — همی خواند[3] بر کردگار آفرین
خروشی برآمد ز[4] ایران سپاه — تبیره زنان برگرفتند راه
بابر اندرآمد دم کرّ نای — خروشیدن نای و صنج و درای[5]
که پولاوندست بیجان شده — بران خاک چون مار پیچان شده[6]
گمان برد رستم که پولادوند — ندارد بتن در[7] درست ایچ بند[8]
برخش دلیر اندرآورد پای — بماند آن تن اژدهارا بجای
چو پیش صف آمد یل شیرگیر — نگه کرد پولاد برسان تیر[9]
گریزان بشد پیش افراسیاب — دلش پر ز خون و رخش پر ز آب[10]
بخفت از بر خاک تیره دراز — زمانی بشد[11] هوش زان[12] رزمساز[13]
تهمتن چو پولادرا زنده دید — همه دشت لشکر پراگنده دید
دلش تنگ‌تر گشت و[14] لشکر براند — جهاندیده گودرزرا پیش خواند[15]

---

[1] VI — بر   [2] I, IV — доб.:
یکی زور بنمود و پولادوند * بسان چناری ز جا بربکند
[3] K — کرد   [4] K, I — از; IV — به   [5] K, VI — صنج و هندی درای; I, IV — صنج و زخم درای
[6] I, IV — б. оп.; K, VI — доб.:
ز تن دور ماندش روان و توان * بدو خیره شد پهلوان جهان
همی کرد رستم بهر سو نگاه * همیدون بتوران و ایران سپاه
[7] K, I, IV, VI — بر   [8] I, IV — بر دست و بر پای بند и доб.:
همی استخوان تنش بگسلید * رخ او شده راست چون شنبلید
[9] K — доб.:
ز خاک اندرآمد ابر پشت زین * تو گفتی همی درنوردد زمین
[10] K — سرش پر ز تاب; I, IV — پر ز تاب   [11] I, IV — شده   [12] K, I, IV — از آن   [13] K, VI — обратный порядок мисра; VI — سرفراز; I, IV — доб.:
همه خرد در تن شده استخوان * چنان خسته از بیم رستم روان
[14] K, VI — و оп.   [15] VI — доб.:
ز شست خدنگ افگنان خاست جوش * کمان گوشها گشت هم راز گوش
جهان پر ز زنبور شد تیزپر * خدنگین تن و آهنین نیشتر
همیگفت هر آنکس درین پهن دشت * ز بس پرّ و پیکان که برهم گذشت
مگر کرگس و دال بشتافتند * پر اندر پر یکدگر بافتند

بفرمود تا تیر باران کنند هوارا چو ابر بهاران کنند
ز یک دست بیژن ز یک دست گیو جهانجوی رهّام و گرگین نیو
تو گفتی که آتش برافروختند جهانرا بخنجر همی سوختند
بلشکر چنین گفت پولادوند که بی‌تخت و بی‌گنج و نام بلند[1]
چرا سر همی داد باید بباد چرا کرد باید همی رزم یاد
سپه را[2] بپیش اندرافگند و رفت ز رستم همی بند[3] جانش بکفت
چنین گفت پیران بافراسیاب که شد روی گیتی[4] چو دریای آب
نگفتم که با رستم شوم‌دست نشاید درین کشور[5] ایمن[6] نشست
ز خون جوانی که بد ناگریز[7] بخستی دل ما بپیکار تیز[8]
چه باشی که[9] با تو کس اندر[10] نماند بشد دیو پولاد و لشکر براند
همانا ز[11] ایرانیان صد هزار فزونست برگستوان‌ور[12] سوار
بپیش اندرون رستم شیرگیر زمین پر ز خون و[13] هوا پر ز تیر
ز دریا و دشت و ز هامون[14] و کوه سپاه اندرآمد همه همگروه
چو مردم نماند آزمودیم دیو چنین جنگ و پیکار و چندین غریو
سپه‌را چنین[15] صف کشیده بمان تو با[16] ویژگان سوی دریا[17] بران[18]
سپهبد چنان کرد کو راه دید همی[19] دست ازان رزم کوتاه دید
چو[20] رستم بیامد[21] مرا[22] پای نیست جز از[23] رفتن از پیش او[24] رای نیست
بباید شدن[25] تا بدان روی[26] چین گر ایدونک گنجد کسی در زمین[27]
درفشش بماندند[28] و او خود برفت سوی چین و ماچین خرامید[29] تفت

---

[1] I — که بر تخت و بر گنج نام بلند [2] VI — سپهبد [3] IV — بود [4] K, I, IV — کشور; I — بد زان ناگزیر [5] K, I, IV — برین بوم [6] VI — درین کشور ایمن نشاید [7] K, VI — ناگزیر; IV — زان گزیر [8] K, I, VI — بپیکان تیر [9] VI — چو [10] K, VI — ایدر [11] K — کز; VI — که; I — ز دریا و از دشت و هامون [12] IV, VI — وز [13] Л — خاک و; K, VI — دشمن [14] K — دشت و بیابان [15] K, VI — همه [16] I, IV — خودو [17] VI — توران [18] K, I, IV, VI — бб. 1335 и 1336 стоят после б. 1338. [19] K, VI — همه [20] Л — که [21] I — بیاید [22] K, I, IV, VI — ترا [23] K, I, IV, VI — بجز [24] K — رفتن ایدر ترا [25] K — ببایدت رفتن [26] K, IV, VI — بدریای [27] K, I, IV, VI — گنجی خود اندر زمین [28] K, VI — بجا ماند [29] Л — доб. و

سپاه اندرآمد بپیش سپاه　　زمین گشت برسان[1] ابر سیاه
تهمتن بآواز گفت آن زمان　　که نیزه مدارید و تیر و کمان
بکوشید وشمشیر و گرز آورید　　هنرها ز بالای برز[2] آورید
پلنگ آن زمان پیچد از کین خویش　　که نخچیر بیند ببالین خویش
سپه سربسر[3] نعره برداشتند　　همه[4] نیزه برکوه بگذاشتند
چنان شد در و دشت آوردگاه　　که از کشته جایی ندیدند راه
برفتند یک بهره[5] زنهار خواه　　گریزان برفتند بهری براه
شد از بی‌شبانی رمه[6] تال و مال　　همه دشت تن بود بی‌دست[7] و یال
چنین گفت رستم که کشتن بسست　　که زهر زمان[8] بهر دیگر کسست
زمانی همی بار زهر[9] آورد　　زمانی ز تریاک بهر آورد
همه جامهٔ رزم بیرون کنید　　همه خوبکاری بافزون کنید[10]
چه بندی دل اندر[11] سرای سپنج[12]　　که دانا نداند یکی‌را[13] ز پنج[14]
زمانی چو آهرمن آید بچنگ　　زمانی عروسی پر از بوی و رنگ[15]
بی‌آزاری و جام می[16] برگزین　　که گوید که نفرین به از آفرین
بخور آنچ داری و انده مخور　　که گیتی سپنج است و ما برگذر[17]
میازار کس‌را ز بهر درم　　مکن تا توانی بکس‌بر ستم
بجست[18] اندران دشت چیزی که بود　　ز زرّین وزگوهر[19] نابسود
سراسر فرستاد نزدیک[20] شاه　　غلامان و اسپان و تیغ و کلاه[21]
وزان[22] بهرهٔ خویشتن برگرفت　　همه افسر و مشک و عنبر گرفت
ببخشید دیگر همه بر سپاه　　ز چیزی که بود اندران رزمگاه

[1] VI — مانند [2] IV — هنرهای بالا بزیر [3] VI — یکسره [4] K, VI — همی [5] K — روی [6] K — رمه بی‌شبانی همه; VI — رمه بیشبان گشته و [7] VI — کتف [8] I, IV — ز ما هر زمان [9] K — زهربار (нет рифмы); I, IV — زمینی که هر بار زهر [10] I — мисра оп. [11] I, IV — بندید دل در [12] K — سپنجی سرای [13] IV — بهی [14] K — سرشرا ز پای; VI — که دارد گهی شاد و گاهی برنج; I — мисра оп. [15] K — بر آورده رنگ; VI — آب و رنگ [16] K, I, IV, VI — خامشی [17] K, I, IV, VI — бб. 1354 и 1355 оп. [18] Л, I, VI — نخست; K — ببخشید [19] K, VI — ز دینار وز گوهر; I, IV — ز سیم و زر و جامهٔ [20] K — فرستاد بهری بنزدیک [21] K — پیل و سپاه; IV — تیغ کلاه; VI — تاج و کلاه [22] K — وزو

نشان خواست از شاه توران سپاه ز هر سو بجستند بی‌راه و راه
نشانی نیامد ز افراسیاب[1] نه بر کوه و دریا نه بر خشک و آب[2]
شتر یافت چندان و چندان گله که از بارگی شد سپه بی‌گله[3]
ز توران سپه برنهادند[4] رخت سلیح گرانمایه و تاج[5] و تخت[6]
خروش آمد و نالهٔ گاودم[7] جرس برکشیدند و رویینه خم[8]
سوی شهر ایران نهادند روی سپاهی بران[9] گونه با رنگ و بوی[10]
چو آگاهی آمد ز رستم بشاه خروش آمد از شهر وز بارگاه[11]
از ایران تبیره برآمد بابر که آمد خداوند گوپال و ببر[12]
یکی شادمانی بد اندر جهان خنیده میان کهان و مهان[13]
دل شاه شد چون بهشت برین همی‌خواند[14] بر کردگار آفرین
بفرمود تا پیل بردند پیش بجنبید کیخسرو از جای خویش
جهانی بآیین[15] شد آراسته[16] می و رود و رامشگر و خواسته[17]

---

[1] K, VI — ندادند از افراسیاب; I, IV — ندادند بر خشک و آب [2] K, VI — کوه و هامون; I, IV — نه آگاهی آمد از افراسیاب; نه بر دشت و آب [3] K — доб.:

بسی گنج و درها پدید آورید * ز توران همه سوی ایران کشید
همه جشن‌گاه و هم ایوان اوی * بویرانی آن نهادند روی
همه شهر آباد اورا بسوخت * جهانی ز آتش همی بر فروخت

[4] Л — доб. و; K — برنهادند [5] K, I, IV — گنج [6] K, VI — доб.:

بسی گنجهارا بجست و نیافت * خود و لشکرش سوی ایران شتافت

[7] K, VI — کرّه نای [8] K, VI — هندی درای; I, IV — رویینه خم [9] VI — برین [10] K, VI — доб.:

وزانجا فرستاد گردی براه * که شد تازیان تا بنزدیک شاه
که آمد سپاه و سپهبد دمان * که باشد بدیدار شه شادمان

[11] K — وبازارگاه; I, VI — و از بارگاه; доб. заголовки: Л — باز گردیدن رستم از ترکستان; K — باز گشتن رستم بایران; I — باز گشتن رستم بایران بفتح و پذیره شدن شه کیخسرو باز گشتن رستم از توران; VI — باز آمدن رستم با ایرانیان بایران بفیروزی; IV — بفیروزی بفتح و فیروزی [12] IV — گبر [13] I, IV, VI — میان کهان و میان مهان [14] K — کرد [15] K, VI — بآذین [16] K, VI — بیاراستند [17] K, VI — رامشگران خواستند; I, IV — رامشگران خواسته

تبیره برآمد ز هر جای و نای[1] ‌‌ چو شاه جهان اندر آمد زجای[2]
همه روی[3] پیل از کران تا کران ‌‌ پر از مشک بود و می و زعفران[4]
ز[5] افسر سر پیلبان پرنگار ‌‌ ز گوش اندر آویخته گوشوار
بسی[6] زعفران و درم ریختند[7] ‌‌ زبر مشک و عنبر همی بیختند[8]
همه شهر آوای رامشگران ‌‌ نشسته ز هر سو کران تا کران[9]
چنان بد جهانرا ز شادی و داد ‌‌ که گیتی روانرا دوامست و شاد[10]
تهمتن چو تاج سرافراز دید ‌‌ جهانی[11] سراسر پرآواز دید
فرود آمد و برد پیشش نماز ‌‌ بپرسید خسرو ز راه دراز
گرفتش بآغوش‌در شاه تنگ ‌‌ چنین تا برآمد زمانی درنگ
همی[12] آفرین خواند شاه جهان ‌‌ بران نامور موبد و پهلوان[13]
بفرمود تا پیلتن برنشست ‌‌ گرفته همه راه دستش بدست
همی گفت چندین چرا ماندی[14] ‌‌ که بر ماهمی آتش[15] افشاندی[16]
چو طوس و فریبرز و گودرز و گیو ‌‌ چو رهام و گرگین و گردان نیو[17]
ز ره سوی ایوان شاه آمدند ‌‌ بدان نامور بارگاه آمدند[18]
نشست از بر تخت زر[19] شهریار ‌‌ بنزدیک او رستم نامدار

---

[1] Л — جای بوق [2] Л — زمین گشته پر پشتهای خلوق; I, IV — б. оп. [3] I, IV — پیال
[4] K, VI — پر از مشک و می بود و پر زعفران [5] K, VI — از [6] K — می و; I — به پی [7] VI — بزیر پی اندر درم ریختند и обратный порядок мисра. [8] I — برآمیختند [9] I, IV — б. оп. [10] K, VI —

نبد هیچ جا خالی از رود و می * همه شادمانی ز دیدار کی

I, IV — б. оп. [11] K, VI — جهانرا [12] VI — بسی [13] K, VI — بران نامور تاج‌بخش مهان; I, IV — б. оп. [14] K — ماندهٔ [15] K, I, IV, VI — که بر ما ز مهر آتش [16] K — افشاندهٔ; I, IV — доб.:

بشه گفت رستم که ما یک زمان * نبودیم بی تو بدل شادمان

[17] K, VI — شیدوش و گرگین نیو; I, IV — этот и следующие два бб. оп. [18] K, VI — перед этим б. доб.:

پس شاه ایران همی راندند * زبرشان همی گوهر افشاندند

[19] K — بر

فریبرز و گودرز و رهّام و گیو نشستند با نامداران نیو
سخن گفت[1] کیخسرو از رزمگاه ازان[2] رنج و پیگار توران سپاه[3]
بدو[4] گفت گودرز کای شهریار سخنها درازست زین[5] کارزار[6]
می و جام[7] و آرام باید نخست پس آنگاه ازین کار پرسی درست
نهادند خوان[8] و بخندید شاه که ناهار بودی همانا براه
بخوان بر می آورد و[9] رامشگران[10] بپرسش گرفت از کران تا کران
ز افراسیاب و ز پولادوند ز کشتیّ واز[11] تابداده کمند
بدو[12] گفت گودرز کای شهریار[13] ز مادر نزاید چو رستم سوار[14]
اگر دیو پیش آید[15] ار اژدها ز چنگ درازش[16] نیابد[17] رها[18]
هزار آفرین باد بر شهریار[19] بویژه[20] برین شیردل نامدار
بگفت آنچ کرد او بپولادوند ز کشتی و نیرنگ وز رنگ و بند[21]
ز افگندن دیو وز کشتنش همان جنگ و پیگار و کین جستنش
چو افتاد بر خاک زو رفت هوش برآمد ز گردان دیوان خروش
چو آمد بهوش آن سرافراز دیو برآمد بناگاه زو یک غریو
همانگه درآمد بداسپ و برفت همی بند جانش ز رستم بکفت
چنان شاد شد زان[22] سخن تاجور[23] که گفتی ز ایوان[24] برآورد سر[25]
چنین داد پاسخ که ای[26] پهلوان توی پیر و بیدار و[27] روشن روان[28]
کسی کش خرد باشد آموزگار نگه داردش[29] گردش روزگار

1 K, VI — بپرسید 2 K, I, IV — وزان 3 VI — سخنها همی کردشان خواستار 4 I, IV — چنین 5 K, I, IV — ازین 6 VI — ازین کار و بار 7 K — همه جام 8 IV — جام 9 IV — پس از خوان می آورد 10 VI — آورد وز لشکران 11 Л — وز 12 VI — دگر 13 VI — نامدار 14 K — мисра оп.; VI — چو رستم نزاید ز مادر سوار 15 I, IV — اگر دیو و شیر 16 VI — ز شمشیر تیزش 17 IV — نباشد 18 K — б. оп. 19 K — мисра оп. 20 I, IV — بخاصه 21 K, I, IV, VI — бб. 1397—1401 оп. 22 K — زین 23 K — شهریار 24 I, IV — زایران 25 K — چو گل گشت رویش بوقت بهار; VI — بکیوان برافراخت سر; VI — доб.:
نگنجید در خویشتن شهریار * چو گل گشت رویش بوقت بهار
26 Л — کای 27 K — شیر پندار; I, IV — قوی باش و بیدار و 28 VI — پیر دانای دولت جوان
29 K, I — دارد این; IV — داردش از

ازین پهلوان چشم بد دور باد | همه زندگانیش در سور باد
همی[1] بود یک هفته[2] با می بدست | ازو شادمان تاج و تخت و نشست[3]
سخنهای رستم بنای و برود | بگفتند بر پهلوانی سرود
تهمتن بیک[4] ماه نزدیک شاه | همی بود با جام در پیشگاه
ازان[5] پس چنین گفت با شهریار | که ای[6] پرهنر نامور تاجدار
جهاندار با دانش و نیک‌خوست | ولیکن مرا چهر زال آرزوست
در گنج بگشاد شاه جهان | ز پرمایه چیزی که بودش نهان
ز یاقوت وز[7] تاج و انگشتری | ز دینار وز[8] جامهٔ ششتری[9]
پرستار با افسر و گوشوار | همان جعدمویان سیمین‌عذار[10]
طبقهای زرین پر از مشک و عود | دو[11] نعلین زرین و زرین[12] عمود
برو بافته گوهر شاهوار[13] | چنان چون بود در خور شهریار[14]
بنزد تهمتن فرستاد شاه | دو منزل همی رفت با او براه
چو خسرو غمی شد ز راه دراز | فرودآمد و برد رستم نماز
ورا کرد پدرود و ز[15] ایران برفت | سوی زابلستان[16] خرامید[17] تفت
سراسر جهان گشت بر شاه راست | همی‌گشت[18] گیتی بران‌سان که خواست
سر آوردم این رزم کاموس نیز | درازست و کم نیست زو[19] یک پشیز
گر از داستان یک سخن کم بدی | روان مرا جای[20] ماتم بدی
دلم شادمان شد[21] ز پولادوند | که بفزود بر بند پولاد بند

---

[1] I, IV — چنین [2] VI — ماه [3] K — بخت و جای نشست; I — تخت نشست; IV — бб. 1406, 1407 и 1408 стоят после б. 1410. [4] K, VI — یکی [5] K, I, IV, VI — وزان [6] Л — کای [7] K, I, VI — و از [8] K, I, IV, VI — و از [9] I, IV — لولو بربری; VI — جامهٔ بربری [10] K, I, IV, VI — صد اسپ و صد اشتر بزین و ببار [11] Л — چو [12] K, I, VI — جفتی; IV — جفت [13] K, VI — بدان جامها گوهر شاهوار [14] K — شاهوار (нет рифмы). [15] I — پدرود از [16] I, VI — زاولستان [17] Л—доб. و [18] K, VI — همی راند [19] K, I, IV, VI — درازست و نفتاد [20] IV — جان [21] K — هم ازو

داستان اکوان دیو

تو بر کردگار روان و خرد ستایش گزین[1] تا چه اندر خورد[2]
ببین ای خردمند روشن روان که چون باید اورا ستودن توان
همه دانش ما[3] به بیچارگیست به بیچارگان بر بباید گریست
تو خستو[4] شو آنرا[5] که هست و یکیست روان و خردرا جزین راه نیست[6]
ایا فلسفه دان بسیارگوی بپویم[7] براهی که گویی مپوی[8]
ترا هرچ بر چشم سر[9] بگذرد نگنجد همی در دلت با خرد[10]
سخن هرچ بایستِ[11] توحید نیست بنا گفتن و گفتن او[12] یکیست
تو گر[13] سختهٔ شو سخن سخته[14] گوی نیاید به بن هر گز[15] این گفت و گوی[16]
بیک دم زدن رستی از جان و تن همی[17] بس بزرگ آیدت خویشتن
همی بگذرد بر تو ایام تو سرای جز این[18] باشد آرام تو

---

[1] I — نما [2] K — вместо этого б.:

کنون رزم اکوان ز من گوش دار * که چون بود با رستم نامدار
هزاران درود و هزاران سلام * ز ما بر محمد علیه السلام

[3] Л — من [4] VI — خوشتر [5] I, IV — همی دان تو اورا [6] K — б. оп. [7] K, I, IV — نپویم; VI — نپویی [8] K, I, IV — بپوی [9] K, I, IV, VI — بر [10] K, I, IV — б. 6 стоит после б. 7 текста; VI — б. 6 стоит после б. 8 текста. [11] Л — از باب; K — زمان هست; VI — گوییم [12] T — ایزد [13] VI — اگر [14] K, I, IV, VI — راه سنجیده [15] K — و گر نه بپرهیز از; I, IV, VI — نبایدت هر گز خود. [16] VI — б. стоит перед б. 7 текста. [17] VI — چرا [18] VI — سرای دگر

نخست از جهان آفرین یاد کن   پرستش برین یاد بنیاد کن
کزویست گردون گردان بپای   هم اویست بر نیک و بد رهنمای
جهان پر شگفتست چون بنگری   ندارد کسی آلت داوری
که جانت[1] شگفتست و تن هم[2] شگفت   نخست از خود[3] اندازه باید گرفت
دگر آنک این گرد[4] گردان سپهر   همی نو نمایدت[5] هر روز مهر[6]
نباشی بدین گفته همداستان   که دهقان همی گوید از باستان[7]
خردمند کین[8] داستان بشنود   بدانش گراید بدین نگرود
ولیکن چو معنیش یاد آوری   شود[9] رام و کوته کند[10] داوری
تو بشنو ز گفتار دهقان پیر   گر ایدونک باشد[11] سخن دلپذیر[12]
سخن‌گوی دهقان چنین کرد یاد   که یکروز کیخسرو از بامداد
بیاراست گلشن بسان بهار[13]   بزرگان نشستند با شهریار
چو گودرز و چون رستم[14] و گستهم   چو برزین[15] گرشاسپ از تخم جم
چو گیو و چو رهام کارآزمای   چو گرگین و[16] خرّاد فرخنده رای[17]
چو از روز یک[18] ساعت اندر گذشت   بیامد بدرگاه چوپان ز دشت[19]
که گوری پدید آمد اندر گله   چو شیری[20] که از بند گردد یله[21]
همان رنگ خورشید دارد درست   سپهرش بزرّآب[22] گویی بشست
یکی[23] بر کشیده خط از یال اوی   ز مشک سیه تا بدنبال اوی

---

1 K — روان پر   2 I — هم رو; IV — هم تن   3 VI — تو   4 K, I, IV, VI — و دیگر که   5 VI — نمایست بر سرت   6 I, IV, VI — چهر   7 Б — бб. 1—15 не переведены.   8 IV — کش   9 IV — شوم   10 I, IV — شود   11 K, I, IV, VI — اگر چه نباشد   12 I — на полях доб. 17 бб. другим почерком.   13 K, VI — چو باغ بهار   14 K, VI — زنگه; Б — رستم و طوس و جوذرز و جیو و غیرهم   15 I, IV, VI — доб. و   16 IV — و оп.   17 K — نیکی نمای; K — доб.:

چو پیروز و فرهاد و شنطوس و طوس * چو بیژن که بر شیر کردی فسوس

18 K — نه   19 I, IV — доб.:

بشد پیش خسرو زمین بوسه داد * چنین گفت با شاه فرّخ نژاد

IV — далее бб. 25 и 26 оп.   20 I, VI — دیوی; Б — أسد   21 K — доб.:

یکی نرّه شیرست گویی بدم * همی بگسلد یال اسپان ز هم

22 I, IV — براز آب   23 IV — همی

سمندی[1] بزرگست[2] گویی بجای ورا چار گرزست آن دست و پای[3]
یکی نرّه شیرست گویی دژم همی بفگند[4] یال اسپان ز هم[5]
بدانست خسرو که آن نیست گور که بر نگذرد گور ز[6] اسپی بزور[7]
برستم چنین گفت کین رنج نیز به پیگار بر خویشتن سنج نیز
برو خویشتن‌را نگه دار ازوی مگر باشد آهرمن[8] کینه‌جوی
چنین گفت رستم که با بخت تو نترسد پرستندهٔ تخت تو
نه دیو و نه شیر و نه نرّ اژدها[9] ز شمشیر تیزم نیابد[10] رها
برون شد بنخچیر چون نرّه شیر کمندی بدست اژدهایی بزیر
بدشتی کجا داشت چوپان گله وزانسو[11] گذر داشت گور[12] یله
سه روزش همی جست در[13] مرغزار همی کرد بر گرد اسپان شکار
چهارم بدیدش گرازان بدشت چو باد شمالی برو بر گذشت
درخشنده زرّین یکی باره بود بچرم اندرون زشت پتیاره بود
بر انگیخت رخش دلاور[14] ز جای چو تنگ اندر آمد دگر شد برای
چنین گفت کین‌را نباید فگند بباید گرفتن[15] بخمّ کمند
نشایدش[16] کردن بخنجر تباه بدین[17] سانش زنده برم[18] نزد شاه[19]
بینداخت رستم کیانی کمند همی[20] خواست کآرد سرش‌را[21] ببند
چو گور دلاور کمندش بدید شد از چشم او در زمان[22] ناپدید[23]

---

[1] IV, VI — سمند [2] K, I, IV, VI — بلندست [3] K — بگردی سرین و بنیروی پای; I, IV, VI — بگردی سرین و بدست و بپای [4] VI — بر کند [5] K, I, VI — б. 29 стоит после б. 25 текста. [6] K, IV, VI — از [7] K, VI — доб. эпизод — поездка Гургина в Забулистан за Рустамом (см. прил. VII; в обеих рук. по 21 бб. — соответствует бб. 32—58 Т); см. разночтения к б. 22 текста (только рук. K и VI, дающие интерполяцию, не упоминают Рустама). [8] I — اهرمنی; VI — این اهرمن [9] K, I, IV — ز دیو و ز شیر و ز نرّ اژدها [10] K — نیابد ز شمشیر تیزم [11] K, VI — کزانسو; I, IV — بدانجا. [12] K, VI — دیو; IV — شیر [13] I, IV — ازان [14] Л — اسب دلاور; I, IV — رستم تگاور; Б — فثوّر الرخش [15] K — گرفتش [16] K, I, IV, VI — نبایدش [17] I, IV — برین [18] VI — بود [19] K — برین سان برم من بنزدیک شاه [20] VI — چنان [21] I — کآردش سررا [22] K, I, IV, VI — ناگهان [23] IV — доб.:

چو باد از خم خام رستم بجست * بخایید رستم همه پشت دست

بدانست رستم که آن[1] نیست گور   ابا او کنون چاره باید[2] نه زور
جز اکوان دیو این[3] نشاید بدن   ببایستش[4] از باد تیغی زدن
بشمشیر باید کنون چاره کرد   دوانیدن خون بران چرم[5] زرد
ز دانا شنیدم که این جای اوست   که گفتند[6] بستاند از گور[7] پوست[8]
همانگه پدید آمد از دشت باز[9]   سپهبد بر انگیخت آن تندتاز[10]
کمان را بزه کرد و از باد اسپ   بینداخت تیری چو آذرگشسپ
همان کو کمان کیان[11] در کشید   دگر باره شد گور ازو[12] ناپدید
همی تاخت اسپ اندران پهن دشت   چو سه[13] روز و سه[13] شب برو[14] بر گذشت
بآبش گرفت آرزو هم بنان[15]   سر از خواب بر کوههٔ زین زنان
چو بگرفتش از آب روشن شتاب   به پیش آمدش چشمهٔ چون گلاب
فرود آمد و رخش را آب داد   هم از ماندگی چشم را خواب داد
کمندش ببازوی و ببر بیان   بپوشیده و[16] تنگ بسته میان[17]
ز زین کیانیش[18] بگشاد تنگ   به بالین نهاد آن جناغ[19] خدنگ[20]
چراگاه رخش[21] آمد و جای خواب   نمدزین بر افگند[22] بر[23] پیش آب
بدانجایگه خفت و[24] خوابش ربود[25]   که از رنج وز تاختن مانده بود[26]
چو اکوانش از دور خفته بدید   یکی باد شد تا بر او رسید[27]
زمین گرد ببرید و بر داشتش   ز هامون بگردون بر[28] افراشتش

---

[1] VI — او   [2] K — جوید   [3] VI — آن   [4] I, IV — ببایدش   [5] K, I — زرّ; IV — روی   [6] I, IV — شگفت آنکه; VI — بگفتند   [7] IV — (?) از آواز   [8] K, I, IV, VI — б. 48 стоит перед б. 47 текста; Б — перевод бб. 47 и 48 отсутствует.   [9] VI — آن بدنهاد   [10] K — تندیاز; VI — چون تندباد   [11] K — چون کمان کیی; I — کان کمان گوان; IV — کو کمان گوان; VI — چون کمان کیان   [12] K — زو گور شد   [13] VI — یکی (оба раза); Б — و بقی یرکض خلفه ثلاثة أیام   [14] K — بران   [15] K — شدش تشنه و آرزومند نان   [16] K, VI — تنش اندران   [17] I, IV — б. оп.; Б — перевод отсутствует.   [18] K, VI — از بر رخش   [19] Л, IV — جناح; K, VI — جنای   [20] I — پلنگ   [21] VI — اسپ   [22] K — بیفگند   [23] I, IV, VI — بیفگند در   [24] VI — بدانجا بخفت و چو   [25] VI — بیامد دگر باره اکوان چو دود   [26] K, I, IV — б. оп.   [27] Б — لما رآه نائما فی سلاحه لم یجسر علی الدنوّ منه   [28] VI — بابر اندر

غمی شد تهمتن[1] چو بیدار شد — سر پر خرد پر ز پیکار شد[2]
چو رستم بجنبید بر خویشتن — بدو[3] گفت اکوان که ای پیلتن[4]
یکی آرزو کن که تا از هوا — کجات آید[5] افگندن اکنون هوا[6]
سوی آبت اندازم ار سوی کوه — کجا خواهی افتاد دور از گروه[7]
چو رستم بگفتار او بنگرید — هوا[8] در کف دیو وارونه دید
چنین گفت با خویشتن پیلتن — که بُد نامبردار هر انجمن[9]
گر اندازدم گفت بر کوهسار — تن و استخوانم نیاید بکار
بدریا به آید که اندازدم — کفن سینهٔ ماهیان سازدم[10]
و گر گویم اورا[11] بدریا[12] فگن — بکوه افگند بدگهر اهرمن[13]

---

¹ K, I, VI — گشت رستم; IV — شد رستم (метр нарушен). ² K — بجنبید و سر پر ز تیمار شد; K — доб.:

چنین گفت رستم که دیو پلید * یکی دام چونین مرا گسترید
دریغا دل و زور و این یال من * همان زخم شمشیر و گوپال من
جهانی ازین کار گردد خراب * بر آید همه کام افراسیاب
نه گودرز ماند نه خسرو نه طوس * نه تخت و کلاه و نه پیل و نه کوس
بد آمد جهانرا ازین کار من * چنین تیره‌گون گشت بازار من
که خواهد ازین دیو وارونه کین * کس اورا نیابد همانا چنین

VI — доб.:

چنین گفت با خویشتن کای دریغ * که شد آفتابم کنون زیر میغ
نبایست خفتن چنین بی‌نوا * که تا پیش من نامدی این بلا

³ K, I, IV, VI — چنین ⁴ VI — доб.:

بر آرم یکی آرزو زان تو * پس آنگه بر آرم ز بن جان تو

⁵ K, IV, VI — کجا باید ⁶ K — اکنون فگندن ترا; IV, VI — ترا ⁷ VI —

بکوه افگنمت این زمان یا بآب * ببین تا کدامت به آید صواب

⁸ K, I, IV, VI — جهان ⁹ VI — که در کارم اکنون چو آمد شکن; Л — б. 67 стоит после б. 68 текста; K, I, IV — б. оп.; Л — доб.:

کزین بد رهایی بیابم بجان * مگر یار باشد خدای زمان

¹⁰ I, IV — бб. 69—71 оп. ¹¹ VI — و لکین چو گویم ¹² K — در آبم ¹³ K — ز کام نهنگان بسازم کفن; K — доб.:

همه واژگونه بود کار دیو | که فریادرس باد گیهان خدیو[1]
چنین داد پاسخ که دانای چین | یکی داستانی زدست اندرین
که در آب هر کو بر آیدش[2] هوش | به مینو روانش نه بیند[3] سروش
بزاری هم ایدر بماند[4] بجای | خرامش نیاید[5] بدیگر سرای[6]
بکوهم بینداز[7] تا ببر[8] و شیر | به بینند چنگال مرد دلیر
ز رستم چو بشنید اکوان دیو | بر آورد بر سوی دریا[9] غریو
بجایی بخواهم فگندنت گفت | که اندر دو گیتی بمانی[10] نهفت[11]
بدریای ژرف[12] اندر انداختش | ز کینه خور[13] ماهیان ساختش[14]
همان کز هوا سوی دریا رسید | سبک تیغ تیز[15] از میان بر کشید

کنون با من این دیو وارون ستیز * بکوه افگند تا شوم ریز ریز
یکی چاره باید کنون ساختن * که رایش بآب آید انداختن

[1] K — б. оп.; VI — доб.:

رهایی بود ز آب دریا مگر * جز این نیست تدبیر این بدگهر
نباید که این دیو وارون ستیز * بکوه افگند تا شوم ریز ریز
یکی چاره باید کنون ساختن * که رایش بآب آید انداختن

порядок бб. 67—71 восстановлен по Б: فأفكر رستم، و قال فى نفسه: إن طرحنى فى الجبال و المواضع الوعرة تطايرت أوصالى و تقطعت أعضائى. و الماء أسلم. لكن إن قلت له اقذفنى فى البحر يخالفنى و لا يرمينى إلا على الجبال و فى المخارم و الشعاب. و علم أنه يعمل بضد ما يختاره فى ذلك [2] Л — بر آورد [3] K, I, IV, VI — نبینند روانش [4] I, IV — بماند بزاری روانش [5] Л — نماید; I — نباشد [6] I — доб.:

بدریا نباید که اندازیَم * کفن سینهٔ ماهیان سازیَم

IV — доб.:

بدریا به آید که اندازدم * کفن سینهٔ ماهیان سازدم

[7] K, IV — بکوه اندر انداز; I, VI — بکوهم بر انداز [8] Л — پیل [9] K — بر سان دریا [10] K — نیابی; IV — بیابی; I — نباشی [11] I, IV —

چو گفت این سخن دیو وارونه خوی * زدست آنگهی رستم جنگجوی

VI —

هنوز از هنر نامجویی همی * وزین در سخن باز گویی همی

[12] IV — (?) جب [13] Л, I, IV — کفن سینهٔ (ср. б. 69 текста). [14] T — چنان چون شنیدش دگر ساختش [15] K — کین

نهنگان که[1] کردند آهنگ اوی بپودند سر گشته از چنگ اوی
بدست چپ و پای[2] کرد آشناه بدیگر ز دشمن همی جست راه
بکارش[3] نیامد زمانی درنگ چنین باشد آن کو بود مرد جنگ
اگر ماندی کس بمردی بپای[4] پی او زمانه نبردی ز جای[5]
و لیکن چنینست گردنده دهر گهی نوش یابند ازو[6] گاه زهر
ز دریا بمردی بیکسو کشید[7] بر آمد بهامون و خشکی بدید
ستایش گرفت آفریننده‌را رهانیده[8] از بد تن[9] بنده‌را
بر آسود و بگشاد بند[10] میان بر چشمه بنهاد ببر بیان
کمند و سلیحش چو بفگند نم زره‌را[11] بپوشید[12] شیر دژم
بدان چشمه آمد کجا خفته بود بران[13] دیو بدگوهر آشفته بود
نبد رخش رخشان بران[14] مرغزار جهانجوی شد تند با روزگار
بر آشفت و بر داشت زین و لگام بشد بر پی رخش تا گاه شام[15]
پیاده همی رفت جویان شکار به پیش اندر آمد یکی مرغزار
همه بیشه و[16] آبهای روان بهر جای درّاج و قمری نوان
گله‌دار اسپان افراسیاب به بیشه درون سر نهاده بخواب
دمان رخش بر مادیانان[17] چو دیو میان گله بر کشیده غریو
چو رستم بدیدش کیانی کمند بیفگند[18] و سرش اندر آمد به بند
بمالیدش از گرد و زین بر نهاد ز یزدان نیکی‌دهش کرد یاد
لگامش بسر بر[19] زد و بر نشست بران تیز شمشیر بنهاد دست

---

[1] K — چو دیدند; VI — چو کردند [2] K — (?) رای [3] K, IV, VI — ز کارش; Б — перевод бб. 82—84 отсутствует. [4] K, IV, VI — بجای (K, IV — без рифмы). [5] VI — برای [6] K, I, IV, VI — باراورد [7] VI — رسید [8] I — رهاننده [9] IV — رهانندهٔ او بدین [10] K, I, IV, VI — доб. از [11] K, VI — ازان پس [12] Л — (?) [بپوییید] ز دریا بپوید; Б — ثم لبس سلاحه و عاد إلى العین التی کان قد نام عندها [13] K, I, IV, VI — بدو [14] I — دران; بدان [15] K, I, IV — تا گاه بام; VI — تا کام و کام; K — доб.:

چنین است رسم سرای درشت * گهی پشت زین و گهی زین بپشت

[16] K — بدو اندرون [17] I, IV — بابادپایان [18] I, IV — بیینداخت; VI — درافگند [19] K, I, IV — در

گله هر کجا دید[1] یکسر[2] براند * بشمشیر بر نام یزدان بخواند
گله دار چون بانگ اسبان شنید * سرآسیمه از خواب سر بر کشید[3]
سواران که بودند با او بخواند * بر اسپ[4] سرافرازشان بر نشاند
گرفتند هر کس کمند و کمان * بدان تا که باشد[5] چنین بدگمان
که یارد بدین مرغزار آمدن * بنزدیک چندین سوار آمدن
پس اندر سواران برفتند[6] گرم * که برپشت رستم[7] بدرّند[8] چرم
چو رستم شتابندگانرا بدید * سبک تیغ تیز[9] از میان بر کشید
بغرّید چون شیر و بر گفت نام * که من رستمم پور دستان سام
بشمشیر ازیشان دو بهره بکشت * چو چوپان چنان دید بنمود پشت[10]

* * *

چو باد از شگفتی هم اندر شتاب * بدیدار اسپ آمد افراسیاب[11]
بجایی که هر سال چوپان گله * بران دشت و آن آب کردی یله
خود و دو هزار از یل نامدار * رسیدند[12] تازان بران[13] مرغزار[14]
ابا باده و رود و گردان بهم * بدان تا کند بر دل اندیشه کم[15]

---

1 K, I, IV, VI — آن کجا بود 2 K — دیگر 3 Л — شد آسیمه در خواب و سر در کشید; K — شد آسیمه از خواب و سر برکشید 4 K — باسپ 5 IV — باید (?) 6 VI — گرفتند 7 K, VI — که بر پشت شیران; I, IV — که از شیر جنگی 8 K, IV — بدرّید 9 I, IV — کین
10 K, I, IV — доб.:

گریزان و رستم پس اندر دمان * ببازو فگنده بزه بر کمان

VI — доб. тот же б. и после него доб.:

یکایک برفتند چون بیهشان * چو دیدند ازو دست برد نشان

11 K, I, IV — доб. б. 111 текста; VI — доб. б. 111 текста и после него доб.:

شتابان همی رفت با سرکشان * پی رخش دید آنجا نشان (?)
همیگفت هر کس که اینجا نی است * برایی کجا جویبار و نی است
بدیشان چنین گفت افراسیاب * نباید که بخت اندر آید بخواب
ازیشان شمارا نباید شدن * هم اینجای مارا بباید بدن

12 VI — ببودند 13 VI — دران 14 K, I, IV — б. оп. 15 K, I, IV, VI — б. оп., см. разночтение к б. 108.

چو نزدیک آن مرغزاران رسید   ز اسپان و چوپان نشانی ندید
یکایک خروشیدن آمد ز دشت   همه اسپ یک بر دگر[1] بر گذشت
ز خاک پی رخش بر سرکشان   پدید آمد از دور پیدا نشان[2]
چو چوپان بر شاه توران[3] رسید   بدو باز گفت آن شگفتی که دید[4]
که تنها گله برد رستم ز دشت   ز ما[5] کشت بسیار و اندر گذشت[6]
ز ترکان بر آمد یکی[7] گفت و گوی   که تنها بجنگ[8] آمد این کینه‌جوی[9]
بباید کشیدن[10] یکایک[11] سلیح   که این کار بر ما گذشت از مزیح
چنین زار گشتیم و خوار و زبون   که یک تن سوی ما گراید بخون[12]
همی بفگنند نام مردی ز ما   بتیغ او براند ز خون آسیا[13]
همی بگذراند بیک تن گله[14]   نشاید[15] چنین کار کردن یله
سپهدار با چار پیل و سپاه   پس[16] رستم اندر گرفتند راه[17]
چو گشتند نزدیک رستم کمان   ز بازو برون کرد و آمد دمان
بریشان ببارید چون ژاله میغ   چه تیر از کمان و چه پولاد تیغ
چو افگنده شد شست مرد[18] دلیر   بگرز[19] اندر آمد ز شمشیر[20] شیر
همی گرز بارید همچون تگرگ   همی چاک‌چاک آمد از خود و ترگ[21]
ازیشان چهل مرد دیگر[22] بکشت   غمی شد سپهدار[23] و بنمود پشت
ازو بستد آن چار پیل سپید   شدند آن سپاه از جهان نا امید

---

[1] K, I, IV, VI — همی اسب بر یکدیگر   [2] I, IV — доб.:
شتابان همی تاخت چوپان پیر * سراسیمه و زار و خسته به تیر
[3] VI — ترکان. [4] K — بگفت این شگفتی بدو هرچه دید; I, IV, VI — بگفت آن شگفتی هر آنچش بدید; VI — доб.:
بدو گفت چوپان که ای شهریار * انوشه بزی شاد و به روزگار
[5] K — سپه   [6] K — پس بر گذشت; I, IV — خود در گذشت   [7] I, IV — بسی   [8] I, IV, VI — بدشت   [9] K, VI — آن جنگجوی   [10] I, IV — بپوشید باید   [11] VI — سراسر   [12] K — گراید بر ما بخون   [13] K, I, IV, VI — б. оп.   [14] K, I, IV, VI — همی ننگ این بگذرد بر گله   [15] VI — نباید   [16] VI — سوی   [17] Б — бб. 111—121 не переведены.   [18] I, VI — گرد   [19] Л — ز گرز   [20] Л — بشمشیر; K, VI — بکردار   [21] K I, IV, VI — б. оп.   [22] K, I, IV — چهل دیگر از نامداران; VI — چهل مرد دیگر ازیشان   [23] K, VI — جهاندار

پس پشتشان رستم گرزدار[1] — دو فرسنگ بر سان ابر بهار[2]
چو بر گشت[3] بر داشت[4] پیل و رمه[5] — بنه[6] هرچ آمد بچنگش همه
بیامد[7] گرازان بران[8] چشمه باز — دلش جنگ‌جویان بچنگ[9] دراز
دگر باره اکوان بدو باز خورد — نگشتی بدو گفت سیر از نبرد[10]
برستی ز دریا و چنگ نهنگ — بدشت آمدی باز پیچان[11] بجنگ[12]
تهمتن چو بشنید گفتار دیو — بر آورد چون شیر جنگی[13] غریو
ز فتراک بگشاد پیچان کمند — بیفگند و آمد میانش به بند[14]
به پیچید بر زین و گرز گران — بر آهیخت[15] چون پتک آهنگران[16]
بزد بر سر دیو چون پیل مست — سر و[17] مغزش از گرز او گشت پست[18]
فرود آمد آن آبگون خنجرش — بر آهیخت و ببرید جنگی سرش
همی خواند بر کردگار آفرین — کزو بود[19] پیروزی و[20] زور کین[21]
تو مردیورا مردم بد شناس — کسی کو ندارد ز یزدان سپاس
هر انکو گذشت از ره مردمی — ز دیوان شمر مشمر از آدمی[22]

[1] K — پشت او رستم نامدار [2] K, I, IV — доб. б. 126 текста; VI — доб. б. 126 и после него доб.:

چو سیصد بکشت از بزرگان شاه * که بودند هر یک سزاوار گاه
دو منزل یکی کرد افراسیاب * وزان ننگ از دیدگان ریخت آب
همی گفت بختم بخواب اندرست * که دیده مرا زیر آب اندرست
همی‌رفت و در ره همه خسته دید * بخون غرق ترک کمر بسته دید
بیزدان بنالید از بخت خویش * بیکبار سیر آمد از تخت خویش

[3] K, I, IV, VI — доб. و [4] K, I, IV, VI — برگاشت [5] K — بر گاشت پیل و بنه; VI — بیاورد همراه رستم بنه [6] K — رمه; VI — گله [7] K, IV, VI — چوآمد [8] K, IV, VI — بدان [9] K — گشت جویان براه [10] K — (؟) بگشتی بدو گفت شیر از نبرد [11] I — جویان [12] K, VI — همچو غرّان پلنگ [13] K, VI — غران [14] VI — б. оп.; Б — و رمی علیه بالوهق فأعلقه به [15] K — برآورد [16] VI — б. оп. [17] Л — و оп., в тексте конъектура. [18] K, VI — بیک زخم مغز سرش کرد پست; I — سر و مغز و یالش بهم بر شکست; IV — سر و یال و مغزش بهم در شکست [19] K — بیافت; I, IV — دید [20] I, IV — و оп. [21] VI — نیرو و پرخاش و کین; Б — вместо этого б. дает: و کان [رأسه] عظیما کأنه رأس فیل و له أنیاب کأنها حراب
[22] I, IV, VI — مشمرش ز ادمی

خرد گر[1] برین[2] گفتها نگرود مگر نیک مغزش[3] همی[4] نشنود[5]
گر آن[6] پهلوانی بود زورمند ببازو ستبر[7] و ببالا بلند
گوان خوان و[8] اکوان دیوش مخوان که بر[9] پهلوانی بگردد[10] زیان[11]
چه گویی تو ای خواجهٔ سالخورد چشیده ز گیتی بسی گرم و سرد
که داند که چندین نشیب و فراز به پیش آرد این روزگار دراز[12]
تگ[13] روزگار از درازی که هست همی بگذراند[14] سخنها ز دست[15]
که داند کزین گنبد تیزگرد درو سور چند است و چندی[16] نبرد[17]

* * *

چو ببرید رستم سر دیو پست بران بارهٔ پیل پیکر نشست
به پیش اندر آورد[18] یکسر گله بنه[19] هرچ کردند ترکان یله[20]
همی رفت با پیل و با خواسته وزو شد جهان یکسر[21] آراسته[22]
ز ره چون بشاه آمد این[23] آگهی که بر گشت رستم[24] بدان فرهی
از ایدر[25] میان را بدان[26] کرد بند کجا[27] گور گیرد بخمّ کمند
کنون دیو و پیل آمدستش بچنگ بخشکی پلنگ[28] و بدریا نهنگ[29]
نیابد گذر شیر بر تیغ اوی همان دیو[30] و هم مردم کینه‌جوی[31]
پذیره شدن را بیاراست شاه بسر بر نهادند گردان کلاه[32]

---

[1] I, IV—کو [2] I, IV, VI—بدین [3] K—معنی; I, IV, VI—معنیش [4] I, IV—می [5] K—نشمرد. [6] Л, K, IV, VI—کوان(؟); I—کو آن (в тексте конъектура). [7] K—سطبر; I, IV, VI—قوی [8] I—تو [9] Л—نه بر; I—ابر [10] K—نگردد; I, IV—بگردان [11] IV, VI—زبان [12] VI—доб. б. 148 текста. [13] IV—یکی [14] K—далее мисра повреждено. [15] VI—سخن را ز شست; VI—доб.:

سخنهای نیکو همه گفته‌اند * بر باغ دانش همه رفته‌اند
ز معنی همه مرز ماندست و بس * بگفتست کس را ز یزدان بکس

[16] I, IV—چندین [17] VI—б. оп., см. разночтение к б. 146; Б—бб. 139—148 не переведены. [18] K—далее мисра повреждено; VI—افگند [19] K—همه [20] K—обратный порядок мисра. [21] VI—جمله [22] K—همه دشت یکسر شد آراسته [23] K—آن [24] K—далее мисра повреждено. [25] I—از ایران [26] VI—بدو [27] I, IV—که تا [28] I, IV—بخشکیش پیل [29] K—бб. 153 и 154 повреждены. [30] K—تیغ [31] K, IV, VI—جنگجوی [32] VI—وزو شادمان شد جهاندار شاه

درفش شهنشاه[1] با کرّنای   ببردند با ژنده[2] پیل و درای[3]
چو رستم درفش جهاندار[4] شاه   نگه کرد کامد[5] پذیره براه
فرود آمد و خاک‌را داد بوس   خروش سپاه آمد و بوق[6] و کوس[7]
سر سرکشان رستم[8] تاج بخش   بفرمود تا بر نشینند برخش[9]
وزانجا بایوان[10] شاه آمدند   گشاده دل و نیک‌خواه آمدند
به[11] ایرانیان بر گله بخش کرد   نشست تن[12] خویشتن[13] رخش کرد
فرستاد پیلان بر پیل شاه   که بر شیر پیلان بگیرند[14] راه[15]
بیک[16] هفته ایوان بیاراستند   می و رود و رامشگران خواستند
بمی[17] رستم آن[18] داستان بر گشاد   وز[19] اکوان همی کرد بر شاه یاد
که گوری ندیدم بخوبی چنوی   بدان سرفرازی[20] و آن رنگ و بوی

---

[1] I, IV — سپهدار [2] K — زنگ و [3] VI — б. оп.; K, I, IV — доб.:

پذیره شدندش دمادم سپاه * بدان شادمانی جهاندار شاه

Б — فاستقبلوه بالكوسات و الدبادب [4] K, I, IV — سر افراز [5] VI — آمد و [6] K, VI — پیل [7] K — доб.:

نهادش سر نامور را بخاک * همی گفت ای خسرو تابناک
به پیش یکی بندهٔ کمتری * پذیره نیاید چو تو مهتری
کمینه یکی بندهٔ کهتران * منم شاه‌را از نژاد کیان
برو آفرین کرد خسرو بمهر * که با تیغ تو یار بادا سپهر
ندارد زمانه چو تو نیز یاد * همیشه بدی جان ما از تو شاد
پیاده شدندش ز لشکر سران * شهنشاه بر زین بیفشارد ران

I, IV, VI — доб.:

پیاده شدندش ز لشکر سران * شهنشاه بر زین بیفشرد ران

[8] K, I — مهتر [9] I, IV — доб.:

تهمتن برخش اندر آمد چو کوه * روان گشت و با او روان شد گروه

[10] I, IV — بمیدان [11] I, IV, VI — بر [12] K, VI — نشستنگه; I, IV — نشست از در [13] VI — خودمان [14] Л — پیل و شیران نگیرند; I, IV — که با شیر پیلان نگیرند [15] VI — بران گونه کاورد بودش براه [16] K, VI — یکی; I, IV — چویک [17] K — همی [18] I, IV, VI — این [19] K, I, IV — ز [20] I, IV — بدان یال و آن کتف

چو خنجر[1] بدرید بر تنش پوست　　بروبر نبخشود[2] دشمن نه دوست
سرش چون سر پیل و مویش دراز　　دهن[3] پر ز دندانهای گراز[4]
دو چشمش کبود[5] و لبانش سیاه　　تنش را نشایست کردن نگاه
بدان زور و آن تن[6] نباشد هیون　　همه دشت ازو شد چو دریای خون
سرش کردم از تن بخنجر جدا　　چو باران ازو خون شد[7] اندر هوا
ازو ماند کیخسرو اندر شگفت　　چو بنهاد جام[8] آفرین بر[9] گرفت
بران[10] کو چنان[11] پهلوان آفرید　　کسی این شگفتی بگیتی ندید[12]
که[13] مردم بود[14] خود بکردار اوی　　بمردی و بالا و دیدار اوی
همی گفت اگر[15] کردگار سپهر　　ندادی[16] مرا بهره از داد و مهر
نبودی بگیتی چنین کهترم[17]　　که[18] هزمان[19] بدو دیو و پیل اشکرم[20]
دو هفته بران[21] گونه بودند[22] شاد　　ز اکوان[23] و ز بزم کردند یاد
سه دیگر تهمتن چنین[24] کرد رای　　که پیروز و شادان[25] شود باز جای
مرا بویهٔ زال سامست گفت　　چنین آرزورا نشاید نهفت
شوم زود و آیم بدرگاه باز　　بباید همی[26] کینه‌را کرد ساز
که کین سیاوش به پیل[27] و گله　　نشاید چنین خوار کردن یله[28]
در[29] گنج بگشاد شاه جهان　　گرانمایه چیزی[30] که بودش نهان[31]
بیاورد ده جام گوهر[32] ز گنج[33]　　بزر بافته جامهٔ شاه پنج[34]
غلامان رومی بزرّین کمر　　پرستندگان نیز با طوق[35] زر[36]

---

[1] K, I, VI — چو شمشیر; IV — بشمشیر　[2] IV — доб. نه　[3] K, I, IV — دهان　[4] K — دندانها چون گراز; K — далее бб. 169, 170 и 171 оп.　[5] I, IV, VI — سپید　[6] VI — زورمندی　[7] I, IV — ازو خون همیرفت　[8] Л — خوان　[9] IV — در　[10] K, VI — بدان　[11] I, IV — چنین; VI — چوتو　[12] K, VI — ندید و شنید　[13] Л — کی　[14] IV — نباشد چنین　[15] Л — گر　[16] IV — بدادی　[17] K, VI — چاکرم　[18] Л — کی　[19] VI — هردم　[20] VI — بشکرم　[21] K, I, IV, VI — بدان　[22] K, I — خوردند　[23] K, I, VI — بگماز; IV — پیکار　[24] K, I, IV — چنان　[25] K — خرّم　[26] VI — دگر　[27] K, I, IV, VI — اسب　[28] Л — доб.:

گروی زره‌را ببرم گلوی * ز یزدان نخواهم جزین آرزوی

[29] Л — سر　[30] K, I, IV — گوهر　[31] Б — сокращенный перевод бб. 182—186 стоит до перевода бб. 178—181.　[32] K — جامی پر درّ; VI — زرّینه جامی　[33] I, IV — بیاورد و پر کرد جامی ز می　[34] I, IV — چند کی　[35] VI — تاج　[36] I, IV — б. оп.

ز گستردنیها و از تخت عاج   ز دیبا و دینار[1] و پیروزه[2] تاج[3]
بنزدیک رستم فرستاد شاه   که این هدیه با خویشتن بر براه
یک امروز با ما[4] بباید بدن   وزان پس ترا[5] رای رفتن زدن
ببود و بپیمود چندی[6] نبید   بشبگیر جز رای رفتن ندید
دو فرسنگ با او بشد شهریار   بپدرود کردن گرفتش کنار
چو با راه رستم هم‌آواز گشت   سپهدار[7] ایران ازو[8] باز گشت
جهان پاک بر مهر[9] او گشت راست   همی داشت[10] گیتی برانسان که خواست
برین گونه گردد همی چرخ پیر   گهی چون کمانست و گاهی چو تیر[11]
چو این داستان سربسر بشنوی   از اکوان سوی کین بیژن شوی[12]

---

[1] VI — زربفت [2] K — طوق و (метр нарушен). [3] I, IV — б. оп. [4] VI — می [5] K, I, IV, VI — همی [6] I, IV — ببودند و خوردند با هم [7] I — سپهبد; VI — شهنشاه [8] K, I, IV, VI — ازان جایگه [9] K — دست [10] K, I, IV, VI — همی گشت [11] K — доб.:

برین کار اکوان سخن شد بسر * ابا رستم پهلو پر هنر
کنون رزم بیژن بگویم که چیست * کزان رزم یکسر بباید گریست

I — доб.:

ازین کار اکوان سخن شد بسر * ابا پهلوان رستم پرهنر
تمامی بگفتم ز اکوان دیو * بفرمان یزدان کیهان‌خدیو
کنون زین سپس رزم بیژن بود * بجنگ گرازانش رفتن بود
همی رزم بیژن بگویم که چیست * کزان رزم یکسر بباید گریست
برین گونه گردد همی چرخ پیر * گهی چون کمانست و گاهی چو تیر

IV — доб.:

ازین کار اکوان سخن شد بسر * ابا پهلوان رستم پر هنر
تمامی بگفتم ز اکوان دیو * بفرمان یزدان کیهان خدیو
کنون زین سپس رزم بیژن بود * بنزد گرازانش رفتن بود

VI — доб.:

برین کار اکوان سخن شد بسر * که چون بود با رستم نامور
ازین پس بگرگین و بیژن رود * که رستم ز تورانش باز آورد
کنون رزم بیژن بگویم که چیست * کزان رزم یکسر بباید گریست

[12] K, I, IV, VI — б. оп.; Б — و إذا فرغت من قصة أكوان فاستمع لقصة بيژن بن جيو و ما جرى عليه و ما انتهى أمره اليه

ملحقات

I

(کاموس کشانی, I, IV, VI после б. 304)

بدو گفت گودرز کای پهلوان / چرا تیره کردی تو روشن روان
ز دشمن نگر دل نداری دژم / مگردان زبان زین مرا[1] بیش و کم
که گردان ما دل شکسته شوند / ز گفتار تو نیز خسته شوند
اگر اختر شاه روشن بود / چه دانی که پیروز دشمن بود
که دادار نیکی دهش یار ماست / دل و تیغ و اخترش سالار ماست
تو ای پهلوان هیچ دل بد مکن / مگو هیچ بامهتران زین سخن
بدو گفت طوس جهاندیده[2] مرد / نبینی همی روز گرد و نبرد[3]
و دیگر که هومان بتوران[4] زبان / سخن گفت ازین بارهٔ بدگمان[5]
که فیروز گردیم فردا بجنگ / چو بر غرم فیروز گردد پلنگ
برآریم ازیشان سراسر دمار / نیابد ز ما کس بجان[6] زینهار

II

(کاموس کشانی, I, IV, VI, T после б. 687)

بزن خواستن فریبرز فرنگیس مادر کیخسرو

فریبرز گفت ای یل تاج بخش / خداوند گوپال و خفتان[7] و رخش
یکی آرزو دارم اندر نهان / نیارم بکس گفتن اندر جهان

---

[1] IV—اندرین; VI—زین ابر [2] IV, VI—بدو کفت طوس ای جهاندیده [3] IV—روز کز زدو نبرد; VI—روز و گرد نبرد [4] IV, VI—بتوری [5] VI—پهلوان [6] VI—کاین [7] VI—شمشیر

مگر با تو ای پهلوان زمین	که بادا ز یزدان ترا آفرین
که هستی تو پشت و پناه سپاه	فرازنده گردان بگرزت کلاه
بدان ای سرافراز ایران زمین	سزاوار تخت و کلاه و نگین
سیاوش ردرا برادر منم	ز یک تخم و بنیاد و یک گوهرم[1]
زنی کز سیاوش بماندست[2] باز	مرا زیبد ای گرد گردنفراز
سزد گر بگویی تو این را[3] بشاه	برین برنهی بر سر من کلاه
بدو گفت رستم که فرمان تراست	برآرم من این را چنان کت هواست
یل پیلتن شد بر شهریار	بدو گفت کای خسرو نامدار[4]
یکی حاجتی دارم اکنون بشاه	کزان برفرازی[5] سر از چرخ و ماه
بخواهم چو فرمان[6] دهد شهریار	که آن هست نیکو بر هوشیار[7]
چنین گفت رستم که از فرّ شاه	جهان بهره مندست و هم نیکخواه[8]
فریبرز کاوس از آزادگان	چنو کس نباشد ز شهزادگان
همان با هنرمندی و رای اوی	نه بینم کسی نیز همتای اوی
یکی آرزو دارد از شهریار	که جای برادر کند خواستار
کجا چون بیکن برادر میان	ببندد شود نزد ایرانیان
نگهبان کاخ و در[9] گنج اوی	کسی[10] کو شناسد همی رنج اوی
نباشد بجز دخت افراسیاب	چنان چون بود ماه با آفتاب
ازین داد مر شاه را آگهی	کجا اندر اینست امید بهی
چو بشنید خسرو چنین گفتگوی	ازان[11] پرخرد مهتر نامجوی
بران کار دستور شد شهریار	برستم چنین گفت کان نامدار
هر آنکس که از رای تو بگذرد	زمانه ورا زیر پی بسپرد
نیاید ز گفتار تو جز بهی	که بادی همه ساله با فرّهی

---

[1] IV, VI — بنیاد و گوهر منم [2] VI — ماندست [3] IV — تو این را بگوئی [4] VI — که او بود نیکو بر شهریار [5] IV — برتر ایی [6] IV — چو مان (явная описка). [7] IV — نیکو *ر و نامدار; VI — бб. 11, 12 оп. [8] IV, VI — доб.:
رسیده زهرکس بتو بار مهر * چو گردون بهر کس گشاده دو چهر
[9] I — درو [10] IV — بسی [11] VI — ازو

تو دانی که مارا بدو راه[1] نیست[2] / وگر چه بود آنچه آن[3] بود نیست[4]
بگویم ورا گر ز من بشنود / همان پندها کز خرد بگرود
برفتند هر دو بنزدیک ماه / تهمتن ابا خسرو نیک‌خواه
بمادر چنین گفت پس شهریار / که ای در جهان از پدر یادگار
بهر نیک و بدها پناهم تویی / هنم چون کنارنگ و شاهم تویی
ز تو نیست پوشیده کار سپاه / همان کوشش رزم و[5] آوردگاه
که چندین[6] بزرگان ایران زمین / سواران[7] بدادند سرها بکین
بایران ز شیون بهر خانهٔ / همانا نبینی بفرزانهٔ[8]
فرستاده خواهم سپاهی کنون / بود رستم زالشان رهنمون
فریبرز باشد سپه‌کش[9] براه / چو رستم بود پهلو و[10] کینه‌خواه
چنین رای بینند همی پور زال / که باشی فریبرز یل را همال
چه بینی بدین در چه فرمان دهی / که جفت تو بادا بهی و مهی[11]
ز خسرو چو بشنید مادر سخن / بیاد آمدش روزگار کهن
نهانی همی بود با تاب و خشم[12] / پس آنگه چنین گفت با آب چشم
که با رستمم روی آزار نیست / وگرنه مرا گاه این کار نیست
چو خواهنده رستم بود بی‌گمان / نپیچد ز رایش مگر آسمان
وزان پس گو پیلتن پهلوان / چنین گفت کای بانوی بانوان
سر بانوانی[13] و زیبای تاج / سزاوار اورنگی و تخت عاج
فراوان ستودش گو پیلتن / بدو گفت کای نازش انجمن
ز پاکی بگوهر ستوده تنت / که گم باد اندر جهان دشمنت
اگر بشنوی پند و اندرز من / تو دانی که نشکیبد از شوی زن[14]
جوان کی شکیبد ز جفت جوان / بویژه که باشد ز تخم کیان
که مرد از برای زنانند و زن / فزونتر ز مردان بود خواستن[15]

[1] I — زرای; VI — روی [2] I — هست [3] I, VI — کو [4] I — بود و هست [5] IV, VI — کوشش و رزم [6] IV — زچندان; VI — که چندان [7] IV, VI — بتوران [8] VI — تو افسانهٔ [9] VI — سپهبد [10] IV — و om. [11] IV, VI — مهی و بهی [12] I, VI — با آب چشم [13] IV — پهلوانی [14] VI — ایدر ز من [15] I — خویشتن

از ایران دو بهره بفرمان اوست   چه آباد و ویران همه زان اوست

بدستوری رای[1] و فرمان شاه   پسندیده ام شاه را جفت ماه

چه گویی پسندیده آید ترا   بجفتی[2] فریبرز باید ترا

همان به که گفتار من بشنوی   بگفت من و رای شه بگروی

شه بانوان تا زمانی[3] دراز   غمی بود و[4] پاسخ نمی داد باز

همی زد بلب هر زمان سرد باد   ز شرم پسر پاسخ او نداد

وزان پس چنین گفت با پیلتن   که ای[5] بر سر مهتران انجمن

بایران اگر چه چنو مرد نیست   بجای سیاوش درخورد نیست

دریغا سیاوش رد را چنان   بتوران[6] بکشتند مردم کشان

چه گویم که خواهنده ام پور زال   ز بهر فریبرز خواهد همال[7]

و لیکن ز گفتارت ای پهلوان   گره بست گویی مرا بر زبان

چه فرماید اکنون شه نامور   بفرمان او بست باید کمر

بران رام شد مادر شهریار   برافروخت رخ چون گل اندر بهار

میان بست رستم بدان کار تنگ   برین بر نیامد فراوان درنگ

بیاسود[8] ازان پهلوان سپاه   که تا کرد مر ماه را جفت شاه

بخواندند موبد بدان کار پیش   نبشتند خطّی بآیین خویش

فریبرز را با فرنگیس یار   بکردند و بستند عهد استوار

وزان پس فریبرز داماد گشت   ز کیخسرو و رستم آزاد گشت

همان پایه و جاه بفراختش   یکی خلعت و تاج نو ساختش

سه روز اندر آن کار شد روزگار   بروز چهارم برآراست کار

چو این کرده شد رستم پهلوان   سوی دشت[9] شد با دلاور گوان

فریبرز شد پیش با لشکری   فروزان چو بر آسمان اختری

---

[1] I, IV — راه [2] IV — بجفت [3] VI — زمان [4] VI — بوده [5] IV — تویی [6] I — سواران
[7] I — бб. 57, 58 оп. [8] IV — برآسود; VI — نیاسود [9] VI — کوه

III

(خاقان چین, K, VI после б. 1275)

بگفت این و بایکدگر جنگجوی   ز کینه بروی اندر اورده روی
یکی خنجر آورد پولادوند   ز الماس با چاره و رنگ و بند
به ببربیان برنبد کارگر   پر از خون شده دیورا زوجگر
سلیح تهمتن نیامد بکار   بران دیو دژخیم ناپایدار
غمی گشت پولاد از آن یال و سفت   براشفت و با رستم زال گفت
که این مردری خود و خفتان جنگ   بیانداز و این جوشن تیره‌رنگ
سلیح دگر پوش تا من همان   دگر پوشم و پیشت آیم دمان
چنین گفت رستم که این روی نیست   ره آب گردان درین جوی نیست
نگردانم این آلت کارزار   تو نیز آنکه داری همیدون بدار
بگشتند بایکدگر هر دوان   گرانمایه فولاد با پهلوان
نیامد سلیح گوان کارگر   بران ببر و خفتان پولادسر
بدو گفت پولاد جنگی نبرد   بکشتی پدید آید از مرد مرد
بکشتی بگردیم یک با دگر   بگیریم هر دو دوال کمر
بدان تا کرابر دهد روزگار   که بر گردد از راه و از کارزار
برین برنهادند یکسر سخن   یکی سخت پیمان فگندند بن
که ناید ز لشکر یکی یار کس   نخواهند یاری و فریادرس
بگفتند و زاسبان فرود آمدند   زمانی پیاده همی دم زدند

IV

(خاقان چین, I, IV после б. 1275)

چنین گفت رستم بپولادوند   که از گرد گردان چه داری گزند
دو دستت نتابد عنان سپاه   پیاده شو ای دیو و زنهار خواه
چنین پاسخ آورد پولادوند   کزین گرز ناید بمن برگزند
بدین سان همی دوگو جنگجوی   ز کینه بروی اندر آورده روی
یکی خنجر انداخت پولادوند   ز الماس ساینده باریک بند
بببر بیان برنبد کارگر   پر از خون شده دیورا زو جگر

چو تیغش برستم نیامد بکار — برآشفت دژخیم ناسازکار
غمی گشت پولاد ازآن یال و سفت — دگر باره با رستم زال گفت
که این مردری ببر و خفتان جنگ — بینداز و این مغفر تیره‌رنگ
سلیح دگر پوش تا من همان — دگر پوشم و پیشت آیم دمان
چنین گفت رستم که این روی نیست — ره آب گردان بدین جوی نیست
نگردانم این آلت کارزار — تو نیز اینکه داری همیدون بدار
بگشتند بار دگر هر دوان — گرانمایه پولاد با پهلوان
در آمد دگر باره پولاد و گرز — فرو کوفت بر رستم و یال و برز
نیامدش گرز گران کارگر — بدان یال و خفتان پولادبر
بدو گفت فولاد جنگی نبرد — بکشتی پدید آید از مرد مرد
گرت رای بیند چو شیر ژیان — بکشتی ببندیم هر دو میان
بکشتی بگردیم بایکدگر — بگیریم هر دو دوال کمر
بدان تا کرا بر دهد روزگار — کنه بر گردد آزرده از کارزار
بدو گفت کای دیو ناسازکار — بزخم دلیران نهٔ پایدار
همی همچو روباه بندآوری — چه سودست هم سر ببند آوری
بکشتی همی بند و افسون کنی — که تا چنبر از یال بیرون کنی
که گفتت که من مرد جنگی نیم — چو کشتی نیارم گرفتن کیم
بگفت و فرود آمد از پشت رخش — رخ دیو از بیم او گشته رخش
برین بر نهادند یکسر سخن — یکی سخت پیمان فگندند بن
که یاری نیاید کس از هر دو روی — بجنگ دلیران پرخاشجوی
و زان پس ز اسبان فرود آمدند — زمانی بر آسودنی دم زدند

V

(خاقان چین، VI после б. 1281)

یکی تاختن کرد گودرز پیر — فریبرز با او یل شیرگیر
سپاهی پس پشت او بیشمار — چو سیل دمان کاید از کارزار (так!)
بلشکرگه مرد دیو آمدند — همان بستگانرا بهم در زدند
رسیدند از ایشان سپاه دلیر — ربودند آن بستگانرا چو شیر

بیاوردشان پور کشوادگان — بر پهلوانان و آزادگان
که در جنگ آن دیو خسته بدند — به بند بلا نیز بسته بدند
کس آمد بر دیو پولادوند — بگفت آنکه جستند گردان ز بند
بخایید پولاد مر پشت دست — بنوّی بکینه میانرا ببست
بتیر دگر عزم آن شیر کرد — ز هامون برآورد تا چرخ گرد

VI

(خاقان چین, K, VI после б. 1307)

نبودست پیمان شاهان چنین — بگیتی ز کس نشنود آفرین
بهر کار پیمان چو کردی بدان — نباید که برگردی ازوی بجان
چو پیمان شکستن شمارا رواست — چه باید بدین دشت این کینه خواست
شمارا نبایست پیمان شکست — که دشمن بدید این همه زور دست
ز پیمان چو برگشت افراسیاب — بگیتی نبودش دگر خورد و خواب
چو آری بگفتی از آن بر مگرد — که آری اواست بر زاد مرد

VII

(اکوان دیو, K, VI после б. 30)

و دیگر که خسرو جهاندیده بود — ز کارآگهان نیز بشنیده بود
که آن چشمهٔ بد که اکوان[1] دیو — جهان گشت ازو پر فغان و غریو
که چوپان همی[2] دارد آنجا گله — بر آرامگه کرده بودش یله
بچوپان چنین گفت کان گور نیست — بدانستم اکنون تو ایدر مه ایست
وزان پس بگردان چنین[3] گفت شاه — که ای نامداران با فرّ و جاه
گوی باید اکنون چو شیر ژیان — ز گردان که بندد کمر بر میان
نگه کرد خسرو بهر کس بسی — ز گردان نیامد[4] پسندش کسی
نشایست جز رستم زال کس — که باشد بهر کار فریادرس
یکی نامه بنوشت پر مهر و داد — ز گردان بگرگین میلاد داد

---

[1] VI — کیوان [2] VI — کنون [3] K — خبر [4] VI — نیامد ز گردان

بدو گفت خسرو بفرخنده فال　　ببر نامهٔ من بر پور زال
شب و روز باید برفتن چو دود　　بزابلستان در نباید غنود
درودش ده از ما فراوان بمهر　　بگویش که بی تو مبادا سپهر
چو بر خواند این نامهٔ ما بگوی　　که تخت من از تست با رنگ و بوی
یکی روی بنمای و[1] خیز ایدر[2] آی　　چو نامه بخوانی بزاول[3] مپای
چو گرگین بفرمان بزاول[4] رسید　　سپهر یلانرا پیاده بدید
بنزدیک او رفت و بردش نماز　　بپرسید رستم ز راه دراز
تهمتن چو بشنید فرمان شاه　　گرازان بیامد بدان بارگاه
به بوسید خاک پی تخت او　　همی آفرین خواند بر بخت[5] او
بدو گفت شاها مرا خواستی　　کنون آمدم تا چه آراستی
کمر بسته‌ام تا چه فرمان دهی　　که جفت تو بادا[6] مهی و بهی
چو خسرو ورا دید بنواختش　　بر خویش بر تخت بنشاختش

---

[1] K — و оп. [2] K — اندر [3] VI — بزابل [4] VI — بزابل [5] VI — تخت (без рифмы).
[6] K — بینی

ТЕКСТ

ه

همٰاون (Хамāван)
Ķāмӯс 450, 497, 500, 526, 529, 628, 647, 785, 804, 873, 931, 994, 1037, 1083.

هند (Хинд)
Ķāмӯс 757, 982, 1002, 1235; Ҳāķāн 226, 325, 433, 478, 532, 795, 838, 864.

هومان (Хӯмāн)
Фарӯд 1341, 1345, 1390; Ķāмӯс 177, 188, 194, 223, 228, 231, 243, 258, 263, 264, 267, 271, 276, 280, 290, 300, 330, 336, 337, 354, 462, 479, 498, 505, 511, 512, 523, 527, 547, 570, 588, 592, 607, 622, 707, 763, 784, 877, 1019, 1085, 1167, 1218, 1319, 1323; Ҳāķāн 9, 71, 73, 110, 119, 121, 135, 139, 184, 246, 271, 327, 328, 330, 331, 456, 656, 731, 782, 1128, 1247.

1320, 1335, 1353, 1354, 1367, 1374, 1443; Ḳāмӯс 87, 101, 129, 131, 137, 199, 232, 301, 308, 313, 314, 323, 333, 336, 379, 401, 428, 435, 486, 512, 520, 554, 555, 563, 566, 629, 644, 700, 723, 739, 811, 833, 838, 861, 964, 966, 976, 988, 992, 1073, 1112, 1114, 1118, 1142, 1229; Ẋā-ḳāн 246, 257, 341, 366, 400, 483, 523, 607, 615, 651, 729, 820, 862, 1002, 1039, 1041, 1143, 1225, 1231, 1320, 1384, 1387, 1389, 1394; Акван-див 22.

گهار کهانی (Гахāр-и кахāнӣ)
Ḳāмӯс 758; Ẋāḳāн 431, 596, 606, 613, 1098.

گیو (Гӣв)
Ḳай-Ẋусрау 35, 41, 61, 64, 183, 216, 227, 230, 301; Фарӯд 520, 526, 568, 724, 748, 754, 755, 764, 801, 802, 804, 906, 913, 916, 942, 944, 949, 954, 963, 977, 1012, 1015, 1020, 1059, 1066, 1087, 1098, 1114, 1163, 1178, 1249, 1256, 1320, 1332, 1337, 1353, 1357, 1367, 1384, 1394, 1403, 1411, 1419, 1447, 1454, 1551, 1561, 1571, 1583, 1586, 1587, 1594, 1599; Ḳāмӯс 92, 101, 129, 137, 199, 226, 231, 327, 334, 335, 387, 401, 407, 410, 451, 566, 587, 601, 644, 806, 852, 853, 884, 887, 928, 1077, 1088, 1095, 1100, 1129, 1142, 1318, 1333, 1423; Ẋāḳāн 257, 341, 729, 862, 977, 1031, 1034, 1036, 1039, 1040, 1143, 1144, 1214, 1217, 1248, 1298, 1322, 1384, 1387; Акван-дӣв 23.

ل

لواده (Лавāда)
Ḳай-Ẋусрау 155.

لهّاک (Лаххāк)
Фарӯд 1336; Ḳāмӯс 333, 491, 493, 495, 1019; Ẋāḳāн 110.

م

ماچین (Мāчӣн)
Ẋāḳāн 1339

مازندران (Мāзандарāн)
Ḳāмӯс 662, 1038; Ẋāḳāн 281, 740, 938, 1193, 1260.

مای (Май)
Ḳāмӯс 1002; Ẋāḳāн 453.

مرغ (Марг)
Ẋāḳāн 453.

منشور (Маншӯр)
Ḳāмӯс 752, 930, 1000, 1146, 1183, 1329; Ẋāḳāн 130, 250, 644, 711, 915, 1098, 1173, 1187.

منوچهر (Манӯчихр)
Фарӯд 1276.

میلاد (Мӣлāд)
Ḳай-Ẋусрау 154; Ḳāмӯс 687.

میم (Майам)
Фарӯд 439, 490, 667; Ḳāмӯс 17.

ن

نریمان (Нарӣмāн)
Ḳай-Ẋусрау 27.

نستیهن (Настӣхан)
Фарӯд 1138; Ẋāḳāн 110, 327, 713, 1128.

نوذر (Наузар)
Ḳāмӯс 36, 240, 437, 1231, 1415.

نهل (Нахл)
Ḳāмӯс 332.

نیرم (Найрам)
Ḳай-Ẋусрау 350; Ẋāḳāн 254.

نیمروز (Нӣмрӯз)
Ḳай-Ẋусрау 24, 344.

و

وهر (Вахр)
Ẋāḳāн 126, 560, 679, 795, 924.

کاسه‌رود (Ḳāса-рӯд)
Кай-Ҳусрау 222, 225; Фарӯд 936, 938, 987, 1002, 1023, 1186, 1623.
کافور (Ḳāфӯр)
Ҳāḳāн 967, 971, 981, 982, 984.
کاموس (Ḳāмӯс) и کاموس کشانی (Ḳāмӯс-и кушāнӣ)
Фарӯд 1655; Ḳāмӯс 16, 739, 753, 769, 930, 948, 961, 997, 1010, 1024, 1025, 1062, 1081, 1089, 1091, 1101, 1105, 1146, 1147, 1181, 1183, 1188, 1196, 1205, 1217, 1256, 1307, 1329, 1332, 1360, 1375, 1410, 1419, 1440, 1468, 1472; Ҳāḳāн 5, 6, 12, 14, 26, 37, 44, 48, 74, 159, 276, 280, 314, 389, 390, 438, 584, 586, 588, 688, 736, 742, 807, 915, 931, 1098, 1133, 1173, 1187, 1420.
کبوده (Ḳабӯда)
Фарӯд 1035, 1039, 1041, 1043, 1055.
کشانی (Кушāнӣ)
Ḳāмӯс 1444.
کشمیر (Ḳашмӣр)
Кай-Ҳусрау 344; Ḳāмӯс 750.
کشواد (Кишвāд)
Кай-Ҳусрау 150, 299; Фарӯд 527, 1354, 1362; Ḳāмӯс 234, 301, 1414.
کلات (Ḳалāт)
Фарӯд 413, 417, 433, 439, 831, 905, 1002, 1235; Ḳāмӯс 17, 30.
کلباد (Ḳалбāд)
Ḳāмӯс 334, 1030, 1218; Ҳāḳāн 110, 136, 246, 333, 337, 713, 782, 1128.
کندر (Ḳундур)
Ḳāмӯс 756, 1376; Ҳāḳāн 430, 582.
کوه گوش (Ḳӯх-гӯш)
Ҳāḳāн 125.
کیخسرو (Кай-Ҳусрау) и خسرو (Ҳусрау)
Кай-Ҳусрау 1 и далее; 14, 195, 324; Фарӯд 462, 645, 901, 988, 1264, 1649; Ḳāмӯс 23, 62, 104, 483, 615, 617, 627, 659, 669, 673, 741, 1032, 1189, 1400; Ҳāḳāн 352, 355, 639, 662, 877, 878, 902, 1072, 1080, 1370, 1379, 1388, 1417; Аквāн-дӣв 20, 30, 172.
کیقباد (Ḳай-Ḳубāд)
Фарӯд 624; Ḳāмӯс 659.
کیکاوس (Ḳай-Ḳāвӯс) и کاوس (Ḳāвус)
Кай-Ҳусрау 75, 79, 80, 104, 114, 144, 146, 251; Фарӯд 514, 623, 1240, 1291, 1322, 1344, 1354, 1400, 1405, 1420, 1451; Ḳāмӯс 50, 679, 968, 1022, 1035, 1172, 1230; Ҳāḳāн 823, 825, 851, 875.

گ

گرازه (Гурāза)
Кай-Ҳусрау 161, 333; Фарӯд 523, 569; Ḳāмӯс 332, 388, 603.
گرسیوز (Гарсӣваз)
Ҳāḳāн 103, 295.
گرشاسپ (Гаршāсп)
Аквāн-дӣв 22.
گرگو (Гургӯ)
Ҳāḳāн 1098.
گرگین (Гургӣн)
Кай-Ҳусрау 61, 154, 239; Фарӯд 568, 913; Ḳāмӯс 87, 687, 1327; Ҳāḳāн 342, 1143, 1322, 1384; Аквāн-дӣв 23.
گروگرد (Гирау-гирд)
Фарӯд 1028, 1031, 1148.
گروی (Гурӯй)
Ҳāḳāн 105, 136
گستهم (Густахм)
Кай-Ҳусрау 61, 153, 312, 318; Фаруд 516, 569, 781, 786, 794, 796, 1369, 1394, 1427, 1429; Ḳāмӯс 327, 387, 565, 596, 602; Ҳāḳāн 341, 969, 975, 1015, 1039, 1144; Аквāн-дӣв 22.
گودرز (Гӯдарз)
Кай-Ҳусрау 35, 41, 61, 64, 137, 150, 216, 299, 311, 312; Фарӯд 437, 443, 527, 529, 530, 544, 551, 568, 605, 629, 906, 913, 916, 1012, 1163, 1175, 1246, 1256, 1293,

ط

I طوس (Т̣ӯс)
Кай-Х̱усрау 35, 41, 61, 137, 149, 158, 377; Фарӯд 391, 398, 404, 422, 429, 434, 436, 446, 450, 459, 512, 535, 557, 567, 597, 602, 619, 621, 625, 648, 651, 656, 667, 681, 691, 695, 701, 710, 716, 728, 823, 901, 905, 914, 916, 1072, 1117, 1125, 1217, 1229, 1244, 1255, 1259, 1265, 1299; К̣āмӯс 27, 33, 34, 36, 39, 40, 46, 56, 59, 64, 87, 95, 106, 116, 118, 123, 131, 137, 147, 150, 166, 187, 212, 226, 227, 236, 239, 240, 241, 268, 274, 279, 298, 312, 336, 340, 379, 382, 401, 403, 405, 407, 435, 451, 486, 509, 512, 520, 531, 536, 554, 555, 563, 601, 608, 612, 644, 684, 692, 695, 722, 739, 741, 805, 811, 903, 927, 981, 1030, 1032, 1034, 1049, 1071, 1077, 1098, 1099, 1102, 1105, 1122, 1129, 1142, 1172, 1227, 1231, 1245, 1269, 1270, 1285, 1318, 1319, 1326, 1329, 1333, 1415, 1423; Х̱āк̣āн 257, 394, 408, 423, 427, 607, 615, 672, 731, 786, 862, 985, 1002, 1039, 1143, 1162, 1212, 1214, 1248, 1384.

II طوس (Т̣ӯс)
Фарӯд 1149.

ف

فرامرز (Фарāмарз)
Кай-Х̱усрау 29, 32, 45, 247, 262, 342, 348.

فرشیدورد (Фаршӣдвард)
Фарӯд 1336; К̣āмӯс 333, 1019; Х̱āк̣āн 110, 246, 1128.

فرطوس چغانی (Фарт̣ӯс-и чаг̣āнӣ)
К̣āмӯс 758, 1183, 1329; Х̱āк̣āн 389, 711, 1173.

فرغار (Фарг̣āр)
Х̱āк̣āн 1086, 1091, 1135, 1145, 1147.

فرنگیس (Фарангӣс)
Фарӯд 1449; Х̱āк̣āн 189, 209, 352.

فرود (Фарӯд)
Фарӯд 380 и далее, 451, 458, 476, 494, 496, 534, 550, 558, 566, 573, 578, 579, 622, 647, 650, 657, 682, 689, 694, 706, 708, 714, 718, 727, 735, 753, 807, 812, 816, 819, 838, 841, 851, 854, 861, 867, 871, 892, 914, 1232, 1236, 1270, 1406, 1655; К̣āмӯс 18, 31, 37, 45.

فرهاد (Фархāд)
Кай-Х̱усрау 328, 525, 568; Х̱āк̣āн 1039.

فریبرز (Фарӣбурз)
Кай-Х̱усрау 146, 293; Фарӯд 514, 605, 610, 1220, 1254, 1255, 1260, 1280, 1288, 1291, 1297, 1311, 1322, 1323, 1342, 1344, 1354, 1375, 1376, 1378, 1381; К̣āмӯс 679, 683, 968, 972, 985, 989, 1022, 1026, 1035, 1073, 1077, 1172, 1230, 1413; Х̱āк̣āн 341, 426, 823, 829, 849, 851, 875, 877, 909, 913, 950, 1143, 1225, 1384, 1387.

فریدون (Фарӣдӯн)
Кай-Х̱усрау 373; Х̱āк̣āн 1202.

ق

قباد (К̣убāд)
Фарӯд 583, 732.

قنّوج (К̣аннӯдж)
Кай-Х̱усрау 351.

ک

کابلستان (Кāбулисгāн) и کابل (Кāбул)
К̣āмӯс 676, 778, 1002, 1465.

445, 600, 1466; Ḫāḳāн 193, 535, 986, 1410; Акваи-дӣв 179.

زرسپ (Зарасп)
Ḳай-Ḫусрау 148; Фарӯд 669, 672, 677, 682, 730, 774, 780, 785, 919, 929, 1007; Ḳāмӯс 60, 69.

زره (Зирих)
Ḳāмӯс 167, 170.

زنگهٔ شاوران (Занга-йи Шāварāн)
Ḳай-Ḫусрау 337, 341; Фарӯд 481, 518, 569, 575; Ḳāмӯс 88.

I زواره (Завāра)
Ḳай-Ḫусрау 29, 32, 247.

II زواره (Завāра)
Ḫāḳāн 193.

س

سام (Сāм)
Ḳай-Ḫусрау 27, 32, 44, 350; Ḳāмӯс 209; Ḫāḳāн 415.

ساوه (Сāва)
Ḫāḳāн 584, 589, 592.

سپد کوه (Сапид-кӯх)
Фарӯд 456, 649, 755, 797, 835, 1002, 1235.

سرخس (Сараḫс)
Фарӯд 1149.

سروش (Сурӯш)
Акваи-дӣв 73.

سغد (Суғд)
Ḳай-Ḫусрау 331; Ḫāḳāн 956.

سقلاب (саḳлāб)
Ḳāмӯс 756, 982, 1235, 1376; Ḫāḳāн 226, 474, 532, 560, 570, 580, 795, 864, 866, 940, 1160.

سگسار غرچه (Сагсāр-и ғарча)
Ḳāмӯс 757; Ḫāḳāн 281, 389.

سلم (Салм)
Ḳай-Ḫусрау 373; Ḫāḳāн 999.

سند (Синд)
Ḫāḳāн 226, 838.

سیاوش (Сийāвуш)
Ḳай-Ḫусрау 54, 82, 112, 222; Фарӯд 414, 457, 464, 470, 482, 580, 583, 622, 646, 729, 735, 750, 795, 897, 902, 912, 953, 987, 1004, 1269, 1404, 1511; Ḳāмӯс 121, 141, 537, 694, 843, 1349; Ḫāḳāн 93, 95, 106, 133, 144, 163, 199, 207, 224, 227, 294, 296, 351, 403, 622, 865, 1186; Акваи-дӣв 181.

سیستان (Сӣстāн)
Ḳай-Ḫусрау 351; Ḳāмӯс 1006, 1026; Ḫāḳāн 282.

ش

شطرخ (Шитруḫ)
Ḳāмӯс 335.

شمیران شگنی (Шамӣрāн-и шугнӣ)
Ḳāмӯс 759.

شنگل (Шангул)
Ḳāмӯс 756, 769, 930, 1146, 1181; Ḫāḳāн 250, 309, 323, 330, 331, 333, 432, 436, 452, 526, 528, 534, 541, 543, 544, 644.

شهد (Шахд)
Ḳāмӯс 111, 113, 146, 750.

شیدوش (Шайдӯш)
Ḳай-Ḫусрау 303; Фарӯд 522, 568; Ḳāмӯс 327, 333, 388, 401, 564, 596, 602, 852; Ḫāḳāн 1039, 1143.

شیده (Шӣда)
Ḫāḳāн 1094, 1125, 1169, 1282, 1286, 1288.

ض

ضحّاک (Ẓаḫḫāк)
Ḫāḳāн 1202.

خرّاد (Ҳаррāд)
Қāмӯс 88, 327, 564; Ҳāқāн 341; Аквāн-дӣв 23.

د

دریای چین (Дарӣā-йи Чӣн)
Қāмӯс 734.
دریای روم (Дарӣā-йи Рӯм)
Қāмӯс 123.
دستان (Дастāн)
Кай-Ҳусрау 32, 80, 101, 350; Қāмӯс 541.
دنبر (Данбар)
Ҳāқāн 453.

ر

رخش (Раҳш)
Фарӯд 791; Қāмӯс 640, 1357, 1399, 1450; Ҳāқāн 46, 62, 300, 569, 572, 592, 628, 659, 669, 692, 694, 1052; Аквāн-дӣв 40, 55, 58, 90, 91, 95, 160.
رستم (Рустам)
Кай-Ҳусрау 26, 44, 49, 53, 63, 80, 101, 102, 248, 267, 345, 350, 366; Фарӯд 424, 1652; Қāмӯс 13, 44, 209, 445, 484, 541, 595, 632, 635, 657, 691, 701, 816, 823, 984, 988, 1004, 1024, 1026, 1030, 1032, 1039, 1051, 1056, 1115, 1124, 1130, 1132, 1135, 1179, 1180, 1186, 1195, 1219, 1220, 1289, 1292, 1295, 1299, 1308, 1327, 1394, 1403, 1430, 1441, 1466; Ҳāқāн 46, 51, 56, 63, 69, 79, 80, 89, 120, 131, 141, 155, 160, 178, 182, 186, 187, 188, 230, 254, 272, 283, 296, 340, 400, 411, 424, 435, 480, 498, 513, 528, 530, 535, 543, 565, 566, 586, 587, 589, 597, 600, 605, 614, 617, 621, 636, 651, 659, 665, 675, 694, 699, 717, 725, 729, 768, 774, 775, 783, 802, 884, 900, 924, 925, 935, 942, 950, 953, 976, 978, 984, 985, 1000, 1004, 1011, 1061, 1065, 1067, 1087, 1096, 1097, 1100, 1102, 1108, 1123, 1137, 1150, 1161, 1162, 1163, 1171, 1172, 1193, 1226, 1236, 1243, 1255, 1260, 1283, 1300, 1303, 1314, 1326, 1328, 1332, 1337, 1348, 1366, 1386, 1394, 1401, 1417; Аквāн-дӣв 22, 31, 33, 43, 45, 63, 66, 76, 96, 104—106, 116, 122, 123, 190.
روم (Рӯм)
Қāмӯс 740; Ҳāқāн 663.
روئین (Рӯӣӣн)
Кай-Ҳусрау 156; Фарӯд 1502, 1504, 1505; Ҳāқāн 782.
رهّام (Руххāм)
Кай-Ҳусрау 301, 305; Фарӯд 568, 859, 862, 904, 1281, 1288, 1293, 1295, 1297, 1298, 1309, 1310; Қāмӯс 87, 137, 314, 327, 333, 366, 368, 371, 373, 388, 401, 587, 806, 853, 1261, 1262, 1267, 1268, 1270; Ҳāқāн 341, 652, 658, 659, 1218, 1248, 1322, 1384, 1387; Аквāн-дӣв 23.
I ریو نیز (Рӣв-нӣз)
Фарӯд 528, 635, 654, 664, 666, 678, 731, 774, 920, 929, 1008; Қāмӯс 47, 60, 71; Ҳāқāн 733.
II ریو نیز (Рӣв-нӣз)
Фарӯд 1400, 1406, 1410, 1421; Қāмӯс 50.

ز

زابلستان (Зāбулистāн) и زابل (Зāбул)
Кай-Ҳусрау 249; Қāмӯс 484, 600, 676, 778, 1002, 1111, 1465; Ҳāқāн 163, 1418.
زال (Зāл)
Кай-Ҳусрау 27, 30, 44, 51; Қāмӯс 209,

938, 1009, 1010, 1017, 1027, 1085, 1180, 1218, 1312, 1316, 1323, 1326, 1339, 1341, 1345, 1362, 1367, 1384; Ҳāқāн 20, 132, 135, 136, 140, 145, 154, 178, 183, 187, 190, 230, 242, 249, 287, 307, 324, 326, 328, 332, 350, 353, 375, 383, 395, 401, 409, 455, 480, 492, 497, 656, 710, 716, 731, 768, 782, 923, 1128, 1146, 1148, 1150, 1156, 1247, 1327.

پیروز کانی (Пӣрӯз-и кāнӣ)
Қāмӯс 756.

پیلسم (Пӣлсам)
Ҳāқāн 219.

ت

تخوار (Туҳāр)
Фарӯд 479, 496, 499, 511, 534, 547, 651, 654, 660, 674, 676, 690, 697, 709, 714, 742, 798, 800.

تژاو (Тажāв)
Қай-Ҳусрау 191, 198, 214; Фарӯд 1031, 1048, 1050, 1055, 1057, 1063, 1064, 1074, 1082, 1089, 1093, 1095, 1098, 1104, 1105, 1108, 1109, 1113, 1123, 1124, 1137, 1529, 1533, 1546, 1549, 1565, 1570, 1573, 1577, 1583, 1591, 1598, 1605, 1606.

تور (Тӯр)
Қай-Ҳусрау 249, 373; Қāмӯс 80; Ҳāқāн 104, 992, 1110.

توران (Тӯрāн)
Қай-Ҳусрау 25, 110, 167, 224, 252, 258; Фарӯд 552, 593, 935, 943, 1067, 1092, 1152, 1158, 1188, 1230, 1395, 1411; Қāмӯс 175, 213, 265, 490, 514, 542, 662, 742, 746, 847, 878, 993, 1067, 1074, 1181, 1233, 1392; Ҳāқāн 96, 114, 130, 241, 242, 381, 474, 542, 624, 866, 897, 915, 1036, 1132, 1360, 1363; Аквāн-дӣв 115.

ج

جریره (Джарӣра)
Фарӯд 457, 461, 833, 899.

جم (Джам)
Фарӯд 21, 732; Ҳāқāн 1202; Аквāн-дӣв 22.

جیحون (Джайҳӯн)
Кай-Ҳусрау 747; Қāмӯс 898.

چ

چرم (Чарам)
Фарӯд 433, 439, 649, 720, 733, 734, 933, 1235, 1268; Қāмӯс 17, 30.

چنگش (Чангуш)
Ҳāқāн 33, 38, 41, 49, 54, 58, 60, 64.

چین (Чӣн)
Фарӯд 582, 1564, 1585; Қāмӯс 982, 1392, 1421; Ҳāқāн 279, 280, 443, 474, 570, 580, 619, 662, 663, 680, 699, 795, 838, 864, 866, 940, 1160, 1338, 1339; Аквāн-дӣв 72.

خ

خاقان چین (Ҳāқāн-и Чӣн) и خاقان (Ҳāқāн)
Қāмӯс 735, 751, 768, 793, 794, 807, 808, 911, 930, 932, 938, 960, 995, 1000, 1010, 1017, 1044, 1146, 1181, 1197, 1208, 1216, 1219, 1233, 1307, 1308, 1311, 1374, 1383, 1412; Ҳāқāн 5, 14, 20, 34, 38, 70, 71, 130, 157, 166, 250, 273, 274, 276, 291, 307, 325, 429, 447, 459, 547, 627, 644, 646, 657, 674, 686, 696, 711, 735, 807, 915, 931, 1098, 1133, 1173, 1187.

ختلان (Ҳутлāн, Ҳутталāн)
Ҳāқāн 474, 680.

ختن (Ҳутан)
Ҳāқāн 923, 1032, 1034.

ب

بارمان (Бāрмāн)
Фарӯд 1137; Ҳāқāн 327.

بازور (Бāзӯр)
Қāмӯс 344, 349, 367, 374.

باورد (Бāвард)
Фарӯд 1149.

بربر (барбар)
Ҳāқāн 280, 433.

برته (бартах)
Қай-Ҳусрау 156.

برزين (Бурзӣн)
Қāмӯс 327; Аквāн-дӣв 22.

بزگوش (Бузгӯш)
Ҳāқāн 281.

بغداد (Баг̣дāд)
Қай-Ҳусрау 339.

بلخ (Балҳ)
Қāмӯс 777; Ҳāқāн 6.

بلوچ (Балӯч)
Қай-Ҳусрау 320.

بوسپاس (Бӯсипāс)
Ҳāқāн 125.

بهرام (Бахрāм) (см. т. II настоящего издания)
Қай-Ҳусрау 61; Фарӯд 481, 530, 544, 555, 565, 567, 570, 572, 574, 577, 580, 581, 586, 601, 621, 636, 641, 644, 647, 652, 895, 909, 913, 1003, 1040, 1041, 1045, 1047, 1050, 1414, 1436, 1439, 1445, 1454, 1462, 1466, 1469, 1479, 1489, 1493, 1498, 1499, 1503, 1518, 1530, 1536, 1542, 1546, 1555, 1557, 1566, 1568, 1582, 1584, 1586, 1587, 1594, 1597, 1602, 1610, 1611; Қāмӯс 71, 96; Ҳāқāн 146, 397, 733.

بيژن (Бӣжан)
Қай-Ҳусрау 184, 193, 205; Фарӯд 520, 758, 763, 767, 778, 785, 796, 807, 808, 812, 814, 817, 821, 859, 860, 865, 877, 942, 947, 949, 952, 960, 962, 972, 975, 1016, 1080, 1088, 1093, 1100, 1111, 1114, 1172, 1374, 1377, 1381, 1382, 1384, 1385, 1388, 1392, 1397, 1429, 1552; Қāмӯс 199, 334, 387, 401, 455, 564, 596, 603, 853, 884, 887; Ҳāқāн 342, 770, 975, 977, 1015, 1040, 1144, 1218, 1248, 1322; Аквāн-дӣв 193.

بيستون (Бӣсутӯн)
Ҳāқāн 300.

بيورد (Бӣвард)
Қāмӯс 930.

پ

پشنگ (Пашанг)
Қай-Ҳусрау 157.

پلاشان (Палāшāн)
Қай-Ҳусрау 181; Фарӯд 939, 945, 948, 951, 956, 959, 966, 973, 1126.

پولاد (Пӯлāд)
Ҳāқāн 136, 782.

پولاد غندی (Пӯлāд-и г̣андӣ)
Ҳāқāн 1194.

پولاد وند (Пӯлāд-ванд)
Ҳāқāн 1157, 1159, 1179, 1191, 1201, 1207, 1211, 1217, 1219, 1220, 1226, 1228, 1237, 1250, 1255, 1257, 1263, 1268, 1270, 1273, 1280, 1287, 1292, 1296, 1308, 1313, 1314, 1316, 1319, 1324, 1330, 1393, 1422.

پيران (Пӣрāн)
Фарӯд 415, 472, 744, 988, 1129, 1134, 1144, 1150, 1153, 1157, 1282, 1291, 1296, 1298, 1335, 1411, 1423, 1424, 1440, 1492, 1505, 1508, 1520, 1530, 1533, 1563, 1625, 1626, 1640, 1646, 1653; Қāмӯс 112, 114, 119, 130, 144, 148, 220, 225, 237, 272, 295, 336, 346, 352, 417, 461, 466, 467, 475, 490, 496, 498, 518, 523, 544, 547, 549, 567, 624, 627, 703, 707, 709, 733, 742, 762, 763, 788, 875, 912, 915, 934,

УКАЗАТЕЛЬ ИМЕН И ГЕОГРАФИЧЕСКИХ НАЗВАНИЙ

ا

آذر گشسپ (Āẕар-гушасп)
Кай-Ḫусрау 73, 119; Фарӯд 1007, 1100, 1377, 1478; Ḳāмӯс 69; Ḫāḳāн 41; Аквāн-дӣв 50.

ارژنگ (Аржанг)
Ḳāмӯс 164, 168, 189, 196.

اسپنوی (Испанӯй) см. تژاو
Кай-Ḫусрау 202; Фарӯд 1101, 1105, 1107, 1113, 1115.

اشکبوس (Ашкабӯс)
Ḳāмӯс 1259, 1262, 1266, 1269, 1272, 1285, 1294, 1303, 1333, 1397.

اشکش (Ашкаш)
Кай-Ḫусрау 318; Фарӯд 1321.

افراسیاب (Афрāсиййāб)
Кай-Ḫусрау 81, 84, 88, 121, 182, 192, 237; Фарӯд 426, 460, 987, 1034, 1076, 1099, 1124, 1128, 1134, 1422, 1633, 1639, 1641; Ḳāмӯс 136, 142, 143, 237, 476, 746, 766, 773, 998, 1014, 1200, 1347, 1387; Ḫāḳāн 27, 107, 161, 213, 216, 244, 251, 277, 285, 310, 355, 376, 472, 475, 565, 681, 911, 914, 927, 1056, 1058, 1136, 1149, 1155, 1180, 1185, 1192, 1200, 1254, 1274, 1286, 1298, 1301, 1317, 1327, 1361, 1393; Аквāн-дӣв 94, 108.

اکوان دیو (Аквāн-дӣв)
Аквāн-дӣв 46, 60, 63, 76, 132 144, 165, 177, 193.

البرز (Албурз)
Ḳāмӯс 185.

الوا (Алвā)
Ḳāмӯс 1426, 1433, 1437.

الماس رود (Алмāс-рӯд)
Ḫāḳāн 1107.

ایران (Йрāн)
Кай-Ḫусрау 25, 29, 66, 82, 84, 119, 124, 177, 224, 225, 252, 317; Фарӯд 417, 459, 462, 476, 480, 491, 498, 501, 552, 589, 685, 747, 800, 803, 906, 990, 992, 1033, 1037, 1039, 1064, 1071, 1123, 1154, 1161, 1231, 1258, 1347, 1390, 1396, 1408, 1435, 1525, 1532, 1538; Ḳāмӯс 44, 78, 81, 84, 116, 126, 127, 134, 137, 151, 170, 173, 191, 220, 239, 391, 466, 496, 510, 530, 579, 597, 600, 633, 643, 660, 704, 746, 776, 779, 797, 835, 847, 848, 857, 864, 866, 868, 879, 882, 928, 929, 932, 951, 954, 958, 969, 994, 995, 1013, 1016, 1020, 1035, 1060, 1065, 1071, 1174, 1176, 1184, 1187, 1260, 1312, 1320, 1324, 1326, 1338, 1442, 1461, 1464; Ḫāḳāн 27, 35, 68, 85, 97, 103, 114, 122, 123, 179, 260, 267, 403, 465, 566, 568, 569, 616, 617, 619, 620, 621, 622, 624, 639, 647, 673, 677, 725, 732, 734, 775, 792, 807, 875, 910, 913, 916, 929, 933, 937, 940, 945, 954, 974, 980, 992, 1023, 1049, 1071, 1087, 1091, 1135, 1172, 1174, 1224, 1275, 1311, 1331, 1365, 1367, 1418.

УКАЗАТЕЛЬ

В заключение считаем своим приятным долгом выразить проф. Са‘йду Нафӣсӣ нашу признательность за его ценный совет.

Текст настоящего тома составили: Р. М. Алиев—„Да̄ста̄н-и Фарӯд" (бб. 1—932), „Да̄ста̄н-и х̮а̄ка̄н-и Чӣн" (бб. 421—1422); А. Е. Бертельс—„Да̄ста̄н-и х̮а̄ка̄н-и Чӣн" (бб. 1—420), „Да̄ста̄н-и Аква̄н-дӣв"; М.-Н. О. Османов— „Да̄ста̄н-и Фарӯд" (бб. 933—1655), „Да̄ста̄н-и Ка̄мӯс-и Куша̄нӣ".

Р. М. Алиев

писчике и дата завершения списка. К сожалению, текст стерт, и то, что поддается чтению, сводится к следующему: تم الكتاب بعون الملك... و صلى الله على نبيه محمد و آله اجمعين كتبه و ذهّبه العبد الضعيف المحتاج الى رحمة الله تعالى... لطف الله بن يحيى بن محمد... فى شهور سنه ست و تسعين و سبعمايه الهجريه النبويه فى دار الملك شيراز...

„Закончена книга с помощью господа ..., да благословит он своего пророка Мухаммада и все его семейство. Переписал и украсил эту книгу немощный раб, нуждающийся в милости всевышнего Аллаха, Лутфаллāх сын Йахйи сына Мухаммада в месяцах 796 года после бегства пророка, в столичном городе Ширазе".

Как видно из этой надписи, рукопись переписана в 1394 г. в Ширазе. Эта дата подтверждается палеографическими данными, о которых говорилось выше. Листы 1, 2, 3 и 4а содержат старое „добайсункаровское" прозаическое предисловие. Далее начинается основной текст.

Это предисловие представляет особенный интерес, помимо всего прочего, тем, что сохраняет большое количество орфографических архаизмов, характерных для списков XIII в., которые не соблюдены в стихотворном тексте.

Это, по-видимому, объясняется тем, что источником переписки был список, восходящий к XIII в., начало которого Лутфаллāх переписал почти буквально. В дальнейшем он отказался от сохранения графических особенностей источника.

Как удалось установить, текст Каирского списка действительно является одной из старейших и наилучших редакций *Шāх-нāме*. Он свободен от позднейших крупных интерполяций, известных по другим многочисленным рукописям *Шāх-нāме*. Рукопись не содержит также лакун. В основном текст ее совпадает с текстом Лондонской рукописи, а иногда I и VI.

Нередко лишь Каирская рукопись, в дальнейшем обозначаемая буквой К, вместе с арабским переводом восстанавливает правильное, верное чтение. Особенную помощь К оказывает также в восстановлении собственных имен и географических названий.

Таким образом, в процессе составления текста мы убедились, что К, хотя и переписана позже рукописи I, содержит великолепный текст, очень близкий к тексту Л. В силу этого мы в данном томе перенесли в разночтениях обозначение К на второе место после Л, хотя, исходя из хронологических соображений, она должна была стоять после рукописи I.

Тем не менее К содержит большое число мелких разночтений и интерполяций. Часть этих интерполяций принадлежит, по-видимому, самому переписчику, а часть содержится и в других использованных нами списках.

Однако эти интерполяции, пропуски отдельных бейтов и различные неверные чтения К легко устанавливаются как составом остальных рукописей, так и контекстом, логическим ходом повествования и т. д.

Все отвергнутые чтения и варианты, предлагаемые К, последовательно фиксированы в аппарате предлагаемого текста издания *Шāх-нāме*.

Письмо. Текст расположен в золотой рамке, в шесть колонок. Рамки с текстом вырезаны и аккуратно наклеены, как говорилось выше, на листы бумаги невысокого качества. Между колонками, каждая из которых состоит из двух—четырех еле видимых линий, заполненных позолотой, небольшие интервалы. Количество строк в каждой колонке 31. Таким образом, на каждой странице, если нет миниатюр и заголовков, 93 бейта. Формат листа с текстом 24×15.

Основной текст написан черной тушью, заголовки исполнены золотом. Рукопись переписана одним лицом. Почерк—бисерный, еле читаемый, красиво исполненный, каллиграфический *насх̱* со значительными элементами *наста‘лӣк̣а*. Нередко наблюдаются также элементы *шикасте*. Всюду аккуратно поставлены диакритические точки. Систематически встречаются лигатуры—сокращенные написания. Графические формы س и ش чередуются, они то пишутся с тремя зубчиками, то без зубчиков. Очень часто удлиняются связки букв: چـــرخ вместо چرخ. Также чередуются разные формы письма ی, который изображается то нормально, то согласно законам почерка *шикасте*; удлиняются также буквы ن, ر, ت, ل и пр.

Буква *х̮а̄-йи хаввaз* пишется в разных формах, иногда *насх̱ом*, а иногда *наста‘лӣк̣ом*: چهر и چہر, جهان и جہان. Буквы چ и ث всюду написаны в архаической форме с одной точкой.

На протяжении всего текста сохранен один из важных элементов классической орфографии— *да̄л-и манк̣ӯт̣а*.

Заголовки написаны в красиво исполненных с геометрической и растительной орнаментацией картушах из золотых и синих линий, красивым золотым и синим *с̱улс̱ом*. Лишь название книги на листе 4б в исключительно тонко исполненном картуше (заставке) написано почерком *кӯфӣ*.

Во многих местах текст запачкан тушью или стерт. Некоторые листы помяты, что нередко затрудняет чтение отдельных строк и слов. На некоторых реставрированных листах строки заклеены и вообще не поддаются чтению. Однако в общем текст в хорошем состоянии. Пагинация восточная, проставлена в „Дар ал-кутуб”. Кустод проведен непоследовательно. На некоторых страницах на полях восстановлены разными почерками якобы пропущенные слова и разночтения, что показывает, что рукопись читана и сравнена с другими списками. Имеется несколько печатей, принадлежащих „Дар ал-кутуб”.

Рукопись содержит большое количество миниатюр иранской школы. Большинство этих миниатюр затерты кем-то, но впоследствии профили лиц обведены графитом.

Переписчик, место и год переписки рукописи. В конце рукописи, на последнем листе 361а, имеется колофон, представляющий собой четырехугольный картуш, заполненный тонким растительным и геометрическим орнаментом, выполненный красными, золотыми и синими чернилами. В середине картуша имеется круг из 16 небольших дугообразных углов. В этом круге надпись об окончании рукописи, о пере-

ПРЕДИСЛОВИЕ

В 1956 г. известный иранский ученый и писатель проф. Са'ӣд Нафӣсӣ, один из крупнейших знатоков *Шāх-нāме*, подробно ознакомился с работой составителей настоящего критического текста *Шāх-нāме*. В числе других весьма полезных советов, он выразил пожелание привлечь к составлению текста еще одну рукопись *Шāх-нāме*, хранящуюся в Каирской национальной библиотеке. По мнению проф. Са'ӣда Нафӣсӣ, текст этого замечательного списка, переписанного в XIV в., восходит к еще более старой редакции, являясь одним из наиболее близких к первоначальному авторскому тексту. В 1958 г. во время поездки в Каир мне удалось детально ознакомиться с этой рукописью, и после тщательного анализа и описания я убедился в справедливости предположений Са'ӣда Нафӣсӣ.

Я привез полную фотокопию списка. Однако к тому времени два тома *Шāх-нāме* находились в наборе, а III том был в стадии завершения. В силу этих обстоятельств мы не смогли, к сожалению, использовать текст Каирской рукописи в первых трех томах и приступили к его сличению с другими списками лишь с настоящего IV тома.

Ниже приводится краткое описание Каирской рукописи.

Рукопись *Шāх-нāме* Фирдоусӣ, библиотека «Дар ал-кутуб», Каир, шифр «С 40». Формат 36×23, количество листов 363. Рукопись реставрирована. Переплет восточного происхождения, с клапаном, кожаный, крепкий, с гладкой поверхностью, темно-коричневого цвета. Переплет, форзацы и заглавный лист, на котором сверху золотыми буквами написано: شاهنامه, а снизу— ٧٣ تاریخ فارسی, реставрированы в двадцатых годах в самой библиотеке. На обеих крышках вытеснены золотые рамки, в середине которых очерчены четырехугольники и ромбы с тиснеными золотыми звездочками. На клапане—три ромбовидных медальона, в середине большой, а по краям—маленькие. Все фигуры на крышках и клапане исполнены крайне примитивно; это свидетельствует о том, что рукопись изготовлялась не по заказу.

Крышки и клапан изнутри оклеены толстой серой европейской бумагой. Первый и последний листы, следующие перед форзацами, из той же бумаги.

Бумага самой рукописи иранского происхождения, высокого качества, лощеная, пожелтевшая от времени и загрязненная. Поля из бумаги худшего качества, подклеены впоследствии. Рукопись основательно реставрирована: заклеены разорванные листы, в некоторых случаях счищены кляксы. Не хватает листа с фронтисписом и началом текста. Листы пронумерованы.

СОДЕРЖАНИЕ

Предисловие 5
Указатель 9
Текст ۱–۳۲۲

Индекс $\frac{7—3—4}{168—64}$

ФИРДОУСӢ

ШĀХ-НĀМЕ

ТОМ IV

На персидском языке

Утверждено к печати Институтом народов Азии Академии наук СССР

Редакторы издательства *В. В. Вэлгина, М. М. Хасман*
Технический редактор *С. В. Цветкова*
Художник *А. М. Олевский*
Корректор *Г. Н. Николаенко*

Сдано в набор 19/III 1964 г. Подписано к печати 7/IX 1965 г. Формат 84×108¹/₁₆ Печ. л. 21,5.
Усл. п. л. 36,29. Уч.-изд. л. 27,69. Тираж 3500 экз. Изд. № 1042. Зак. 3199. Индекс $\frac{7—3—4}{168—64}$ Цена 1р. 92 к.

Главная редакция восточной литературы издательства «Наука». Москва, Центр, Армянский пер.

Московская типография № 7 «Искра революции» Мосгорсовнархоза
Москва Г-19, ул. Аксакова, 13.

ИНСТИТУТ НАРОДОВ АЗИИ

ФИРДОУСИ

ШĀХ-НĀМЕ

КРИТИЧЕСКИЙ ТЕКСТ

Том IV

Составители текста Р. М. Алиев, А. Е. Бертельс, М.-Н. О. Османов

Под редакцией А. Нушина

МОСКВА · 1965

АКАДЕМИЯ НАУК СССР

ПАМЯТНИКИ ЛИТЕРАТУРЫ НАРОДОВ ВОСТОКА

ТЕКСТЫ

Большая серия

II

ИЗДАТЕЛЬСТВО «НАУКА»
ГЛАВНАЯ РЕДАКЦИЯ ВОСТОЧНОЙ ЛИТЕРАТУРЫ

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰	۱۴	گلاه	کلاه
۵۵	۱۴	لشگر	لشکر
۸۶	۸	بلشکرگه اندر[18] می و	بلشکرگه اندر می و[18]
۸۸	۱۱	کندآور	کنداور
۹۱	۱۲	کندآوران	کنداوران
۱۰۲	۲۰	بگذاشتم	نگذاشتم
۱۰۷	۱	کندآوران	کنداوران
۱۲۴	۱۹	کندآوران	کنداوران
۱۳۵	۲۴	کندآوران	کنداوران
۱۵۷	۱۱	چون	خون
۱۶۲	۱۶	سپنجاب	سپیجاب
۱۶۳	۲۷	کمال	کهال
۱۷۲	۸	هرانگس	هرانکس
۱۷۵	۲۴	البغض	البعض
۱۷۷	۱	گزد	گرد
۱۸۱	۲	آمژده	مژده
۱۸۶	۱۶	بنوی	بنوّی
۱۸۷	۲۳	مشور	منثور
۱۹۴	۳	بچنگ	بجنگ
۲۰۱	۲۰	منشور	منثور
۲۰۵	۲۱	رقبنک	رقبتک
۲۰۶	۱۱	کم	گم
۲۲۹	۱۰	کدته	کوته
۲۳۴	۲۵	لشگر	لشکر
۲۴۳	۲	شنگل[4] برستم	شنگل برستم[4]
۲۵۱	۲۰	دوره	دوده
۲۷۴	۱	شد	شد[2]
۳۱۱	۱۷	کوان (؟)	کوان
۳۱۷	۵	هنم	منم

ФИРДОУСИ

ША̄Х-НА̄МЕ

IV